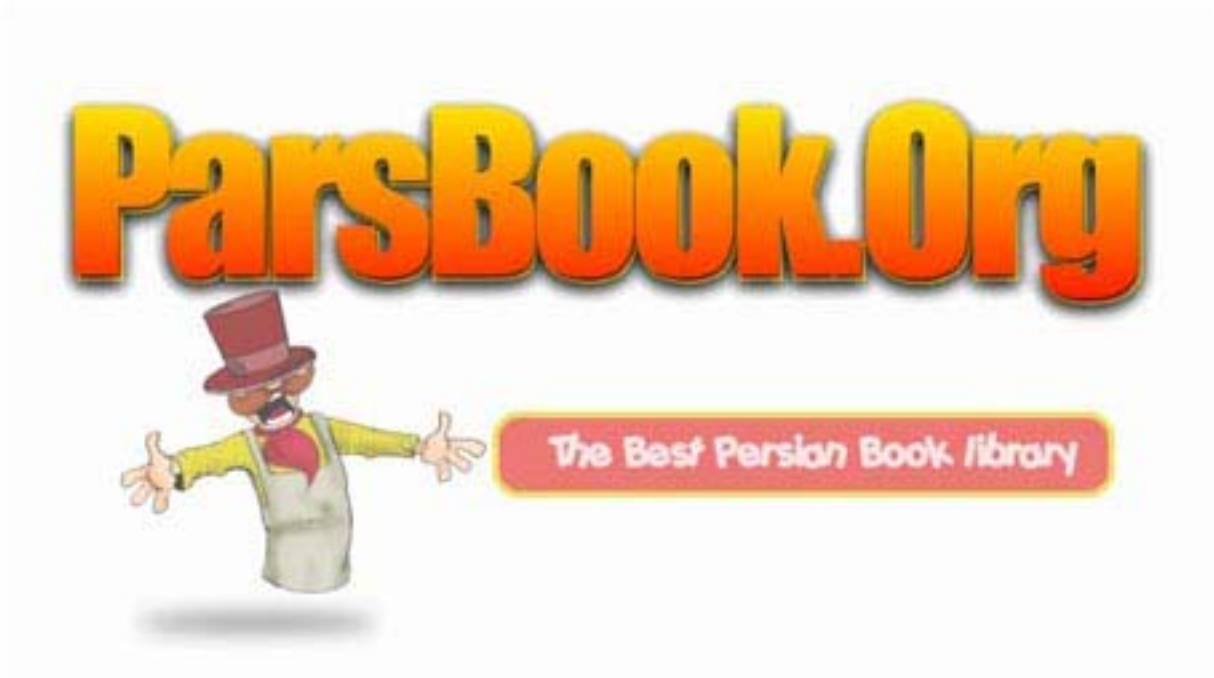
ParsBook.Org

پارس بوک، بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی زبان



خواب آشفته خیابان

خرداد ۱۳۸۷

- **خواب آشفته خیابان: روایت های خارج از تاریخ**
  (از خرداد ۱۳۸٤ تا خرداد ۱۳۸۷)
- **تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۸۷**
- **مصاحبه کنندگان: الناز انصاری، هژیر پلاسچی و دلارام علی**
- **صفحه آرایی: مازیار سمیعی، راحله عسگری زاده ، لیلا نظری**
- **طرح جلد : تارا نجد احمدی**
- **همکاران این مجموعه: عسل اخوان، پروین اردلان، هدی امینیان، الناز انصاری، هژیر پلاسچی، مریم حسین خواه، محبوبه حسین زاده، جادی، ناهید جعفری، آیدا سعادت، مازیار سمیعی، آمنه شیرافکن، سوسن طهماسبی، راحله عسگری زاده، دلارام علی، ازاده فرامرزیها، سمیه فرید ، نیلوفرگلکار ، ناهید میرحاج، فیروزه مهاجر، تارا نجد احمدی، لیلانظری، امیر یعقوبعلی**
- **www.we-change.org**
- **forequality@gmail.com**

کلیه هزینه های این مجموعه، توسط کمک های فردی همکاران این مجموعه تامین گردیده است.

فهرست

روایت اعتراض

روزی که به خیابان آمدیم

از ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ تا ۲۲ خرداد ۱۳۸۷ : مطالباتی که فراگیر شد ۱۰

زنان بی اجازه

خرداد گریه‌های پنهانی زنان را عیان کرد ۱۶
گفتگو با شهلا انتصاری

ما نتوانستیم روابط قدرت را بازتعریف کنیم ۲۷
گفتگو با سوسن طهماسبی

همبستگی وجود دارد ، تعریفمان از همبستگی متفاوت است ۴۳
گفتگو با پروین اردلان

هیچ چیز نمی تواند سد راه ما باشد ۵۵
گفتگو با دلارام علی

سیمای زنان در میان جمع

دختری که از من پیرتر بود ۶۲
ایرج جنتی عطایی

جنبش زنان، برابری طلب نه جدایی طلب ۶۵
مهرداد درویش پور

۲۲ خرداد و ابداع منافذی برای تنفس ۶۷
زهره اسد پور

۲۲ خرداد ، آغازی برای یک دوره تازه ۶۹
پویا

تظاهرات خیابانی، شیوه‌ای از اعتراضات دموکراتیک ۷۳
سیمین مرعشی

رادیکالیسمی که روی پا ایستاده است ۷۵
هژیر پلاسچی

تجمع ۲۲ خرداد، سرآغازی بر توده ای کردن خود آگاهی زنانه ۷۹
مهشید راستی

آفت سکتاریسم به جای حرکت اجتماعی ۸۲
فریبرز رییس دانا

یک روز برای زنان ایرانی ۸۶
مریم شبانی

از میدان هفتم تیر تا کمپین یک میلیون امضا ۸۸
علیرضا کرمانی

چرایی حمایت من از تجمع ۲۲ خرداد ۹۰
عفت ماهباز

پیوستگی جنبشهای دانشجویی و زنان؛ طرحی برای آینده ۹۳
عبدالله مومنی

۲۲ خرداد، یک تجربه ناب برای زنان ۹۶
شیوا نظر آهاری

پارادوکسی در ۲۲ خرداد زنان ۹۸
آمنه شیرافکن

۲۲ خرداد و برابری‌خواهی زنان ایرانی ۱۰۰
سیامک طاهری

از نگاه دیگران ۱۰۴
آزاده فرامرزی ها

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم ۱۰۸
ثریا آزادفر

پیله ای که تنیده نشد ۱۱۰
زینب صارمی

از بیست و دو خرداد تا هفت تیر ۱۱۲
کوهیار گودرزی

۲۲خرداد ملی، ۲۲خرداد مردم ۱۱۵
روزبه کریمی

توقف بی جا مانع کسب است

۲۲ خرداد، داستان دنباله داری که می توان به پایان خوش آن امیدوار بود... ۱۲۰
گفتگو با الناز انصاری

همچنان فریاد می زنیم: ما زنیم انسانیم اما حقی نداریم! ۱۲۴
گفتگو با ناهید جعفری

زندان، اسطوره های وحشت و فضایی از آن ما ۱۲۷
گفتگو با زینب پیغمبر زاده

تجربه ای در بهترین زمان و با بهترین آدمهای ممکن ۱۲۹
گفتگو با نیلوفر گلکار

شعارمان اشتباه بود ۱۳۴
گفتگو با سمیه فرید

تلخ ترین و مفیدترین تجربه دوران فعالیت ۱۳۸
گفتگو با ناهید میرحاج و تارا نجد احمدی

ترازوی نامیزان

وضعیت پرونده ۲۲ خرداد ۸۴ و ۸۵ و ۱۳ اسفند ۸۵ ۱۴۶

همبستگی هنوز وجود دارد ۱۵۱
گفتگو با شیرین عبادی

فعالیت زنان، سیلی است که از خروش نخواهد ایستاد ۱۵۴
گفتگو با فریده غیرت

۲۲ خرداد، فراخوانی که من هم امضا کردم ۱۵۸
گفتگو با نسرین ستوده

حتی اگر زنان مجوز می گرفتند همین اتفاق می افتد ۱۶۴
گفتگو با محمد شریف

زنان مجوز تجمع را از قانون اساسی گرفته بودند ۱۶۶
گفتگو با لیلا علی کرمی

۲۲خرداد همه مناسبات را تغییر داد ۱۶۸
گفتگو با زهره ارزنی

زنان سلاحی جز قلم ندارند ۱۷۲
گفتگو با محمد علی دادخواه

رویای ناتمام

جنبش زنان هنوز نتوانسته افقی حرکت کند ۱۷۴
گفت و گو با شهلا اعزازی

نگاهی به مفهوم همبستگی در جنبش های اجتماعی ۱۸۱
بابک احمدی

۲۲ خرداد نشانه همبستگی خودآگاهانه زنان بود ۱۸۴
گفتگو با آسیه امینی

همبستگی در کدام راستا و به چه معنا؟ ۲۰۴
منیژه نجم‌عراقی

تجسم رویاها و کابوس های ما ۲۰۸
فیروزه مهاجر

فقط داشتن مطالبات مشترک برای همبستگی کافی نیست ۲۱۱
گفتگو با ناهید میرحاج

نقش ۲۲ خرداد در ایجاد همبستگی در جنبش زنان ۲۱۳
دکتر ناهید توسلی

وحدت نوپایی که از میان رفت ۲۱۶
مینو مرتاضی لنگرودی

روایت اعتراض



مجموعه نوشته های خواب آشفته خیابان حاصل مصاحبه ها و یادداشت هایی است که با هدف مکتوب کردن روایت های بخشی از فعالان جنبش زنان از وقایع۲۲خرداد سال های۱۳۸۴و۱۳۸۵ و همچنین۱۳اسفند ۱۳۸۵ گردآوری شده است. همچنین، بخشی از آن نیز به یادداشت هایی از حامیان تجمع ۲۲ خرداد اختصاص یافته است.

در گردآوری مطالب این مجموعه تمرکز بر روایت های کوچک و شفاهی موجود از بیست و دو خرداد بوده است: بخشی از تاریخ شفاهی جنبشی که ثبت روایت های اکنون آن، می تواند تحلیلی بر تجربیاتی نیز باشد که امروز با فاصله ای سه ساله باآن روایت می شود..

فرآیند جمع آوری و تکمیل مطالب این کتاب نیز از اهمیتی برابر با نتیجه آن برخوردار است. آنچه در این کار مهم بوده روندی است که در آن توانمندسازی و «شیوه عمل» بر «نتیجه محوری» مقدم بوده است. تجربه کار جمعی در گروهی با توانمندی های متفاوت ناچار امری وقت گیر و دشوار است و نیازمند صبر و پیگیری. تحمل نظرهای مخالف، بحث و هم فکری، صرف وقت و انرژی زیادی می طلبد. شاید اگر این کار توسط روزنامه نگار یا نویسنده حرفه ای به تنهایی و یا با یک گروه کوچک و هماهنگ صورت می گرفت حاصل آن کتابی یک دست تر و حرفه ای تر می شد؛ اما از آن جا که خواست ما اتخاذ شیوه ای فمینیستی بود که در کلیه ارکانش مدیریت گریز و برابری طلب باشد، روش جدیدی در پیش گرفتیم. روشی که پیش از این نیز در گردآوری مجموعه زنان و قوانین تبعیض آمیز (چند همسری) در مقیاسی کوچکتر تجربه شده بود. اما بی ایراد هم نبوده و نخواهد بود.

مصاحبه ها و یادداشت های این کتاب شامل روایت های شخصی، تحلیل ها، انتقادات و رویکردهای متفاوتی است که نسبت به این حرکت وجود داشته و دارد. سعی کرده ایم فارغ از نگاه های ایدئولوژیک و اختلاف نظرهای موجود میان فعالان جنبش زنان روایت های آنها را منتشرکنیم. برخی پاسخ مثبت دادند، بعضی دیگر پاسخ ندادند یا عذر خواستند و بعضی نیز در قالب یادداشت هایی درباره همبستگی زنان یا تحلیل وقایع ۲۲ خرداد سال های ۸۴ و ۸۵ یاری مان کردند.

گردآوری مطالب این مجموعه، همان طورکه گفته شد با تلاش برخی فعالان جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز انجام گرفت. از بحث و همفکری تا انجام مصاحبه، پیاده کردن و تدوین مطالب، حاصل این کوشش جمعی است.

این مجموعه شامل گفتگوهایی با بازداشت شدگان، متهمان تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ و وکلای فعالان جنبش زنان، همچنین گفتگوهایی پیرامون ۱۳ اسفند و همبستگی در جنبش زنان است.

روزی که به خیابان آمدیم

روایتی تاریخی



از ۲۲ خرداد ۱۳۸٤ تا ۲۲ خرداد ۱۳۸۷ : مطالباتی که فراگیر شد

۲۲ خرداد ۱۳۸۴در تاریخ جنبش زنان نقطه عطفی است، روزی است که خواسته های ۱۰۰ ساله زنان ایران یکباره به خیابان رفت و به فریاد در آمد. بغضی چندین ساله ترکید و پر قدرت بر صحن خیابان رو به روی دانشگاه گسترده شد تا علیه تبعیض و علیه قانون زن ستیز یک صدا شود و همبستگی زیبای زنان را در برابر دانشگاه تهران و در معرض دید زنان و مردان مخاطب و رهگذر به نمایش گذارد. آن روز ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ روز همبستگی ما شد علیه تبعیض و خشونت در قوانین. سال بعد، در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ به خاطر عمومی کردن هرچه بیشتر این اعتراض تجمع میدان هفت تیر را سازمان دادیم که با سرکوب شدید و تحمل هزینه گزاف همراه شد.

۲۲خرداد ۱۳۸٤ : یک صدا علیه قوانین زن ستیز

در فاصله سیاسی دو دولت و در بحبوبه انتخابات ریاست جمهوری، اولین تجمع زنان در اعتراض به رد صلاحیت زنان برای انتخابات ریاست جمهوری بود، انتقادی که از سوی برخی متوجه نویسندگان قانون اساسی بود و از سوی دیگر متوجه مجریان آن. در پی این تجمع کوچک، به همت گروه های زنان در جمع هم اندیشی جنبش زنان برگزاری تجمع بزرگ ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ را تدارک دید. این جمع در پی انتخاب شیرین عبادی به عنوان برنده جایزه صلح نوبل شکل گرفت و به امکانی برای تبادل افکار و فضایی برای شکل گیری خرد جمعی تبدیل شد. در۱۶ خرداد فراخوان تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ منتشر شد، درست دو روز بعد از تجمع زنان با بیان اینکه:»سال هاست که زنان برای دستیابی به حقوق برابر تلاش می کنند. دشواری ها و موانع بسیار جدی بر سر راه آنان وجود دارد. بن بست های قانون اساسی و قوانین مدنی و جزایی حاکم بر جامعه یکی از مهمترین این موانع است. ما زنان برای پیگیری و دستیابی به حقوق برابر از تمامی شیوه های مسالمت آمیز بهره می جوییم تا به یاری یکدیگر صدای اعتراض خود را به قوانین موجود هرچه رساتر اعلام کنیم.»زنان در بیانیه خود از تمامی زنان و مردانی که به نقض حقوق زنان در قانون اساسی و نادیده گرفته شدن حقوق گروه های مختلف زنان و تحقیر آنان در قوانین اعتراض دارند، خواسته بودند به گردهمایی که به همین منظور در مقابل در اصلی دانشگاه تهران برگزار می شوند بپیوندند.

فراخوان تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ به نوعی ائتلاف گروه های فعال در حوزه زنان در اعتراض به «نقض حقوق زنان

در قانون اساسی» بود که با امضای ۹۰ تشکل فعال درحوزه زنان، جوانان، محیط زیست،۳۵۰ نفر از فعالان جنبش زنان، حقوق دانان، نویسندگان و فعالان حقوق بشر، جمعی از فعالان استان های اصفهان، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، لرستان، کرمانشاه، چهارمحال و بختیاری و کردستان، ۱۳۰ وبلاگ و ۱۰ گروه زنان در خارج از کشور منتشر شد.

این فراخوان پس از انتشار نیز با حمایت ۱۷۰ نفر از برندگان جایزه صلح نوبل، دانشگاهیان و فعالان حقوق بشر، گروه های فمینیست و حقوق بشری خارج از کشور، سازمان دیده بان حقوق بشر ،۶۰ نفر از اعضای تحکیم وحدت، ۱۱۴نفر از فعالان جنبش دانشجویی دانشگاه تهران، ۱۴ نشریه دانشجویی، ۱۵۰ نفر از مردان آزاد اندیش و بسیاری از سایت های خبری داخل و خارج کشور، مواجه شد و حضور ۶۰۰۰ نفر از زنان و مردان برابری خواه را در تجمع مقابل در اصلی دانشگاه تهران در پی داشت.

تجمعی که خواسته مشخص آن اعتراض به « نقض حقوق زنان در قانون اساسی»بود و در قطعنامه پایانی آن آمده بود:» ما حقوق برابر و انسانی می خواهیم تا :

- بتوانیم در برابر ازدواج های اجباری دختر بچه ها در گوشه و کنار این مملکت قد علم کنیم.
- تا بتوانیم برای حقوق مادران در حضانت و ولایت فرزندانشان تلاش کنیم.
- تا بتوانیم جلوی تعدد زوجات (رسمی و غیر رسمی) و طلاق های یک طرفه و ظالمانه را بگیریم.
- تا بتوانیم بدون موانع قانونی خانه امن درست کنیم و خشونت علیه زنان را کاهش دهیم.
- تا بتوانیم.....

و در مجموع به پشتوانه قوانین مترقی و حقوق بشری، آگاهی جنسیتی و خودباوری در میان زنان را گسترش دهیم و از این روست که در شعارهایمان می گوییم: برابری حقوقی، کف مطالبات است.»

این قطعنامه در پایان تاکید کرده بود:» ما خواستار آنیم که:

۱. قانون اساسی و دیگر قوانین کشور با کنوانسیون های بین المللی از جمله اعلامیه حقوق بشر، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان منطبق شود تا لااقل به لحاظ حقوقی، تساوی و برابری زنان و حقوق انسانی شان به رسمیت شناخته شود.

۲. اعلام می داریم که اگر دولتمردان پس از ۲۶ سال باز هم به خواسته های بر حق و عدالت جویانه ما زنان وقعی نگذارند، اعتراض مدنی و مسالمت آمیز خود را ادامه خواهیم داد.»

۲۲ خرداد ۱۳۸۵: همصدایی با جنبش زنان برای طرح مطالبات برابری خواهانه

یک سال بعد در آستانه ۲۲ خرداد، جمعی از شرکت کنندگان در تجمع ۲۲ خرداد سال ۸۴ با تاکید بر پیگیری مطالباتشان، فراخوان تجمعی دیگردر سالگرد ۲۲ خرداد را منتشر کردند.

در این فراخوان که با امضای ۹۱۷ زن، ۴۶۹ مرد، ۱۱۱ نفر از فعالان دانشجویی، ۲۳۰ نفر از فعالان کرد،۱۴۰ نفر از فعالان دانشگاه تبریز،۱۴۰ نفر از فعالان دانشگاه های زابل و اصفهان، ۱۲۷ وبلاگ، ۹۸ حامی اینترنتی

و ۱۰ نشریه دانشجویی منتشر شد، آمده است:

« ما زنان در ۲۲ خرداد سال گذشته یک دل و یک صدا اعتراض خود را به کلیه قوانینی که حقوق زنان را نقض کرده ابراز داشتیم اما مطالبات بر حق ما همچنان بی پاسخ مانده است. بدین سبب امسال نیز در پیگیری قطعنامه ۲۲ خرداد سال گذشته دوباره گرد هم خواهیم آمد و خواسته های مشخص خود را از جمله منع چندهمسری، لغو حق طلاق یکطرفه مرد، حق ولایت و حضانت بر فرزند توسط پدر و مادر به طور مشترک، تصویب حقوق برابر در ازدواج (مانند حق بدون قید و شرط اشتغال و حق تابعیت مستقل زنان متاهل و...)، تغییر سن کیفری دختران به ۱۸ سال، حق شهادت برابر، و... دیگر قوانین تبعیض‌آمیز اعلام خواهیم کرد. از همین رو از همه شهروندانی که به نقض حقوق زنان در قوانین موجود اعتراض دارند می خواهیم در گردهم آیی که به این منظور در روز دوشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، ساعت ۵ الی ۶ بعد از ظهر در میدان هفت تیر برگزار می شود، بپیوندند.»

تجمع ۲۲ خرداد سال ۸۵ با سرکوب شدید نیروهای امنیتی مواجه شد. در این روز نزدیک به هفتاد نفر از شرکت کنندگان در این تجمع بازداشت شدند و بسیاری دیگر از شرکت کنندگان مورد ضرب و شتم و توهین نیروهای پلیس قرار گرفتند، با همه اینها اما زنان و مردان برابری خواه که آن روز به میدان هفت تیرآمده بودند تا اعتراض خود را به قوانین نابرابر اعلام کنند، توانستند فریاد برابری خواهی شان را به گوش دیگران برسانند. قطعنامه پایانی این تجمع که در میان یورش نیروهای پلیس فرصتی برای قرائت آن پیدا نشد، تاکیدی دیگر بر برابری خواهی زنان ایرانی بود.

این قطعنامه با بیان اینکه ما زنان در ۲۲ خرداد سال گذشته اعتراض خود را به کلیه قوانینی که حقوق زنان را نقض کرده اند، ابراز داشتیم اما هم چنان مطالبات به حق ما بی پاسخ مانده اعلام کرد: «در سالروز ۲۲ خرداد دوباره گرد هم خواهیم آمد و خواسته های مشخص خود را اعلام خواهیم کرد، خواسته هایی ابتدایی که عدم دستیابی به آنان، زندگی ما زنان از فارس و کرد و بلوچ و ترک و عرب را دچار بن بست های جدی کرده است. از این رو مطالبات ابتدایی مان را بار دیگر با صدای رسا اعلام می کنیم و می گوییم :

۱ ـ ما خواهان حق برابر طلاق با مردان هستیم. در قوانین ما دقیقا ذکر شده است که «مرد هر وقت که بخواهد می تواند زنش را طلاق بدهد» اما تقاضای طلاق از سوی زن چنان مشروط به مواردی خاص شده است که گاهی زنان ۱۰ سال برای گرفتن طلاق باید در دادگاه ها سرگردان شوند و از سوی دیگر تجربه ی زندگی زنان نشان داده است که قانون «شروط ضمن عقد» نه تنها نمی تواند بار مشکلات زنان را حل کند، بلکه در بسیاری موارد در همان اوایل ازدواج، منجر به درگیری ها و سوء تفاهم های بسیاری می شود.

۲ ـ ما خواهان ممنوعیت تعدد زوجات هستیم و می خواهیم در قانون صریحا چندهمسری ممنوع اعلام شود.

۳ ـ ما خواهان حقوق برابر در ازدواج هستیم، از جمله لغو قانون مشروط شدن شغل زن به اجازه ی مرد، بالا بردن سن ازدواج دختران (از ۱۳ سال) و پسران به ۱۸ سالگی، لغو اجازه پدر و جد پدری در ازدواج دختران،

لغو قانون تمکین، لغو مشروط کردن سفر و خروج از کشور زنان متاهل به اجازه ی مرد، لغو قانونی که ریاست خانواده را به طور مطلق در اختیار مرد قرار می دهد و عدم مشروط شدن تابعیت زنان و فرزندان به تابعیت شوهر و ...

۴ ـ ما خواهان حضانت و به ویژه ولایت فرزند توسط پدر و مادر به طور مساوی هستیم. در قانون مدنی ما مادر، هیچ وقت نمی تواند سرپرست فرزندش باشد و حتی در صورت نبود پدر و جد پدری نیز سرپرستی فرزندان به مادر تعلق نمی گیرد و زن می تواند تنها قیم فرزند خود باشد. از این رو ما می خواهیم سرپرستی و اداره ی امور مالی، تصمیم در مورد تحصیل، محل زندگی، اجازه خروج از کشور، اظهار نظر و اجازه در مورد مسائل درمانی کودک و بسیاری از موارد دیگر برعهده ی پدر و مادر به طور مشترک قرار گیرد و مادر نیز مانند پدر حق ولایت و سرپرستی بر فرزند خود را داشته باشد .

۵ ـ ما خواهان آن هستیم که سن مسئولیت کیفری برای دختران و پسران به ۱۸ سال تغییر یابد. یعنی اگر دختری ۹ ساله و پسری ۱۵ ساله مرتکب خطایی شود او را مانند یک فرد بزرگسال مجازات نکنند، چون طبق قوانین حقوق بشری و نیز کنوانسیون حقوق کودک، افراد زیر ۱۸ سال کودک به حساب می آیند. از این رو ما می خواهیم که مسئولیت سن کیفری هم برای دختران و هم پسران به ۱۸ سال تغییر یابد .

۶ ـ ما خواهان حق شهادت برابر با مردان و حق قضاوت برای زنان در دادگاه ها هستیم. ما می خواهیم در همه ی موارد، شهادت ما در مجامع قضایی مانند یک مرد پذیرفته شود و زنان از حق قضاوت برخوردار باشند و بتوانند مانند مردان در دادگاه ها رای صادر کنند و نه این که صرفا به عنوان مشاور استخدام شوند .

۷ ـ و بالاخره ما خواهان آن هستیم که «قراردادهای موقت کار» که زندگی زنان شاغل را بیش از مردان دچار تزلزل و فروپاشی می کند به سرعت لغو گردد و زنان و مردانی که استخدام می شوند با قراردادهای رسمی کار، آینده ی شغلی شان تضمین گردد .

و در نهایت اعلام می کنیم که چنانچه به خواسته های برحق ما زنان پاسخ داده نشود به اعتراض مسالمت آمیز خود ادامه خواهیم داد. »

این تجمع نیز همانند تجمع سال گذشته زنان در ۲۲ خرداد با حمایت وسیع افراد و گروه های فعال در حوزه زنان و حقوق بشر مواجه شد.

فعالان شهرستان‌هایی چون تبریز، کردستان، اصفهان، گرگان، ارومیه، دانشگاه‌های مختلف تهران و شهرستان‌ها، انجمن برندگان جایزه صلح نوبل، نزدیک به چهل و یک سازمان بین المللی زنان از دیگر کشورها مانند لیگ فمینیستی قزاقستان، سازمان منطقه‌ای "زنان تحت قوانین اسلامی" (ولوم)، ائتلاف زنان آسیا و خاورمیانه، و سازمان‌های حقوق بشری همچون سازمان بین‌المللی عفو بین الملل و سازمان حقوق بشر اول، بیش از یکصد نفر از اساتید و روشنفکران غیرایرانی و نزدیک به یکصدوسی وبلاگ و تعدادی از سایت‌های مستقل ازجمله حامیان برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز زنان در ۲۲ خرداد در میدان هفت تیر تهران بودند.

از دیگر حامیان این تجمع نیز می توان به فمینیست‌های برجسته‌ای هم‌چون "گایاتری اسپیواک" و شش

برنده‌ی جایزه‌ی نوبل: شیرین عبادی (ایران)، جودی ویلیامز (آمریکا)، بتی ویلیامز (ایرلند)، ونگاری متاعی (کنیا)، ریگوبرتا منچو (گواتمالا)، آلفرید جلنیک (برنده جایزه نوبل ادبیات) اشاره کرد.

از سوی دیگر موج شدید برخورد با برگزارکنندگان و شرکت کنندگان این تجمع که از یورش به منزل برخی هماهنگ کنندکان تجمع و بازداشت یکی از اعضای گروه هماهنگ کننده تا بازداشت هفتاد نفر از شرکت کنندگان در تجمع که برخی از آنها تا یک هفته و برخی دیگر همچون علی اکبر موسوی خوئینی ها تا ماه ها در زندان بودند، بسیاری از نهادهای حقوق بشری داخل و خارج از کشور وحتی گروه های سیاسی داخل کشور را به حمایت از تجمع فعالان زن و اعتراض به خشونت اعمال شده علیه آنها واداشت.

بیانیه شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، انجمن اسلامی دانشگاه علامه، بیانیه سازمان ادوار دفتر تحکیم وحدت، بیانیه جبهه مشارکت، بیانیه انجمن ها اسلامی دانشگاه ها سهند، ایلام، زنجان و تهران، اعتراض احزاب و شخصیت های فرانسوی، بیانیه اتحاد جمهوری خواهان ایران، نامه سرگشاده به دبیر کل سازمان ملل از سوی جمعی از فعالان حقوق بشر خارج از کشور و .... بخشی از این حمایت ها بود.

با همه اینها تجمع ۲۲ خرداد سال ۸۵ و پخش دفترچه های کاغذی «تاثیر قوانین بر زندگی زنان» که مطالبات و فراخوان تجمع در آن درج شده بود، توانست ندای برابرخواهی فعالان جنش زنان را در بین اقشار مختلف مردم منعکس کند و با آغاز به کار کمپین» یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» پیگیری این مطالبات حقوقی را تداوم بخشد.

زنان بی اجازه

روایت هایی از ۲۲ خرداد



خرداد گریه‌های پنهانی زنان را عیان کرد

گفتگو با شهلا انتصاری

شهلا انتصاری، فعال حامی حقوق زنان و فعال کارگری است. انتصاری از اعضای اولیه جمع هم اندیشی زنان و نیز عضو کمیته هماهنگی ۲۲ خرداد ۴۸، ۲۲ خرداد ۵۸ و ۸ مارس ۵۸ بوده است. وی در جریان تجمع ۲۲ خرداد ۵۸ پیش از آغاز تجمع اولین فردی بود که بازداشت شد و بازداشت ۳۳ نفر از فعالان حقوق زنان در ۳۱ اسفند ۵۸ هنگامی رخ داد که آنان برای حمایت از او و دیگر کسانی که محاکمه می شدند در مقابل دادگاه انقلاب حاضر شدند. انتصاری که خود نیز از بازداشت شدگان ۳۱ اسفند است اکنون در کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز و نیز در مادران صلح فعال است. گفتگوی زیر روایت انتصاری از بحث همبستگی در جنبش زنان و دستگیری وی در ۲۲ خرداد و ۳۱ اسفند۵۸ است.

سوال اول ما این است که اصلا ایده‌ی ۲۲ خرداد کجا و چگونه شکل گرفت و انتخاب آن روز بر چه مبنایی بود؟

بعد از انقلاب به دلیل وضعیتی که زنان کشورمان پیدا کردند به هر حال، به رغم مسائلی که اتفاق افتاده بود، زنان از پا ننشستند و شروع کردند از هر قشر و اندیشه‌یی دور هم جمع شدن برای این‌که بتوانند در مورد مسائلشان با هم گفتگو کنند و به نوعی دنبال رفع تبعیضاتی باشند که علیه آنها اعمال می‌شد. بنابراین در آن فضای بسته‌ی جامعه‌ی ما یک سری جلسات محفلی و دوستانه و مهمانی‌های زنانه شکل می‌گرفت که زنان در قالب آن گفتگو می‌کردند، خاطرات گذشته‌شان را می‌گفتند، مطالعاتی را با هم مرور می‌کردند. مطمئنا در مرحله‌ی اولیه‌ی شکل‌گیری این محفل‌ها اعضای آن کسانی بودند که با هم یک سابقه‌ی آشنایی یا هم‌فکری‌هایی داشتند. این محافل زیاد بودند. محافلی که سعی می‌کردند کتاب بخوانند، کارهای مدنی بکنند، کارهای کودکان بکنند. هر کدام هم کار خودشان را انجام می‌دادند و از زنان دیگر هم بی‌خبر نبودند، ولی وضعیت جامعه به این شکل ایجاب می‌کرد. بعد از باز شدن فضای جامعه و شکل گرفتن حرکت‌های مدنی زن‌ها از اولین نیروهایی بودند که سعی کردند حرف‌ها، مطالبات و نیازهای خودشان را بیان کنند. بنابراین آن محفل‌ها و مهمانی‌های دوستانه کم کم گسترده شد و محافل مختلف با هم آشنا شدند و تبادل نظر را آغاز کردند. اوج این آشنایی‌ها و رسیدن به ضرورت این‌که زن‌های محافل مختلف باید با هم گفتگو کنند مصادف شد با جایزه گرفتن خانم عبادی. البته نه به این معنی که این ضرورت نبود یا حس نمی‌شد اما آن موقعیت باعث شد که این زن‌ها خودشان را در فرودگاه در حال دفاع از یک خانم فعال مدنی و حقوقدان دیدند. هر کدام از اینهایی که آرزو داشتند جمعشان گسترده باشد در آن شب یک شمایی از این جمع گسترده را دیدند. بعد توسط دوستانشان و نیروهایی که با جمع‌های مختلف ارتباط داشتند قرار شد که این زنان جمع شوند و ببینند که اصلا

چه می‌گویند و تجاربشان را با هم مبادله کنند. پیشگام این جمع شدن‌ها آن تشکل‌های غیردولتی بودند که دفتر داشتند. قرار شد که گروه‌هایی که امکان داشتند تلاش کنند تا یک مهمانی بزرگ برگزار شود. در چندین محل از جمله دفتر مرکز فرهنگی زنان این مهمانی‌ها برگزار شد. وقتی این زنان دور هم جمع شدند در ابتدا یک سری گفتگوها بود، یک سری سوءتفاهم‌ها بود، یک سری دوستی‌ها و آشنایی‌ها بود. ولی بعد از این چند سال همه به این نتیجه رسیده بودند که چرا ما باید این تعداد محدود باشیم و چرا نباید بتوانیم صدایمان را بلندتر و عمومی‌تر کنیم؟ از دل این مهمانی‌های بزرگ درآمد که اصلا چه چیزی می‌تواند محور مشترک یا مسئله‌ی مشترک ما زنان باشد؟ به این نتیجه رسیدیم که به رغم نگرش و بینش‌های زنان یا تعلقات و پیشینه‌شان مشکلات حقوقی بیشتر از همه زنان را آزار می‌دهد و شامل همه هم می‌شود. خود من هم با توجه به این‌که از ابتدا دنبال یک چنین مسئله‌یی بودم و ده ـ پانزده محفل را پیش از این رفته بودم و حاصل آن شده بود یک مهمانی سی ـ چهل نفره در خانه‌ی خودم، اینجا برایم خیلی خوب بود و از اول هم حضور داشتم، چون عضو همان کمیته‌ی استقبال از شیرین عبادی هم بودم. بعد هم دیدم که این دغدغه‌ی همه‌ی فعالان جنبش زنان است. از دل این گفتگوها و نیازهای مشترک این درآمد که ما باید یک کار مشترک انجام بدهیم. این بحث‌ها در اردیبهشت به اوج خودش رسید و شاید چون نزدیک ماه خرداد بودیم این روز را برای تجمع انتخاب کردیم. شاید اگر در تیر به این نتیجه می‌رسیدیم روزی در تیر ماه انتخاب می‌شد. بعد هم یک کمیته‌ی هماهنگی انتخاب کردیم که خود من هم عضو آن بودم و همه چیز با رای‌گیری پیش رفت. حتی مکان تجمع، ساعتش، اطلاعیه‌یی که نوشته شد، دعوت‌هایی که انجام گرفت، چگونگی برگزاری‌اش، مشارکتش، نحوه‌ی امضا جمع کردنش، همه با رای‌گیری پیش رفت. حتی به یاد دارم که در مورد برگزاری تجمع مسالمت‌آمیز اعتراضی یک نفر هم مخالف در آن جمع نداشتیم.

این چیزی که شما گفتید کارکرد درون جنبشی تجمع ۲۲ خرداد بود، یعنی تجمعی که برای همبستگی محافل و جمع‌های مختلف جنبش زنان برگزار شد. می‌خواهم بپرسم آن زمان هیچ کارکرد بیرون جنبشی، مثلا برای عمومی کردن مطالبات جنبش زنان هم در نظر شما بود؟

یک موردی که ما را آزار می‌داد این بود که با تک‌صدایی به جایی نمی‌رسیم و برای عمومی کردن این صداها و در حقیقت یک‌سو کردن و هماهنگ کردنش هم این نیاز وجود دارد که ما بتوانیم با همه‌ی زنان فعال صحبت کنیم. همه‌ی زنان فعال در جنبش زنان این زنانی نبودند که در مهمانی‌ها بودند. مطمئنا در شهرهای دیگر و محفل‌های دیگر هم حضور داشتند که تصادفا نتوانسته بودند به این جلسات وصل شوند. بنابراین باید می‌گشتیم دنبال چیزی که همه‌گیر باشد. ما فکر کردیم مطرح کردن قوانین زن‌ستیز هم می‌تواند ما را با بقیه‌ی زنان و مردان جامعه‌مان پیوند دهد هم می‌تواند به نوعی دست‌اندرکاران را تحت فشار قرار بدهد. بخصوص که می‌دیدیم زمزمه‌هایی در لایه‌های درون حاکمیت هم وجود دارد. در عین حال همبستگی که نسل من می‌دانست نبودنش می‌تواند چه تاثیرات مخربی داشته باشد، می‌شد که به وجود بیاید.

از فعالان جنبش‌های دیگر هم برای ۲۲ خرداد ۱۳۸٤ دعوت شد؟

بله! ما در حال تمرین دموکراسی هستیم. دموکراسی چیزی نبود که یک شبه از آسمان بیاید و همه‌ی ما تبدیل به آدم‌های دموکراتی شویم. با توجه به فضایی که قبل از انقلاب و بعد از انقلاب وجود داشت و اتفاقاتی که افتاده بود درست است که یک مقدار سطح مطالعات زنان بالا رفته بود و جامعه‌ی ما داشت از درون رشد می‌کرد، اما واقعا همه‌ی ما ادعای دموکرات بودن داشتیم ولی هیچ‌کدام به آن معنای واقعی دموکرات نبودیم. بنابراین خود این محفل بزرگ باعث شد که ما یک تمرینی هم آنجا بکنیم. کم و کاستی‌هایی هم داشت. کمتر حرف همدیگر را می‌شنیدیم، بیشتر دلمان می‌خواست خودمان حرف بزنیم. با این توضیح باید بگویم که بله از فعالان جنبش‌های دیگر هم بودند. خود من به دفتر سندیکای شرکت واحد رفتم و در آنجا صحبت کردم. می‌توانم بگویم یکی از نیروهایی که بسیار کمک کرد آن ۲۲ خرداد شکل بگیرد کارگران بودند. دانشجوها هم که من به یاد دارم دختران جوان دانشجو در جلسات شرکت می‌کردند ولی این‌که بروند به نیروهای موجود در دانشگاه‌ها مراجعه کنند فکر نمی‌کنم، اما دانشجویان در جلسات شرکت می‌کردند. ولی به شکل خیلی سازماندهی شده نبود به این شکل بود که کسانی که در جلسه حاضر بودند به تناسب ضرورت مسئله و به تناسب آگاهی خودشان سعی می‌کردند محفل‌ها و افرادی را که با آنها آشنایی دارند دعوت کنند.

بعد از برگزاری ۲۲ خرداد چه اتفاقی برای آن جمعی که در هم‌اندیشی زنان دور هم جمع شده بودند افتاد؟

اینها همه تحلیل شخصی من است. من فکر می‌کنم خیلی اختلافات پیش آمد، خیلی بگومگوها پیش آمد. شما می‌دانید که وقتی یک آکسیونی شکل می‌گیرد در کنار تبعات مثبتش به هر حال یک سری مسائل جانبی هم دارد. این کار ۲۲ خرداد خیلی عظیم بود و محافل بین‌المللی و داخلی در مورد آن نظر می‌دادند. جنبش زنان داشت مطرح می‌شد و مطمئنا وقتی چیزی مطرح می‌شود بگومگوهایی هم پیش می‌آید. شاید به این دلیل که قبل از ۲۲ خرداد همه در فضای همدلی و همبستگی بودند.

اصلا عنوان این روز این‌طور انتخاب شد؟

اوایل نه، اما حتی رای‌گیری هم شد که حالا چه اسمی بگذاریم. فکر می‌کنم همدلی، همراهی، هم‌سویی هم مطرح بود ولی همبستگی بیشترین رای را آورد. ولی بعد از آن اختلافات زیادی پیش آمد. بخشی از آنها اختلافات شخصی بود. بعد از ۲۲ خرداد عده‌ی زیادی از زنان و حتی مردانی که مشتاق بودند آمده بودند که با این جریان کار بکنند در حالی که این جریان یک جریان تازه شکل گرفته‌یی بود که خودش هم نمی‌دانست دقیقا می‌خواهد چه کار کند. این افراد جدید با خودشان ایده‌ها و مسائل نو داشتند و در کنار این، میان اعضای همان جمع هم اختلاف نظرها و بدبینی‌ها و سوتفاهم‌ها به جمع راه پیدا کرد. این همان تمرین دموکراسی بود.

یک عده کنار می‌رفتند، یک عده اضافه می‌شدند و در حقیقت جمع، جمع سیالی بود. ولی در مجموع من فکر می‌کنم مهم آن حرکت بود، حرکتی که تداومش را هم دیدیم و به نظر خود من همین جمع‌هایی که هست مانند کمپین یا منشور یا بسیاری تشکل‌های دیگر از دل همان جریان بیرون آمدند.

سوال من این است که آن جمع هم‌اندیشی نوپای اول یکی از چیزهایی که چفت و بستش را محکم کرده بود این بود که همه در تلاش برای برگزاری ۲۲ خرداد بودند. بعد از ۲۲ خرداد یکی از اتفاقاتی که افتاد این بود که دیگر خیلی برنامه‌یی موجود نبود. یعنی مشخص نبود که این جمع هم‌اندیشی قرار است در مورد چه چیزی با هم هم‌اندیشی کنند. می‌خواهم ببینم بعد از این اتفاقات جمع هم‌اندیشی فقط برای دور هم جمع شدن بود؟

جمع هم‌اندیشی از ابتدا برای کار مشترک تشکیل نشده بود. بعد از پیشنهاد ۲۲ خرداد و برگزاری آن باید این افراد در مورد تداوم کار مشترک صحبت می‌کردند. در جریان هم‌اندیشی حالا باید مشخص می‌کردند که فروم هستند، شبکه هستند، تشکل زنان هستند. یک مدت در مورد این‌که ساختار هم‌اندیشی چه باید باشد گفتگو می‌کردند. یک مدت در مورد این‌که در این ساختار چه نیروهایی می‌توانند قرار بگیرند. بعد در مورد این‌که آیا این افرادی که هستند برای شروع یک حرکت جمعی کافی هستند یا باید تلاش شود که دیگرانی هم به جمع اضافه شوند. در گیر و دار این بحث‌ها ما رسیدیم به ۸ مارس و برگزاری اولین سالگرد ۲۲ خرداد و هرچه جلوتر می‌رفتیم به دلیل فشاری که جامعه وارد می‌کرد و به دلیل نگرش افراد فعال آن جمع برخی کناره می‌گرفتند و برخی هم اضافه می‌شدند. برخی هم به نظر من به دلیل همان عدم تمرین دموکراسی در جامعه‌ی ما به محض این‌که به اختلافی با بقیه می‌رسیدند سعی می‌کردند یک محور مشترک دیگری با کسانی دیگر پیدا کنند. ولی من فکر می‌کنم وضعیت جامعه‌ی ما، پروسه‌یی که جامعه‌ی ما طی کرده بود و تجربه‌ی تاریخی ما که کاری هم نمی‌شد کرد، چون در همین حد بود دست به دست هم داد و باعث شد که هم‌اندیشی هم از هم پاشیده شود.

می‌شود در مورد این‌که چطور تصمیم گرفتید ۲۲ خرداد دوم را برگزار کنید توضیح بدهید؟

ما قبلا در مورد ساختار صحبت می‌کردیم که اختلاف نظرهای جدی پیش آمد. بعد گفتیم اصلا این بحث را کنار بگذاریم و در مورد پروژه‌های مشترک بحث کنیم، مانند ۸ مارس که برای همه‌ی ما مهم بود. وقتی خواستیم ۸ مارس ۸۴ را برگزار کنیم باز اختلافاتی پیش آمد که ما مجبور شدیم با امضاهای خاصی این مراسم را برگزار کنیم.

محور اختلافات در مورد ۸ مارس چه بود؟

یکی موضع‌گیری‌های سیاسی افراد بود و نگرش و بینش آنها در مورد مسائل اجتماعی و مدنی. یک عده‌یی فکر می‌کردند باید با همین حرکت آرامی که اصلاح‌طلبان درون حاکمیت دارند پیش برویم تا موقعیت بهتری

داشته باشیم، ولی یک عده‌یی معتقد بودند ۲۲ خرداد پتانسیل ما زن‌ها و جنبش زنان را نشان داد و ما می‌توانیم بیشتر از این پیش برویم.

به همین دلیل بود که یک ۸ مارس در پارک دانشجو برگزار شد و یک گروه دیگر در سالنی ۸ مارس را برگزار کردند ؟

گاهی اوقات مسائل جامعه به شکلی پیش می‌رود که با این‌که برخی اتفاقات جلوی چشم ما رخ می‌دهد ولی باورش نمی‌کنیم. به نظر من در این بیست و چند سال فضای جامعه‌ی ما به شکلی بود که حتی زنان و مردانی که در ۲۲ خرداد شرکت کردند دنبال توجیهی از این قبیل که چون در ایام انتخابات بوده اینطور برگزار شده، می‌گشتند. ولی به نظر من نه! فقط و فقط یک صدا بودن ما بود که آن حرکت قشنگ از دلش بیرون آمد. برای همین چون در ۸ مارس سال‌ها عادت کرده بودند هر گروهی برای خودش ۸ مارس بگیرد، فکر می‌کردند که در فضای عمومی آن نیرویی که جمع کرده‌اند و کارهایی که انجام داده‌اند نمی‌توانند به نمایش بگذارند. من به یاد دارم که گفتیم خب شما هم ۸ مارس را برگزار کنید! اصلا در ده محل مختلف ۸ مارس برگزار شود، اما خواهش می‌کنیم یا روز قبل باشد یا روز بعد که زنان دو پاره نشوند، که گفتند ما از قبل برنامه‌ریزی کرده‌ایم ولی نهایتا» خود را به محل تجمع رساندند.

این اتفاق در ۸ مارس افتاد ولی در ۲۲ خرداد ۸۵ رخ نداد. یعنی، یک سری گروه‌هایی که در ۸ مارس آمدند در ۲۲ خرداد نیامدند و بیانیه را امضا نکردند. چرا؟

من فکر می‌کنم یک اختلاف شخصی بین چندین نفر، به دلیل این‌که اینها کار مشترک با هم کرده بودند و پروژه‌های مشترک داشتند و از هم تجاربی غیر از تجارب ما داشتند، وجود داشت. اینها آن اختلافات را به جمع کشیدند و به آن دامن زدند. بنابراین این اختلافات شخصی، بدبینی‌ها، سوتفاهم‌ها، در عین حال این‌که برخی آدم‌ها جاه‌طلبی‌های خودشان را هم دارند، مجموعه‌ی اینها موجب شد که جمع هم‌اندیشی از هم پاشیده شود.

خانم انتصاری! در ۲۲ خرداد ۸۴ شعار محوری خواست تغییر قانون اساسی بود اما در ۲۲ خرداد ۸۵ این تبدیل شد به خواست تغییر قوانین زن‌ستیز. این تغییر شعار در چه پروسه‌یی اتفاق افتاد؟

این یک واقعیت است که زنان فعال جامعه‌ی ما یا توسط همسرانشان یا توسط برادر و پدرشان وارد فعالیت شده‌اند. به هر حال این هم از نتایج جامعه‌ی مردسالار است. خیلی از اینها تحت تاثیر همان کسانی بودند که از آنها آگاهی کسب کرده بودند و آنها هم موضع‌گیری‌های خاص خودشان را داشتند. و بعد هم در طول این مدت فشارهایی آغاز شد و تهدیدهایی انجام می‌گرفت و وضعیت خیلی تغییر کرد و پرداخت یک سری هزینه‌های کوچک آغاز شد. در ضمن جنبش زنان داشت به یک جنبش تعیین کننده تبدیل می‌شد و داشت با جنبش‌های دیگر ارتباط می‌گرفت و در اینجا یک سری موضع‌گیری‌های سیاسی هم پیش می‌آمد. کسانی بودند که مطرح

می‌کردند که شعار تغییر قانون اساسی شعار تندی است و ما را در موضع اپوزیسیون قرار می‌دهد در حالی که جنبش زنان باید شعارهایی را مطرح کند که عمومی‌تر شود.

و واقعا این اتفاق افتاد؟ یعنی طرح شعارهایی که واقعی‌تر و زمینی‌تر بود کمک کرد که جامعه احساس نزدیکی بیشتری بکند؟

من نظر خودم هم این بود که نه! روشنفکران جامعه‌ی ما، که زنان فعال هم بخشی از آنها محسوب می‌شوند، معمولا آرزوها و تمایلات خودشان را از زبان مردم مطرح می‌کنند و احساس می‌کنند قیم و وصی مردم هستند. در صورتی که این‌طور نبود. مسئله‌ی زنان جامعه‌ی ما این نبود که حالا قانون اساسی است یا نه. با این حال کوتاه آمدیم یعنی تحت نام هم‌اندیشی اطلاعیه ندادیم، با امضاهای فردی بیانیه دادیم اما در عمل دیدیم که اگر آن دفعه ۵۰ نفر دور هم جمع می شدند این بار ۲۶ نفر جمع شدند و تصمیم گرفتند.

خانم انتصاری! الان یک همبستگی دیگری شکل گرفته به نوع دیگری در میان گروهی که یک مقدار متفاوت‌تر است. این همبستگی در قالب جمعی به نام مادران صلح نمود دارد. من فکر می‌کنم این همبستگی حول محور مشخصی مثل صلح شکل گرفته است. حالا شما به عنوان کسی که هم در آن جمع هم‌اندیشی بودید و هم امروز در مادران صلح عضویت دارید فکر می‌کنید این تفاوت چقدر حرکت را معنی‌دارتر می‌کند. یعنی وقتی یک محور مشخص وسط است مانند صلح تا وقتی که یک ایده‌ی کلی وجود دارد که حالا با هم هم‌اندیشی کنیم؟

ما چون در جامعه‌یی زندگی می‌کنیم که جامعه‌ی پرتلاطمی است باید از همه‌ی شیوه‌ها و روش‌ها کمک بگیریم تا بتوانیم حرفمان را بزنیم. هم‌اندیشی می‌خواست این کار را بکند در عین حال که هر کسی تعلقات سیاسی و موضع‌گیری‌های فردی خودش را هم داشته باشد. هنوز هم فکر می‌کنم که هم‌اندیشی می‌توانست این کار را انجام دهد، چون در گروه‌هایی که از کنار این جمع شکل گرفتند، به رغم این‌که من خودم هم عضوشان هستم و حتی از موسسین‌شان هستم، اعتقاد دارم هر اسمی که بگذاریم وقتی این ضعف‌ها وجود دارد کار با مانع روبه‌رو می‌شود.

به هر حال خیلی از کسانی که در جمع هم‌اندیشی بودند الان در مادران صلح دارند شکل دیگری از کار جمعی را تجربه می‌کنند. آیا تفاوتی داشته است؟

نه! اگر می‌گوییم روی یک محور مشترک و یک شعار مشترک با هم همکاری می‌کنیم به دست آوردن آن شعار مشترک که یک شبه انجام نمی‌گیرد. این یک فرایند دیالکتیکی است که باید با هم حرف بزنیم و از هم بیاموزیم تا برآیند خرد جمعی شعار محوری را تعیین کند. هم‌اندیشی می‌توانست این نقش را داشته باشد ولی جمع‌های دیگری که به اسم این مسئله از هم‌اندیشی فاصله گرفتند و موجب واگرایی در هم‌اندیشی شدند به نظر من موفق نبودند. برای این‌که اسم این جمع مادران صلح است و من خودم عضو آن هستم و بیانیه‌اش را در کانون مدافعان خواندم ولی مسئله‌ی زنان هم‌اندیش این بود که به طور مشخص مسائل زنان را پیگیری

کنند. ما معتقد بودیم که زنان از هر قشر و طبقه‌یی، با هر وضعیت تحصیلی و با هر رنگی مسئله‌شان این است که در قانون مدنیِ ما نیمه انسان به حساب می‌آیند. فرقی نمی‌کند زن رییس جمهور باشی یا زن کارگر، وقتی می‌خواهی برای بچه‌ات حساب باز کنی فرقی نمی‌کند، وقتی که می‌خواهی پاسپورت بگیری فرقی نمی‌کند، به همین دلیل فکر می‌کردیم مطالبه‌ی مشترک زنان فارغ از تعلقات سیاسی می‌تواند این باشد ولی بنا به هزار و یک دلیل یک عده‌یی فکر می‌کردند اگر نام هم‌اندیشی را برداریم کارها درست می‌شود. در صورتی که اگر خوب دقت کرده باشید اعضای اصلی و فعال همه‌ی اینها چند فعال مشخص حوزه‌ی زنانند و کسان دیگری هم به آنها می‌پیوندند که با مسئله‌ی زنان آشنا شده‌اند و تا می‌خواهند به جایی برسند می‌بینند که آن جمع از هم پاشیده می‌شود. نمی‌خواهم کاری را تخطئه بکنم اما به هر حال هیچ‌کدام اینها جای هم‌اندیشی را نمی‌گیرد. می‌توانی برای صلح تلاش بکنی. کشور ما هم در وضعیتی است که تحریم می‌شود، مسائل منطقه را می‌بینیم، تهدیدهای آمریکا را می‌شنویم ولی مسائل هم‌اندیشی زنان نمی‌تواند این باشد. مگر صلح مسئله‌ی مردان هم نیست؟ ولی وقتی وارد این مقوله می‌شوی می‌بینی که باز همان بحث‌های قدیمی در مورد ساختار و هزار و یک چیز دیگر تکرار می‌شود. برخی تحملشان زیاد است. ناراحت می‌شوند ولی می‌مانند، ولی برخی خسته می‌شوند و جمع را ترک می‌کنند.

این‌طور که من برداشت کردم برای فردای جنبش زنان هم باز همان ایده‌ی هم‌اندیشی را موثر می‌دانید؟

دقیقا!

شما صبح روز ۲۲ خرداد ۸۵ بازداشت شدید، درست قبل از تجمع می توانید در این باره توضیح دهید که چرا این اتفاق برای شما افتاد؟

در ۲۲ خردادِ ۸۴ من عضو گروه هماهنگی بودم و بعد از پروسه‌یی که طی کردیم به ادامه کار علاقه‌مند بودم و فکر می‌کردم برای این‌که بتوانم به آن چیزهایی که گفتم برسم، باید فعالیت خیلی زیادی داشته باشم. وقتی که می‌خواهی بیشتر تلاش کنی، باید مسئولیت‌های بیشتری هم بپذیری. در ۲۲ خرداد بعدی هم عضو گروه هماهنگی شدم برای این‌که، با توجه به اختلافات موجود در آن زمان، فکر می‌کردم اگر خودم فعالیت زیادی نداشته باشم ممکن است که کار به جایی نرسد. در عین حال معتقد بودم خود ۲۲ خرداد نه تنها عامل اتحاد زنان با زنان، بلکه عامل اتحاد زنان با گروه‌های دیگر شده بود. همه‌ی این مسائل و انگیزه‌ها باعث شد که وارد گروه هماهنگی شوم.

گروه هماهنگی دوم در یک فضای بدتر کار می‌کرد چون از یک هفته قبل از ۲۲ خرداد، تهدید ها و بازداشت‌های پراکنده‌ی بچه‌ها آغاز شده بود. از جمله چند نفر از بچه‌ها را در حال پخش دفترچه داخل مترو بازداشت کرده بودند.

بعد از دستگیری، شما را کجا بردند؟

من را به اوین بردند و بلافاصله فرستادند انفرادی ۲۰۹. هیچ توضیحی هم ندادند فقط آن ماموران خانمی که آنجا بودند گفتند: تو همانی هستی که می‌خواهی قانون اساسی را تغییر بدهی؟ متوجه شدم که اینها بازتاب صحبت‌های بین خودشان است. این چنین شد که تا شب که بچه‌ها را بیاورند من با اینها نشسته بودم در مورد قانون اساسی و حقوق مدنی صحبت می‌کردم، چون هیچ‌کس نبود.

شب که بقیه دستگیر شده ها را آوردند، کسی را با شما هم‌سلول کردند؟

نه! اصلا من همچنان انفرادی بودم و بازجویی هم می‌شدم.

چرا شما را در سلول انفرادی نگه داشتند در حالیکه دیگران در سلول‌های مشترک بودند؟

نمیدانم علت اصلی چه بود، ولی به نظر می رسد چون یکی از هماهنگ کننده ها بودم.

شما قبل از این سال‌ها تجربه‌ی زندان داشتید، چقدر به نظرتان فضا فرق کرده بود؟

به نظر من فضا خیلی تغییر کرده بود. اصلا قابل مقایسه نبود.

آن موقع که بعد از یک روز تنهایی در زندان (از صبح تا بعدازظهر) در بعدازظهر کلی آدم را با سر و صدا آوردند چه احساسی پیدا کردید؟

من از طرفی خوشحال شدم چون فهمیدم برنامه انجام شده است. بازجوها هم می‌گفتند: ما بقیه‌ی گروه هماهنگی را هم گرفتیم تو بیخود مقاومت نکن. بعدا» متوجه شدم اینطور نیست و خوشحال شدم .

بازداشت شما چند روز طول کشید؟

سه روز.

به غیر از این احساس دوگانه خاطره‌ی خاصی به یاد دارید؟

در بازجویی‌ها خیلی اتفاقات خوب می‌افتاد. حتی خود بازجو هم می‌گفت من هم موافقم، من هم دختر دارم. همچنین آن زمانی که بچه‌ها وارد شدند و از آنها پرسیدم که آیا از هفت تیر آمده‌اند؟ بچه‌ها پرسیدند توکی هستی؟ وقتی گفتم: شهلا هستم، بچه‌ها همه با هم داد می‌زدند: شهلا دوستِ داریم! من آن لحظه گریه‌ام گرفته بود و فکر می‌کردم چقدر محبت وجود دارد و چقدر بچه‌ها لطف دارند. بعد فکر می‌کردم چه آدم‌هایی در این سلول‌ها بوده‌اند، آن آدم‌هایی که جانشان را از دست داده‌اند، در این سلول‌ها شکنجه شده‌اند، زندگی‌شان را از دست داده‌اند، معلول شده‌اند ولی آن مبارزات بار داده است. بعد یکی از این نگهبان‌ها در را باز کرد گفت: داری گریه می‌کنی؟ گفتم: دیدی این طور نیست؟ می‌گفتی فقط تویی! دیدی این‌طور نیست؟ گفت: مگر چند

نفر می‌شوند؟ گفتم: این چند نفر اینجا هستند خیلی‌های دیگر هستند که دارند کار می‌کنند. یک لبخندی زد و رفت.

چه چیزی بیشتر از همه نگرانتان می‌کرد؟

من نگرانی‌ام این بود که بچه‌هایی که آورده‌اند محکم نباشند. فکر می‌کردم که جوانند، تجربه ندارند، فشار ممکن است زیاد باشد. ولی عمیقا خوشحال بودم. حتی وقتی نصفه شب من را برای بازجویی بردند، بازجو گفت: دیدی خبری نبود؟ گفتم: دیدی که خبری بود!

اگر نگوییم بیشترین، اولین هزینه‌های شخصی که این حرکت داشت برای شما پیش آمد. این هزینه‌ها چه ابعادی داشت؟

از محل کارم اخراج شدم و مجبور شدم خانه سازمانی را تخلیه کنم . که مشکلات فراوانی برایم پیش آورد.

بعد از آن هم خانه‌ی سازمانی را از شما گرفتند؟

بله! می‌دانست من خانه ندارم. دست‌هایش می‌لرزید و هی می‌گفت: من نمی‌دانم چه بگویم. به والله می‌دانم خانه نداری، بچه‌هایت امتحان دارند. من هم گفتم: به هر حال من چیزی را که قبول دارم گفته‌ام و پای اینهایش هم می‌ایستم. فکر هم می‌کنم فقط وظیفه‌ی من نیست که بگویم، شما هم وظیفه دارید. وقتی پیغام دادند باید خانه‌ی سازمانی را تخلیه بکنی من مجبور شدم بروم هشتگرد خانه بگیرم. چون خانه خیلی گران بود و من هم پول کافی نداشتم.

خانواده‌تان هم با این ماجرا درگیر شدند؟

بله. یک بار من برای یک کارگاه به شهرستان رفته بودم، دخترم تماس گرفت و گفت چند ماشین وارد شهرک شده‌اند و با دوربین سراغ خانه‌ی ما آمده‌اند. دخترم می‌گفت: من که در را باز کردم همین‌طور از من فیلمبرداری می‌کردند. می‌پرسند که من کجا هستم و جواب می شنوند که درمسافرتم. در ضمن دخترم هم سوم دبیرستان بود و به خاطر این ماجراها خیلی لطمه خورد، باید هر روز برای پیش دانشگاهیش از هشتگرد به شهر ری می آمد.

روز ۱۳ اسفند روز دادگاه شما بود. عده ای هم تصمیم گرفته بودند همراه شما جلوی دادگاه انقلاب بیایند، دوست داریم از زبان خودتان بشنویم که چه اتفاقی افتاد؟

شب قبل از دادگاه، بچه‌ها با من تماس گرفتند که ما می‌خواهیم بیاییم مقابل دادگاه. من گفتم: نیایید. گفتند به هر حال وظیفه‌ی ماست. بعد که گوشی را قطع کردم با خودم فکر کردم و دوباره تماس گرفتم و گفتم: شما خیلی دارید لطف می‌کنید اما اگر مشکلی پیش بیاید من نمی‌توانم خودم را ببخشم. گفتند که ما می‌آییم.

حتی بدون این‌که من بدانم با خواهرهای من تماس گرفته بودند. صبح که رفتیم دادگاه دیدیم که بچه‌ها هم آمده‌اند.

روز دادگاه شما وارد ساختمان شدید و بقیه پایین بودند. بعد چه شد؟

بله. ما رفتیم بالا و با این‌که ما را برای ساعت ۸ صبح احضار کرده بودند هی می‌گفتند قاضی الان وقت ندارد و منتظر باشید. من با یک آقایی کنار پنجره ایستاده بودم و در مورد قوانین مربوط به زنان بحث می‌کردیم که یک دفعه دیدم یک مامور پشت گردن خواهرم را که خیلی لاغر و کوچک است گرفته و دارد با خودش می‌برد. من با صدای بلند گفتم: این‌که ناهید ماست و بعد دویدم به سمت طبقه‌ی پایین. بچه‌ها هم دنبال من دویدند. رفتم جلوی مینی‌بوس و به افسری به نام ابراهیمی که آنجا ایستاده بود گفتم: آقا! این خواهر من است، بگذارید به او بگویم که دادگاه من هنوز تشکیل نشده است، که بدون آنکه حرفم را گوش کند من را هم هل داد داخل مینی‌بوس.

این بار که به زندان رفتید چه شد؟

دوباره از همان ورودی ۲۰۹ گفتند این باید برود انفرادی. در انفرادی تا صبح کسی سراغ من نیامد. صبح یک آقایی آمد که فکر می‌کنم رییس جدید زندان بود، در را باز کرد. من هم بدون روسری نشسته بودم. گفت: شهلای انتصاری جایی می‌اندازمت که دیگر آدمی نبینی و صدایی نشنوی. من هم داد زدم: من شهلا انتصاری‌ام، اسم پدرم عبدالحسین است، مددکار اجتماعی هستم تو اگر مردی و نمی‌ترسی سِمت و اسمت را بگو.

با توجه به این‌که این بار هم شما تنها بودید و دیگران با هم بودند چه شد؟

بلند با هم حرف می‌زدیم تا روحیه‌مان حفظ شود.

بازداشت شما ۵ روز قبل از ۸ مارس بود، قرار بود روز ۸ مارس عده ای برای اعتراض به قوانین، جلوی مجلس بروند و در آن روز شمارا آنجا دیده بودند، مگر شما بازداشت نبودید؟

یک بار من را برای بازجویی بردند و دیدم که آن پنج نفری که اطلاعیه‌ی ۸ مارس را امضا کرده بودیم آنجا هستند. بازجو مهدوی گفت: شما این اطلاعیه را امضا کرده‌اید و باید الان یک اطلاعیه بنویسید و به مردم بگویید جلوی مجلس نروند. من گفتم: ما که از خودمان نمی‌توانیم حرفی بزنیم باید با بقیه مشورت کنیم. بقیه هم همین را گفتند. بازجو گفت: من یک ربع شما را تنها می‌گذارم تا تصمیم بگیرید. بعد که ما با هم صحبت کردیم گفتیم: داخل زندان که نمی‌شود اطلاعیه داد و بنابراین ما می‌رویم جلوی مجلس و آنجا به مردم توضیح می‌دهیم. تصمیم مان را به آنها اعلام کردیم. بازجو گفت: پس هرکسی با شما تماس بگیرد باید بگویید کنسل است و شب ما را آزاد کردند. آن شب هم هرکسی با ما تماس گرفت گفتیم: به هر حال ۸ مارس است و

خودتان می‌دانید. یک اطلاعیه هم نوشتیم که در آن به تاریخچه ۸ مارس و فشارهای موجود اشاره شده بود. صبح هم یک بلندگوی دستی برداشتیم و جلوی مجلس رفتیم. در میدان من دوستانم را گم کردم و بلندگو در دستم بود و به دنبال آنها می‌گشتم که بازجو مهدوی ظاهر شد که شما اینجا چه می‌کنید؟ گفتم: قرار بود همین کار را بکنیم. به هر حال، ۸ مارس به این ترتیب برگزار شد، ولی از آنجایی که گروه هم‌اندیشی به هم خورده بود اصلا ماجرای این ۸ مارس و آن اطلاعیه در جایی درج نشد و حتی یک عده نمی‌دانستند که اطلاعیه در آنجا خوانده شده است.

الان وضعیت حقوقی پرونده شما چطور است؟

در پرونده‌ی ۱۳ اسفند تبرئه شدم و برای پرونده‌ی ۲۲ خرداد هم در دادگاه بدوی حکم ۲ سال حبس تعلیقی دادند و الان در تجدیدنظر است.

موضوع خاصی اگر در مورد مراحل دادرسی به ذهنتان می‌رسد بفرمایید.

در دادگاه دوم قاضی می‌گفت یکی از جرایم تو این است که دادگاه را ترک و مردم را به تجمع دعوت کرده ای. من گفتم نه، من مددکارم و بارها اینجا آمده‌ام، هرکسی که به اینجا بیاید خانواده اش هم می‌آید. همراه ما هم خانواده ها و دوستانمان آمده بودند و کاری هم نمی کردند.

اگر بخواهید کل این روایت را از ۲۲ خرداد، ۱۳ اسفند و همه‌ی آنچه رخ داد در یک جمله خلاصه کنید، چه می‌گویید؟

تعدادی از زنان فعال توانستند با هم‌دلی و همراهی در ۲۲ خرداد حقیقت یک سناریوی قشنگی را طراحی بکنند که نه تنها برای خودشان یک راهکار بود بلکه مردان و زنان دیگر را هم امیدوار کرد. اینها تبعیض هایی است که همه در تنهایی در گوشه‌ی آشپزخانه، در پشت میز کار، در اتاق خوابشان لمس می‌کنند. ولی این سناریو آن گریه‌های پنهانی و آن رنج‌های نهانی را عیان کرد.

ما نتوانستیم روابط قدرت را بازتعریف کنیم

گفتگو با سوسن طهماسبی

سوسن طهماسبی، عضو جمع هم اندیشی زنان و از اعضای هیات مدیره موسسه کنشگران داوطلب بوده است. وی پس از تجمع ۲۲ خرداد ۵۸ به دادگاه انقلاب احضار و روز ۳۱ اسفند در حالیکه در انتظار جلسه محاکمه بود به همراه ۲۳ نفر دیگر از فعالان جنبش زنان بازداشت شد. طهماسبی اینک از فعالان کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است. گفتگوی حاضر در ارتباط با اتهامات وی در پرونده ۲۲ خرداد و نیز دستگیری او در ۳۱ اسفند ۵۸ است. همچنین در رابطه با همبستگی در جنبش زنان با وی به گفتگو نشستیم.

۲۲ خرداد ۱۳۸٤ چگونه شکل گرفت؟

من زمان شکل گیری هم اندیشی در ایران نبودم. سال ۱۳۷۸ به ایران آمدم و در حوزه جامعه مدنی مشغول به فعالیت شدم و همواره در رابطه با مسائل زنان هم فعال بودم ولی در قالب ان. جی. او هایی که با آنها همکاری داشتم. دراوایل سال ۱۳۸۲ به دلایل شخصی به آمریکا برگشتم و تا تیر ماه ۱۳۸۴ در آمریکا بودم ولی در این فاصله چندباری هم به ایران آمدم. به دلیل رفت و آمد درطی این دو سال یعنی ۸۲-۸۴ در شکل گیری هم اندیشی و در برگزاری و هماهنگی ۲۲ خرداد ۸۴ حضور نداشتم. در واقع بعد از تجمع ۲۲ خرداد بود که به صورت فعال در جلسات هم اندیشی شرکت کردم و قبل از آن کمابیش در جریان شکل گیری این گروه بودم. به نظر من اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی تاثیر مثبتی بر فعالان جنبش زنان و جامعه مدنی و بر کسانی که در این حوزه ها فعالیت می‌کردند، گذاشت؛ از جمله در حوزه زنان، کودکان، و ان. جی. اوها. این فعالان احساس می کردند که جامعه جهانی با اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی به نوعی فعالیتها و دستاوردهای جامعه مدنی ایران را مورد توجه قرار داده است. پس از بازگشت خانم عبادی به ایران فعالان حوزه زنان دور هم جمع شدند تا از اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی قدر دانی کنند و با او دیداری داشته باشند. خانم عبادی این‌طور که برداشت من است و برای من بازگو شده، پیشنهاد کردند گردهمایی های فعالان زن به صورت مستمر ادامه پیدا کند که در نهایت این جمع به تدریج تبدیل به گروه هم اندیشی زنان شد. قطعا افراد زیادی زحمت کشیدند تا هم اندیشی زنان به یک واقعیت تبدیل شود ولی جایزه خانم عبادی به نوعی نقش کاتالیزور را در این رابطه ایفاء کرد؛ هرچند فعالیت های ان. جی. اویی و مدنی هم به نوعی زمینه را برای این نوع همکاری و هم فکری به وجود آورده بود. همانطور که قبلا گفتم در سال ۱۳۷۸ به ایران بازگشتم و از آن زمان در حوزه مدنی در ایران فعالیت می کنم. قبل از این که به ایران بیایم، حدود ده سال در حوزه زنان در آمریکا کار می کردم. همیشه تصورم این بود که در ایران گروههایی از زنان را خواهم یافت که با

آگاهی زنانه و فمنیستی مشغول به کار و همکاری در این حوزه هستند و در راستای بهبود وضعیت زنان فعالیت می کنند در کلیه حوزه های فرهنگی، حقوقی، خدماتی، خیریه ای و غیره. ولی متاسفانه وقتی به ایران آمدم با این فضای آرمانی که برای خودم ترسیم کرده بودم مواجه نشدم. البته با زنان زیادی آشنا شدم که برای آنها و فعالیتشان احترام ویژه ای قائلم مثل خانم مهرانگیز کار و البته زنان دیگری که اغلب به صورت فردی برای احقاق حقوق زنان فعالیت می کردند. ولی این همکاری بین زنان به صورتی که من تصور کرده بودم و یا آرزو کرده بودم در آن زمان وجود نداشت. با زنانی هم آشنا شدم که برای احقاق حقوق زنان در حوزه های ان. جی. اویی و علمی فعالیت می کردند. هرچند کار آنان قابل تقدیر است و خود را فمنیست و طرفدار حقوق زنان می دانستند ولی ورود بسیاری از آنان به حوزه زنان ورودی مردانه بود؛ برداشت من در آن زمان از نوع نگاه این افراد به حوزه زنان این بود که فعالیتشان برای احقاق حقوق زنان در واقع فعالیتی برای بدست آوردن حقوق خود یا در اعتراض به حذف خودشان از جریان قدرت بود. یعنی هنوز آن آگاهی را که برای کار جمعی لازم است، نداشتند و متاسفانه یک دید ابزاری در این افراد وجود داشت، یعنی در همکاری با دیگران خود را مرجع می دانستند که دیگران می توانند به اهداف آنان کمک کنند، روابط در این فضای به اصطلاح همکاری، سلسله مراتبی بود و روابط قدرت بر حسب تجربه، سن، و شهرت تعریف و بازتولید می شد. همکاری در قالب یک رابطه برابر، به آن معنایی که من تصور می کردم، وجود نداشت، یا به ندرت دیده می شد. اگر هم این نوع همکاریها وجود داشتند من فرصت آشنا شدن با آن گروهها و افراد را نداشتم. به هرحال برای من خیلی تجربه خوشحال کننده ای نبود. به طور کلی خاصیت آن زمان هم این بود که افراد بیشتر به صورت فردی کار می‌کردند و آن هم بیشتر فعالیت های نوشتاری بود که دیدگاه های شخصی افراد را دربر می گرفت. البته باید بگویم که در این زمان جامعه ایران و فعالان مدنی به تازگی وارد حوزه عمل جمعی و سازمانی شده بودند و این روند خیلی طبیعی است. به همین دلیل در هر حوزه ای که در ایران فعالیت کردم، تا حد توانم سعی کردم به مسائل زنان بپردازم هرچند بیشتر در حوزه توانمندسازی ان. جی. اوها فعالیت می کردم چون حس می‌کردم تجربه و توانایی‌هایی که در کشورهای دیگر در این زمینه بدست آورده بودم در ایران کاربرد بیشتری داشت. به مرور زمان ان. جی. اوهای زنان ثبت شدند و تجربه کار گروهی شکل گرفت؛ اول در درون سازمان ها و بعد به صورت همکاری محدود بین سازمانهای زنان. در هر صورت در این تجربیات فعالان زنان و جامعه مدنی توانمند شدند و دریافتند که برای پیشبرد بهتر مسائل زنان باید همکاریهایی بین گروهها وجود داشته باشد؛ البته گروههایی که همفکر بودند و آرایش نیروهایشان به هم نزدیک بود. هم‌اندیشی هم شاید پاسخی بود به این نیاز که افراد چگونه می‌توانند بیشتر با همدیگر فعالیت کنند و اطلاعات را به اشتراک بگذارند. البته خاصیت هم اندیشی این بود که برای اولین بار فعالان زنان از گروه ها و دیدگاههای مختلف دور هم جمع شدند؛ هم زنان سکولار و هم زنان مذهبی نواندیش. هر چند اعضای هم اندیشی در برگیرنده تمامی گروههای فعال در حوزه زنان نبود ولی این تفاوت دیدگاهها هم اتفاق مهمی بود.

در فاصله‌ای که خانم عبادی جایزه صلح نوبل را دریافت کردند و به ایران آمدند شما در ایران حضور داشتید و بعد از ایران رفتید و فکر می‌کنم در این فاصله ۲۲ خرداد ۸۴ اتفاق افتاد. درست است؟

بله! البته در این فاصله یک بار دیگر به ایران برگشتم چون نشستی در رابطه با اهداف سند پکن در تابستان ۸۳ با حضور فعالان زن از ده کشور مختلف آسیایی و اروپایی برگزار کردم. در رابطه با مدعوین ایرانی سعی کردم که با دعوت از فعالان و گروه های مختلف زنان و افرادی که در سازمان‌های مختلف کار می‌کردند و تاثیرگذار بودند – حتی طیف راست – آنان را درگیر همکاری کنم ولی کار خیلی دشواری بود. در آن زمان ما هنوز عادت نداشتیم که کنار افرادی که دیدگاهشان با ما فرق دارد به راحتی بشینیم و گفتگو کنیم. آن موقع هم‌اندیشی تازه شکل گرفته بود و شاید حتی هنوز به اسم هم اندیشی فعالیت نمی کرد ولی جلسات با تعداد کم تشکیل می‌شد ولی هنوز همدلی لازم وجود نداشت. یادم هست که در تجربه نشست پکن برخی افراد، ایرادات زیادی از من می گرفتند، حتی یکی از دوستان چندین بار تهدیدم کرد که اگر به عنوان سخنران و یا گروه برگزار کننده در این نشست حضور نداشته باشد، دیگر به من اجازه نمی دهد در رابطه با مسائل زنان در ایران کار کنم. باورم نمی شد و هنوز هم درک این مساله برای من سخت است. برخی ایراد می گرفتند که مثلا موسسه کنشگران که عضو هیات مدیره آن بودم نباید به مسائل زنان بپردازد چون مدیرعامل آن مرد است و حضور مرا در هیات مدیره و اینکه به عنوان یک زن حق دارم روی موضوع زنان کار کنم ، نادیده می‌گرفتند. اگر به این مسائل اشاره می کنم برای ترسیم ذهنیت در رابطه با مسائل زنان است و اینکه نشان بدهم که در آن زمان حوزه زنان بسیار بسته بود و برخی دوستان واقعا نسبت به بحث زنان و فعالیت در این حوزه حس مالکیت می کردند و خوشبختانه باید بگویم که این فضا تا حد زیادی با ظهور کمپین شکسته شد. در هر صورت هم‌اندیشی شکل گرفته بود ولی من بعد از ۲۲ خرداد در این جلسات حضور یافتم.

احساس تان از اینکه در ایران حضور نداشتید و جمعی از فعالانی که با آنها آشنا بودید چنین تجمعی را برگزار کردند، چه بود؟

خیلی دلم می‌خواست برای ۲۲ خرداد ۸۴ ایران بودم ولی متاسفانه نبودم. به نظرمن هم اندیشی در عمر یکساله خود قبل از ۲۲ خرداد فرصتی را ایجاد کرد که افراد برای همکاری دور هم جمع شوند. در این جمع شدن، رقابت تخریبی ای که به آن عادت داریم، کمرنگ تر شده بود. البته رقابت هم می تواند خوب و با ارزش باشد، ولی با رعایت یکسری اصول. ولی به هر صورت نیت، همدلی و همراهی و همکاری بود و در یک فرصت یک ساله این افراد مهلتی پیدا کردند تا از طریق گفتگو به همدیگر نزدیکتر شوند و افکارشان را به یکدیگر نزدیکتر کنند و در این فرآیند نقاط اشتراک خود را شناسائی کنند، مثل اعتراض به قوانین تبعیض آمیز. به نظر من متمرکز شدن بر روی قوانین و اعتراض به قانون اساسی تاحدی متاثر از حرکت رفراندوم هم بود که در اواخر دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی مطرح شد. البته فعالان زنان در هم اندیشی تصمیم گرفتند به حرکت رفراندوم نپیوندند چون حرکتی سیاسی بود و می خواستند به طور خاص بر روی خواسته های زنان

متمرکز باشند. مشکل زنان در ایران اصولا این است که بحث حقوق و مسائل اجتماعی زنان تبدیل به یک بحث سیاسی شده و ابزاری برای حمله به مخالفان شده است و یا تبدیل به ابزاری برای اثبات حقانیت دیدگاه های ایدئولوژیک. بنابراین موضوع اجتماعی زنان همیشه آنقدر سیاسی می‌شود که دیگر نمی توان حتی درباره آن صحبت کرد. این تصمیم جمع هم اندیشی به نظر من نقطه عطفی در مطرح کردن مسائل زنان به صورت گسترده تری بود و واقعا خوشحالم که با این کار، فعالان زنان حساب خود را از گروههای سیاسی جدا کردند و راه را برای حرکتهای خواسته محور در حوزه زنان باز کردند تا زنان بتوانند بر روی خواسته ها و اولویتهای خود تاکید و پا فشاری کنند.

خب به هرحال این ماجرای ۲۲ خرداد ۸٤ تمام شد و شما برگشتید ایران...

من درست بعد از آن، یعنی در تیر ماه ۸۴ به ایران برگشتم.

در آن زمان هنوز جمع هم‌اندیشی به قوت خود وجود داشت و ۲۲ خرداد ۸۵ هم در پیش بود. از آن پس چه اتفاقاتی افتاد؟

وقتی برگشتم به هم‌اندیشی پیوستم. در این جمع برای اولین بار در ایران احساس کردم که وارد فضایی زنانه شده‌ام یعنی فضایی که سرشار از خودآگاهی زنان بود و یک حس مشترک و همدلی در آن وجود داشت. شاید این تعریف خیلی احساسی و به نوعی زنانه باشد ولی اکثر افراد در آن جمع خیلی با همدیگر مهربان بودند. مثلا خوب یادم است رفتار ناهید جعفری و طلعت تقی‌نیا که برخوردشان خیلی مثبت بود. می توانم بگویم که مجموعا فضا مثبت و برای فعالیت بازتر به نظر می رسید، یعنی به این شکل که هر کسی که می خواست در حوزه زنان فعالیت کند می توانست در این جلسات حضور داشته باشد. هم اندیشی یک فضای حذفی نبود و این نسبت به گذشته فاصله زیادی داشت؛ در واقع این همان فضایی بود که چند سال قبل وقتی به ایران برگشته بودم به دنبالش بودم و آنرا نیافته بودم. البته اختلاف هم بود، بحث هم بود ولی در آن چند جلسه اول واقعا حس خوبی داشتم و خیلی به جمع هم اندیشی امیدوار بودم. باید بگویم که این درست بعد از ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ بود که فعالان هم اندیشی موفق شده بودند در فضای باز انتخابات و دوره اصلاحات یک حرکت نمادین و جمعی را انجام دهند و توجه همه را به خواسته های زنان جلب کنند. بنابراین این حس خوب هم تا حدی ناشی از این دست آورد مهم بود. اما بعد از مدتی اتفاقاتی رخ داد که شباهتی به رفتارها و فضاهای گذشته داشت. مشکل این بود که مکانیزمی برای حل این نوع مسایل تعریف یا حتی پیش‌بینی نشده بود، مثلا برخی از جمع هم اندیشی کنار کشیده بودند چون حس می کردند افرادی بر روش خود اصرار دارند و خواسته هایشان را به کل گروه تحمیل می کنند؛ خواسته هایی که به نوعی رادیکال هستند. برخی، بخصوص جوانان، ایراد می گرفتند که گروهی از افراد به قصد انحصار حرکت هم اندیشی و دست آوردهای آن اقداماتی غیر دمکراتیک انجام می دهند و خود را به نوعی متولی یا رهبر هم اندیشی معرفی می کنند. البته خیلی از این

ایرادات واقعی بود ولی همانطور که گفتم مکانیزم حل این نوع مشکلات تعریف نشده بود. مثلا خبرهایی از گوشه و کنار می شنیدیم که برخی می گفتند«ما یک گروه مخفی تشکیل داده ایم برای بازنگری و باز نویسی قوانین از دیدگاه زنانه». فکرش را بکنید! این حرف‌ها کلا عجیب است. مطرح می شد که فرد دیگری هم نمی‌تواند در این گروه حضور داشته باشد و افرادی هم که از این ماجرا با خبر هستند حق بازگویی آن را ندارند! در واقع این یک نوع نگاه حذفی و یا اقدامی برای مصادره کردن یک حرکت جمعی و به نوعی بازگشت به عقب و به دوران قبل از هم اندیشی و کار جمعی بود. بالاخره وقتی یک جمع بزرگ، تجمعی را برای اعتراض به قوانین تبعیض‌آمیز سازماندهی می کند آیا برنامه های پیگیری این اعتراض نباید برای افراد این گروه باز و شفاف باشد؟ البته افرادی که این گروه را تشکیل دادند بعدها می گفتند که بحث امنیتی بود و مشکل ایجاد می کرد ولی من این توجیه را قبول ندارم و کلا فکر می کنم که افراد از بحث امنیتی برای حذف دیگران و برای اثبات موقعیت و قدرت خودشان سوءاستفاده می کنند. در این رابطه یقیین دارم چون یکی از افراد این گروه باز نویسی قوانین به من گفت که افراد این گروه بر حسب تجربه و موقعیت خود در جنبش زنان انتخاب شدند. یعنی این حرکت یک نوع تقسیم قدرت بین افراد بود و روندش گروهی نبود. جوان تر ها خیلی از این اقدام ناراحت بودند و دوست داشتند که در این جمع حضور داشته باشند و فکر می کردند که افراد باید شفافتر برخورد می کردند نه به صورت حذفی.

پاییز بود که زمزمه‌های نارضایتی جوان ترها بلندتر شد چون احساس می‌کردند به صورت غیرشفاف و سرخود یک گروه «قدرت» در هم‌اندیشی شکل گرفته و جوان ها دور زده شده اند. مساله دیگر این بود که تصور می شد وزنه بعضی افراد در هم‌اندیشی بیشتر است؛ افرادی که تندروتر بودند و نظراتشان را به جمع تحمیل می‌کردند. برخی افراد هم کمی کنار کشیده بودند به این دلیل که احساس می‌کردند هم‌اندیشی رادیکال شده است. در جواب به این نقدها، گروه نقد و بررسی هم اندیشی تشکیل شد. ولی فعالیت این گروه در هم اندیشی مطرح نشده بود؛ گروهی که سرخود تشکیل شده بود و شفاف هم عمل نمی کرد. افراد با هویت‌های شخصی برای شرکت در این نقد و بررسی هم اندیشی شناسائی می شدند و روش کار روش فردی بود. همین مسائل، حس بدی را در اعضاء ایجاد کرده بود. من نقد جوان‌ها را در این رابطه قبول دارم که این مسایل باید در خود هم‌اندیشی مطرح می‌شد درحالی که طبق انتقاد جوانان، در این اقدام یک گروه خود را به عنوان متولی و صاحب هم‌اندیشی معرفی کرده بود.

جوان‌ها اعتراض می کردند که چرا بعد از ۲۲ خرداد کنار گذاشته شدند بخصوص که معتقد بودند در ۲۲ خرداد، سهم و نقش ویژه ای در اطلاع رسانی برگزاری این تجمع داشتند و توانسته بودند به نوعی گروههای جدید را درگیر تجمع کنند. البته نقد آنها را قبول دارم چرا که عملا در بعضی از تصمیم گیری ها حضور نداشتند درحالی که جوانان به دلیل حرکت در بطن جامعه روابط گسترده‌تری دارند و می توانند اطلاع رسانی بیشتری کنند. از این ناراحت بودند که دید ابزاری نسبت به آنها وجود دارد و در این جمع آنگونه که باید به آنان احترام گذاشته

نمی شود، از سوی دیگر در تصمیم سازی ها شریک نیستند و برخی بزرگترها حرکت هم اندیشی را مصادره کرده اند و یا اقدامات شان این پیام را دارد که در راس حرکت هم اندیشی قرار دارند. این بحث‌ها و مشکلات واقعی است و ما هنوز هم با آنها مواجه هستیم. در واقع با اینکه این نقد بسیار درست و به جا بود، ولی با دید انتقادی به اتفاقاتی که از آن زمان رخ داده، متوجه می شوم که برخی از همین جوان ها که در آن زمان منتقد وضعیت موجود بودند، این نقد را برای ایجاد یک سیستم و روش دمکراتیک ایراد نکردند بلکه بر این باور بودند که اگر دایره قدرتی هست، چرا آنها از این دایره قدرت باز مانده اند. امیدوارم جنبش زنان مثل تمام چالش هایی که تاکنون با آن مواجه شده، راهی جدید و ابتکاری برای گذر از این بحران ها تعریف کند هرچند برخی از دوستان هم اکنون قدم در همین راه برداشته اند ولی خب این کلا موضوع دیگری است. درمجموع ما هم نتوانستیم روابط قدرت را باز تعریف کنیم و مدام همان الگوهای ناسالم و نابرابر را در بین خودمان تکرار می کنیم ولی با اعضا، گروه ها و افراد جدید.

به نظر من رسالت واقعی جنبش زنان بازتعریف ساختار قدرت است؛ بازتعریف ساختارهای قدرت مردانه درسطوح مختلف فردی، سازمانی، و اجتماعی و غیره با امید به ایجاد روابطی برابر. امیدوارم چالش هایی که در رابطه با قدرت در جنبش زنان مطرح است و تنش ها و تضادهایی که بین نسل های قدیمی تر و جدیدتر این جنبش وجود دارد، تک تک ما را وادار به بازنگری و نقد خودمان کند، آن هم نقدی صادقانه به جای برخوردهای توجیهی و تدافعی و تحریف تاریخ تا بتوانیم با بهره گیری از تجربیات خودمان و دیگران به جلو حرکت کنیم. به هرحال روابط در هم‌اندیشی به دلیل این مشکلات به هم ریخت و گروهی از هم اندیشی جدا شدند؛ قطعا مشکلات شخصی و کاری در این روند بی تاثیر نبودند. مشکلات شخصی و کاری را هم می توان در همین دسته طبقه‌بندی کرد یعنی تنش هایی که از عدم رعایت حقوق انسانی یکدیگر به وجود می آید، البته این کاملا هم شخصی نیست بلکه به نگاه فمنیستی ما برمی گردد که می‌خواهیم مناسبات قدرت را بازتعریف کنیم.

بعد از این تنش ها، گروهی با هدف آشتی و رفع سوءتفاهم بین اعضای هم اندیشی شکل گرفت. این گروه هم متاسفانه در ابتدا همان روند بسته ای را که مورد نقد بود، در پیش گرفت. البته این جلسات در خانه اعضاء برگزار می شد و به این دلیل بسته بودن جلسات توجیه می شد. می بینید که ما در ایجاد روابط دمکراتیک هم با چالشهای درونی و هم با چالشهای بیرونی مواجه هستیم. وقتی زنان، فضایی برای برگزاری جلسات ندارند به ناچار وارد حوزه های شخصی می شوند و در این روند اشخاصی که امکانات بیشتری دارند از قدرت بیشتری برخوردار هستند و به راحتی هم می توانند دیگران را حذف کنند. این مسئولیت شخصی تک تک ماست که به قدرت خود آگاه باشیم و از آن سوءاستفاده نکنیم، متاسفانه این فرهنگ هنوز در کشور ما جا نیافتاده است. البته این جلسات آشتی به مرور زمان بازتر شدند و اعضای باقی مانده تصمیم به برگزاری مجدد جلسات هم اندیشی گرفتند. خیلی از این جلسات در دفتر کنشگران، دفتر شبکه محیط زیست و دفتر خانم فرهنگخواه تشکیل می شد که فضای بازتری را ایجاد می کرد و ورود به این جلسات مثل جلسات خانگی بسته نبود. به هر صورت این اتفاق افتاد و بعد از این هم‌اندیشی چندین جلسه را در مکان‌های عمومی‌تر برگزار کرد.

اعضای باقی مانده در این جلسات شرکت کردند و افرادی که یا در سلسله مراتب قدرت جایگاه بالاتری داشتند و یا تمایل به این امر داشتند، در جلسات شرکت نکردند. برنامه تجمع برای هشت مارس در پارک دانشجو برنامه ریزی کردیم و چون گروه منشور جهانی زنان هم برنامه تجمع داشت با آنها همکاری کردیم و دوستانی که از هم اندیشی جدا شده بودند و به نوعی قهر کرده بودند، در برنامه ریزی این تجمع با فرستادن نماینده های جوان از طرف سازمانشان همکاری کردند. تجمع پارک دانشجو در واقع یک حرکت جمعی بود که دربرگیرنده تمام گروه‌های هم اندیشی بود. البته ادامه فعالیت هم اندیشی اتفاق خوبی بود چون دوستانی که قهر کرده بودند سخت بر این باور بودند که با عدم حضور آنان، هم اندیشی دیگر به فعالیت خود ادامه نمی دهد در حالی که برگزاری این جلسات و این تجمع اقتدار این گروهها و افراد را در جمع هم اندیشی شکست.

به هرحال این برنامه را گذاشتیم و با خشونت مواجه شدیم. شاید واقعا آن خشونتی که با آن مواجه شدیم باید فضایی را ایجاد می‌کرد که درآن فعالان جنبش زنان برای حل اختلافشان اقدامات جدی تری را در پیش می گرفتند ولی نتوانستیم این کار را انجام دهیم. یعنی سعی کردیم ولی خیلی موفق نبودیم. یک جلسه گذاشتیم تا دوباره برنامه هم‌اندیشی را تعریف کنیم و یک کارگاه کوچک چند ساعته هم برگزار شد. امید داشتیم که این کارگاه باعث همدلی بیشتر بین اعضاء شود همان طور که در ابتدای کار هم کارگاههای مشابه برگزار شده بود و از طریق این کارگاه ها دوستان بر روی تعریف و اهداف گروه هم اندیشی به توافق رسیده بودند. در هر صورت در آن کارگاه چند ساعته توافقاتی کردیم، از جمله ۴۰ نفر از اعضای فعال هم اندیشی را که اکثرا در آن کارگاه حضور داشتند، شناسائی کردیم البته با قصد اضافه کردن افراد به گروه.

خلاصه بعد از کارگاه دوباره دور هم جمع شدیم. آن روزها در آستانه ۲۲ خرداد ۸۵، در سالن دفترشبکه سازمان‌های محیط زیست جمع شدیم و بحثی پیرامون گرامیداشت ۲۲ خرداد مطرح شد. برخی از دوستان پیشنهاد برگزاری یک تجمع دیگر را مطرح کردند. در توجیه این پیشنهاد بحث هایی نیز مطرح شد از جمله به بیانیه ۲۲ خرداد ۸۴ اشاره شد که در آن زنان توافق کرده بودند تا دستیابی به خواسته های خود به طرح مطالبات ادامه خواهند داد. برخی بر این باور بودند که گرامی داشت ۲۲ خرداد به خاطر همبستگی که بین گروه های مختلف ایجاد کرده بود از اهمیت خاصی برخوردار است و پیشنهاد دادند که این روز را روز همبستگی فعالان جنبش زنان در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز نامگذاری کنیم و پاس بداریم. در برابر این پیشنهادات، کمی مقاومت وجود داشت و بحثهای زیادی هم مطرح شد. در نهایت در آن جلسه رای گیری صورت گرفت. ۲۰ نفراز اعضای هم اندیشی در آن جلسه حضور داشتند و ۱۶ نفر از حاضران موافق برگزاری تجمع مجدد به اسم هم اندیشی زنان بودند و ۴ نفر مخالف. یکی از دلایل مخالفت با تجمع برخورد امنیتی با شرکت کنندگان بود. دوستان به خاطر ترس از برخورد امنیتی برگزاری این تجمع را صلاح نمی دانستند، هرچند با رای گیری پس از طرح تمام این مباحث، ۱۶ نفر موافق برگزاری تجمع به اسم هم اندیشی بودند و البته بعد از رای گیری هم باز برخی مخالفان، بر موضع مخالف خود اصرار داشتند.

من بیشتر به شیوه بیان مخالفت اعتراض دارم. اول بحث‌ها عمومی‌تر بود و دوستان بحثی را در رابطه با مسائل امنیتی مطرح کردند که خیلی هم بر آن اصرار نداشتند، بعد از آن بحثی در رابطه با اعلام این روز به عنوان روز همبستگی فعالان زنان در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز مطرح شد. این دو بحث قبل از رای گیری مطرح شدند. به همین دلیل من این دو موضوع را دلیل کافی برای مخالفت با تجمع نمی دانم. ولی برخی دوستان بعد از برگزاری تجمع این دو بحث را به عنوان دلیل عمده مخالفت خود با تجمع مطرح کرده اند. اما واقعیت اینطور نبود. در واقع بعد از رای گیری برخی از دوستان مخالف باز مسئله مرتبط بودن تجمع با هم اندیشی را مطرح کردند و بر آن اصرار داشتند. مخالفان می گفتند که این اصلا کار هم‌اندیشی نیست و بالاخره بعد از سه ساعت بحث فرسایشی و اشاره به اهداف هم اندیشی (که یکی از اهداف آن در ادامه کارگاه، اعتراض به قوانین تبعیض آمیز و اصلاح آنها عنوان شده بود) به نتایج آن کارگاه چهاریا پنج ساعته که هنوز تصویب و نهایی نشده است، اشاره شد و دوستان مخالف رای گیری را باطل عنوان کردند چون به حد نصاب نرسیده بودیم. در آن کارگاه ما ۴۰ نفر را به عنوان اعضای اصلی هم اندیشی شناسائی کرده بودیم ولی این در واقع برای تسهیل کار بود نه برای ایجاد بوروکراسی بیشتر. در هر صورت بعد از چندین ساعت مخالفت، یکی از دوستان نتایج رای گیری را باطل اعلام کرد و گفت که برای رای گیری صحیح باید ۲۱ نفر در جلسه حضور می داشتند که به نظر من بهانه بود برای به کرسی نشاندن حرف خود، چرا که اگر تعداد افراد، مساله اصلی بود باید در ابتدای جلسه و قبل از رای گیری مطرح می شد. خلاصه بالاخره یک جایی به بن بست رسیدیم. روش شاید اقناعی نبود. رای‌گیری داشتیم ولی فکر می‌کنم دوستان حاضر در جلسه علاقمند بودند که همه در رابطه با برگزاری تجمع به اسم هم اندیشی قانع باشند و اقلیت هم دلخور نباشد. به همین دلیل قرار شد جلسه‌ای در دفتر کنشگران برگزار کنیم و این بحث را ادامه دهیم.

در آن جلسه دوستان جدیدی از هر دو طیف موافق و مخالف شرکت داشتند. یکی از ایرادهایی که به آن جلسه وارد شده حضور اعضای مرکز فرهنگی بود؛ چون تعداد زیادی از اعضای مرکز فرهنگی که در جلسه قبلی حضور نداشتند و به طور مداوم در هم اندیشی شرکت نمی کردند در این جلسه به صورت چشم گیر حضور پیدا کردند. ولی واقعیت این است که افراد مخالف هم دوستان خودشان را به جلسه آورده بودند ولی نتوانستند تعداد زیادی را درگیر این ماجرا کنند. ببینید ما وقتی به یک روند اعتراض داریم باید رفتار خودمان را هم نقد کنیم. نمی توانیم فقط وقتی که «برنده» نشدیم به رفتار مشترک اعتراض داشته باشیم. اولین بار که بحث تجمع مطرح شد من به دلایلی مخالف بودم. ولی بعد از بحثها قانع شدم. یعنی هم نگرانی امنیتی داشتم هم نگران بودم که نتوانیم حضور خوبی داشته باشیم چون فقط حدود ۲ هفته برای برنامه ریزی تجمع وقت داشتیم. پیشنهادی برای برگزاری سمینار هم شده بود که در ابتدا من موافق سمینار بودم. اما برخی دوستان صحبت کردند و بر این باور بودند که سمینار در عمومی کردن بحث حقوق زنان خیلی مفید نخواهد بود چرا که چندین سال بود که فعالان زنان به اشکال مختلف بحث حقوق زنان را در سمینارها و نشریات مطرح می کردند و این

اقدامات منجر به تغییر قوانین نشده بود. خب این دلیل برای من قانع کننده بود و با برگزاری تجمع به این دلیل موافقت کردم. در طول جلسه دوم متوجه شدم که دوستانی که خیلی مخالفت می کردند در واقع با برگزاری تجمع به اسم هم اندیشی مخالف نبودند و مسائل امنیتی هم برای برخی از این دوستان مشکل اصلی نبود. در واقع این دوستان قصد داشتند که خودشان یک تجمع سراسری-یعنی در کل کشور- با همکاری اعضای هم اندیشی به مناسبت سالگرد مشروطه برگزار کنند. وقتی در این جلسه دوباره بحث تجمع مطرح شد و اکثریت با برگزاری تجمع به مناسبت ۲۲ خرداد موافقت کردند دوستان ملی-مذهبی ناراحت شدند و جلسه را ترک کردند. ولی قبل از رفتن اعلام کردند که قصد داشتند تجمع سراسری به مناسبت صدمین سالگرد مشروطه برگزار کنند و تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ این برنامه را خراب کرده است. این اولین باری بود که این بحث را مطرح می کردند و واقعا جای تعجب داشت که چرا در جلسه اول و به عنوان یک گزینه این بحث مطرح نشده بود. این همه مخالفت در واقع ربط زیادی به تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ نداشت بلکه به منظور برگزاری تجمع دیگری بود که حتی با اعضا مطرح نشده بود. بنابراین وقتی امروز دلیل مخالفت افراد نگرانی امنیتی عنوان می شود باز هم حس می کنم که به عنوان کسی که در دو جلسه حضور داشتم به شعور من بی احترامی شده است. البته باید اقرار کنم که به روش دوستان در مرکز فرهنگی هم اعتراض داشتم. قرار نبود که افراد جدید به این شکل در جریان بحثهای جلسه دوم حضور داشته باشند و این هم یک روش غیردمکراتیک و به نوعی یارکشی بود. نقدم به خودم در این رابطه این است که در آن زمان آن طور که باید به این روشها اعتراض نکردم. و کلا طرح این مباحث در اینجا هم برایم خوشایند نیست ولی فکر می کنم برای یک بار هم که شده باید این نقدها را مطرح کنم و شاید اگر این بحثها به این شکل مطرح نشده بود هنوز هم از مطرح کردن این مباحث خودداری می کردم.

افراد دیگری هم که در تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ حضور داشتند از پیوستن به تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ خودداری کردند و دلایل مختلفی را برای این کار عنوان کردند. این افراد به خاطر مشکلات در هم اندیشی قبلا از این گروه کنار کشیده بودند. یعنی یک طرف دعوا بودند و عدم حضورشان در برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ هم به همین دلیل بود. یعنی یکی می گفت ما با شما قهریم، دیگری می گفت چرا فلانی را فلان آدم سرشناس دعوت کرده ولی جوان هایی که کسی آنها را نمی شناسد مرا دعوت کردند و این بی احترامی است، و یکی دو نفر دیگر با مرکز فرهنگی مشکل داشتند و می گفتند ما نمی آییم. می خواهم بگویم که اگر بحث امنیتی برای افراد مطرح بود، این فقط دلیل مخالفت یک یا دو نفر بود و دیگران مشکلات و اهداف دیگری داشتند و مشکل عمده در واقع سهم خواهی از قدرت در جنبش زنان بود— قدرتی که ما همواره آنرا انکار می کنیم ولی وجود دارد و از روشهای غیرشفاف در اثبات و یا حتی تحمیل این قدرت به دیگران استفاده می کنیم.

افرادی که همواره بحث امنیتی را بعنوان دلیل عدم پیوستن به تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ مطرح کردند، پس از این تجمع، دربرگزاری ۲ تجمع دیگر نقش های عمده و اصلی ایفاء کردند. یکی تجمع در مقابل دادگاه انقلاب که در طی آن ۳۳ نفر از فعالان حوزه زنان بازداشت شدند و تجمع ۸ مارس روبروی مجلس که به خشونت منجر

شد. اگر هم فرض را بر این بگذاریم که عدم حضور آنان در تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ واقعا نگرانی از امنیتی شدن جنبش زنان و برخورد امنیتی با فعالان بود پس چرا دست به اقدامات مشابه زدند؟ در یک اقدام یعنی تجمع جلوی دادگاه از زنان فعال در حوزه زنان دعوت شد و در اقدامی دیگر از مردم دعوت شده بود. بنابراین به نظر من بحث امنیتی بحثی است که به رغم مطرح شدن قبل از برگزاری تجمع ۲۲ خرداد توجیه مناسبی برای عدم حضور مخالفانی که در طول کمتر از یک سال ۲ تجمع دیگر را سازماندهی کردند، نیست.

تفاوت این دو ۲۲ خرداد که در خیابان برگزار شد، تغییری در شعار هم بود. در ۲۲ خرداد اول بحث «تغییر قانون اساسی به نفع زنان» را داشتیم که در ۲۲ خرداد دوم تبدیل به «تغییر قوانین مدنی زن ستیز» شد. این تغییر چگونه اتفاق افتاد؟

به نظر من تغییر شعارها نشانی از آگاهی بیشتر فعالان زنان به نیازهای مردم جامعه و بخصوص زنان بود. ببینید ما در طول ۸ سال اصلاحات فرصتی برای حرکتهای ان.جی. اویی داشتیم و در این زمان با برنامه های آگاه سازی و خدمات دهی، به ویژه در حوزه مشاوره حقوقی و برنامه های کاهش خشونت علیه زنان به نیازهای واقعی زنان پی بردیم. تغییر این شعارها به نظر من نشانه ای از پیشرفت و رشد جنبش زنان و نزدیکی این فعالان با توده زنان و آشنایی بیشتر با نیازهای آنان بود. اگر تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ بیشتر متاثر از فضای سیاسی کشور و بخصوص بحث رفراندوم بود، تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ متاثر از نیازهای واقعی زنان بود و همگام با روش و خواسته های واقعی فعالان زنان که قصد تقابل با حاکمیت را نداشتند بلکه فقط باور داشتند که موقعیت قانونی زنان کشورمان با موقعیت اجتماعی آنان همخوانی ندارد. قطعا متمرکز شدن بر قانون اساسی نیز پیامدهای سیاسی هم داشت که بیشتر جنبش زنان را سیاسی می کرد و به نظر من فعالان جنبش زنان با در نظر گرفتن حساسیتهایی که نسبت به مسائل زنان وجود دارد ترجیح دادند که بحث زنان را در بعد اجتماعی مطرح کنند. این تغییر رویه به نظرم آگاهانه، هوشمندانه، مثبت و واقع بینانه بود.

در این دو سال اتفاقات واقعی در جنبش زنان رخ داد که کسی نمی‌تواند نفی اش کند و اختلافاتی حادث شده که باعث شد گروه‌ها هر کدام با روش خودشان پروژه جدیدی را شروع کنند. شما فکر می‌کنید ممکن است دوباره آن همبستگی در جنبش زنان تکرار شود یا اصولا لازم است تکرار شود؟

ببینید خیلی‌ها می‌گویند که ۲۲ خرداد ۸۵ باعث تضعیف همبستگی فعالان زنان، امنیتی شدن فضا و برخورد با فعالان جنبش زنان شد. بحث من این است که این همبستگی قبلا هم وجود نداشت. یعنی همبستگی واقعی مبتنی بر روابط برابر و احترام متقابل در فضایی دمکراتیک و باز وجود نداشت. ما در هم اندیشی دعوای بسیار جدی را پشت سر گذاشته بودیم. هم‌اندیشی از هم پاشیده بود و یکسری به نیت و تصور اینکه عدم حضورشان در جمع هم اندیشی این گروه را از هم می پاشد کنار کشیده بودند و کسانی که مانده بودند با درگیری بیشتر

این جلسات را ادامه دادند، هشت مارس ۸۴ را برگزار کردند و به این شکل قدرت و اقتدار این گروه‌ها شکست. البته من تا حدی قبول می کنم که ۲۲ خرداد ۸۵ باعث شد که همبستگی که دوباره شکل گرفته بود از بین برود ولی من در ادامه آن همبستگی واقعا شک دارم. اگر آن زمان به این همبستگی باور داشتم و امیدوار بودم الان نیستم برای اینکه ما با اصول مشترک وارد همکاری و همبستگی نشدیم و هنوز هم برای کار مشترک اصول مشترک نداریم. صحبت از این اصول شاید کمی کودکانه باشد چرا که اصولی که من در مورد آن صحبت می کنم بسیار بدیهی و پیش پا افتاده است. برخورد و بازداشت تجمع کنندگان ۲۲ خرداد ۸۵ در میدان هفت تیر شاید اولین برخورد و سرکوب جدی در حوزه فعالان زنان بود. همانطور که قبلا گفتم اگر دوستانی که مخالف این تجمع بودند نگران از برخورد امنیتی بودند پس چرا دو تجمع دیگر را در کمتر از یک سال سازماندهی کردند. من باور دارم که در واقع دید بسیار امنیتی نسبت به جنبش زنان خیلی قبل تر از این حرفها شکل گرفته بود. ببینید بحث زنان همیشه در کشور ما یک بحث حساس بوده و برخورد با مسائل زنان از دید ادئولوژیک و امنیتی صورت گرفته است. پس چرا باید باور داشته باشیم که نسبت به گروه هایی که با این ایدئولوژی کاملا هم سو نیستند و یا از طریق تشکل ها و به صورت گسترده در راه احقاق حقوق زنان فعالیت می کنند برخورد امنیتی نمی شود یا می توانیم جلوی برخورد امنیتی را بگیریم. در اواخر دوران آقای خاتمی برخورد امنیتی با گروه های زنان شکل گرفت، بخشی در وزارت اطلاعات برای مهار کردن و کنترل کردن فعالان زنان شکل گرفت، از تجمعات آنان جلوگیری شد، تجمعات آنان به خشونت کشیده شد، به این گروه ها سالن برای برگزاری سمینار داده نمی شد و غیره. پس جنبش زنان از همان زمان و البته به نظر من خیلی قبل تر از آن زمان بحثی امنیتی بود. قطعا اگر هم قصد برخورد با این گروه ها نبود حضور پر شور مردم برای استقبال از خانم عبادی دستگاه های امنیتی را به این سو سوق می داد. و خب ۲۲ خرداد ۸۴ هم برخورد امنیتی با جنبش زنان را در فهرست کار دستگاه های امنیتی قرار داده بود. الان هم با تمام گروه ها برخورد می شود پس اصلا نباید بگوییم که اگر ۲۲ خرداد ۸۵ شکل نمی گرفت جنبش زنان امنیتی نمی شد. فقط مساله زمان برخورد بود که متاسفانه هم زمان شد با ۲۲ خرداد ۸۵ . در هر صورت من فکر می کنم بحث امنیتی که دلیل اصلی تضعیف همبستگی عنوان شده در واقع یک توجیه بود برای گروه هایی که نمی خواستند به این شکل همبستگی داشته باشند. فکر می‌کنم جنبش زنان به رغم داشتن یک ایده‌آل متاثر از فضای پیرامونی است. یک مشکل هم‌اندیشی این بود که مناسبات سابق در آن تکرار می‌شد. وقتی چند نفر به سراغ نقد بسته هم‌اندیشی می روند، یعنی ساختارهای سابق را تکرار می‌کنند. بحث همبستگی یا عدم توان ما در ایجاد همبستگی به بحث قدرت و اصول اخلاقی بیشتر ارتباط دارد تا به بحث امنیتی شدن جنبش زنان. به نظر من تمامی گروه ها با این مسائل مشکل دارند و همواره در حال حل کردن یا توجیه کردن از طریق تئوریزه کردن_ آن هم تئوریهای ساختگی و نه چندان صادق همین قدرت طلبی_ هستند. به نظر من همبستگی خیلی مهم است و برای ایجاد این همبستگی و همکاری باید با هم در یک پروسه طولانی مدت گفتگو کنیم، به یکدیگر و تفاوت دیدگاهها و روشها احترام بگذاریم و برای این گفتگو و همکاریهایی که از آن به وجود میاید باید یک اصول مشترک تعریف

کنیم، صادق باشیم، به یکدیگر پاسخگو باشیم، شفاف باشیم و این پاسخگویی و شفافیت را از هم طلب کنیم. مهمتر از همه باید روابط قدرت را بازتعریف کنیم، ولی فعلا همان روابط قدرت سلسله مراتبی را در جنبش زنان تکرار می کنیم. در غیر این صورت نمی توانیم همبستگی لازم را برای پیشبرد حقوق زنان داشته باشیم. البته باید بگویم که به نسل جوان خیلی امیدوارم و فکر می کنم که این جوان ها از نسل های قبل خیلی شفاق تر، صادق تر و دمکراتیک تر هستند و به نظر من همین جوانان می توانند جنبش زنان را به سوی همبستگی به شکلی دمکرات پیش ببرند. واقعا از جوان ها خیلی یاد گرفتم و همیشه دیدگاه آنها نسبت به مسائل، مرا به آینده کشورم امیدوار می کند. در قالب کمپین هم شاهد ابتکارات جوانان برای حل مشکلاتی هستیم که قبلا به آن اشاره کردم. پس امیدواری من مصداق عینی هم دارد.

حالا برگردیم به ۲۲ خرداد ۸۵ و بحث گفتگو را یک مقدار به روایت شخصی آدم‌ها نزدیک کنیم. ۲۲ خرداد۱۳۸۵،هفتاد نفر دستگیر شدند و این پروسه حدود یک هفته طول کشید. بیرون از زندان چه اتفاقاتی در جریان بود؟

من خیلی در مورد مسائل امنیتی صحبت کردم چرا که ایرادی که بیش از همه به حرکت ۲۲ خرداد ۸۵ وارد شده بحث امنیتی است. در نقد خودمان باید بگویم که ما به اندازه کافی به مسائل و نگرانی های امنیتی توجه نکردیم. یعنی برخورد ما با بعد امنیتی این حرکت آمیخته با ساده‌انگاری بود. شاید هم واقعا چون ما خیلی صادقانه قصد تقابل نداشتیم تصورمان این نبود که با این درجه از خشونت روبرو شویم. در ۸ مارس هم همین بود در حالی که ما نمی‌خواستیم حتی شعار بدهیم. قرار بود نیم ساعت بنشینیم، پلاکاردها را بالا بگیریم و بعد متفرق بشویم و اگر هم سرودی خواندیم یک جور واکنش خودجوش بود به فضای امنیتی شدیدی که در پارک دانشجو وجود داشت. ولی خشونتی که در پارک دانشجو و بعد در میدان هفت تیر تجمع کنندگان با آن مواجه شدند برای من واقعا تاسف بار بود. هیچ وقت باورم نمی‌شد که به خاطر خواسته‌هایی اینقدر ساده و حقوق بشری تا این حد تقابلی با ما برخورد شود. بخصوص استفاده از پلیس زن برای من بعنوان فعال جنبش زنان بسیار ناراحت کننده بود. یعنی بار دیگر زنان در مقابل زنان قرار گرفتند تا یک سیستم مردسالار و تبعیض آمیز را پاس بدارند و این تصویری از واقعیت جامعه ما بود. بعد از ۲۲ خرداد ۸۵ یک همبستگی در اعتراض به این خشونت به وجود آمد که به نظرمن قابل ستایش بود و سخن از مدنی بودن و احترام به حقوق بشر در گروه های اجتماعی و سیاسی داشت. تمام کسانی که با تجمع مخالف بودند، چه فعالان جنبش زنان، چه گروه های سیاسی این خشونت را محکوم کردند و به این شکل و غیر مستقیم خشونتی که زنان این کشور هر روز با آن مواجه هستند نیز محکوم شد. این نشانه ای از پیشرفت جامعه است. من واقعا خودم را مدیون این همبستگی می دانم.

در آن روزها شخصا برای شما چه اتفاقاتی افتاد؟

خب حس خوبی نبود. عده‌ای در زندان بودند و خب آقای موسوی خوئینی هم در همین تجمع بازداشت شده بود و چهار ماه در زندان بودند. کلا وضعیت نگران کننده بود. از طرفی هم ما را سرزنش می کردند و می گفتند که فضا را امنیتی کردید. برای شخص من برخورد خشونت بار دستگاه های امنیتی بسیار سنگین و ناراحت کننده بود چرا که هیچ وقت قصد تقابل را نداشتیم، البته این برخورد برای دستگاه های امنیتی و کشور هم هزینه داشت و وجهه ما را یعنی ایران را در دنیا بسیار خشن جلوه داد و این برای من اصلا حس خوبی نیست. زنان ایرانی دست آوردهای اجتماعی قابل توجهی داشته اند و در مقایسه با زنان در منطقه از وضعیت بهتری برخوردارند، ولی قوانین ما با واقعیت زندگی زنان کشورمان همخوانی ندارند و خب این برخورد خشن با فعالان جنبش زنان و با زنان کشورمان تصویری دیگر از وضعیت زنان ایران برای دنیا ترسیم کرد و این برای من ناراحت کننده است. یعنی من هیچ گاه دوست ندارم که دنیا به زنان ایرانی بعنوان زنان مظلوم و منفعل نگاه کند چون واقعیت ما این نیست. ما خواستار حقوق برابر با مردان هستیم چون در جامعه هم دوش با مردان حرکت می کنیم. ولی تصویری که از زن ایرانی در جهان وجود دارد حتی کشورهای منطقه تصویر بسیار سیاهی است و این خشونت حکومت نسبت به خواسته های فعالان زنان و خشونت نسبت به زنان در زندگی روزمره مثلا در قالب طرح امنیت اجتماعی تصویر سیاه جهان را در این رابطه تثبیت می کند.

فکر می‌کنم در عین حالی که همبستگی در گروه‌های مختلف برای محکوم کردن این خشونت به وجود آمد هنوز هم این حالت بود که می‌گفتند تقصیر شما بود یا شما تندروی کردید و این هم حس بدی را القا می‌کرد. شما فکر می‌کنید کار ما در آن زمان درست بود؟

یک اتفاق خیلی خوبی در ۲۲ خرداد افتاد که برای من جذابیت داشت و در عمومی کردن مطالبات ما نقش داشت. آن هم دفترچه‌های حقوقی بود که درست کردیم و قبل از ۲۲ خرداد شروع به پخش آن کردیم. به ماشین‌ها و خانه‌ها یا به مردم دادیم و این خیلی نکته مثبتی بود. اتفاقی که بعد از ۲۲ خرداد افتاد این بود که علی رغم همدلی افراد بسیاری با ما، جناح‌بندی‌ها و صف بندی ها بین گروه‌های زنان تا حدی تشدید شد. چون باز هم آن نقدها وجود داشت که شاید تندتر مطرح می‌شدند و اینکه افراد در زندان بودند حس مسوولیت را بیشتر می‌کرد. کمپین یک میلیون امضاء بعد از تجمع ۲۲ خرداد به وجود آمد. خب این جناح‌بندی‌ها هم در ایجاد کمپین نقش داشت. افرادی که موافق برگزاری ۲۲ خرداد ۸۵ بودند و از سوی دیگر گروه های سیاسی و زنان محکوم شده بودند و حس می‌کردند که خیلی تنها هستند دوباره دور هم جمع شدند تا کمپین را شروع کنند. به نظر من کمپین یکی از مهمترین حرکت های اجتماعی در تاریخ ایران و قطعا در تاریخ جنبش زنان است و نقشی بسیار مثبت در عمومی کردن مطالبات زنان و بردن این مطالبات به لایه های مختلف جامعه داشته است. در ضمن برای اولین بار در قالب این کمپین درهای جنبش زنان به روی فعالان و علاقمندان جوان باز شد و انحصار برخی افراد به اصطلاح بزرگتر و یا پیش کسوت را شکست چون عموما رویکرد این جوانان تازه وارد به جنبش خیلی فرق می کند و آنها دمکراتیک تر هستند. این اتفاقات را دست آورد مستقیم

۲۲ خرداد ۸۵ می دانم.

بعد از از این ماجرا برای یک عده از کسانی که دستگیر نشده بودند - از جمله خود شما، پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، شهلا انتصاری و فریبا داوودی مهاجر - پرونده‌هایی تشکیل شد ،این دادگاه چگونه برگزار شد و به تبع آن چه اتفاقاتی افتاد؟

همه ما بعد از ۲۲ خرداد به نوبت بازجویی شدیم. فکر کنم هر کدام مان سه جلسه بازجویی شدیم. من آخر از همه برای بازجویی رفتم و برایم پرونده تشکیل شد. برای بازپرسی به تنهایی به دادگاه انقلاب رفتم. اول مرا قبول نکردند و گفتند باید دسته جمعی بیایید. گفتم که خودم تنها آمده‌ام و لطفا به پرونده‌ام رسیدگی کنید. به هر حال من بازپرسی شدم و دو روز بعدش چهار نفر دیگر با هم برای بازپرسی رفتند. در واقع اول که بازپرسی شدم، گفتند تو برو به این معنی که پرونده ای قرار نیست برایم تشکیل شود ولی وقتی چهار نفر بقیه برای بازپرسی رفتند برای من هم قرار کفالت صادر شد. در هر صورت پرونده به جریان افتاد و ما سیزدهم اسفند دادگاه داشتیم. کمی قبل از آن، کمپین را شروع کرده بودیم. هدف ما ارتباط با مردم برای ایجاد آگاهی و فرهنگ سازی در رابطه با قوانین نابرابر و تاثیر منفی آن بر زندگی زنان و کل جامعه بود. جمع آوری امضاء و گفتگو با قانون گذار و مسئولان هم از دیگر اهداف ما بود. کلا یک روش جدید و مسالمت آمیز که به نظرم بسیار ابتکاری بود و به نوعی حاصل تجمع ۲۲ خرداد و یک بازنگری در روش. به هر صورت ما کمپین را شروع کرده بودیم و با اینکه حرکتمان بسیار مسالمت‌آمیز و مدنی بود و دائما روی مساله تقابلی نبودن تاکید داشتیم، اما باز هم توسط دستگاه های امنیتی با ما برخورد می شد. دغدغه من و دیگر اعضا در آن زمان پیشبرد اهداف کمپین بود.

قبل از ۱۳ اسفند افرادی از فعالان جنبش زنان، بیانیه ای برای یک تجمع اعتراض آمیز در روز دادگاه ما تدوین کرده بودند و این بیانیه قبل از تشکیل دادگاه از طریق اینترنت به دست ما رسید. جالب اینکه این بیانیه و پیشنهاد تجمع توسط کسانی ارائه شده بود که مخالفان شدید تجمع ۲۲ خرداد بودند و آن زمان هم تا حدی دلیل مخالفت خود را مسائل امنیتی عنوان کرده بودند. هرچند این بیانیه در شکل اولیه خود در اعتراض به فشار بر فعالان زنان و محاکمه ما ۵ نفر نوشته شده بود، حتی اسمی از افرادی که قرار بود محاکمه شوند، برده نشده بود که البته با نظرات برخی از فعالان که این بیانیه را امضاء کردند، این موضوع اصلاح شد. در واقع این بیانیه در شکل اولیه خود کارنامه ای از فعالیتهای گروه های مختلف زنان بود که بر فعالیت متولیان ایده تجمع تاکید خاصی داشت. به این دلیل تجمع در حمایت از افرادی که محاکمه می شدند برای من بیشتر شباهت به یک توجیه داشت تا همبستگی. البته فکر کنم تا حدی قصد همبستگی هم وجود داشت ولی آنطور که قبلا گفتم به نظرم ما معنی و روش همبستگی را خوب درک نکردیم. در هر صورت نمی خواهم بگویم که حرکت ۱۳ اسفند در مقابل حرکت ۲۲ خرداد طراحی شده بود ولی به نظرم حداقل در رقابت با ۲۲ خرداد طراحی شده بود.

بیش از این بحث ها، به دلایل دیگری هم با این تجمع مخالف بودم. اول اینکه ماهیت این تجمع با تجمعات دیگر فرق داشت و بر روی حقوق زنان و نیاز جامعه اصرار نداشت بلکه فعالان حوزه زنان را عمده کرده بود. به همین دلیل حس خوبی در این رابطه نداشتم چون اگر در این حوزه کاری می کنم برای بهبود جامعه و کشورم است نه برای عمده کردن خودم. دوم باور من این بود که دستگاه های امنیتی و قضائی قصد برخورد شدید را با فعالان در رابطه با پرونده های ۲۲ خرداد نداشتند. یعنی در آن زمان برداشت من این بود و شاید هم برداشتم اشتباه بود. تصور می کردم که با تجمعی در مقابل دادگاه روش و برخورد دستگاه های امنیتی خشن تر شود. سوم به دلایلی که در رابطه با کمپین مطرح کردم _یعنی پیشبرد اهداف کمپین به صورت مسالمت آمیز_ متمرکز شدن بر روی این اهداف برایم مهمتر از تجمع در مقابل دادگاه بود. ببینید بازداشت های ۱۳ اسفند تاثیر منفی بر روی کمپین هم داشت و بحث کمپین را امنیتی تر کرد و بهانه ای برای دستگاه های امنیتی برای افزایش شدت برخورد با فعالان این حرکت را ایجاد کرد. به این دلایل من کلا مخالف تجمع در مقابل دادگاه بودم. ولی خب تجمع صورت گرفت و اگر بخواهم منصف باشم باید بگویم که با دیدن دوستانمان و فعالان جنبش زنان قبل از ورود به دادگاه حس خوبی داشتم.

وقتی ماموران امنیتی شروع به بازداشت دوستانمان در مقابل دادگاه کردند به همراه پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، شهلا انتصاری و شادی صدر (وکیل شهلا انتصاری) با نیت جلوگیری از بازداشت دوستانمان به بیرون از دادگاه رفتیم و خود نیز بازداشت شدیم. خیلی در مورد ۴ روز بازداشت صحبت نمی کنم فقط این را بگویم که واقعا حس بدی در آن ۴ روز داشتم و اصلا برخورد دستگاه های امنیتی را مناسب نمی دانستم. می دانم این حرف را چندین بار تکرار کردم و شاید باید توضیح دهم که به خاطر عدم حضورم در ایران با دیدگاه متفاوتی به مسائل نگاه می کنم. همیشه باور داشتم که نباید کسی را حذف کرد و در معادلات سیاسی و اجتماعی همواره این باور را دارم. نه کسی می تواند افرادی را مثل من و با تفکر من حذف کند و نه من می توانم افرادی را که دیدگاه و نگرش شان با من فرق می کند حذف کنم. کلا باور دارم که انسان ها می توانند فارغ از دیدگاه ها و باورهای خود با هم رابطه داشته باشند و برای حل اختلافات وارد گفتگو بشوند. به همین دلیل برایم تعریف «دشمن» سخت است و کلا باور ندارم که کسی دشمن است. همیشه و همواره هم آماده گفتگو با گروه های مختلف بودم—چه مذهبی چه سکولار، چه دولتی و حکومتی چه مستقل و غیر دولتی--و هیچوقت روش تقابلی را در پیش نگرفتم. ولی بازداشت ما در روز ۱۳ اسفند برخوردی تقابلی بود و کلا برای من حس بدی را به همراه داشت. متاسفم که مسئولان کشور این روش تقابلی را در رابطه با جنبش زنان و خواسته های به حق ما در پیش گرفته اند. واقعا متاسفم که این روش تقابلی را مسئولان امنیتی بیش از همه دربرابر جوانان ما که اصلا با مسائل تقابلی برخورد نمی کنند و همواره از هر گونه اقدام و صحبت مثبت مسئولان خرسند می شوند، در پیش گرفته اند. این همه سرکوب و برخورد با شهروندان و بخصوص جوانان کشورمان که صادقانه برای بهبود اوضاع فعالیت می کنند برای من واقعا نگران کننده و تاسف آور است.

در طول روزهای بازداشت شما در ۱۳ اسفند ۱۳۸۵ چه اتفاقاتی افتاد؟

البته این چند روز نکات مثبتی را برایم به همراه داشت. اتفاقا من در سلولی با جمعی از مخالفان برگزاری تجمع ۲۲ خرداد سال ۸۵ قرار گرفتم. خاطره هایم از این افراد در این زمان بیشتر مثبت است تا منفی و کلا خاطره های خوبی دارم از زمانی که با آنها سپری کردم. این ۴ روز فرصتی را برای رفع برخی کدورت های مربوط به ۲۲ خرداد و یا حتی قبل از آن زمان را ایجاد کرد و به همین دلیل این تجربه را مثبت ارزیابی می کنم. یعنی به نظرم در عمل این تجربه باعث همبستگی حداقلی بین ما شد، هر چند که ممکن است این همبستگی منجر به همکاری نشود و یا به راحتی منجر به همکاری نشود ولی کلا تجربه خوبی بود و به نظرم روابط ما بعد از آن تجربه باز سازی شد. امیدوارم که صراحت کلام من در این گفتگو باعث ناراحتی این دوستان نشود. در واقع خیلی در این رابطه سکوت کردم برای اینکه قصد ایجاد تنش را نداشتم ولی فکر می کنم که بیان این تجربه از دیدگاه خودم مهم است و شاید راه را برای یک همکاری صادقانه باز کند. من برای تمامی این دوستان با اینکه روشهایمان متفاوت است احترام قائلم و از آنها آموخته ام و امید دارم که در آینده ای نه چندان دور بتوانیم روابطی تازه مبتنی بر پروسه گفتگو و یک سری اصول مشترک و بر گرفته از یک فرایند دمکراتیک تعریف کنیم و همکاری مثبت و مفیدی را برای بهبود جامع و کشورمان داشته باشیم.

روند حقوقی پرونده شما چگونه طی شد؟

از اتهامات پرونده ۱۳ اسفند تبرئه شدم ولی پرونده ۲۲ خرداد در مراحل تجدید نظر است. از این که تبرئه شدم واقعا خوشحالم. متاسفانه در کشور ما حکم گرفتن و زندان رفتن تبدیل به یک ارزش شده است. ولی قصدم واقعا کار کردن در کشورم است و به نظرم بدون حکم و پرونده قضایی و امنیتی بهتر و بیشتر می توانم کار کنم. در هر صورت تبرئه من و ۱۱ نفر دیگر در رابطه با پرونده ۱۳ اسفند واقعا اقدامی عادلانه از طرف دادگاه بود (هر چند به نظرم اقدام درست در مرحله اول این بود که هیچ کس در رابطه با ۲۲ خرداد و ۱۳ اسفند بازداشت نمی شد) اما احکام صادره برای مینو مرتاضی، نسرین افضلی، ناهید جعفری، زینب پیغمبرزاده، رضوان مقدم و پروین اردلان در رابطه با دستگیری ۱۳ اسفند (و دیگران در رابطه با ۲۲ خرداد) ناعادلانه است و میدوارم که در تجدید نظر این احکام شکسته شوند و مسئولان با تدبیر بیشتری به خواسته های به حق زنان این کشور پاسخ مثبت بدهند.

همبستگی وجود دارد ، تعریفمان از همبستگی متفاوت است

گفتگو با پروین اردلان

پروین اردلان، روزنامه نگار، فعال حقوق زنان، عضو مرکز فرهنگی زنان و برنده جایزه اولاف پالمه است که در جمع هم اندیشی زنان هم فعال بوده است. اردلان پس از تجمع ۲۲ خرداد ۵۸ به دادگاه احضار و روز ۳۱ اسفند و پیش از اغاز جلسه محاکمه به همراه ۲۳ نفر دیگر از فعالان جنبش زنان بازداشت شد. او در حالیکه در پرونده ۳۱ اسفند به ۲ سال حبس تعلیقی محکوم شده است، برای پرونده ۲۲ خرداد ۵۸ و عضویت در تحریریه ی زنستان و سایت تغییر برای برابری در انتظار محاکمه و اعلام حکم است. گفتگوی زیر در رابطه با همبستگی در جنبش زنان و نیز پرونده پروین اردلان در ۲۲ خرداد و ۳۱ اسفند ۵۸ است.

خانم اردلان از ۲۲ خرداد ۸۴ بگویید. این حرکت چگونه شکل گرفت و چه اتفاقاتی افتاد؟

پیشینه ۲۲ خرداد به شکل گیری هم اندیشی فعالان جنبش زنان باز می گردد و انتخاب شیرین عبادی به عنوان برنده نوبل صلح. البته گردآمدن زنان لااقل بعد از انقلاب پیشینه ای طولانی تر دارد و از تجربه ای ۱۰ یا ۱۵ ساله برخوردار است. یعنی هیچ چیز در جنبش زنان بدون تاریخ نیست و همه چیز برآیندی از گذشته خود به شمار می آید و شاید یکی از عواملی که باعث لطمه زدن به این جنبش می شود تحریف تاریخ آن است. مروری بر موقعیت تاریخی مان نشان می دهد که موقعیت جنبش زنان جدا از شرایط ایجابی خودش به عنوان یک جنبش مستقل، متاثر از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه مان نیز بوده است. مثلا در دهه شصت به دلیل فشارهای اجتماعی و سیاسی، فعالیت های جمعی جز در حوزه های مذهبی و حکومتی در حوزه های دیگر محدود بود و بیشتر فردی و محفلی بود. در دهه بعد که شعار سازندگی و بحث توسعه فرهنگی مطرح شد شرایط بازتری برای فعالیت داشتیم، و مکان های فرهنگی مانند فرهنگسرا و خانه فرهنگ و.. امکان تجمع زنان را در فضاهای عمومی ممکن کرد. در دهه بعد با شعار توسعه سیاسی امکان فعالیت نیز بیشتر شد که برآیند همه اینها با بحث جامعه مدنی و سازمان های مدنی به شکل گیری گروه های زنان و برقراری تجمعات و دیگر فعالیت ها انجامید. در دوران اصلاحات با توجه به آغاز بحث جامعه مدنی و شکل گیری نهادهای مدنی در حوزه زنان فعالیت های بیشتری انجام گرفت و تشکل ها و NGO های مختلفی بوجود آمد که البته هرکدام به نحوی کار خود را انجام می دادند و نوعی واگرایی بین آنها وجود داشت. واگرایی از دو جنبه بیشتر بود یکی ناشی از عدم اطلاع و ارتباط آنها از هم بود و دیگری ناشی از دوسویگی دولتی – غیردولتی بود، هیچ کدام علاقه ای به دیالوگ و حتی کار با یکدیگر نداشتند.

جایزه خانم عبادی نوعی نقطه عطف برای جنبش زنان محسوب شد. بعد از آن ما در حوزه زنان شاهد نوعی

تمایل به همگرایی بودیم. بازگشت خانم عبادی و اقبال جمعی از این انتخاب، باعث شد که با برخی از زنان نشستی را برای دیدار با شیرین عبادی ترتیب دهیم تقریبا زنان فعال در حوزه زنان از هر طیف فکری و حتی دولتی یا غیردولتی دعوت شدند و سنگ بنای اولین جلسه هم اندیشی زنان در خانه سیما افشار گذاشته شد. در این نشست همه گروه ها به برقراری ارتباط بیشتر با یکدیگر و ادامه چنین نشست هایی تاکید کردند. این به نوعی اعلام حضور جنبش زنان هم بود. هم اندیشی از اینجا بوجود آمد. جمع هم اندیشی ابتدا فقط به خبر داشتن از فعالیت های یکدیگر و دیدار و گفتگو خلاصه می شد، ولی به تدریج به این جا رسیدیم که فعالیت های مشترک را سامان دهیم و هر گروهی نیز ایده اش را پیشنهاد دهد. من در آن زمان به عنوان عضو مرکز فرهنگی زنان شرکت داشتم و اعضای علاقه مند مرکز هم همین طور. هرکدام از شرکت کنندگان نماینده گروه یا گروه های مختلف فعال بودند و آن گروهی می توانست موفق تر باشد که وارد گفتگو شود، ایده و نظر داشته باشد و قابل اجرا باشد. این مولفه ها در بحث ها جایگاه ویژه ای داشتند و اینکه چقدر با حکومت همسو هستند، چقدر خواسته ها را رادیکالی، لیبرالی یا محافظه کارانه می دانند، چقدر آن ها را خواسته زنان می دانند و غیره.

اولین تصمیم جمعی و بزرگی که از این جلسات بیرون آمد ۲۲ خرداد بود – البته پیش از آن تجمع زنان را در اعتراض به رد صلاحیت زنان کاندیدای ریاست جمهوری داشتیم که شکل فراگیر و گسترده ۲۲ خرداد را نداشت و تنها به همان بحث محدود می شد و برای خود من در اولویت نبود اما به دلیل نقش حمایتی همه ما از فعالیت های حوزه زنان شرکت کردم. از همان روز بود که ایده یک تجمع گسترده تر را مطرح کردیم. یعنی روز ۱۱ خرداد روز جلسه هم اندیشی هم بود و به همین دلیل پس از تجمع به محل برگزاری جلسه در کتابخانه مرکز فرهنگی زنان رفتیم. به نظر من این خیلی مهم است که یک تصمیم در چه زمانی و چگونه اتخاذ شود. ما آن روز از یک تحصن یا اعتراض خیابانی به شکلی موفق و بدون هزینه گذشته بودیم و این به ما حس قدرت می داد. در کنار این اتفاق زمان تغییر دولت نیز مطرح بود. اصولا در زمان جابجایی دولت ها نوعی فضای باز در جامعه بوجود می آید که شرایط را برای فعالیت های مدنی آماده می کند. از طرفی بحث رفراندوم و تغییر قانون اساسی نیز آن روزها بسیار شنیده می شد. در نتیجه با کنار هم قرار دادن این تصاویر می توانید ببینید شکل گیری تجمعی بنام ۲۲ خرداد در آن فضا امری غیرعادی به شمار نمی آمد. البته در این مورد بحث های زیادی وجود داشت. نهایتا با رای گیری اعضای شرکت کننده در جلسات هم اندیشی شکل و تاریخ این رویداد مشخص شد، کمیته ای برای برگزاری آن انتخاب شد که تقریبا از هر گروهی یک نماینده بود. من خودم در این کمیته نبودم. قرار بود که ظرف این مدت کوتاه در حوزه اطلاع رسانی در سایت های موجود بیانیه ها و... را منتشر کنیم و ما در آن زمان سایت تریبون فمینیستی را داشتیم که من در آن فعال بودم. سایت هستیا اندیش و سایت زنان ایران نیز سایت های دیگری بودند که قرار شد درحوزه اطلاع رسانی اخبار تجمع فعال شوند. خب درباره مکان و نحوه کار و این که بیانیه تجمع نیز نوشته شود بحث شد.

با این توضیحات می توان فهمید که تصمیم به برگزاری این تجمع در زمان کوتاهی به انجام رسید، یعنی بین ۱۱ تا ۲۲ خرداد. خود شما به عنوان برگزارکننده انتظار آن حضور گسترده و حمایت فراگیری را که از ۲۲ خرداد شد داشتید؟

هم بله هم نه. یعنی ما تجربه برگزاری تجمعات بزرگ ۸ مارس را در پارک لاله داشتیم که هر بار با اقبال زیادی هم رو به رو می شد اما بار آخر که مجوز مرکز فرهنگی زنان را در پارک لاله لغو کردند و با خشونت هم سرکوب کردند تجربه خوبی نبود. برای تجمع ۲۲ خرداد تصمیم جمعی بر این بود که مجوزی نگیریم چون طبق اصل ۲۷ قانون اساسی برای برگزاری تجمع مسالمت آمیز نیازی نمی دیدیم که به دنبال مجوز باشیم. از طرف دیگر تعداد گروه ها و افراد برگزار کننده زیاد و متنوع بود و تصور این که طیف های گوناگونی را در بر بگیرند هم زیاد بود. به هر حال این بار قدرتمندتر بودیم. هم تعداد مشارکت کننده ها زیاد بود و هم تعداد گروه های درگیر و انتظار استقبال زیاد هم دور از ذهن نبود. اما این که حدود ۶ هزار نفر برای استقبال بیایند برای خود من شگفت آور بود. به هرحال پوشش خبری وسیع، مشارکت همه گروه ها و افراد در جمع آوری امضا برای آن در این عرصه بر این وفاق جمعی تاثیر مثبتی داشت. چون تا آن روز تجمعات کوچک ما توسط یک یا نهایتا دو گروه برگزار می شد. به نوعی می توان گفت ۲۲ خرداد اعلام خواسته های حداکثری بود نه حداقلی و از سوی حداکثر گروه های زنان آن هم برای رفع تبعیض در قانون اساسی. زمانی که از تغییر قانون اساسی حرف می زنی، راجع به تغییر ساختار قانونی حرف می زنی اما در عین حال کنشی تبعیض ستیز و سیاسی انجام می دهی که الزاما در پی کسب قدرت سیاسی نیست.

اما همین حضور حداکثری در آن روز بود که باعث شد بلافاصله شعارها از حد مطالبات زنان فراتر رفت و تبدیل به شعارهای سیاسی شد که به نظر من دلیل آن شعار محوری تجمع ۲۲ خرداد بود.

نه تصور من این است که فضایی که تشریح کردم باعث این اتفاق شد. من فکر می کنم وقتی جامعه ای عادت به تجمع ندارد، با اعلام تجمع افراد و طیف های مختلفی هم شرکت می کنند تا از فرصت استفاده کنند و شعار خود را بدهند. از این منظر این موضوع به نظر من خیلی عجیب یا غیر طبیعی نیست. بعدها در دادگاه ها همیشه به ما می گفتند که این کار شما باعث شد که گروه های ضد انقلاب هم وارد شوند و حرف بزنند، وقتی فضای آزاد برای اعتراض وجود نداشته باشد این اتفاق طبیعی است. شما اعلام می کنید که برای چه تجمع برگزار می کنید، درباره اش اطلاع رسانی می کنید، خواسته های مشخص خودتان را می گویید و همه را منتشر می کنید. خب یکی دیگر هم می آید از این فضا استفاده می کند و می خواهد حرفش را بزند. نمی توان مانع آن شد. مگر وقتی ماموران امنیتی به هفت تیر آمدند و گفتند اینها برای حجاب شلوغ کرده اند حرف خودشان را نزدند؟! تعدادشان هم خیلی بیشتر از ما بود. ضد انقلاب هم نبودند!

چه اتفاقاتی در زمان برگزاری تجمع افتاد؟

قبل از برگزاری تجمع بواسطه فشارهای امنیتی یک سری اختلافات بوجود آمد. اصولا به نظر من فشارهای

امنیتی همواره به دو صورت ما را درگیر می کند: یکی توسط خودمان یعنی با تکثیر و بازتولید این فضا و گسترش ترسمان و دوم توسط وجود خود نیروهای امنیتی. شب قبل از تجمع عده ای از دوستان به علاوه گروه های اصلاح طلب به دلیل ترس از اتفاقاتی که ممکن است روی دهد و با توجه به تغییر دولت و بعضا تماس های امنیتی که برقرار شده بود، مخالف برگزاری تجمع بودند. خلاصه شب قبل از تجمع را همه ما با ترس و دلهره ای پشت سر گذاشتیم که لزوما ترس از پلیس و برخورد آن نبود بلکه ترس از فضای امنیتی بود که برایمان ساخته بودند که ممکن بود به خاطر آن تجمع برگزار نشود. ولی در نهایت فکر می کنم ما به خوبی از پس شرایط برآمدیم و با اینکه از ما خواستند تجمع را لغو کنیم، نپذیرفتیم و نخواستیم در تصمیم جمعی گروه های مختلف عرصه زنان خلل ایجاد کنیم. چون به نوعی توهین به شعور گروه ها و آن همه حامی و امضا کننده و رای دهنده محسوب می شد. ما فقط برگزار کننده بودیم و نمایندگی و حقی نداشتیم که بخواهیم آن را منحل کنیم.

یعنی در واقع تفرقه از قبل از تجمع شروع شد و به بعد از آن هم رسید؟

تفرقه نمی شود گفت. ولی اینکه ما از قبل یک برنامه داشته باشیم و شب قبل از آن یک عده بخواهند قرار را بر هم بزنند به هر دلیلی کار جالبی نبود. بخصوص اینکه ما همه از قبل آمادگی برخورد امنیتی را داشتیم و می دانستیم که ممکن است بخواهند مانع برگزاری تجمع شوند. به هر حال با اینکه روز قبل از تجمع روزی پراضطراب برای ما بود، برگزاری موفق تجمع از یک طرف و شناخت گروه ها از یکدیگر در دل این تجربه عملی و عینی از طرف دیگر اتفاق قابل توجهی بود.

در این یک سال بین ۲۲ خرداد ۸٤ تا ۸۵ چه اتفاقاتی افتاد که کسانی که شب قبل از تجمع مخالفت با برقراری آن را شروع کردند، در تجمع دوم اصلا حضور نیافتند و بیانیه را هم امضا نکردند؟

اتفاقات زیادی افتاد. آن تجمع با تمام مخالفت ها برگزار شد و ما را دچار اختلاف یا واگرایی نکرد. ما به کارمان ادامه می دادیم و جلسات هم اندیشی همچنان برگزار می شد. ما بعد از تجمع شرایط بسیار خوبی داشتیم. هم به یک همبستگی نسبی رسیده بودیم و هم یک حرکت موفق و مثبت را پشت سر گذارده بودیم. یعنی نسبت به این اتفاق بزرگ و دستاوردهایش که مهمترین آنها شاید همان همبستگی بود، هزینه بسیار کمی پرداختیم. یادم می آید من به دادگاه احضار شدم و مورد بازجویی قرار گرفتم. رضوان مقدم به دفتر پی گیری وزارت اطلاعات، و نوشین احمدی خراسانی هم در سازمان سنجش بازجویی غیررسمی شد. در شهرستان ها هم ظاهرا دو نفر احضار و بازجویی شدند و این در برابر قدرت و کثرت مشارکت در این رویداد چیزی به شمار نمی آمد. در واقع از آن زمان ما ۲۲ خرداد را روز همبستگی هم نامیدیم نه به این دلیل که روز همبستگی داشته باشیم، بلکه آن روز نماد همبستگی ما در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز بود. این اتفاق بزرگ نیرو بخش بود و آینده آن اینکه بعد از این موفقیت چه کارهایی باید انجام دهیم، چگونه می خواهیم ادامه دهیم، چگونه باید خواسته

هامان را کانالیزه کنیم یا به نوعی چه افق دیدی برای آینده داریم. در کنار این بحث ها مسئله دستگیری رویا طلوعی اتفاق افتاد که به نوعی در ادامه این ماجرا بود و باعث نوشتن نامه هایی در حمایت از او – و به سبب به وجود آمدن همان همبستگی – شد. برخی از امضا کنندگان در ادامه این حمایت به سنندج رفتند و به حمایت از زنان فعال جنبش زنان بپردازند. پس از بازگشت از آن سفر – که من در آن حضور نداشتم – برخی از فعالان جنبش زنان که در ۲۲ خرداد فعالانه شرکت داشتند و در جلسات هم اندیشی هم شرکت می کردند بحث نقد و بررسی ۲۲ خرداد را در جلسه هم اندیشی مطرح کردند و البته در آن سفر هم مطرح شده بود و جلسات تحلیل و نقد این حرکت نیز در دستور کار قرار گرفت که همه هم موافقت کردند – البته همزمان این بحث در میان برخی از فعالان هم اندیشی هم مطرح شده بود که یک گروه کوچک تر رهبری از با تجربه ترها برای جنبش زنان تشکیل شود که خارج از جمع هم اندیشی و از میان فعالان جنبش برای برنامه های اتی برنامه ریزی کنند که من یک بار درجریان این کار قرار گرفتم و موافقت هم نکردم، زیرا اساسا اعتقاد دارم که تداوم یک جنبش با رهبرسازی برای یک جنبش مغایرت دارد. به هرحال گویا ادامه هم نیافت یا من دیگر در جریانش نبودم – به هرحال جلسات نقد و بررسی و یا آسیب شناسی ۲۲ خرداد در دستور کار هم اندیشی قرارگرفت و بحث هژمونی در هم اندیشی مطرح شد و این که چرا برخی از گروه ها هژمونی بیشتری دارند که البته متوجه ما اعضای مرکز بود که تعداد بیشتری داشتم و خب طبیعتا بر تصمیم گیری ها تاثیرگذار بودیم و به همین دلیل بیشتر بحث حول و حوش این بود که افراد شرکت کننده نه به عنوان نماینده گروه که به عنوان فعالان جنبش در جلسات شرکت کنند تا هژمونی یک گروه کمتر باشد، اما در عین حال تلاش برای کاهش هژمونی یک گروه به هویت گروهی دادن به جمع متنوع و بزرگتر هم اندیشی منجر شد. همه اینها در حوزه نقد سازنده قابل درک بود اما پیشنهاد دهندگان نقد و بررسی با تاکید بر این که ما باید «ویژن و میشن» داشته باشیم، قالبی سازمانی را برای هم اندیشی در نظر گرفتند. با همین نگرش بر برگزاری جلسات جداگانه مثلا یک بار برای با تجربه ترها، یک بار برای جوان تر ها، یک بار برای... تاکید داشتند و درواقع یک جور جدا کردن اعضای هم اندیشی و نگاه کردن از بالا در روند کارمان پدید آمد که باعث رنجیدگی خاطر برخی از جوان ترهای جنبش شد و برخی هم که اساسا در جریان کار قرار نگرفتند. یعنی همان هایی را که در ۲۲ خرداد بدون همین جدا سازی ها حضور فعال و مستمری داشتند در روند سازمانی شدن جدا کردیم. خب در جلسه ای آنها نقدشان را مطرح کردند و بیان این نقد به جای گسترش همدلی و توجه به نقد سازنده به تنش و دعوا منجر شد، جالب آن که برخی از همین جوان ترها در سفر سنندج در این بحث ها مشارکت داشتند اما بعد از سفر از ماجرا حذف شده بودند یا من هم متوجه این نکته نشده بودم، با طرح بحث از سوی آنها نقد آنها را بجا دانستم و نظرم را هم گفتم. حتی یادم می آید که یکی از فعالان پیشنهاد دهنده نقد و بررسی ما را متهم به خیانت کرد که از او دفاع نکرده ایم. همان روز بود که بحث قیم مابی برای جنبش برایم بارزتر شد. چون انگار ما به واسطه کاری که می کنیم و تجربه ای که کسب می کنیم انتظار داریم قدرت بیشتری داشته باشیم و متاسفانه تا خود را نقد نکنیم در جایی دیگر این نوع برخورد را بار دیگر با دیگری تکرار می کنیم. این به نوعی شروع اختلاف نظرها

بود که گروهی – از جمله من و اعضایی از مرکز فرهنگی – عقیده داشتیم که جمع هم اندیشی همان طور که برخی معتقد بودند فرومی بود متشکل از همه ما که نباید در قالب سازمان قرار می گرفت، هر چند خودش سازمان و افراد بسیاری را با حفظ تنوع و تکثرشان در دل داشت. اما گروهی بر آن بودند که چون از آغاز در این فعالیت ها حضور بیشتری داشته اند باید اوضاع را در دست گرفته و بقیه را هدایت کنند. پس از آن ماجرا دو نفر از جوانترهای منتقد از محل کارشان – چون با کسانی کار می کردند که به آنها انتقاد داشتند – اخراج شدند و خودشان معتقد بودند که دلیل اخراج شان، انتقادات شان بوده است. چاره جویی برای این امر به جلسه دیگری منجر شد که تنش و تضاد را افزایش داد و از آن پس طرفین دعوا دیگر در جلسات هم اندیشی شرکت نکردند. این قضیه باعث شد گروه ها یا بهتر بگوییم طیف های مختلفی ایجاد شوند که بصورت جداگانه یا با هم بتوانند کار کنند.

۲۲ خرداد ۸۵ چطور شکل گرفت؟

مراسم ۸ مارس ۱۳۸۴ به دعوت دو گروه هم اندیشی جنبش زنان و حرکت جهانی زنان – که جمعی بود متشکل افراد و گروه های معتقد به همراهی با حرکت های جهانی زنان– برگزار شد و ما هم در هردو همچنان نمایندگانی داشتیم و شرکت کردیم و البته این تجمع به خشونت کشیده شد و برخورد پلیس با ضرب و شتم بسیار همراه بود.

جمع هم اندیشی در جلسه ای به مناسبت نوروز ۸۵ همه را دعوت به همبستگی کرد که برخی از ما نیز به عنوان فعالان جنبش زنان نه الزاما نماینده مرکز شرکت کردیم. پس از آن و در طی جلسات بعدی موضوع ۲۲ خرداد مطرح شد و اینکه چگونه آن را برگزار کنیم. قرار شد در این جلسات افراد بعنوان فرد و نه به نمایندگی از گروه خود شرکت کنند و رای بدهند. برخی با برگزاری تجمع موافق بودند، عده ای به سمینار رای دادند و برخی نیز صدور یک بیانیه را کافی می دانستند. من جزو موافقان تجمع بودم، چون فکر می کردم بزرگداشت این روز به مثابه روز اعتراض به قوانین تبعیض آمیز و تداوم بیان خواسته هامان مهم است. اما برخی با توجه به تجربه ۸ مارس مخالف بودند و حتی می گفتند که پلیس دستور تیر دارد. با توجه بحث های انجام شده رای گیری شد و موافقان برگزاری تجمع بیشتر بودند و رای به برگزاری آن به نام جمع هم اندیشی دادند اما برخی معتقد بودند که چون همه اعضا حضور ندارند این رای گیری غیر دموکراتیک است و علاوه براین جمع هم اندیشی را هم ضربه پذیر می کند. بنابراین قرار شد برای روز بعد کسانی که نبوده اند و کسانی که موافق تجمع هستند دعوت شوند که آن جلسه هم پرتنش شد، چون کسانی که در جلسه روز قبل نبوده و دعوت شده بودند بیشتر تصور کرده بودند که قرار است رای گیری شود و آنها برای کسب رای دعوت شده اند. نهایتا قرار بر این شد که هیچ اسم خاصی برده نشود و افراد شرکت کننده با نام فردی خودشان حضور یابند. به هرحال موافقان در همان جا برای برگزاری مراسم تصمیم به عمل گرفتند. این باعث می شد که مسئولیت خاصی متوجه گروهی نباشد و فقط افراد شرکت کننده، حامی و امضا کننده بیانیه باشند.

دلیل تغییر شعار چه بود؟ در خرداد ۸۴ شعار اصلی تغییر قانون اساسی بود که در ۸۵ به تغییر قوانین زن ستیز تغییر یافت.

فکر می کنم این قضیه در جلسات هم اندیشی مطرح شد و بسیاری معتقد بودند که به دلیل تغییر شرایط از سال گذشته باید خواسته های حداکثری خود را به حداقلی تبدیل کنیم. در نتیجه روی قوانین مدنی بحث شد. یک دلیل آن این بود که از ما انتقاد شده بود که تغییر قانون اساسی برای زنان ملموس نبوده و ما باید جزئی تر به قضیه نگاه کنیم. در واقع هم فشارهای فضای بیرونی و هم نقدهای درونی باعث این تغییر شد.

پیش از بحث راجع به دستگیریهای ۲۲ خرداد ۸۵ به این مسئله بپردازیم که پس از این همه اتفاق، شما بعنوان فردی که در طول این روند با آن همراه بوده اید، همبستگی خودجوش و پرشور سال ۸۴ را تجربه کرده، با اختلاف نظرها و درگیری ها نزدیک بوده و تجمع سال ۸۵ را نیز پشت سر گذارده اید افق همبستگی بین گروه های مختلف فعلی را چگونه می بینید؟ آیا آن همگرایی را در آینده بین این گروه ها می یابید؟ یا اصلا به نظر شما وجود این نوع از همبستگی در حال حاضر مورد نیاز است؟

من فکر می کنم گذشت زمان و گذر از دوره های مختلف امری لازم و ضروری است. سال ۸۴ برای اعلام تداوم حضور جنبش زنان و قدرت و قوت بخشیدن به آن، برای جلب مخاطب و رساندن این صدای جمعی به زنان و مردان، برای نشان دادن خواسته عمومی تغییر موقعیت نابرابر زنان در قوانین به مثابه خواسته ای مشترک در میان اکثر گروه های زنان، به همگرایی، همبستگی و همکاری از آن نوع نیاز مبرم داشتیم. اما امروز حرکت در جنبش زنان به شکلی گسترده تر و متنوع تر شده، هر چند ممکن است از نگاه بیرون همبستگی بین آنها وجود نداشته باشد. به نظر من تفکری که شما یک ایده آل در گذشته داشته باشید و امروز تلاش کنید دوباره همان را به دست آورید، تفکر درستی نیست چون فکر می کنی هیچ رشد و هیچ حرکت رو به جلویی انجام نشده و دوباره همان آدمها با نگاه نوستالژیک به یک واقعه قرار است آن را بازنمایی کنند. من این نگاه را از سوی دعوت دلسوزانه برخی فعالان جنبش به برگزاری مشترک برای ۲۲ خرداد ۱۳۸۷نیز دیدم، در عین حال که این دعوت را نوعی دعوت به همبستگی می دیدم اما این موضوع نگران کننده بود که پس از گذشت دوسال همچنان این نگاه وجود داشت که فعالان جنبش زنان همان ها هستند که سال ۱۳۸۴ هم بودند و اسم فرد یا افراد جدیدی اضافه نشده است، حتی کمتر هم شده. این نوع نگاه برای من غم انگیزتر از این بود که فکرکنم بین ما فعالان جنبش زنان همبستگی وجود دارد یا ندارد. این به همان نگاه سازمانی داشتن و متولی گری مربوط می شد که انگار فقط یک عده ثابت هستند که برای تغییر قوانین تلاش می کنند. در صورتی که بعد از سرکوب تجمع خرداد ۱۳۸۵ کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز شکل گرفت که خیل وسیعی از فعالان جدید حقوق زنان را به جنبش تغییر قوانین افزود. حمایت جنبش های دانشجویی و سندیکایی از جنبش زنان که در ۱۳۸۴ نیز وجود داشت در خرداد ۱۳۸۵ نوع پرقدرت تری از همبستگی را به

نمایش گذاشت. کمپین یک میلیون امضا، سنگسار، اعتراض علیه تبعیض جنسیتی در نظام آموزشی، اعتراض به طرح امنیت اجتماعی و... نشان می دهد به رغم کم رنگ شدن آن همبستگی سنتی که در پی اش هستیم نیروهای جدید و فعالی به این عرصه آمده اند که می توانند حاملان این جنبش باشند. حاضرم با گروهی موافق نباشم یا دوست هم نباشیم اما از حرکت شان اگر موافق هستم حمایت کنم و همبستگی را در این می دانم. بنا بر این تعریفم از هر حرکتی که برای اعتراض یا نقد یا تغییر قوانین تبعیض آمیز تلاش کند حمایت می کنم حتی اگر با او دشمنی شخصی داشته باشم، برای آزادی هر زندانی عقیدتی در بندی امضا می دهم بی آن که موافق تفکرش باشم. این همبستگی حداقلی در یک حرکت است که به نظرم ما در حال تجربه دموکراتیک آن هستیم و این گونه اگر نگاه کنیم می گویم همبستگی وجود دارد و رو به رشد هم هست. ۲۲ خرداد خواسته محور بود و خواسته اصلی آن تغییر قوانین تبعیض آمیز بود نه ایجاد همبستگی. اگر در فعالیت های متنوع مان با همین هدف تلاش کنیم این همبستگی زنده است و پویا. بنابراین اگر قرار باشد با همان نگاه دو سال پیش به مفهوم همبستگی نگاه کنیم و بخواهیم به همان شکل دوباره برقرار شود، این اتفاق نخواهد افتاد. ممکن است این برای بسیاری غم انگیز باشد اما من اینگونه فکر نمی کنم و این را نشانه پویایی می دانم. معتقد نیستم به اینکه همیشه همان آدم ها با همان نوع نگاه می توانند مسئله را به جلو ببرند. همبستگی از نوع ۲۲ خرداد ۸۴، برای خرداد ۸۴ بسیار مفید، زیبا و پرافتخار بود ولی امروز ممکن است همان جواب را ندهد. چون تکثرگرایی به قدری در لایه های مختلف جنبش ایجاد شده که من نقطه شروع آن را اتفاقا همان ۲۲ خرداد می دانم. امروز بین ما نقاط مشترکی مانند ۲۲ خرداد وجود دارد که می توانیم در زمان خاص آن کنار هم قرار بگیریم یا به عبارت دیگر ائتلاف کنیم چون در ائتلاف دوستی ها و رنجیدگی های پیشین جایی ندارند. اینجاست که می بینیم جنبش به نوعی فرهیختگی رسیده است و ما یاد می گیریم که جنبش فراتر از دوستی هامان حرکت می کند. من احساس می کنم ما با پوست و استخوانمان در حال تجربه حرکت های دموکراتیک هستیم.

۲۲ خرداد ۸۵ شاهد اتفاقات وسیعتری بود. حدود ۷۰ نفر دستگیر شدند و عده ای بدون دستگیری احضار یا دادگاهی شدند. کمی راجع به این اتفاقات یا وقایع روزهای قبل و بعد آن بگویید و اینکه این اتفاق چه پیامدی در زندگی شخصی خود شما داشت؟

۲۲ خرداد ۸۵ برای من روز تلخی بود اما من فکر می کنم ناگزیر به انجام آن بودم و حتی امروز هم معتقدم درست عمل کردیم. می دانستم و می دانم که اگر کاری انجام می دهم باید هزینه آن را نیز بپردازم. ما می ترسیدیم و این ترس ما از تنهایی مان بود و حرف ها و خبرهایی که می شنیدیم و مسئولیتی که بر شانه های خود احساس می کردیم. حسی از آرمانگرایی در ما وجود داشت که از طرفی به ما نیرو می داد و از طرفی مسئولیت ما را سنگین تر می کرد. روزهای پیش از تجمع تلفن های ما کنترل می شد، خانه های ما تحت نظر بود و در این بین حضور جوانان جنبش بسیار موثر و مفید می نمود. از یک هفته قبل از برگزاری تجمع تقریبا زیر بمباران تلفنی وزارت اطلاعات قرار داشتم، به حدی که مجبور شدم تلفنم را خاموش کنم. روز تجمع

ساعت ۱۰ صبح از خانه خارج شدم و ساعت ۱۱ ماموران اطلاعات به خانه ام رفته بودند. مادرم در را باز نکرده بود و آنها با شکستن قفل داخل خانه شده بودند، همه جا را گشته و تا ساعت ۷ شب آنجا مانده بودند، حتی شومینه را هم گشته بودند. با خواهرم به میدان هفت تیر آمده بودند که مرا شناسایی کند و تحویل دهد، اما این کار را هم نتوانستند انجام دهند و حتی شایع شده بود که ما خودمان در تجمع شرکت نکرده و بقیه را به دردسر انداخته ایم، که البته بعد با انتشار عکس های منصور نصیری این موضوع فاش شد. آنها تا ۷ شب در خانه ما بودند و بعد هم رفته بودند. به مادرم گفته بودند که دخترت برای چند شوهری تبلیغ می کند و مادرم دفاع کرده و گفته بود برای حق من و دختران دیگر این کارها را می کند. اگر قانون اجازه نمی داد شوهر من نمی رفت زن بگیرد و مامور هم به او گفته بود، پس عقده ای هستید و مادرم ناراحت شده بود و بعدا برایم تعریف کرد که آبروتو بردم. گفتم آبروی قانونگذار است که می رود نه من و تو. برای همین همه جا از تجربه تو برای زنان می گویم تا ببینید زنان «عقده ای» چقدر زیادند.

مسئله مهم به نظرم این بود که همان طور که قبلا هم گفتم خرداد ۸۵ برای بیان یا نشان دادن همبستگی نبود، بلکه برای طرح مطالبات و ادامه این طرح بود و به همین دلیل صحیح عمل کرده ام. ۲۲ خرداد ۸۵ و دادن این هزینه گزاف (هرچند پرداخت هزینه اصولا خوشایند نیست) در ماندگار کردن ۲۲ خرداد نقش مهمی داشت. درست است که ما طی یک ربع ساعت سرکوب شدیم، آن هم با آن همه خشونت که ما می دیدیم و تاثیرات روحی – روانی شدیدی از جمله بر خود من گذاشت و حتی باعث بیماری ام شد اما در طرح مطالبه ناگزیر به انجام آن بودیم – همچنانکه الان هم هستیم.

در طول سه یا چهار روزی که دستگیرشدگان تجمع در زندان بودند، بیرون از زندان بر شما چه گذشت؟

خیلی روزهای بدی بود. چون ما واقعا نمی دانستیم چه باید بکنیم. وقتی عده زیادی دستگیر می شوند، ترس از دستگیر شدن وجود ندارد اما می خواهی بیرون بمانی بلکه بتوانی کاری انجام دهی. ما سعی کردیم بیانیه ای در حمایت از دستگیرشدگان صادر و به این امر اعتراض کنیم. مرتب به ما می گفتند که شما باعث زندانی شدن بچه ها شدید و خودتان بین آنها نیستید. یادم هست که وب سایت گویا نام مرا هم جزء دستگیر شدگان گذاشته بود و من طی مکاتبه ای به آنها اطلاع دادم که دستگیر نشده ام و آنها باور نمی کردند! یکی دو روز اول تعداد دستگیرشدگان مشخص نبود و سایت ها اسم خیلی ها را نوشته بودند که اصلا دستگیر نشده بودند.

فکر می کردید چه اتفاقی منتظر این دستگیرشدگان است؟ خب این اولین بار بود که در جنبش زنان افراد بسیاری دستگیر شده و به اوین منتقل شده بودند.

در واقع این اتفاق مرا دچار چندگانه گی کرده بود. از سویی به کاری که کرده بودم باور داشتم و از سوی دیگر فکر می کردم آیا این نوعی ضربه زدن به جنبش بود یا آیا از این پس با توجه به حمله گسترده نیروی انتظامی

فضای ما بسته تر می شود؟ دائم فکر می کردم باید پاسخگو باشیم. من مدام در حال تجزیه و تحلیل خودم بودم. هرچند وجود بچه هایی با سابقه یا ارتباط مختلف دانشجویی، زنان و غیره باعث نگرانی بیشتری شده بود. زیاد این کلمه را دوست ندارم اما مجبورم بگویم که احساس می کردیم مظلوم واقع شده ایم. خیلی تنها بودیم و در عین حال مورد شماتت نیز قرار می گرفتیم.

بعد از آن بازجویی شما شروع و پرونده ها تشکیل شد. این ماجرا از چه کسانی آغاز شد و کار پرونده ها به کجا رسید؟

من، نوشین احمدی، سوسن طهماسبی، شهلا انتصاری و فریبا داوودی مهاجر. فریبا به این دلیل که همان روز به دادگاه احضار شده بود، در تجمع حضور نداشت. سوسن نیز در تجمع نبود. از بین ما سه نفر هم شهلا را همان روز دستگیر کردند.

دادگاه شما برای ۱۳ اسفند مقرر شد. آن روز چه اتفاقی افتاد؟

۱۳ اسفند ماجرای دیگری بود. شاید به نحوی واکنش انسانی بود در برابر عدم همراهی پیشین و بر دوستانی که در ۲۲ خرداد ما را تنها گذاشتند تاثیر به سزایی داشت. البته نظر دیگری هم در این باره مطرح است و آن اینکه ۱۳ اسفند به وجود آمد تا ۲۲ خرداد را به نوعی کمرنگ کند و آن را تحت الشعاع قرار دهد. این روز می تواند به روزی ماندگار تبدیل شود اگر هدف آن اعتراض به خشونت نیروهای امنیتی نسبت به فعالان جنبش زنان باشد. اما به هرحال این دو نگاه درباره این روز موجود است. اما خود من نمی توانستم نقش عینی در این ماجرا داشته باشم زیرا زمانی که کسی به حمایت از من برمی خیزد، من نمی توانم دستورالعملی به او دیکته کنم. به هرحال تلاش دوستان ظاهرا برای ایجاد همبستگی بود که به نظر من این را به نوعی می توان همبستگی با خود فعالان جنبش زنان نامید نه همبستگی برای مطالبات شان. این رویداد هم هزینه بسیاری برای جنبش داشت که هنوز هم بسیاری از بچه ها درگیر دادگاه و پرونده های آن هستند. نکته مهم در این راستا این است که ما کم کم به پرداخت هزینه عادت می کردیم و می فهمیدیم که وقتی چیزی را مطالبه می کنیم باید هزینه آن را بپردازیم. ۱۳ اسفند ما به دادگاه رفتیم و چون قاضی یا دادستان خیلی دیر رسید و ما از بالا دیدیم که بیرون در خیابان بچه ها با پلیس درگیر شده اند و ما برای اینکه جلوی این قضیه را بگیریم بیرون رفتیم که بعد خودمان هم دستگیر شدیم.

در طول این دستگیری خواه در وزرا یا در اوین چه خاطره یا نکته بارزی به یاد دارید؟ شیرین یا تلخ.

نکته سخت آن سردردهای شدید من بود که به علت عدم تسلط من به بیماری ام روزها به طول انجامید و مجادله ما با آقای حداد در آن میان که تلخ اما خنده دار بود. ولی تجربه خوبی بود چون به هرحال ما هم به طور جمعی وارد فضای زندان شدیم. شاید تا حدودی به حال و هوای دستگیرشدگان ۲۲ خرداد نزدیک شدیم.

هرچند که در ۲۲ خرداد بسیاری از دستگیرشدگان حامیان جنبش زنان و بسیاری از مردم عادی هم بودند اما در ۱۳ اسفند تمامی ما فعالان جنبش زنان بودیم که خب برای تحمل این شرایط آمادگی بیشتری داشتیم. نکته جالب در طول این تجربه گفتگوی من با زندانبانان زن بود در همان فرصت های کوتاه باز و بسته شدن در سلول بود و خنده بچه ها که پروین می خواهد آنها را هم جنبشی کند. اما مهم تر از همه شناخت خودمان و رفتارمان درموقعیت بود. اما روز آخر برای من روز بسیار بدی بود، چون مرا با بازی های اطلاعاتی و امنیتی آشنا کرد.

اینطور که من از مصاحبه با افراد دیگر فهمیدم روز آخر در زندان شما را در اتاقی جمع کردند تا برای لغو برنامه های ۸ مارس بیانیه بدهید. آن روز دقیقا چه اتفاقاتی افتاد؟

در بازجویی ها به ما گفته شد که به جز شادی صدر و محبوبه عباسقلی زاده بقیه آزاد می شوند. گفتند شما پس از بیرون رفتن باید تجمع ۸ مارس را لغو کنید. در حالیکه برگزار کنندگان این تجمع اصلا ما نبودیم. گفتند از زندان بیانیه بدهید. گفتیم نمی توانیم و اگر می خواهید، همه را آزاد کنید تا راجع به این موضوع تصمیم بگیرند. آنها هم گفتند که نمی توانیم و هنوز با آنها کار داریم و از این قبیل حرفها. فردای آن روز در یکی از اتاقهای بازجویی ۲۰۹ من، نوشین احمدی خراسانی، شادی صدر، محبوبه عباسقلی زاده، مینو مرتاضی و فاطمه گوارایی را جمع کردند و با وسایل پذیرایی کامل برای اعتصاب کنندگان غذا ما را با هم تنها گذاشتند. حاضران به ما گفتند که اعتصاب غذا تمام شده است ولی بعد فهمیدیم ژیلا بنی یعقوب که همچنان در انفرادی بود به اعتصابش ادامه داده است. خب من که به خاطر بیماری ام اصلا اعتصاب نکرده بودم. ما شروع به بحث کردیم. دو نظر وجود داشت یا تن به خواسته وزارت بدهند و فراخوان دهندگان تجمع را لغو کنند و یا مخالفت کنند یا پس از آزادی همه با یکدیگر تصمیم بگیرند. آخر مگر می شد در زندان اطلاعیه صادر کرد ؟ ... بعد از این بحث ها دوباره ما را به سلول هامان برگرداندند. بعد از چند ساعت حدود ۱۲ شب بود که ما را به طور ضربتی آزاد کردند و در واقع از زندان بیرون انداختند.

یکی از نکته های مهم بودن در زندان این است که سعی کنی بازی های ماموران را بشناسی و وارد این بازی ها نشوی چون فشارهای روحی و جنگ های روانی امری عادی و طبیعی در زندان است و باید بتوانی مقاومت ات را بالا ببری. غیر از این، ما در زندان مشکل حاد و شرایط دشواری نداشتیم و زندان ما در مقایسه با مثلا هانا و روناک و شرایطی که این دو جوان در زندانهای کوچک شهرستان می گذارنند قابل قیاس نیست و تو درک می کنی که با وجود آنکه زندان در هر صورت چیز خوشایندی نیست اما حتی در این مورد هم نابرابری وجود دارد.

وضعیت پرونده در حال حاضر چگونه است؟

پرونده ۲۲ خرداد من هنوز در دادگاه تجدید نظر است و حکم آن ۲ سال حبس تعلیقی و ۶ ماه تعزیری است.

پرونده ۱۳ اسفند من هم ۲ سال تعلیقی دارد. پرونده بعدی من در ۱۲ مرداد برای سایت های زنستان و تغییر برای برابری بررسی می شود.

سوال آخر: اگر قرار باشد پروسه زمانی ۲۲ خرداد تا ۱۳ اسفند ۸۵ را در یک جمله یا یک عبارت خلاصه کنید، چه می گویید؟

دریک کلمه می گویم «کمپین». ۱۳ اسفند به نظر من اگر چه نیتی انسانی در پی داشت اما به دلیل تشدید اختلافاتی که وجود داشت می توانست به مثابه بازسازی یک روز در مقابل روز دیگری باشد. اما از منظر دیگری می توان گفت چه اشکالی دارد که هم ۲۲ خرداد داشته باشیم هم ۱۳ اسفند؟ اینکه ما در هر ماه یک روز برای حمایت یا برای مطالبه داشته باشیم و آن را ماندگار کنیم ایرادی ندارد. می توان ۱۳ اسفند را روز حمایت از فعالان جنبش زنان نامید. اما اگر بخواهیم این روز را در مقابل روز دیگر و به منظور کمرنگ کردن آن قرار دهیم اشتباه است. فکر می کنم ۲۲ خرداد به عنوان روز بیان مطالبات حقوقی زنان در تاریخ ما ماندگار شده است. اما شاید اگر کمپین وجود نداشت که ادامه دهنده این خواسته های سرکوب شده ۲۲ خرداد، آنهم به شکلی گسترده، باشد،۲۲ خرداد از بین رفته بود.

هیچ چیز نمی تواند سد راه ما باشد

گفتگو با دلارام علی

دلارام علی، فعال حامی حقوق زنان و کودکان و نیز فعال دانشجویی است. او در ۲۲ خرداد ۵۸ بازداشت و در دادگاه بدوی به ۲ سال و ۰۱ ماه حبس تعزیری و ۰۱ ضربه شلاق محکوم شده است. این حکم در دادگاه تجدید نظر به ۲ سال و ٦ ماه حبس تعزیری تبدیل شد. این پرونده همچنان در جریان است.

از تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ چگونه مطلع شدی و چرا در آن شرکت کردی؟

من در ۲۲ خرداد ۸۴ در مقابل دانشگاه تهران نیز شرکت کردم. البته در آن زمان دانشجو بودم و چون در یک نشریه دانشجویی فعالیت می کردم و فراخوان این تجمع برای ما فرستاده شد در جریان قرار گرفتم و طبعا به دلیل آنکه کاملا با برگزاری چنین تجمعی موافق بودم در آن شرکت کردم اما بعد از شرکت در این تجمع به گروه های فعال در حوزه زنان از جمله «مرکز فرهنگی زنان» و «کانون هستیا اندیش» و نیز «هواداران حرکت جهانی زنان» نزدیک‌تر شدم و با برخی از این گروه‌ها مشغول به فعالیت شدم. این نزدیکی باعث شد که در ۲۲ خرداد ۸۵ بیشتر در چند و چون کار قرار بگیرم و خب حضور فعال‌تری نیز در این تجمع داشته باشم.

روز ۲۲ خرداد ۸۵ چه گذشت و شما چگونه دستگیر شدید؟

آن‌روز قرار بود تعدادی از بچه‌ها که بیشتر در جریان برنامه ریزی تجمع بودند، راس ساعت ۵ با یک گروه ۱۰ نفره سر قرار که در حقیقت زیر تابلویی با عنوان «سلام» در پارک مابین هفت تیر(زنانه ترین میدان شهر) و قائم مقام بود حاضر شوند. آن روزها من امتحانات ترم آخر دانشگاه را سپری می کردم و چون دقیقا ساعت ۳ همان روز باید در جلسه امتحان نیز حاضر می شدم اضطراب شدیدی داشتم، طوری که اصلا نفهمیدم که چگونه امتحان دادم و چگونه خودم را به محل قرارم مقابل نشر چشمه در خیابان کریم خان رساندم.

هفت تیر را که به سمت کریم خان طی می کردم متوجه تعداد کثیری پلیس زن شدم و واقعا برای لحظاتی سر در گم بودم. دور تا دور محل قرار ما را ماموران امنیتی محاصره کرده بودند در حالیکه ما باید از میانشان عبور می کردیم و درست زیر آن تابلوی «سلام» که آن روزها روی بیلبورد نصب بود می نشستیم. نمی دانم در آن روزها چرا فکر نکرده بودیم اگر این بیلبورد عوض شود قرارمان چه می شود ، اما خوب خوشبختانه نشد.

به هر حال وقتی به دوستانم رسیم هنوز ۱ ربع به قرار مانده بود و تصمیم گرفتیم که پیاده به سمت هفت

تیر برویم تا راس ساعت ۵ آنجا باشیم.در راه مکالمات زیادی در گرفت و تقریبا همه این فرضیه را تائید می کردند که حضور پلیس های زن در میدان فقط و فقط نشانه دستگیریست، اما شور و حال عجیبی بود. حس و حالی که هرگز از یاد نمی برم. همه به سمت میدانی می رفتیم که می دانستیم به احتمال قوی در آن دستگیر خواهیم شد اما کسی حتی لحظه ای تردید نکرد. یادم می آید که آن روزها باب شده بود که اس ام اس هایی از طرف ستاد خبری اطلاعات مبنی بر غیر قانونی بودن این تجمع به دست بچه ها می رسید، اما این نه تنها مضطرب‌شان نمی کرد بلکه مایه ای شده بود برای مزاح در آن لحظه ها.

به هر حال ما راس ساعت به میدان رسیدیم و در کنار دیگر دوستان‌مان روی زمین نشستیم و در حالیکه پلاکاردهایی در اعتراض به قوانین نابرابر در دست داشتیم سرود «ای زن ای حضور زندگی» را می خواندیم. شاید تنها چند لحظه گذشته بود که عده ای پلیس زن به ما حمله ور شدند و با باتوم شروع به زدن ما کردند، اما قائله به همین جا ختم نشد و دقایقی بعد اسپری رنگ هم به آن اضافه شد .

نمی دانم چقدر دوام آوردیم تا سر انجام به ضرب باتوم از زمین جدایمان کردند اما هنوز به آن سمت خیابان نرسیده بودیم که دیدیم یک پلیس مرد مقنعه دختری را گرفته و او را کشان کشان به سمت ماشین می برد با دیدن این صحنه نوشین احمدی خراسانی از جمع جدا شد و به سمت پلیس رفت و با اختلاف چند ثانیه ما همه به آن سمت رفتیم و در عوض اسپری فلفلی بود که به صورت‌هایمان پاشیده شد و بعد هم توسط پلیس های زن از آنجا رانده شدیم. عکسی که در جایزه کاوه گلستان مقام اول را به دست آورد، عکسی از همان لحظه است.

اما دستگیری شخص من بعد از پاشیده شدن اسپری فلفل به صورت هایمان و ضرب و شتم با باتوم صورت گرفت. ما عملا از هم جدا شده بودیم و به اطراف میدان پناه می بردیم. من یک لحظه چشمم به جمعیتی افتاد که حول یک نفر جمع شده اند و او در حالی که کنار جدول نشسته است حالش به هم می خورد، خوب که نگاه کردم شناختمش. از دوستان دانشگاهی من بود. دیگر نفهمیدم چه می کنم، فقط به سمتش رفتم و دستش را کشیدم تا از میان جمعیت بلندش کنم اما حالش وخیم تر از آن بود که من فکر می کردم. اسپری فلفل به صورتش پاشیده بودند و او هم دچار آسم بود به همین دلیل نمی توانست نفس بکشد. تا به خودمان بیاییم ۱۵، ۱۶ مامور پلیس دوره مان کردند و اورا به سرعت دستگیر و سوار ماشین کردند و من در حالیکه مدام می پرسیدم به چه جرمی باید سوار ماشین شوم عقب عقب به سمت خیابان آمدم اما در یک لحظه یکی از ماموران زن مرا هول داد و من با آرنج روی آسفالت افتادم و آرنج دست راستم شکست.

آنقدر درد داشتم که نفسم بالا نمی آمد و آنها اصرار داشتند که بلند شوم و به داخل ماشین بروم و من نمی توانستم. بعد در یک اقدام غیر منتظره دست و پای من را گرفتند و در حالیکه کمرم روی زمین می کشید مرا داخل ماشین انداختند. بدین ترتیب من در روز تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ دستگیر شدم .

فکر می کردید کسی آن لحظه ها را با عکس ثبت کرده باشد و در فاصله چند روز تمام دنیا عکس

این خشونت پلیس را مشاهده کنند؟

حقیقتا تنها چیزی که در آن لحظات به خاطرم نمی رسید همین بود، اما وقتی آزاد شدم و در اولین برخورد با خانواده و دوستانم آنها را آنقدر مضطرب دیدم فهمیدم که مشاهده عکس‌های من در حالیکه روی زمین کشیده می شدم این چند روز را عجیب به کامشان تلخ کرده بود. امروز به جرات می گویم اگر آن عکس‌ها گرفته نمی‌شد و اگر به سرعت در اختیار تمام رسانه‌ها قرار نمی گرفت این تجمع چیزی کم داشت. اگر آن عکس‌ها نبودند شاید به جز عابران میدان هفت تیر و مغازه دارها و کسانی که برای شرکت در این تجمع آمده بودند، هرگز کسی این حضور گسترده و این خشونت بسیار را لمس نمی کرد. بودن عکس‌ها در ایجاد همدلی جامعه با زنان و خواسته‌ها و مطالباتشان بسیار موثر بود.

بعد از دستگیری چه اتفاقی افتاد؟شما را به کجا منتقل کردند و در این بین به شما با دستی که در تجمع شکسته بود چه گذشت؟

ماجرای جالبی بود و برای من به دلیل وضعیت دستم کمی آزاردهنده. متاسفانه کسانی که ما را با آن وضع دلخراش دستگیر کرده بودند تصمیمی برای بعد از دستگیری نگرفته بودند یا لااقل می توان گفت به توافق نرسیده بودند. ما در ابتدا به قرارگاه سپاه واقع در میدان عشرت آباد منتقل شدیم و بد نیست بگویم این جزو لحظاتی بود که من احساس بدی داشتم. تصویرم از عشرت آباد و قرارگاه سپاه تصویری تلخ و واهمه انگیز بود، بخصوص که مامور زنی که من را دستگیر کرده بود به محض رسیدن به عشرت آباد رو به من کرد و گفت «اینجا درستت می کنند» و من واقعا نمی فهمیدم من چه کار اشتباهی کردم که قرار است درست شود. به هر حال آنجا ما را از ماشین پیاده کردند و به خط کنار دیوار ایستادیم. دوستم که اصلا حال خوشی نداشت روی زمین نشست و مجددا حالش به هم خورد و من که از دیدن این صحنه به شدت برآشفته شده بودم رو به سربازها گفتم «نمی بینید حالش بد است؟ آسم دارد و مدام بالا می آورد، حداقل کمی آب بیاورید.» لحظاتی بعد یک بطری آب به ما دادند و دوستانی که به شدت بر رعایت بهداشت حتی در آن شرایط تاکید داشتند از جمع خواستند که به بطری دهن نزنند و آب را از بالا در دهان خود بریزند، که این ماجرا تا دو روز مایه عذاب من شد، چرا که آب روی صورتم ریخت و به دلیل آنکه پیش از آن اسپری فلفل به صورتم پاشیده شده بود تا دو روز سوزش شدیدی داشت.

بعد از آن ما و چند ون دیگر از دستگیر شده‌ها را به وزرا منتقل کردند و بعد از ساعتی معطلی در راهروها همه را که حدودا ۴۰ نفری بودیم به کتابخانه فرستادند و در را قفل کردند. کتابخانه با آن میز بزرگی که در وسطش قرار داده بودند به زحمت جای ۱۰ نفر را داشت و ما ۴۰ نفر که بسیاری‌مان نیز وضع جسمی خوبی نداشتیم در آن اتاق به زور جا داده شده بودیم. اول شروع به گپ و گفت کردیم، بعد چند نفری زیر آواز زدند و اندک اندک صبرمان لبریز شد و شروع به کوبیدن به در کردیم تا کسی بیاید و وضعمان را روشن کند یا لااقل عده ای را به اتاقی دیگر ببرد. اما هیچ کس به سراغ‌مان نیامد. دقایقی بعد یکی از دختران دستگیر شده که مدام از سر درد

و درد ناحیه دنده هایش شکایت می کرد و می گفت باتوم به سرش اصابت کرده از هوش رفت و همین امر باعث شد که ما بیشتر به در بکوبیم. اما ناگهان اتفاق عجیبی افتاد و در از نیمه شکست. چند نفری وسایل‌شان را جمع کردند و به گمان اینکه حالا که در شکسته حتما ما می توانیم از اینجا خارج شویم به بیرون از اتاق رفتند اما مامورانی که ساعت ها صدای ما را می شنیدند و توجهی به وضعمان نمی کردند با شکسته شدن در از راه رسیدند و شروع به فحاشی کردند. حتی خاطرم هست به گوش یک نفر سیلی زدند و مدام اصرار داشتند که ما عاملان شکسته شدن در را معرفی کنیم. اما دیدن حال وخیم دختری که از هوش رفته بود و بدنش نیز یخ کرده بود آنها را نیز از ادامه این روند منصرف کرد و به سرعت تقاضای آمبولانس کردند و او را به همراه خانمی که بهیار بود و دستگیر شده بود و همچنین یک مامور راهی بیمارستان کردند.

از آنجا ما دوباره به عشرت آباد و نهایتا به اوین منتقل شدیم، اما جالب اینکه دقایقی پس از پیاده شدن در حیاط اوین مجددا ما را سوار کرده و از اوین خارج شدند و ما برای ساعاتی در حالیکه در ون نشسته بودیم در مقابل درهای زندان اوین منتظر هماهنگی برای ورود بودیم. در آن لحظات تنها چیزی که از این کسالت نجات‌مان داد موبایل یک نفر از دستگیر شده ها بود که باعث شد تا با بیرون تماس بگیریم، این خوشحالی نیز دیری نپایید و ماجرای موبایل لو رفت و آن را هم از ما گرفتند.

از خاطرات دوران بازداشت بگویید...

شاید از آن چند روز کمتر خاطره تلخی در ذهنم مانده باشد اما چند مورد هست که هرگز فراموش نمی کنم؛ وقتی ما مقابل بند ۲۰۹ زندان اوین به خط ایستاده بودیم تا به نوبت وارد شویم، پژوی مشکی رنگی جلوی ساختمان ایستاد و دو مامور آقای موسوی خوییني را از ماشین پیاده کرده و به سمت در ورودی ۲۰۹ بردند. در که بازشد ماموری چشم بند را به سمت ایشان آورد و گفت چشم‌هایت را ببند و ایشان در حالیکه داد می زدند گفتند این کار خلاف قانون است، من چشم بند نمی بندم. در این لحظه مامور ایشان را به داخل هل داد و در بسته شد و تنها صدای فریاد بود که به گوش ما می رسید. نمی توانم حالی را که در آن لحظه داشتم توصیف کنم ولی شاید چیزی بود بین احساس ترس، تحقیر و تعدی.

۶ نفر در یک سلول بودیم. بعد از ۲ روز ۳ نفر از هم‌سلولی های ما را صدا کردند تا آزادشان کنند. یادم می آید که ما آنقدر به هم نزدیک شده بودیم که یکی از آنها موقع رفتن ما را در آغوش گرفته بود و مدام اشک می ریخت و می گفت اصلا نمی خواهم بدون شما از اینجا بروم. لحظه تلخی بود و من این تلخی را وقتی بیشتر چشیدم که خودم نیز مجبور به ترک دو هم سلولی دیگرم شدم در حالیکه به هیچ عنوان نمی خواستم بدون آنها از زندان آزاد شوم.

و اما خاطرات شیرین؛ شاید باورتان نشود اما آن چند روز با همه اضطرابی که داشت و با تمام نا آگاهی ما نسبت به اینکه ممکن است با ما چگونه برخورد شود، اما پر از خاطرات شیرین بود.

قبل از وارد شدن به ۲۰۹ بحث داغی در گرفته بود که چشم بند بزنیم یا نه. همه متفق شده بودیم که این کار

بر خلاف قانون است و زیر بار این بی قانونی نمی رویم اما بعد از اینکه آقای موسوی خوینی را با آن وضع بد داخل ۲۰۹ کردند و صدای فریادهای ایشان به گوشمان رسید، انگار توافقی ناگفته اتفاق افتاد و ما مثل گردان های رزمندگان در سال های جنگ به خط شدیم و هر کس چشم بند نفر جلوی خود را می بست. صحنه طنزی بود. هرگز این صحنه را فراموش نخواهم کرد.

یادم می آید یک روز در حالیکه مرا کنار دیوار ایستانده بودند یک نفر دیگر را هم آوردند و گفتند سرش را رو به دیوار نگه دارد و منتظر شود. ما هر دو چشم بند داشتیم و همدیگر را نمی دیدیم اما چند لحظه بعد او با پا به من زد و گفت : «دلارام تویی؟ من ژیلام. از کفشات شناختمت. حالت خوبه؟» تا به حال از شنیدن صدای آشنایی که حالم را می پرسد این همه احساس وجد نکرده بودم اما تا آمدم جواب بدهم ماموری از راه رسید و در حالیکه داد و بی داد می کرد او را از کنار من برد. حرف‌هایم در دهانم خشک شد اما حس خوبی داشتم.

اما خاطره دیگری نیز به یاد دارم که همیشه به یاد آوردنش مرا دچار حس عجیبی می کند. ما مدت کوتاهی زندانی بودیم و طبعا فرصت آن را نیافتیم که احساس واقعی زندانی بودن را لمس کنیم، اما روزی که ما را برای تفهیم اتهام می بردند، به راهروهای پایین بند ۲۰۹ آوردند، در حالیکه دور یک میز نشسته بودیم و داشتیم دفاعیاتمان را می نوشتیم ناگهان در باز شد و نور عجیبی به داخل تابید و ما ناخودآگاه همه به سمت نور برگشتیم. واکنش ما آنقدر هماهنگ و سریع بود که قاضی پرونده به سرعت فریاد زد: سرها روی کاغذ. جواب سئوال ها را بدهید.

آن لحظه حس عجیبی داشتم؛ نمی خواستم از آفتاب چشم بردارم و گویا آفتاب تنها نماد رهایی‌مان بود.

در کنار خاطراتی که گفتید اشاره ای به وضع جسمانی‌تان نکردید آیا در آن چند روز اقدام موثری برای وضع دست شکسته شما شد؟

متاسفانه خیر. علی‌رغم انتقال من به بهداری اجازه هیچگونه اقدامی به پزشک داده نشد. ایشان در ابتدا دستور رادیولوژی دادند که تائید نشد سپس تصمیم به بانداژ گرفتند، که گفته شد استفاده از باند در بند ممنوع است، در نهایت حتی با دستور ایشان برای استفاده از پماد مسکن نیز موافقت نشد و من در طول آن چند روز تنها از کیسه یخ و قرص مسکن استفاده می کردم که باعث خواب آلودگی شدیدم می شد و دردم را نیز چندان تسکین نمی داد.

بعدها شما برای این پرونده محاکمه شده و در دادگاه بدوی به ۲ سال و ده ماه حبس و ۱۰ ضربه شلاق و پس از آن در دادگاه تجدید نظر به دو سال و ٦ ماه حبس محکوم شدید. در آن زمان دستور بازداشت شما نیز صادر شد. اکنون پرونده شما در چه وضعیتی است؟

پس از آنکه من به کمک وکلای این پرونده یعنی سرکار خانم عبادی، ستوده، ارزنی و علی کرمی و همچنین همکاری وکلای کانون مدافعان حقوق بشر نامه ای تحت عنوان «خلاف بین شرعی» برای رییس قوه قضاییه فرستادم، ایشان اجرای حکم را متوقف اعلام کرده و پرونده را به هیات نظارت ویژه بر قوه قضاییه فرستادند

و اکنون این هیات باید اعلام نماید که در صورتی که اجحافی در حق اینجانب صورت گرفته پرونده مجددا بررسی شود و در غیر این صورت نیز می توانند این حکم را مورد تایید قرار دهند.

این دستگیری و سپس صدور چنین حکم سنگینی چه پیامدی در زندگی شخصی شما داشت؟

بر کسی پوشیده نیست که صدور چنین حکم ناعادلانه ای تمام زندگی من را دستخوش گرفتاری‌های بسیاری کرد. مخصوصا پس از تایید این حکم من واقعا برای یک زندان نسبتا طولانی مدت آماده می شدم و این به معنای تغییری جدی در زندگی من بود که همچنان نیز بر زندگی شخصی من سایه افکنده است.

همچنین عملا من با صدور این حکم از بسیاری از امکان هایی که برای هر شهروند عادی موجود است مثل حق ادامه تحصیل یا حتی حق اشتغال حداقل به معنای کار در یک نهاد دولتی یا در بسیاری از موارد موسسات غیر دولتی محروم شدم.

اما بیش از پیش دریافتم که قدم در راهی درست گذاشته ام و نیز دریافتم که برای رسیدن به هدفم یا بهتر بگویم هدفمان رسالتی بزرگ بر دوش دارم.

با توجه به آنچه گذشته اکنون چه احساسی نسبت به شرکت در این تجمع دارید؟

واقعیت این است که من هرگز تصور نمی کردم که شرکت در یک تجمع مسالمت آمیز تا این حد مورد برخورد خشونت آمیز قرار بگیرد و بعد هم چنین احکام ناعادلانه ای برای آن صادر شود، اما واقعیت این است که اگر دوباره به ۲۲ خرداد ۸۵ برگردم در این تجمع شرکت خواهم کرد. چرا که همچنان معتقدم ما حق داریم که مطالباتمان را در یک فضای عمومی و با شیوه ای مسالمت آمیز مطرح کنیم و هیچ چیز نمی تواند سد راه ما باشد.

باید بگویم اگر چه تلخی صدور این حکم را هرگز از یاد نخواهم برد اما همدلی شیرین یارانم را در جنبش زنان در آن هفته تلخ نیزهرگز از خاطره ام پاک نخواهم شد.

سیمای زنان در میان جمع

یادداشت هایی بر ۲۲ خرداد



دختری که از من پیرتر بود

تقدیم به زنان وطنم
ایرج جنتی عطایی

خاطره چیست ؟
خاطره چیست ؟

* * *

آن آوازه خوان صبور
که تنهائیش را در آوازش
– خلاصه می کرد
از کدام رود
– مرداب
– جنگل می آمد
که در آوازش غمگنانه، غمگنانه
جنگل
– مرداب و
– رود
جاری بود
– : ستاره افسرده است
ستاره افسرده است
و شب سرائی آن مرغ عاشق.
چرا نمی خوانی ؟
چرا نمی خوانی ؟
آواز غوکی را

که در بویناکی مانداب محدود است
و کرم مطیعی که در پیله ؟

* * *

از کدامین بهار می آمد ؟
آن طوطی
که در آئینه تلف شد
و هر روز
– بیست و چهار رثای سکوت را می خواند؛
صبور باید بود
صبور باید بود

* * *

خاطره چیست ؟

* * *

دختری که در گریه شعر می خواند
گنجشک کوچک خود را
با کدام مرد
– کدام مرد
قسمت کرد ؟
دختری که از من پیرتر بود
و همیشه در باران جاری بود
و همیشه در طوفان جاری بود

* * *

آن قناری چرا پرید
– چرا ؟
و خواهر گیجم چرا به گریه نشست ؟
آن قناری که سحر خوانیش تحرک بود
چرا پرید
چرا ؟

* * *

خاطره چیست ؟
خاطره چیست ؟
آن آواز خوان صبور،
که زندگی اش را خلاصه می کرد.
از کدام رود،
– مرداب
– جنگل
می آمد.

جنبش زنان، برابری طلب نه جدایی طلب

مهرداد درویش پور

حمایت من از تجمع زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ نه از سر دلتنگی ام برای حرکت های خیابانی بوده است و نه از آن رو که اکسیون را یگانه و یا مهمترین شکل مبارزه عملی برای پیش رفت جنبش زنان میدانم. در جامعه ایران سازمان دهی گفتمان چالشگرایانه زن ورانه مهمتر از ده ها تظاهرات خیابانی است. علاوه بر آن هیچ جنبش اجتماعی بدون نهادینه شدن تشکل ها و کلام آن ها تداوم نخواهد یافت. از این منظر تجمع ۲۲ خرداد نقطه عطف خاصی به شمار نمی رود. اما ساده انگارانه خواهد بود که اهمیت حضور در خیابان و تجمع های خیابانی را در گسترش جنبش های اجتماعی – از جمله کلام زنورانه – و رساتر نمودن صدای اعتراض انکار کنیم. سرکوب خشن تجمع های خیابانی و از جمله ۲۲ خرداد می تواند سودمندی این روش ها را به زیر پرسش کشد و زمزمه روی کرد به روش های کم هزینه تر را به اندیشه ای در خور تامل بدل سازد. با این همه در همه جوامع و از جمله در جوامع استبدادی تحقیر ترس مشوق مهمی در تشویق افراد به روی آوری به اشکال مبارزات کم هزینه تر دارد. اعتبار اخلاقی که این نوع حرکت های خیابانی برای سرکوب شدگان می آفریند – غیر قابل انکار است. این به معنای تشویق افراد به ماجراجویی نیست بلکه تاکید بر این نکته است که گاه اثر درازمدت یک جنبش خیابانی به مراتب بیشتر از اثرات کوتاه مدت آن است. تجربه ۱۸ تیر نمونه گویایی از این واقعیت است که من در ستایش آن نوشته بودم: «تحولات اجتماعی همواره با گامهای شمرده طی نمی شوند، بلکه گاه با جهش های شگفت انگیزی توام میگردند که هر چند هم که نادر و غیرقابل تکرار باشند اثرات عمیقی بر جان و روان جامعه بر جا میگذارند. چه، این جهش های شورانگیز، سمبلی از شجاعت در تحقیر جبر و اقتدار و جلوه ای از اراده معطوف به آزادی میگردند که تاریخ نیز به ناگزیر در برابر آنها سر فرود میآورد.» درست از این منظر است که تجمع ۲۲ خرداد نیز با به رخ کشیدن شجاعت زنان در مصاف با بنیادگرایان اسلامی اهمیتی غیر قابل انکار یافته است. به گمان من هیچ جنبشی به اندازه زنان قادر به مشروعیت زدایی از بنیادگرایی اسلامی نیست. راستش روزی که زنان جرات کنند با برداشتن حجاب تظاهراتی گسترده علیه حجاب اجباری و دیگر قوانین زن ستیز سازمان دهند، می توان از آن به عنوان آغاز یک پایان در چالش اقتدار بنیادگرایان سخن گفت.

اما تا آن جا که به من برمیگردد، نه فقط از منظر حق طلبی از هر جنبش اجتماعی برابری طلبانه و از جمله تظاهرات ۲۲ خرداد حمایت کرده و میکنم، بلکه توجه ویژه ای به جنبش های مستقل زنان دارم. این جنبش

بر خلاف تصور بسیاری جدایی طلبانه نیست، بلکه برابری طلبانه است و از این رو بسیاری از مردان نیز خود را در آن سهیم می یابند. علاوه بر آن جنبش زنان ایران تا مدتها تحت تا ثیر گفتمان دو خرداد حتی به دنباله روی از آن پرداخت. همان طور که ۱۸ تیر آغاز گسست از ۲ خرداد و تولد صدای سوم در جنبش دانشجویی بود، تظاهرات ۲۲ خرداد آغاز گسست قطعی جنبش زنان از گفتمان ۲ خرداد و جرات یابی زنانی بود که صدای و مطالبات مستقل خود را بیان داشتند. از یورش بنیادگرایان و کم محلی اصلاح طلبان دینی نیز نهراسیدند. به گمان من جنبش زنان پس از تجمع ۲۲ خرداد جنبه اجتماعی تر، خصلتی مستقل تر و زبانی سکولارتر به خود گرفته است. علاوه بر آن از آن پس حمایت بین المللی از زنان فزونی یافت. پس از آن حرکت، شجاعت زنان در پیگیری مطالباتشان افزایش یافته است. خصلت جنبشی تحرکات زنانه نیز رو به رشد است. توقع زنان نه تنها کاهش نیافته است، بلکه قلب قانون و نابرابرهای ساختاری را آماج نقد خود قرار داده است. از جمله کمپین یک میلیون امضا که قدرتمندترین تحرک زنان در لحظه حاضر است در دنباله تظاهرات ۲۲ خرداد و با جمعبندی از نتایج آن شکل گرفت. وزن زنان سکولار نیز در جنبش زنان افزایش یافته است و با جسارت بیشتری خواست های خود ا بیان می کند. این ها به رغم این واقعیت است که بنیادگرایان حاکم با سرکوب، دستگیری و آزار و اذیت فعالان جنبش زنان می کوشند آنان را به سکوت وادارد. علاوه بر آن تجمع ۲۲ خرداد پژواک صدای حق طلبانه جنبش زنان ایران را بلند تر نمود و این زمینه را فراهم ساخت تا نه فقط زنان بیشتری بلکه حتی مردان بیشتری در جامعه خود را با این جنبش همراه بیابند. البته جنبش زنان از کمبودهای تجمع ۲۲ خرداد نیز بسیار آموخت. با رویکرد به گام های سنجیده تر، با برنامه تر، کم هزینه تر– هم برای فعالان و هم مخاطبان جنبش زنان – و از همه مهمتر پیوند زدن آن با جنبش های اجتماعی دیگر همچون دانشجویان و کارگران، زمینه رشد اجتماعی جنبش زنان بیش از پیش فراهم آمده است. تحرکات خیابانی به هررو بخشی از پراتیک هرجنبش اجتماعی است که در دل نابرابری قدرت، می تواند صدای آن را همگانی تر نماید و افکار عمومی داخلی و بین المللی را به خود جلب کند. اجازه دهید خلاصه کنم: شهامت روشنفکر سالمندی همچون سیمین بهبهانی و صدها زن دیگری همچو او که ضرب و شتم شان در ۲۲ خرداد نتوانست آنان را به خاموشی وادارد نشان از راهپیمایی نوینی دارد که آغاز گشته است و با همگانی تر شده جنبش زنان و مطالبات آن در امروز، اجر خود را گرفته است.

۲۲ خرداد و ابداع منافذی برای تنفس

زهره اسد پور

خبر تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ را، در سایتها خواندم. و با چه اشتیاقی روایتهای سرخوشانه ی حاضران در تجمع را می خواندم.

ترکیب نا متجانس حاضران و سخنرانان تجمع عجیب بود؛ از دفاعیه ی اداره ی فدراتیو جامعه تا دفاع از پیشگامی نوگرایی دینی در احقاق حقوق زنان، و آن سوتر فریادهای زنی که همواره چهره ی شاخص سیاسی ترین تشکل دانشجویی کشور بود و از «سیاسی ها « می خواست تا تجمع را سیاسی نکنند ...تا برداشتن روسری از سر، در حاشیه ی تجمع و فریاد ها ی مرگ بر ...در حاشیه تر ...

پیش بینی شکننده بودن این ائتلاف بسیار ساده بود، گرچه این ائتلاف در گسترشی نامتجانس تر ۸ مارس ۸۴ را برگزار کرد؛ و شاید همان جا به ضرب چماق های نیروی انتظامی بود که این ائتلاف چهل تکه فروریخت. ۲۲خرداد ۸۵ را، اما از قبل می دانستیم و دورادور در جریان بحث ها و اختلاف نظرها بودیم.

چند سالی بود که جمع کوچکی داشتیم که حول مسائل زنان می خواندیم و بحث می کردیم و گاه مراسم برگزار می کردیم . ۲۲خرداد یکی از موضوعات بحث هایمان شد؛ انتقادهای طرح شده را مرور کردیم و به پاسخ های احتمالی فکر کردیم ...«۲۲ خرداد آمده است تا در برابر ۸مارس علم شود » ،«چه نیازی به روز ملی زنان ؟» ، «در شرایط ملتهب کنونی (که آذربایجان در تب و تاب پاسخ به کاریکاتوری اهانت آمیزاست) چنین تجمعاتی صحیح نیست » و گاه کتابچه ی مخصوص این روز و جمله ی یکی از نویسنگان مقالات را که گفته بود پس از این سه روز در ایران به زنان تعلق دارد، ۸ مارس و ۲۲خرداد و روز تولد حضرت فاطمه، و ترکیب نا متجانس این سه روز؛ موضوع شک و تردید در اهداف برگزار کنندگان می شد. پاسخ هایی نیز برای انتقادات وجود داشت ، مثل تناقض نداشتن مناسبت های ملی با روزهای جهانی و اینکه می پرسیدیم چرا کسی به ۱۶ آذر و روز دانشجو اعتراض نمی کند و آن را حرکت در چهار چوب ملی در برابر حرکت های جهانی نمی داند؟ و یا اینکه نباید نظر یک نفر را به کل حرکت نسبت داد و ...

در جمع کوچکمان بعضی در صف موافقان تجمع قرار گرفتند و بعضی در صف مخالفان و بعضی تصمیم گیری را به بعد موکول کردند. و این سه دستگی تا موضع گیری در برابر کمپین نیز ادامه یافت و البته هنوز هم مردان آن جمع بعد از گذشت دو سال نه درباره ی ۲۲ خرداد به نتیجه رسیده اند و نه درباره ی کمپین!

همدلیمان با ۲۲ خرداد به همراهیمان در تجمع نینجامید، هر یک به دلیلی.

من دخترکی دو سال و نیمه داشتم و می دانستم در حرکتی که به خشونت خواهد انجامید نباید دخترکم را ببرم، و او نیز کوچکتر از آن بود که شبی بی من بماند تا من از شمال به تهران بیایم و برگردم، پس در ۲۲خرداد نبودم و اخبارش را در سایتها پیگیری کردم.

در رشت هیچ تشکل رسمی زنانی وجود نداشت؛ غیر از تشکل هایی که با اهدافی غیر از زنان با بدنه ای زنانه فعالیت می کردند، همچون زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست و یا زنان امدادگرو ...

بنابراین هیچ فعالیت رسمی زنانه ای صورت نمی گرفت، ما نیز که جمعی غیر رسمی بودیم گاه فعالیت های عمومی داشتیم. بارزترین اینها ۸مارس ۸۴ بود ، همان روزی که تجمع زنان در کنار پارک دانشجو به خشونت کشیده شد، ما نیزکه پیشاپیش از برنامه ی دوستان با خبر بودیم درآخرین روز نمایشگاه کتابی که به این مناسبت با همکاری یکی از تشکل های رسمی برگزار کرده بودیم، در پیاده روی نمایشگاه کتابمان یک ساعتی ایستادیم، با پلاکاردهایی در دست، که ۸ مارس را تبریک می گفت، و یا دعوت به شکست سکوت در برابر خشونت علیه زنان می کرد، یا خشونت علیه زنان را معلول نظام اقتصادی می دانست و ...

تجمع کوچک ما بی هیچ مشکلی به پایان رسید؛ اما نمی توان شرایط آن زمان را با حالا مقایسه کرد. امروز در مقایسه با ۳سال پیش توجه به مسائل زنان و از آن سو فشار اقتدارطلبان بر طرح مسائل زنان چندین برابر شده است.

شاید آن روزها طرح مسائل زنان بخصوص در شهرستان ها، چندان حساسیت برانگیز نبود و می شد از فضای تساهل نسبی بهره برد. اما در شرایط حاضر نمی توان به کار خیابانی بی پیامدهای خشونت بار امیدوار بود. شاید گزینه ی کار خیابانی را تا زمانی که اطمینان نداشته باشیم هزاران نفر از زنان و مردان برابری خواه را در خیابان کنار خود خواهیم داشت، باید مسکوت گذاشت.

و البته کشف شیوه های جدید و ابداع منافذی برای تنفس، ویژگی حیات در شرایط خفقان است و کمپین که به عنوان شیوه ای جدید پس از سرکوب ۲۲خرداد متولد شد، خود نقطه ی آغازی شد بر خلق مکررشیوه های جدید در عمومی کردن مطالبات زنان.

۲۲ خرداد ، آغازی برای یک دوره تازه

پویا

گردهمایی فعالان جنبش زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ خورشیدی و مواد قطعنامه ی آن گردهمایی (قطعنامه ای که بخاطر خشونت پلیس و بر هم زدن گردهمایی خوانده نشد) آغازی برای شکل گیری دوره و بخش تازه و مهمی در جنبش زنان کشورمان بود. قطعنامه ی گردهمایی ۲۲ خرداد با این جملات شروع می شود:
«از زمان صدور فرمان مشروطیت تاکنون یکصدسال می گذرد. در طول این صد سال که در کشور ما، قوانین مدون شده حقوق انسانی زنان نادیده گرفته شده است و از همان زمان، زنان ایرانی برای دستیابی به حقوق برابر و انسانی تلاش های بسیار کرده اند. اما هم چنان این روند ناعادلانه تداوم یافته است. اکنون ما شاهد آن هستیم که بن بست های قانونی و قوانین تبعیض آمیز، زندگی زنان جامعه ما را دچار مشکلات بسیاری کرده است و موقعیت آنان را چه در خانواده و چه در جامعه متزلزل ساخته است. این قوانین تبعیض آمیز خود منجر به تصویب قوانین و آیین نامه های ناعادلانه ی گسترده تری از جمله قانون قرارداد موقت کار شده که فشار آن عمدتا بر زنان وارد می شود.»
بدین ترتیب قطعنامه بر روی یکی از تعیین کننده ترین حوزه های تلاش ها و مبارزات برابری طلبانه ی جنبش زنان یعنی تبعیض و نابرابری نهادینه شده در قوانین دست می گذارد و سیستم قوانین مردسالار را به چالش می گیرد. مواد بعدی قطعنامه نشان گر این است که این بار جنبش زنان بطور دقیق قوانین نابرابر را به میان می کشد و مبارزه برای رفع تبعیض از زنان را از شعارهای کلی و موکول کردن همه چیز به تحقق آرمان های دور و دراز، به صحنه ی خواسته های روشن و مشخص زندگی می کشد.
دستآورد بزرگ این گردهمایی زنان، در ۵ شهریور ۱۳۸۵ پس از حدود سه ماه نشست و گفتگوی پیگیر و هدفمند فعالان جنبش، به طور رسمی اعلام شد. دستآوردی که امروز به نام کمپین یک میلیون امضا می شناسیم و طیف گسترده ای از فعالان با گرایشات متفاوت فکری در شکل گیری و سازماندهی آن نقش داشته اند.

ابتکار و گردانندگی این کمپین بدست خود زنان است و من همیشه فکر کرده‌ام که در شرایط ویژه‌ی یک جامعه‌ی مردسالار و با روابط پیچیده‌ی پدرسالارانه، مستقل بودن جنبش زنان اهمیت تعیین کننده ای دارد. مستقل بودن فقط به این معنی نیست که مدیریت جنبش در دست زنان باشد. از دوران مشروطه به بعد جنبش‌ها و تشکل‌های زنان را داشته‌ایم که اغلب بدست خود زنان اداره می‌شده است: از جمعیت نسوان

وطنخواه در دوران رضا شاه تا سازمان زنان حزب توده ایران در زمان پهلوی دوم و پس از انقلاب و سازمان‌های زنان گروه‌های چپ و گروه‌هایی با مرام‌نامه‌ی دینی.

مستقل بودن به معنی بستن درها به روی شرکت مردان برابری خواه و منطق جدایی جنسیتی «ما و شما» هم نیست.

آنچه که برداشت من از جنبش مستقل زنان است سه جنبه ی عمده دارد:

اول – مطرح کردن و فعالیت برای خواسته‌های مختص به زنان است: یعنی آن بخشی که صفت «مضاعف» به خودش گرفته است (ستم مضاعف به زنان). یعنی آن بخشی از تبعیض‌ها و محدودیت‌ها و محرومیت‌ها که درباره‌ی زنان بخاطر «زن بودن‌شان» اِعمال می‌شود. برخی از این محدودیت ها جنبه ی اجتماعی دارند مانند حق سرپرستی فرزند، حق انتخاب آزادانه ی پوشش یا انتخاب شغل و محل زندگی. برخی دیگر جنبه ی اقتصادی دارد مانند نابرابری در ارث، یا عدم دستمزد مساوی با مردان برای کار یکسان.

دوم– موضوع استقلال کمپین یک میلیون امضا از احزاب سیاسی با هدف ها و شعارهای کلان و آرمان خواهانه و به اصطلاح «حقیقت های بزرگ» است. متاسفانه درتاریخ معاصر ما در بسیاری موارد، جنبش‌های زنان بعنوان یک تشکل فرعیِ این یا آن سازمان و حزب سیاسی عمل می‌کرده‌اند و با تغییر سیاست حزب یا محدودیت و سرکوب آن حزب و سازمان، این بخش‌ها و تشکل‌های زنان هم از هم پاشیده می‌شدند. این نظر شاید جای بحث و گفتگوی فراوان داشته باشد اما به باور امروز من، در صورت وجود یک جنبشِ مستقلِ زنان در دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، معلوم نبود که وقتی همه‌ی احزاب و گروه های سیاسی سرکوب می‌شوند، این جنبش زنان هم به همان شدت سرکوب شود. یعنی به نظر من می‌توان در نظر گرفت که چنین جنبش مستقلی اگر وجود می‌داشت می‌توانست پس از کودتا به نوعی ادامه پیدا کند و بهرحال کاملا نابود و حذف نشود. شکی نیست که از یک طرف تاریخ روی «اگر» بنا نشده است و بقول مولانا «در خانه‌ی اگر نتوان نشست» و از طرف دیگر حکومت پهلوی هم حکومتی نبود که جنبش‌های مستقل مردمی را تحمل کند. اما فکر می‌کنم داشتن چنین تصور و فرضیه ای لااقل به درک ما از پایدارتر بودن یک جنبش مستقل زنان کمک می‌کند.

از طرف دیگر، وظیفه و فعالیت‌های این جنبش مستقل، دنباله‌روی از فعالیت‌های حزب و گروه اصلی نیست و با اولویت‌های آن تغییر نمی‌کند. همانطور که اوایل انقلاب دیدیم، اعتراض به محدودتر شدن پله‌پله‌ی حقوق زنان، قربانیِ اولویت‌ها و سیاست‌های کلی حزب‌ها و جریان‌های سیاسی می‌شد. اولویت‌هایی که موضوع حقوق زنان را موکول به بعد از «مسایل حیاتی‌تر» می‌کردند. برای طولانی‌تر نشدن مطلب، از رابطه‌ی جنبش زنان با جنبش‌های حق‌طلبانه‌ی عمومی‌تر مانند جنبش دانشجویی و کارگری نمی‌نویسم شکی نیست که استقلال جنبش زنان به معنی جدایی و «گلیم خود را از آب بیرون کشیدن» نیست. اولا جنبش زنان بعنوان یک جنبش برابری طلب و عدالت خواهانه نمی تواند در برابر دیگر جنبش ها مردمی بی تفاوت باشد و دوما بخش بزرگی از دیگر جنبش های اجتماعی (مثل دانشجویان و کارگران و معلمان) را زنان تشکیل می دهند.

در مورد استقلال کمپین یک میلیون امضا از قدرت حاکم و احزاب و گروه بندی های آن مسئله اهمیت دیگری هم بخود می گیرد. امروزه سازمان ها و احزاب رسمی و غیر رسمی که در کشور ما وجود دارند بیشتر محفل‌هایی برای گروه‌های مختلف در درون دستگاه قدرت هستند تا یک حزب واقعی که در درون جامعه پایگاهی داشته باشد و از درون آن جوشیده باشد. اگر هم مردم در دوره‌ای اقبالی به برخی از این گروه‌ها (مثل حزب مشارکت) نشان داده‌اند بخاطر امیدشان به ادامه‌ی جنبش اصلاحات بوده است و نه اینکه آن گروه و حزب، فعالیتی در میان مردم داشته یا برنامه‌ی روشنی برای کارش تدوین کرده باشد. تجربه‌ی ۸ سال اصلاحات هم به ما نشان داد که این گروه‌ها و تشکل‌ها از رای مردم برای به قدرت رسیدن در مقابل جناح رقیب استفاده می‌کنند و بقیه‌ی کار را که پیش بردن شعار اصلاحات و تعمیق آن و تعیین سیاست‌ها و روش ها باشد، ترجیح می‌دهند در پشت درهای بسته و بده بستان‌های سیاسی با رقیبان شان حل و فصل کنند.

یکی از ویژگی های مهمی که کمپین دارد و توان را از قلمِ آدمی مثل من که در کورانِ عمل در بطن جامعه ی ایران نیست می‌گیرد، این کار بزرگ است که فعالان کمپین، به طور مستقیم و رو در رو با مردم در تماس هستند. با مردم حرف می‌زنند، توضیح می‌دهند و برای همین، امضاهایی که جمع‌آوری می‌کنند ارزش بسیار زیادِ آگاهی را دارد. یا در واقع تبادل آگاهی: اینکه این جنبش چه می‌خواهد و اینکه آیا مردم و بخصوص زنان چه اولویت‌هایی دارند و چطور می‌شود که اگر نه یکسان، اما هماهنگ جلو رفت.

از کارهای بسیار با ارزش دیگری که دوستان دارند، برگزاری کارگاه‌های آموزشی و بحث و گفتگو است. حتی در شهرهای کوچکی مانند زاهدان. مایه‌ی غرور است وقتی می‌خوانی که از تهران شبانه به طرف رشت حرکت می‌کنند تا صبح بعد بتوانند در آن شهر کارگاه توضیحی‌شان را تشکیل بدهند. به هر حال ساده نیست. باید وقت و انرژی گذاشت، باید از بودجه ی محدود شخصی خرج کرد، با آدم‌ها تماس گرفت، جا پیدا کرد و خلاصه باید از خود مایه گذاشت. صرف نظر از همه‌ی اینها حتما زیر نظر «سربازان گمنام و با نام و نشان» هم هستی. هر چند که با اسم و رسم خودت یک فعالیت مدنی را پی گرفته ای و حرفت هم روشن است و چیزی برای مخفی کردن نداری. یا دختری که در اتوبوس مسافربری با اطمینان به نفس، خواسته‌ها را برای مسافران توضیح می‌دهد و امضا جمع می‌کند. اینها تجربه‌های با ارزشی هم برای خود این دختران جوان هست و هم برای آن مسافر نشسته وساکت، که اگر دردی هست نباید پنهان اش کرد.

به هر حال این روش تماس مستقیم با مردم به نظر من یک ابتکار با ارزش است. مهم این نیست که امضا می‌کنند یا نه. مهم این است که بحث مستقیما به میان مردم می‌رود. در جامعه‌ای که رسانه انحصاری است و اینترنت هم مخاطبان محدود و مشخصی دارد، این تماس‌ها و رو در رو شدن‌ها کارایی زیادی دارد. حداقل، فرصت این توضیح به مردم عادی هست که صرف قانون بودنِ تبعیض، توجیهی برای «طبیعی بودن و ماندنی بودن» آن نیست. می‌شود قانون تبعیض‌آمیز را به چالش کشید و لااقل نپذیرفتن آن را اعلام کرد.

دوستان این کمپین چندین مورد آشکار تبعیض را که در کشور ما به صورت قانون درآمده‌اند مطرح کرده‌اند و امضای کسانی را که معتقد به ضرورت تغییر این قوانین هستند جمع‌آوری می‌کنند. قوانینی مانند چند همسری،

حق سرپرستی فرزند، شهادت زنان در دادگاه، حق مسافرت به خارج، ازدواج در سن پایین و دیگر قوانین تبعیض‌آمیز که خودتان در سایت‌شان بخوانید و اگر خواستید امضا کنید. و از آن بهتر: می‌شود فرم آنها را چاپ کرد و در محل کار و میهمانی‌ها مطرح کرد و امضاهای بیشتری جمع‌آوری کرد. همانطور که نوشتم به نظر من، مهم‌تر از امضاها، آن گفتگوهایی است که در محل کار یا میهمانی مطرح می‌شوند.

اگر بشود کمی طنز هم چاشنی این یادداشت کرد، تازه در جریان این گفتگوهاست که معلوم خواهد شد آیا همان ایده‌آلی که از خانواده‌ی خوشبخت ایرانی در ذهن بعضی دوستان هست چقدر واقعیت دارد. شاید بد نباشد در آن گفتگوها نظر مادران‌مان و زنان دور و برمان را هم بشنویم. شاید دنیا از نظر آنان با این تصویر رمانتیکی که ما داریم خوانایی نداشته باشد!

یک موضوع مهم دیگر این است که شکل کار عملی کمپین یک میلیون امضا و شرکت فعالان در بخش های مختلف آن، موجب شکل گیری کادرهای قوی و کاردان از میان این فعالان شده است و بیشتر هم خواهد شد. پیش بردن کمپین با این گستردگی داخلی و بین المللی و کار عملی روزمره نیاز به توانایی های مدیریتی، شخصی و فنی دارد که فعالان کمپین را تشویق می کند تا هنرها و تکنیک های لازم مثل کار با کامپیوتر، اینترنت، عکاسی و فیلم، گرافیک، نویسندگی و روزنامه نگاری و بسیاری رشته های دیگر را فرا بگیرند. بدون شک فعالانی که به کمپین می پیوندند خیلی زود در می یابند که تخصص و علاقه ی آنها اهمیت زیادی دارد و آنها هم که تا به حال به این فکر نبوده اند تشویق می شوند که به توانایی های شخصی شان اضافه کنند. کادرهای متخصص بعدی در همین پروسه ی یادگیری و بکارگیری تربیت خواهند شد.

تنها چیزی که در حوصله ی این نوشته ی کوتاه می‌ماند این آروزیِ به نظر من واقعی و عملی است که گروه‌های مختلف جنبش زنان ما بتوانند بر سر برنامه‌ای حداقلی به همفکری و توافق برسند. آنقدر مشکل و پیچیدگیِ تاریخی در کشور ما، بخصوص در موضوع حقوق زنان، وجود دارد که تنها با طرح ۱ میلیون امضا یا فقط با طرح منشور یا هر طرح دیگری به تنهایی، نمی‌توان از پسِ این بار گران دوران بر آمد. بخصوص که پشتیبانی هم نیست و هزار سنگ در این راه هست و می‌اندازند. دیگر چه جای گِله‌های درونی می‌ماند؟ هر چند که این گِله‌ها را هم نمی‌توان نادیده گرفت و باید تلاش کرد با بحث و گفتگو و گذاشتن اصل، بر همبستگی و کار مشترک به نتیجه رسید.

تظاهرات خیابانی، شیوه‌ای از اعتراضات دموکراتیک

سیمین مرعشی

دولتمردان ایران، از تظاهرات ضد جنگ در شهرهای مختلف جهان با احترام و هیجان صحبت می‌کنند و آن را نشانه تفاوت فکری و فرهنگی مردمان این کشورها با دولتهای غارتگرشان می‌دانند. از اعتراضات خیابانی مردم لندن و نیویورک به جنگ عراق با آب و تاب صحبت می‌کنند، و اعتراض و عدالتخواهی مردم جهان بر ضد ستمگران را ارج می‌نهند. اما هم‌زمان به کوچکترین اعتراض شهروندان ایرانی خویش، مهر «اقدام علیه امنیت ملی» می‌زنند و آنها را مستحق پیگیری، دادگاه و مجازات می‌دانند. از این روست که تظاهرات خیابانی در ایران چه در زمانهای گذشته و چه در جمهوری اسلامی ایران همواره رنگ و بویی بیش از یک عمل اعتراضی ساده و طبیعی به خود می‌گیرد و حماسه‌آفرین می‌شود.

امروزه در سراسرجهان، اعتراضات صلح‌آمیز شهروندان به عنوان شکلی از مبارزه پذیرفته شده است و کمتر کسی را می‌توان یافت تا در حقانیت این گونه بیان اعتراضات شک کند. طبعا زمانی که سیاست حکومتی خلاف خواسته‌های گروهی از مردم آن کشور باشد، آن گروه ها بایستی از حق اعتراض برخوردار باشند و بتوانند نارضایتی خود را با اشکال گوناگون دموکراتیک بیان کند. نوشته، بیانیه و چاپ مطالب اعتراضی درمجلات و روزنامه‌های کشوری، بحث و گفتگو در رسانه‌های ارتباط جمعی، و برگزاری میتینگ ونشست و تظاهرات خیابانی از اشکال گوناگون چنین حرکت هایی هستند که در بسیاری از کشورها از سوی گروه های منتقد و معترض به سیاست های جاری شکل می گیرد و بیان می شود تا خواسته هایشان جامه عمل بپوشد.

در نهایت تاسف، در چند دهه اخیر شاهد کنترل رسانه‌های ارتباط جمعی توسط قدرتمندان و صاحبان سرمایه، حتی در کشورهای صنعتی با سابقه تاریخی دفاع از «آزادی بیان» هستیم. در این کشورها نیز به مانند کشورهای در «حال توسعه» کنترل افکار عمومی به عنوان موثرترین هدف در دستور کارشان قرار گرفته است. در نتیجه هر روز بیش از گذشته، عمومی کردن خواسته‌های دموکراتیک دگراندیشان برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز طبقاتی، جنسیتی، نژادی و قومی و غیره را در این جوامع با مشکلات فراوان و یا حتی با بن‌بست مواجه کرده است.

در کشورهایی چون ایران، و با سابقه‌ای تاریخی طولانی در سلطه‌جویی مطلق یک گروه بر تمام گروههای دیگر با تفکرات متفاوت موجود در جامعه، و همچنین نهادینه کردن ترس و وهم از ابرقدرتی رژیم در بین اقشار مختلف مردم، کوچکترین اعتراضی تبدیل به حرکتی تاریخی می‌گردد. از این روست که تظاهرات ۲۲

خرداد ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ و با عنوان «روز همبستگی زنان» اهمیت ویژه‌ای می‌یابند. اگر بپذیریم که این شکل از اعتراض ، تنها یکی از اشکال بیشمار اعتراضی است و نه چیزی بیش و کم از آن، در آن صورت، این حرکت اعتراضی را عکس‌العملی طبیعی خواهیم دید در مقابله با فضایی که دیگر راههای ارتباط جمعی را به روی زنان بسته تا نتوانند اعتراض خود به قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی در ایران را به گوش همگان برسانند و آن را تبدیل به گفتمانی عمومی کنند. اما با عکس‌العمل شدیدی که دولتمردان ایران در مقابل آن نشان داده‌اند و هنوز ادامه آن را به صورت حکم‌های زندان و شلاق و غیرو می‌بینیم، این روز را به روزی «تاریخی» و قابل نقد و انتقاد تبدیل کرده‌اند.

مهمترین بحث‌هایی که امروزه همچنان در گوشه و کنار می‌شنویم راجع به بهایی است که جنبش زنان برای این حرکت دموکراتیک و قانونی خود مجبور به پرداخت آن شده است، و سوال این است که آیا دست‌آورد، مناسب با هزینه بوده است یا نه و غیرو. من بر این باورم که این گونه برخورد به موضوع از آن کسانی است که مانند گذشته به خواسته‌های زنان برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز اهمیت لازم را نمی‌دهند. اینان نمی‌خواهند بدانند که زمانی دیگر آمده است، و زنان امروزی نمی‌توانند و نمی‌خواهند مانند مادران خویش همچنان در گره قوانین ضد زن بهترین سالهای زندگی خود را بگذرانند. این گروه از زنان ایران قادر نیستند و نمی‌خواهند منتظر «زمانی مناسب‌تر» برای طرح خواسته‌های خویش بمانند.

از این روست که امروزه شاهد شکوفایی جنبش زنان در ایران و پیوستن تعداد بیشماری از زنان و مردان برای دفاع از حقوق زنان هستیم. آنچه روشن است، آنست که جنبش زنان در ایران از چهاردیواری منازل و محافل خصوصی و روشنفکری بیرون آمده است، و خواسته تغییرات در قوانین تبعیض آمیز بر علیه زنان به موضوعی عمومی تبدیل گشته است. تعجبی نیست که در دنباله سالها کار پر زحمت فعالان زن در ایران به صورت گردهم‌آییها، نوشته‌ها، سخنرانیها، برگزاری کارگاهها، اعتراضات خیابانی و غیرو– شاهد شرکت و پیوستن زنان و دختران بسیاری به جنبش زنان در سالهای اخیر باشیم. و کمپین یک میلیون امضا یکی از تبلورهای گوناگون چنین آگاهی و تعهد است.

اینک کمپین یک میلیون امضا که با خواسته‌های حداقلی زنان شکل گرفت، نه تنها شرکت فعالانه زنان جوان بیشماری را از آن خود کرده، بلکه از حمایت گروه بسیاری از مردان و پسرانی که تفاوت جنسیتی در قوانین را نمی‌خواهند نیز بهره‌مند شده است. این کمپین توانسته زنان، مردان، دختران و پسران بیشماری از اقشار وطبقات متفاوت و همچنین سنین گوناگون را جلب خود کند. کمپین یک میلیون امضا حتی توانسته پشتیبانی فعالانه مادران و پدران (بطور طبیعی محافظه‌کار) از جوانان فعال خویش در عرصه اجتماعی را با خود داشته باشد. با نگاهی به جامعه امروز ایران می‌توان امید داشت که خواسته‌های اولیه زنان ایران، این بار به قرنی دیگر موکول نخواهد شد.

رادیکالیسمی که روی پا ایستاده است

هژیر پلاسچی

در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ جنبش زنان ایران بخشی از مطالباتش را به عرصه‌ی نمادین پرتاب کرد. بخشی از فعالان جنبش زنان ایران در این روز به خیابان آمدند تا چونان امر واقع، فضای «فانتزی» جنبش زنان را بر هم بریزند.
تجمع ۲۲ خرداد از چند منظر با تجمع‌های پیش از آن تفاوت دارد. این مطلب برای انگشت گذاشتن بر این تفاوت‌ها و نشان دادن کارکرد این تفاوت‌ها نوشته شده است.

جنبش زنان به مثابه‌ی «جنبش زنان»

جنبش زنان ایران تا پیش از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ البته حضورش را در عرصه‌ی عمومی آغاز کرده بود. با گذر از سال‌های خاکستری دهه‌ی شصت، گذر از سال‌هایی که «خردک شررهای» بازمانده از «آتش مقدس» در خانه‌ها و محافل بسته‌ی چند نفری پاسبانی می‌شد، جنبش زنان چونان تمام جامعه‌ی برخاسته از هجوم خاک مرگ، رو به عرصه‌ی عمومی جهت گرفت.
این سال‌ها البته برای جنبش زنان دست‌آوردهایی هم داشت. کنشگران جنبش زنان فرصت این را یافتند تا با نقب زدن به گذشته و امروز جهان، حاملان آگاهی نوینی باشند که در هیاهوی آن روزهای امپریالیسم و «سوسیالیسم واقعا موجود» گویی از مرزهای وطنی نگذشته بود. آنان با «فمینیست» خواندن خود و وارد کردن ادبیات فمینیستی به گفتمان جمعی فعالان اجتماعی و سیاسی، میوه‌ی ممنوعه‌یی را گاز زدند که سال‌ها در محاق مانده بود. اپوزیسیون گرچه همواره در مورد مطالبات زنان سخن گفته بود اما هیچگاه زنان در آن هویتی مستقل و بدون وابستگی به ساختارهای مردانه نداشتند. حتا می‌توان ادعا کرد زنانی که در ساختارهای مردانه‌ی سازمان‌ها و تشکل‌های مترقی رشد می‌کردند به دلیل زن بودنشان نبود که رشد می‌کردند، بلکه به دلیل نشان دادن خصلت‌هایی بود که جامعه‌ی سنتی آنها را مردانه می‌دانست. آنان «شیرزنانی» بودند که با توسل به قهرمانی‌های «مردانه» از زن جامعه‌ی ایرانی فاصله گرفته بودند.
جنبش زنان اما در حضور خود پس از سال‌های رخوت دهه‌ی شصت این‌بار با مشخصاتی یک‌سر «زنانه» به میدان آمد. دیگر زنان فعال لازم نبود لزومن شلوارهای گشاد و پیراهن‌های مردانه بپوشند و کفش‌های کتانی. دیگر لازم نبود موهای خود را تا آنجایی که ممکن است کوتاه کنند. آنان زنانی بودند که می‌توانستند زن بمانند

و در عرصه‌ی عمومی حضور داشته باشند.
برای ورود به این عرصه‌ی مردانه شده اما نمی‌شد میان‌بُر رفت. چنین بود که ورود کنشگران جنبش زنان به بهانه‌هایی آغاز شد که هرچند رنگ و بویی زنانه داشت اما بر پیوندگاه‌هایی بنا شده بود که با فضای مردانه‌ی کنشگران اجتماعی هم‌پوشانی داشت.
۸ مارس که سال اول، سال ۱۳۷۸ در سالنی عمومی برگزار شد و پس از چند سال، در سال ۱۳۸۱ در پارک لاله، گرچه روز جهانی زن بود اما از ویژگی‌هایی بهره‌مند بود که دیگران را نیز راضی می‌کرد. از سویی این روز به گرامیداشت کشتار کارگران زنی به عنوان روز جهانی زن برگزیده شده بود که کنشگران جنبش کارگری محسوب می‌شدند. از سوی دیگر این روز به پیشنهاد «کلارا زتکین»، فعال مارکسیست آلمانی و از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان در انترناسیونال به عنوان روز جهانی زن تصویب شده بود. از این گذشته روز جهانی زن بارها در جنبش‌های سوسیالیستی نقش موثری ایفا کرده بود از آن جمله می‌توان به نقش مهم تظاهرات میلیونی زنان روس در گرامیداشت روز جهانی زن در پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه اشاره کرد.
بر همین روال بود مراسم‌هایی چون «اعتراض به کشتار زنان و کودکان فلستینی» یا «بزرگداشت زنان کارگر» در روز جهانی کارگر. این روند حتا در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ قابل مشاهده است. در این روز حضور اعتراضی زنان بر محور خواست تغییر قانون اساسی بود. هرچند زنان پیشروی این تجمع بودند ولی آنچه که خواسته شده بود چنان وسیع بود که با گذشت چند دقیقه از آغاز تجمع شعارها به شعارهایی متفاوت از مطالبات جنبش زنان تبدیل شد.
۲۲ خرداد ۱۳۸۵ با محور قرار دادن خواست‌های مشخص جنبش زنان و اعتراض به آنچه «قوانین زن‌ستیز» نامیده شده بود اولین تجمعی بود که در روزی غیر از روز «مخصوص زنان» با تکیه بر مطالبات جنبش زنان به مثابه‌ی «جنبش زنان» برگزار شد و جنبش زنان را به عنوان حضوری مستقل تثبیت کرد. آنان فضای مردانه‌ی حاکم بر عرصه‌ی نمادین را بر هم زدند.

به سمت تسخیر عرصه‌ی عمومی

برهم زدن عرصه‌ی نمادین اما تاوان سنگینی در پی داشت. چیره‌ترین و سخت‌جان‌ترین نگاهبانان عرصه‌ی نمادین با به میدان آوردن نیروهایشان تلاش کردند از برگزاری تجمع ۲۲ خرداد جلو گیرند. در نتیجه‌ی این کشمکش نابرابر نزدیک به هفتاد نفر از شرکت‌کنندگان در تجمع بازداشت شدند و دیگران با بدن‌هایی مضروب و خسته میدان را ترک کردند. با این همه در موقعیتی متناقض‌نما، نگاهبانان انتظامی و امنیتی عرصه‌ی نمادین، موجب شدند جنبش زنان اولین گام برای حرکت به سمت تسخیر عرصه‌ی عمومی را با موفقیت بردارد.
۲۲ خرداد ۱۳۸۵ شاید اولین باری بود که فعالان کارگری و دانشجویی و نیز کنشگران اجتماعی و سیاسی این‌چنین گسترده در حمایت از مطالبات جنبش زنان به میدان آمده بودند. شاید اگر برخوردی چنین با تجمع ۲۲ خرداد صورت نمی‌گرفت این همبستگی بیناجنبشی در حد یک آکسیون نمایشی باقی می‌ماند. نیروهای امنیتی

و انتظامی اما با هجوم گسترده به شرکت‌کنندگان، این پیوند را قطعی کردند بخصوص که در میان کسانی که بازداشت شدند افرادی از فعالان کارگری و دانشجویی نیز حضور داشتند. بازداشت این افراد و بعد بازجویی‌ها و دادگاه‌های متعاقب آن که هم‌چنان ادامه دارد این پیوندها را محکمتر می‌کند.
از آن پس جنبش زنان در پیشبرد مطالبات خود پشتیبانی جنبش‌های دیگری را با خود دارد که کنشگرانش تاوان همبستگی با جنبش زنان را پرداخته‌اند. از سویی دیگر ۲۲ خرداد با محور قرار دادن خواست تغییر قوانین زن‌ستیز عرصه‌ی عمومی را متوجه قوانینی کرد که هیمنه‌ی حضور آنها عادی شده بود. کنشگران جنبش زنان از ۲۲ خرداد دری ساختند که مطالبات جنبش زنان را وارد عرصه‌ی عمومی کرد و چنان این فضا را تحت تاثیر قرار داد که دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند نسبت به مطالبات زنان سکوت کند. فرقی نمی‌کند که این سخن گفتن در تائید قوانین موجود باشد یا نقد آن و یا حتا تنها به بازکاوی ریشه‌های آن اکتفا کند، جنبش زنان از ورودی ۲۲ خرداد گفتمانی را وارد عرصه‌ی عمومی کرده که سکوت در برابر آن محال است.

یک گام به پس دو گام به پیش

ویژگی دیگری که تجمع ۲۲ خرداد را با تجمع‌های مشابه دیگر متفاوت می‌کند این است که در این روز برای اولین بار مطالبات جنبش زنان به شیوه‌یی نظام‌مند و مشخص بیان شد و به این وسیله فضای شعارهای کلی و فانتزی را بر هم زد.
در واقع می‌خواهم ادعا کنم که تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ پای جنبش زنان را روی زمین قرار داد. کنشگران جنبش زنان متوجه شدند که برای ورود به عرصه‌ی عمومی مطرح کردن شعارهایی ملموس و مشخص اولویت دارد و در تجمع ۲۲ خرداد حدود تقریبی این شعارها مشخص شد. چنین بود که هرچند در این تجمع از آن گنده‌گویی‌های دلچسب که می‌خواهد کل مشکلات بشریت را در یک تجمع حل کند، خبری نبود اما مشخص‌ترین و عینی‌ترین و همه‌گیرترین ابزار سلطه‌ی مردسالارانه مورد هجوم قرار گرفت.
کنشگران جنبش زنان با یک گام پس نهادن از فضای فانتزی و البته جذاب مطالبات حداکثری، دو گام به سمت جامعه پیش رفتند.

رادیکالیسمی که روی پا ایستاده است

از دو منظر می‌توان جنبش زنان ایران یا لااقل آن بخشی از جنبش زنان را که در قالب کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز به حضور خود ادامه می‌دهد به محافظه‌کاری و رفرمیسم متهم کرد.
منظر اول که مدعی محافظه‌کار شدن کنشگران جنبش زنان است عدم برگزاری تجمع ۲۲ خرداد را پس از سال ۱۳۸۵، نشانه‌ی عقب‌نشینی جنبش زنان می‌داند و سرکوب گسترده‌یی را که در این روز اتفاق افتاد موجب آن می‌داند که کنشگران جنبش زنان از برگزاری تجمع خودداری کنند.
راست این است که من بخش دوم این پیش فرض را درست می‌دانم. به باور من هم سرکوب گسترده‌ی

شرکت‌کنندگان در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ موجب شده است که کنشگران جنبش زنان از برگزاری تجمع خودداری کنند اما آن را نشانه‌ی غلبه‌ی محافظه‌کاری بر جنبش زنان نمی‌دانم.

هرچند برگزاری تجمع یکی از راه‌های ورود به عرصه‌ی عمومی است اما تنها راه آن نیست. زمانی می‌توان جنبش زنان را به محافظه‌کاری متهم کرد که در نتیجه‌ی سرکوب، عرصه‌ی عمومی را رها کرده و به خانه‌ها و محفل‌های دهه‌ی شصتی عقب‌نشینی کرده باشد. آن هم البته در شرایطی که شدت سرکوب آنچنان نباشد که هرگونه حضور در عرصه‌ی عمومی با نتیجه‌یی جبران‌ناپذیر همراه باشد.

هیچ‌کس نمی‌تواند کسانی را که در دهه‌ی شصت با تشکیل محفل‌های مطالعاتی، با تشکیل جلسات خصوصی، با انتشار نشریات ادبی و فرهنگی و هرچه که ممکن بود شکلی از مقاومت اجتماعی در برابر استبداد را تجربه کردند به محافظه‌کاری متهم کند.

با این همه جنبش زنان نه تنها به سمت محفل‌های بسته عقب‌نشینی نکرده است که حضور در عرصه‌ی عمومی را تداوم بخشیده است. ارتباط چهره به چهره با زنان برای جمع‌آوری امضا در شرایطی که بسیاری از فعالان آن به جرم همین جمع‌آوری امضا مورد تعقیب دستگاه‌های امنیتی و قضایی قرار گرفته‌اند و نیز متوقف نشدن فعالیت‌های کمپین یک میلیون امضا به رغم تمام محدودیت‌ها و تعرض‌های موجود نشان می‌دهد که کنشگران جنبش زنان عرصه‌ی عمومی را وانهاده‌اند.

منظر دوم که کنشگران جنبش زنان را متهم می‌کند که گرفتار رفرمیسم شده‌اند به فروکاستن مطالبات زنان به سطح «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» اشاره می‌کند و هرگونه خواست درون قانونی را نشانه‌ی فروغلتیدن به دامان رفرمیسم می‌داند.

این گفته درست می‌بود اگر افق جنبش زنان تغییر قوانین تبعیض‌آمیز بود و اعلام می‌شد که با تغییر این قوانین جنبش زنان تعطیل خواهد شد. نگاه پروسه‌یی ـ پروژه‌یی به کمپین یک میلیون امضا که می‌توان تجمع ۲۲ خرداد را از نخستین طلیعه‌های تشکیل آن دانست اما این تحلیل را رد می‌کند. کمپین یک میلیون امضا از نگاه کنشگران رادیکال آن، پروسه‌یی آگاهی‌ساز است که خواست برابری حقوق زنان و مردان را از محفل‌های بسته به درون جامعه می‌برد. این جنبش گفتمان مسلط بر جامعه‌یی را بر هم می‌زند که مردسالاری در درونی‌ترین لایه‌های آن حاکم است. همان‌طور که جنبش سندیکایی، کارگران را برای شناخت نظام طبقاتی و مبارزه علیه آن آماده می‌کند، چنین جنبشی می‌تواند مبارزه با مردسالاری را به خواستی عمومی و اجتماعی بدل کند. و نیز همان‌طور که در جنبش سندیکایی گرایش سندیکالیستی تلاش خواهد کرد، جنبش کارگری را به دامان رفرمیسم بکشاند در جنبش زنان نیز گرایشی خواهد خواست که مبارزه‌ی زنان را در همین سطح متوقف کند.

با این وجود کنش رادیکال کنار کشیدن از مبارزه‌ی اجتماعی نیست. کنش رادیکال حضور در جنبش‌های واقعا موجود اجتماعی و اثرگذاری بر آنهاست. و از این منظر تداوم مطالبات تجمع ۲۲ خرداد در قالب کمپین یک میلیون امضا در عرصه‌ی عمومی خود کنشی رادیکال است. کنشی رادیکال که عرصه‌ی نمادین مردسالارانه را بر هم زده است.

تجمع ۲۲ خرداد، سرآغازی بر توده ای کردن خود آگاهی زنانه

مهشید راستی

روز ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ را شاید بشود یکی از نقاط مشخص در تاریخ جنبش زنان ایران به شمار آورد. به خشونت کشیده شدن تجمع مسالمت آمیز زنان در جهت اعتراض به قوانین ضدزن دولتی، ضرب و شتم و دستگیری زنان و مردان فعال در جنبش زنان که در جهت برابر حقوقی انسانها بدون توجه به جنسیت شان گرد هم آمده بودند توسط ماموران دولتی، نشان دهنده این بود که جنبش زنان ایران وارد مرحله ی نوینی شده است. صدور دستور خشونت علیه تجمعی که به حقوق خانواده، حقوق کیفری، حق ارث و کفالت اعتراض می کرد، شاهدی بود بر باور دولتمردان بر اینکه جنبش زنان ایران به میدان آمده است و تا احقاق حقوق خود در میدان باقی خواهد ماند.

فعالان اجتماعی از زن و مرد ضربات باتوم را بر سر و صورت پذیرفتند و دستگیر شدند، چرا که به بی حقوقی در مورد ابتدایی ترین مسائل بشری، چند همسری، و بی حقوقی زنان در مورد کفالت کودکانی که زائیده اند اعتراض داشتند.

این برخورد خشونت آمیز دولتمداران، راه را بر اعتراضی گسترده تر گشود. راهکاری تازه در دستور کار قرار گرفت. وقتی که با جمع شدن و تظاهرات مسالمت آمیز نمی توان صدای اعتراض را به گوش دیگران رساند، راه دیگری باید یافت. و جنبش کوچه به کوچه، خانه به خانه آغاز شد. جمع آوری امضا برای تغییر قوانین. آگاه سازی مردم در مورد قوانین تبعیض آمیز.

راستی کدام زن است که بداند در صورتی که مردش همسری دیگر بگزیند حق اعتراض ندارد، و به این موضوع اعتراض نکند؟

کدام مرد است که بداند دخترش در صورت طلاق هیچ حقی در مورد فرزندانی که زائیده است نخواهد داشت و به این موضوع اعتراض نکند؟

آیا مردم از این قوانین مطلع بودند؟ این بزرگترین چالشی بود که در برابر زنان جنبش قرار داشت. آگاه سازی توده های مردم در تهران و شهرستان ها از قوانینی که گاه تا به آن دچار نمی شدند از وجودش باخبر نمی بودند.

این بود که بچه ها راه افتادند، با بروشورهایی در دست، در اتوبوس ها و مترو، در کوچه ها و خیابان ها و پارک ها و مراکز تجمع مردم. تا به مردم بگویند آنگاه که به قانون نیاز دارند، قانون چگونه به آنها پشت می کند.

جنبش یک میلیون امضا بجز خشونت دولتی، با بی مهری فعالان اجتماعی نیز روبرو شد.
لیبرال خوانده شد، دوستان فعال جنبش های اجتماعی و جنبش زنان عمدتا در خارج از کشور ـ و شاید در داخل کشور هم ـ این حرکت را واپس گرا، کم خواه و سازشکارانه معرفی کردند. بعضی آن را متهم کردند که خواسته های حداقلی را معرفی می کند و خواسته های اساسی را در نظر نمی گیرد. بعضی در جلسات حضوری و اینترنتی نوآوری های جنبش را مورد سوال قرار دادند و گفتند که قبلا ـ ۳۰ سال پیش ـ خودشان چنین کاری راـ دادن اطلاعات رودرو و چهره به چهره ـ انجام داده بودند. کار به آنجا رسید که یکی از خانمهای فعال جنبش زنان در خارج از کشور حمایت و فعالیت مردان در این جنبش را با لحنی تمسخر آمیز مطرح کرد و گفت که اینها همه دوست پسر ها و شوهران زنان فعال هستند (در این مورد دقیقا متوجه نشدم که آیا مرد بودن این دوستان را زیر سوال می برد یا فتوا می داد که مردان فعال در جنبش باید صبر کنند تا مادرانشان برای ایشان از حمام عمومی همسر بگزینند و اگر از میان دختران جوانی که در این فعالیت ها با ایشان آشنا می شوند و با هم همفکر و همراه هستند یاری گزیده اند، عملی غیرانسانی مرتکب شده اند و با اهداف جنبش در تضاد می افتد).

اما جنبش یک میلیون امضا به راه خود ادامه داد. راه طولانی و دشواری در پیش رو داشت و جای اتلاف وقت بر سر این مسائل نبود. حوزه های شهرستانی تاسیس شد، دستگیری ها گسترده تر شد و هزینه ها سنگین تر. اما برای افراد جنبش هم این مسئله روشن بود که برای مطالبات خویش، پرداخت هزینه غیر قابل اجتناب است.

حمایت من از جنبش یک میلیون امضا از همان روزهای اول که از آن با خبر شدم صورت گرفت. برای من، مثل بسیاری از اعضای فعال این جنبش، مطالبات جنبش در حد کمال نیست. بر سر حداقل هایی توافق حاصل آمده و بر سر همین حداقل ها فعالیت آغاز شده است.

و من هم مثل تمام فعالان این جنبش و امضا کنندگان این حرکت، توهمی ندارم که با جمع آوری امضا تغییری در قوانینی که جاری است رخ می دهد.

اما جنبش یک میلیون امضا گامی بزرگ به جلوست. هر امضایی که به زیر ورقه ها ثبت می شود، نشان دهنده آگاهی یک انسان به حقوق نابرابر، و مشخص کننده همراهی او در مطالبه ی تغییر این قوانین است.

با جنبش یک میلیون امضا اعتراض از حد برگزیدگان فعال فراتر رفته و همگانی شده است، آگاهی نیز.

من انسانی رویا پردازم. من در رویایم، سرزمینی را تصور می کنم که در آن هیچ انسانی به دلیل جنسیت، قوم، نژاد، گرایش جنسی و تمامی تفاوت های مابین انسان ها مورد تبعیض قرار نگیرد. در رویایم، جایی در آن دورها، این سرزمین ایران نام دارد و آن مردم که به عدم تبعیض مابین انسان ها معتقد هستند و برای آن مبارزه کرده اند هموطنان من هستند.

جنبش یک میلیون امضا برای من، قدمی است برای تربیت و پرورش انسان هایی که برای چنین دنیایی حرکت می کنند. قدمی در جهت تحقق آن رویای بزرگ. من از تمام قدم هایی که ما را به آن رویا نزدیک تر

می کند حمایت می کنم.

ممکن است مرا رویا پرداز بدانی
ولی من تنها نیستم
امیدوارم روزی تو هم به ما بپیوندی
و جهان یگانه شود[۱]

۱ قسمتی از ترانه ی زیبای تصور کن جان لنن.

You may say that I’m a dreamer
But I’m not the only one
I hope someday you’ll join us
And the world will be as one

آفت سکتاریسم به جای حرکت اجتماعی

فریبرز رییس دانا

ای بانوی آسایش اینان
خاتون بیداری شان،
آزادی عطاشان کن
اما شرم اعتقاد به شرم مان را نگهدار
تا این ننگ را بزداییم [۲]

من در تظاهرات ۲۲ خرداد شرکت نداشتم، چون کار و برنامه از پیش طراحی شده خیلی ضروری داشتم. به دوستانم گفته بودم نمی آیم، آنها هم گفته بودند سعی خودت را بکن. راستش این که به غریزه یا تجربه های غریزی شده گمان می بردم که برخورد و ممانعت می شود، اما هرگز فکر نمی کردم این گونه شدید، نابه حق و خشم آلود باشد.

دستگاه های انتظامی و امنیتی معمولا پرداخت چنین بهای سنگینی را برای متوقف کردن یا کند کردن یک جریان سیل مانند می پردازند، من اصلاحگر اشتباه های آنان نیستم. من خواستار و فعال آزادی و امنیت مردم میهن و همشهری های خودم هستم. به این سبب می گویم تا آنجا که به این دو مقوله مربوط می شود و می شد موضوع آنقدر محدود و حداقلی بود که ندانستم آن دستگاه ها چرا این هزینه را پرداختند و حاصل آن البته از حیث تبلیغی به زیان آزادی، به ویژه آزادی زنان نشد. اما ای کاش سکوی تبلیغ با این روش برخورد دستگاه ها به تریبون صدای آمریکا (وی. اُ. اِ) منتقل نمی شد. این انتقال هم البته به جای خود هزینه ای است که مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مستقل می پردازد.

من مخالف وارد شدن و استفاده از رسانه های لیبرالی مدعی نیستم. آنها باید بنا بر ادعایشان جا برای ما قائل شوند که یا نمی شوند یا استحاله کاری می کنند. به هر حال این که اختیار از دست اراده ای مستقلانه خارج نشود یک چیز است و دل سپردن و امید واهی داشتن به آن رسانه های وابسته به حکومت مرکزی ایالات متحده چیز دیگر. از این موضوع هم ضد تبلیغ از سوی دولت و هم تبلیغ انحرافی از سوی رسانه های وابسته به سلطه جهانی و خوش نشینان آمریکایی مایه ها گرفت.

۲ الوار، پل، به زنانی که آنان می اندیشند، ترجمه محمدتقی غیاثی

با این وصف، در جمع بندی نهایی، برنده جریان های آزادیخواه برای زنان بودند، به رغم آن که نتیجه شماری از این برخوردها هم ایجاد ترس در میان فعالان است که تا می توان باید از آن پرهیز کرد. یادمان باشد گاهی اوقات رفتارهای تکرار شونده ای چون بی پروایی و بی مسئولیتی، پراکنده کاری، فرصت طلبی، ناراستی و به این و آن راه کشاندن جریان ها می تواند با برخورد و سرکوبی روبه رو شود که نتیجه آن حتما از حیث ترس اجتماعی به زیان آن جریان و هدف های آن است.

نمونه آن از برخی جهات و به نوعی عملکرد کسانی در مراسم آذر ماه ۸۶ دانشجویان چپ و دموکرات بود، که بیشتر یک صدای کم پژواک بود اما حاصل آن تداوم پرروحیه ای از آب در نیامد که بر عکس.

بی راهه زیاد رفتم. انگیزه من از شرکت نکردن در واقع شرکت نکردن نبود. من خود را در جریان می دیدم. من معتقد بودم تجمع و اعتراض و درخواست مسالمت آمیز و مبتنی بر توان واقعی برای حقوق زنان خوب و لازم بود و هست. از این که دوستان و عزیزان من دستگیر و زندانی شدند البته متاسف شدم اما غمگین نشدم.

هنوز هم بر آنم که نتایج آن روز و آن برخورد به نفع دستگاه های انتظامی و امنیتی نشد و جریان های آزادی زنان از حیث پیام رسانی بهره بردند اما هرگز بر آن نیستم که این بهترین کاری بود که آن دوستان می توانستند انجام بدهند و گمانم بر آن است که فضای ناامیدی که نسبت به شماری از فعالان خودمحور ایجاد شد البته بد نبود زیرا حقیقت روشن شد، اما بر آنم که می شد در گستردگی این فضا از ضرورت و اراده حرکت زنان جلوگیری نکرد.

من و شماری از رفقایم در مورد امکان برخورد و نتایج احتمالی اجتماعی و روانشناختی آن بر کارکرد زنان فعال حرف ها زده بودیم. اما آن زمان که تشتت در کار آنان بود _ گرچه نه به اندازه امروز _ و رقابت های پنهان و زیرکی ها و برخی فرصت طلبی ها و برخی خودنمایی ها جریان داشت، کمتر کسی از ایشان حرف ما را به گوش دل گرفت. بهانه فعالان مختلف این بود که ما زنیم و این روز را زنان ترتیب داده اند و آن را حتی یکی دو نفری روز ملی اعلام کردند. اما دیدیم کم نبودند شرکت کنندگان و بازداشتی ها و ماندگارشده ها در زندان که مرد بودند و پردغدغه تر از بعضی از آن رهبران ناتوان یا کم توان و کم انگیزه.

مشخص است که برای کسی با دیدگاه من مبارزه دموکراتیک برای حقوق زنان یک اصل و ضرورت مبرم است. از نظر من این امریست که نه مبارزه طبقاتی را نفی می کند و نه می تواند آن را از ضرورت خارج سازد. در واقع این دو رابطه دیالکتیکی با یکدیگر دارند که بیشترین هنر راهبران آن نیز پیدا کردن این رابطه در کنار راهبردهای بلند مدت آن مبارزه است. البته هوشیاری و پراکسیس اجتماعی موجب افزایش حس جمعی، موقع شناسی، مکان یابی، نیروگیری و تاثیرگذاری های اجتماعی میان مدت و بلند مدت مناسب و بهینه می شود.

بحث من آن است که مبارزه برای حقوق دموکراتیک زنان یا مواردی چون آزادی اندیشه و بیان و قلم را به هیچ بهانه نباید فراموش کرد. دیدیم در آستانه کمپین یک میلیون امضا شماری از دانشجویان پرشور _ که البته پرشورتر از بقیه هم نبودند _ اعلامیه دادند که این تلاش زنان باید به تلاش و مبارزه طبقاتی و کارگری تبدیل شود _ که ما هم فهمیدیم شعار کدام حزب بی مسمای چندپاره شده پرمدعای بی عمل و وراج بود.

همان دانشجوها بالاخره در جریان جنبش دموکراتیک دانشجویان پیش از ۱۶ آذر ۱۳۸۶ به هدف ژرفا بخشیدن به آن در جهت دموکراتیسم و شناخت ضدسلطه امپریالیستی در واقع آن را کودکانه بازیچه کردند. در حالی که حتی خودشان بازی را هم بلد نبودند، پس از جمع دانشجویان مبارز نیز خرده خرده طرد شده و می شوند.
نه آنان، نه زنان فعال و کارگران پیشتاز اتحادیه ای و شورایی که روحیه ای شاخص، انگیزه ای عالی و درکی متفاوت دارند، حیف است که خود را بیهوده بالاتر از جایگاهی که اصل مبارزه پیگیر طلب می کند قرار دهند و ناگزیر با یاری پلیس به ورطه ماجراجویی یا یاس پروری درافتند.
البته تجمع ۲۲ خرداد چنان که می دانیم اثر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی گسترده ای نداشت. بخش بسیار بزرگی از زنان سرزمین ما اصلا متوجه قضیه نشدند، به جز بخشی از طبقه متوسط مرفه و نیمه مرفه که ماهواره داشتند. بخشی هم وقتی تبلیغ به دست رادیو آمریکا و بانوان اشرافی خارج نشین و آن حزب کارگری ایرانی گوی متولد انگلیس و ایران ندیده افتاد به درستی به موضوع مشکوک شدند. ناامیدی پیش از آن ضربه زیاد بود. در پی آن به جای وحدت، اختلاف و تفرقه بالا گرفت. عده ای تحت عنوان های متعالی چون صلح و اندیشه ورزی و فرهنگ خواهی و با پسوند مادران و زنان به فرقه گرایی های هرچه بیشتر فرو شوند. یاس و ترس در خیلی جاها غلبه یافت. کمتر کسی درسی گرفت برای تقویت درونی و برای مردمی کردن و ایجاد پیوندهای ژرف و گسترده با لایه های محروم و زیر فشار نابرابری. آنان که دستگیر و زندانی و جریمه شدند یکدیگر را بازنیافتند. یکی از دوستان جوان من که به حبس طولانی مدتی محکوم شده، اما هنوز راهی زندان نشده است، نتوانست حمایت سازمان یافته و گسترده بخش زیادی از آن گروه های پراکنده و خودمحور و بسته و چند نفری را جلب کند.
کار رقابت و چشم و هم چشمی سطحی و دور شدن از اصل تجربه مندی و نظریه سازی و پایداری به جایی رسید که هر کس واکنشی اساسی تر و ماندنی تر برای حفظ استقلال و دوام و ماندگاری نشان داد یا از سوی گروه های محافظه کار یا گروه های خود رادیکال نشان ده تو خالی مورد حمله قرار گرفت. رقابت ها برای خودنمایی زیاد شد. هر کس هم موفقیتی به دست آورد _ حال به هر شکل که بود _ چه بسا مورد انتقاد و بدگویی بی دلیل واقع شد. خیلی ها دور خیلی ها را خالی کردند. گروه هایی از زنان آنقدر در خود فرو رفتند و آنقدر در هماهنگی ناخواسته با نیروهای نظارت قرار گرفتند که کارشان شد حرف درآوردن، افترا و تخریب دیگران به ویژه فعالان برجسته که حضور و فعالیتشان به خودی خود به معنای برملا شدن بیهودگی اظهار وجودهای وقت تلف کن و ابهام افکن آنان بود.
متاسفانه کار مبارزه آزادیخواهانه و برابری جویانه در میان چند گروه از زنان فعال جای خود را به مردستیزی و اختراع مسائلی که گویا این و آن فعال اجتماعی و سیاسی مرد ایجاد کرده اند، داد. به جای آن که به ساختارهای اساسی اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژیک بپردازند و اتحاد عمل طبیعی و درونزا را پی بگیرند.
با این همه اما، برای آنان که اهل عمل و اندیشه و باور و سختی و صبوری در جریان این مبارزه دموکراتیک بودند، این واقعه، هم درس آموز شد و هم توان سنج. خیلی خوب شد که زنان فعال و پیگیر و آنان که صحنه

کار خود را می شناسند فقط در انتها به تعریف نیروی سرکوبگر نمی کوشند؛ بلکه زمینه ها و ریشه های اجتماعی مربوط به واکنش های زنان از گروه های مختلف اجتماعی را کاوش می کنند.
شمار زیادی از چهره ها و مدعیان متکبر و خودتحویل گیر و انزواطلب را که حاضر نبودند به اندیشه مردمی کردن تلاش زنان باشند و دست آخر سر از اصلاحات قانونی و سر به زیر و این و آن محفل اصلاح طلبی و دو خردادی درآوردند شناختند. آنها بدین ترتیب دانستند که چاره کار مبارزه دموکراتیک، هرچه دموکراتیزه کردن آن است و نه جنجال و خودنمایی و به آب و آتش زدن های نامسئولانه و یاس آور.
بخش بسیار تعیین کننده جنبش زنان، کارگران آگاه، همسران کارگران فعال، معلمان، پرستاران، کارکنان پایین پایه دفتری، زنان بیکار و دانشجویان است. به شرط آن که آماده باشند از پیله های وابستگی به جناح های قدرت بیرون آیند.
کار اصلی نشان دادن تضییع حقوق اجتماعی و اساسی است. و نجات این نیروها از پندارها و کردارهای حساب شده سکتاریستی، چپ ستیزی (که البته به سکتاریسم برخی از جریان های چپ هم همینجا اعتراف کنیم) تعصب و خرافه و متوجه کردن پایه ای آنها به اصل زندگی آزاد انسانی و برابر.
به نظر می رسد این حرف های من مردانه است اما ببینید وقتی کار فعالان این شد که پا به پای حرکت اجتماعی و افزایش دانش به آفت خودنمایی و سکتاریسم نیز حمله کنند آن وقت خواهیم دید که سرعت رو به جلوی ریشه گیری فعالیت ها چه سان شکل می گیرد.

یک روز برای زنان ایرانی

مریم شبانی

چشم هایمان را آراسته ایم
تا نظاره کنیم آسمان را
لبهایمان را با عصاره انار رنگین کرده ایم
تا زمین را ببوسیم

در این سالها، شاید روزهایی باشد که در تقویم هایی خاص علامت خورده اند. روزهایی که یادآور خاطراتی نزدیک اند و پای در اتفاقات همین سالهای اخیر دارد. روزهایی همچون دوم خرداد، ۱۸ تیر، و البته از آن میان ۲۲ خرداد. روزی که واگویی مطالبات زنان ایرانی از جمع محدود اجتماعات زنانه خارج شد و جلوه ای عمومی یافت. روزی که حق خواهی زنان، عرصه ای نه چندان فراخ برای ظهور یافت و انعکاس همین حق طلبی بود که مواجهه ای خشونت طلبانه با زنان را رقم زد. نمی توان تقویم مبارزات اجتماعی زنان ایرانی به قصد اصلاح قوانین نابرابر را ورق زد و در ۲۲ خرداد تامل نکرد. روزی که همبستگی سایر حرکت های اجتماعی در جامعه مدنی لرزان ایرانی را برای جنبش زنان رهاورد آورد و هم از این روست که می توان نامی بر این روز نهاد؛ نامی همچون:« روز همبستگی با جنبش زنان ایران».

۲۲ خرداد البته تنها روز همبستگی با جنبش زنان نبود که به واقع روز همبستگی زنان با زنان هم بود. روزی که عموم خرده حرکت های اجتماعی زنان، ذیل یک هدف واحد مجتمع شدند و همراهی و همصدایی زنان ایرانی در پی گیری مطالبات اجتماعی و قانونی خود را به نمایش گذاشتند و همین هم صدایی بود که هراس نیروهای مسلط سیاسی را به همراه آورد و برخورد با اجتماعات و خواسته های زنان را همچون اصلی انکارناپذیر تعریف کرد.

هنوز برای بررسی تاثیری که حادثه ۲۲ خرداد بر وضعیت جنبش زنان در پیگیری مطالبات خود داشته کمی زود است. اما با نگاهی اجمالی به سیر حوادث و رویدادهای منتج شده از این روز، چند تاثیر مستقیم و بی واسطه در ذهن می آید که البته دستاورد کوچکی برای جنبش زنان ایران نیست. همراهی سایر حرکت های اجتماعی همچون جنبش دانشجویی، جنبش کارگری و نیز اصنافی همچون روزنامه نگاران با جنبش زنان ایران اصلی ترین و درعین حال مغتنم ترین دستاوردی است که از این روز برای زنان حق طلب ایرانی باقی مانده است.

اهمیت این مساله زمانی آشکار می شود که به عقب بازگردیم و نحوه مواجهه این حرکت ها با خواسته های زنان پیشرو ایرانی را مروری گذرا داشته باشیم . در این سیر تاریخی کمتر می توان انگشت بر همراهی جنبش دانشجویی و کارگری ایران با جنبش زنان گذاشت و به واقع حرکت های حق طلبانه زنان، گاهی و بیشتر اوقات با دیده تردید فعالان جنبش دانشجویی و کارگری نگریسته شده است. «فمینیسم» واژه ای نامحبوب در میان دانشجویان بود و فاصله گرفتن از به اصطلاح «فمینیستها» یک اصل پذیرفته شده. درچنین فضایی بود که زنان فعالی در عرصه مبارزه اجتماعی و همانها که فمینیست نامیده می شدند، کمتر مجالی برای طرح و بیان دیدگاه ها و خواسته های خود می یافتند و بدین ترتیب بود که درعین وسعت یافتن این فاصله، خواسته های زنان هم صورتی معماگونه در اجتماع می یافتند. درچنین فضایی بود که هرکس از ظن خود یار می شد و خواسته های زنان پیشرو ، به گونه ای نادرست در اجتماع انعکاس می یافت و نتیجه آنی هم به حاشیه رانده شدن بیشتر زنان در مبارزات اجتماعی– سیاسی این سالهای ایران بود.

دوران اصلاحات اگرچه حباب معماگونه ای که برخواسته های زنان ایرانی سایه افکنده بود را شکست اما باید چند سالی می گذشت تا حادثه ای همچون ۲۲ خرداد اتفاق بیافتد و زنان این بار نه حاشیه که مرکز میدان مبارزات اجتماعی را از خود سازند و در این میان نه تنها یک نظاره گر که خود بازیگردان اصلی جامعه مدنی لرزان ایرانی باشند.

با این حال ۲۲ خرداد اگرچه حمایت جنبش های دیگر از جمله کارگری و دانشجویی را با جنبش زنان همراه ساخت اما یک تاثیر مهم و مستقیم دیگر نیز برجای گذاشت؛ جنبش زنان پس از این روز بود که توانست برای مدتی سکان هدایت کشتی نهادهای مدنی ایران را در دست بگیرد و خود مسیر حرکت را تعیین کند. علنی شدن بی واسطه خواسته ها و شعارهای زنان ایرانی، این مزیت را داشت که سایه تردید از ورای خواسته های زنان کنار رود و زنان پیشرو این مجال را داشته باشند که پس از مدت ها با طرح علنی حقوق فراموش شده و حتی نانوشته در قانون، بخش هایی از اجتماع را با خود همراه سازند و بخش هایی دیگر را نیز به تامل وادارند. بدین ترتیب اگر تا پیش از این، زنان در جمع های خصوصی و محدود به بازگویی شعارها و ترسیم مسیر حرکت می پرداختند، اما سیر رویدادهای منتهی به ۲۲ خرداد و اتفاقات روی داده پس از آن بود که به زنان امکان طرح اجتماعی خواسته ها را داد و امید به پیگیری و تحقق اهداف و شعارها را. با این همه شاید هنوز برای بررسی تاثیر ۲۲ خرداد بر تحولات اجتماعی جامعه ایرانی کمی زود باشد. باید زمان بگذرد تا از ورای مشاهده سیر تحول جنبش زنان بتوان دقیق تر و متقن تر از تاثیر این روز سخن گفت. اما آنچه در نگاهی گذرا نمی توان بر آن چشم دوخت، همانا همبستگی و همراهی سایر جنبش ها و حرکت های اجتماعی با جنبش زنان است. و همین دستاورد است که ۲۲ خرداد را در تقویم جنبش زنان ایران اهمیتی ویژه بخشیده است.

از میدان هفتم تیر تا کمپین یک میلیون امضا

علیرضا کرمانی

در روند جنبش‌های اجتماعی یا مبارزه‌ی سیاسی، گاه پیش می‌آید که شما دیدگاه دیگری دارید، اما آن زمان، زمان بحث و گفت‌وگو نیست؛ یعنی شتاب آن‌چنان است که کسی به گفته‌ی شما گوش نمی‌کند. چه می‌کنید؟ رومی‌گردانید و به راه خود می‌روید و غرزدن و انتقاد به این‌وآن را پیشه می‌کند یا همراهی؟ پاسخ، چندان آسان نیست.

جالب این‌که با آن گردهم‌آیی خیابانی، موافق هم نبودم؛ این‌جا بحث حق و حقوق نیست، بلکه مساله، شرایط سیاسی بیرونی و توان آن گروه اجتماعی‌ست که پایگاه برگزارکنندگان به‌شمار می‌آید و قرار است آنان هم به میدان بیایند و همراهی کنند.

به‌گمان من، ارزیابی برگزارکنندگان از شرایط، چندان درست نبود؛ چه ارزیابی آنان از پشتیبانی گروه‌های دیگر زنان و چه پیش‌بینی نوع برخورد نیروهای امنیتی و پلیس. این باور را در همان روزها داشتم؛ اما از روزها پیش از آن، هرچه پیغام و پسغام فرستادم برای برگزارکنندگان، کسی تماس نگرفت که نگرفت؛ شاید غرق برنامه‌ریزی‌های خودشان بودند.

دوباره بازمی‌گردیم به همان پرسش آغازین این نوشته؛ شما موافق نیستید و فکر می‌کنید اوضاع مانند یک سال پیش از آن نیست که گروه گسترده‌ای از زنان و مردان در جلو دانشگاه تهران از حرکت پشتیبانی کردند و به‌جای آن، پیش‌بینی شما این است که امسال، حرکت را به‌سختی سرکوب خواهند کرد و هزینه‌های آن برای جنبش، گران خواهد بود. از سویی، کسی هم در آن اوضاع و احوال نمی‌آید دست‌کم به حرف شما گوش کند. در این شرایط چه می‌کنید؟

شب پیش از روز بیست و دوم خرداد را تا دمدمه‌های صبح فکر کردم؛ موضوع تنها احتمال کتک‌خوردن و دستگیری گروه برگزارکننده یا خودم نبود؛ برای من، مساله این نیز بود که همراهی دوستان‌ام و من در این حرکت، ممکن است با دست‌گیری چند نفری از ما، به اختلال در انتشار نشریه‌ای بینجامد که در آن کار می‌کردیم. آیا ما حق داشتیم یک نشریه را که انتشار هر شماره‌اش کورسوی امیدی در دل‌ها می‌تاباند، فدای حضور خیابانی گروهی از زنان کنیم؟ سه راه پیش رو داشتم؛ خودم نروم و دوستان‌ام را هم قانع کنم که نروند، همراه دوستان دیگرم همگی در گردهم‌آیی شرکت کنیم یا یک نفر از میان ما برود برای همراهی. سپیده داشت سرمی‌زد که به نتیجه رسیدم.

ممکن است دیگران در رویارویی با چنین مساله‌هایی، راه‌حل‌های دیگری را برگزینند؛ اما پیش از این نیز بارها با چنین وضعیتی روبه‌رو شده بودم و تجربه‌ی شخصی‌ام به من می‌گفت که باید همراهی کرد؛ ضمن آن‌که تا می‌توان، باید تلاش کرد از دامنه‌ی آسیب و خسارت کاسته شود و پس از آن، در فرصتی مناسب، به ارایه‌ی جمع‌بندی و بحث و گفت‌وگو پرداخت، اگر چه در زندان!

صبح که به دفتر نشریه رفتم، ارزیابی خودم را با دوستان دیگر درمیان گذاشتم و گفتم؛ نظرم این است که چون کار من برای این شماره تمام شده است و نبود احتمالی‌ام اختلالی در کار انتشار ایجاد نمی‌کند، پس من به تنهایی می‌روم و از دیگران هم با خواهش و پافشاری، درخواست کردم که کار را زمین نگذارند؛ هر چند که در میدان هفتم تیر، یکی از دوستان را دیدم که شاید او هم فکر کرده بود حالا که جلد مجله آماده است، او هم دیگر کاری برای آن شماره ندارد!

داستان آن‌چه‌را در میدان هفتم تیر گذشت، همه می‌دانند. اما نکته این بود که شوربختانه، پیش‌بینی‌های‌ام درست از کار درآمد؛ جز یک مورد و آن هم این‌که خودم دستگیر نشدم. شمار شرکت‌کنندگان اصلی در گردهم‌آیی، به هفتاد نفر نمی‌رسید و بسیاری از آنان هم در برابر چشمان‌ام، از پلیس‌های زن به‌سختی کتک خوردند و کاری هم از دست من برنمی‌آمد.

چهره‌ی «دلارام علی» هرگز از نظرم دور نمی‌شود که شاید زنان باتوم به‌دست، فکر می‌کردند چون او کمی تپل‌تر است، پس باید بیش‌تر کتک بخورد. «علی‌اکبر موسوی خوئینی» هم که داد کشید و اعتراض کرد، یکی از ماموران مرد دست‌اش را گرفت و چند قدمی او را با خود برد. من‌هم دست دیگرش را گرفتم و همراه‌اش رفتم. اما کمی آن‌طرف‌تر، آن مامور او را رها کرد و با هم برگشتیم. علی‌اکبر موسوی خوئینی، نه در آن صحنه؛ که زمانی پس از آن و در سوی دیگر میدان دست‌گیر شد. دیگر دستگیری‌ها هم همین‌گونه بود و شد. در صحنه‌ی اصلی و نخستین، تنها کتک خوردن گروه اصلی زنان بود و پاشیده‌شدن گاز به چشم آنان تا پراکنده شوند. دستگیری‌ها دقایقی پس از پراکنده‌شدن روی داد.

پس از آن روز، فرصتی دست داد تا من‌هم دیدگاه خودم را به آن فعالان جنبش زنان بگویم. شاید خودشان هم پس از آن حرکت خیابانی، به نتیجه‌ای همانند جمع‌بندی من رسیده بودند.

خوش‌بختانه، گردهم‌آیی دوشنبه؛ ۲۲ خرداد ۱۳۸۶ دست‌آورد بزرگی در پی داشت و آن زاده شدن حرکت کمپین یک میلیون امضا، از دل همان حرکت بود؛ گفت‌وگوی چهره به چهره‌ی گروه بزرگی از مردم و یک پیشروی آرام و همگانی، چیزی که جنبش اجتماعی مردم ما در دیگر سطوح هم به حرکت‌هایی مانند آن نیاز دارد.

چرایی حمایت من از تجمع ۲۲ خرداد

عفت ماهباز

چرایی حمایت من از تجمع ۲۲ خرداد[۳]، از چه روست آیا جزو حامیان این حرکت به شمار می آیم؟ یا خود جزوی از آن مجموعه ای هستم که در طی دوسال، با حضوری پر رنگ به اعتراض به قوانین نابرابر پرداختند. من خود را عضوی از آن مجموعه بزرگ می شمارم که همراه و حمایت گر این حرکت بزرگ در این دنیای بی مرز اینترنتی بودم. گویی فاصله و مرز و دیوارها با کمک اینترنت از بین می رود، من از لحظه به لحظه حرکت ۲۲ خرداد که منجر به حضور پر رنگ جنبشی نوین در ایران، یعنی«کمپین یک میلیون امضا» شد، مطلع بودم. شور حرکت فعالان این جنبش چنان بالا بود که چرخ های حرکتش مرا همچون بسیاری با خود همراه کرد از این رو خود را عضوی از جنبش یک میلیون امضا می دانم که رسیدن به خواسته های آن نه تنها آرزوی زنان در ایران بلکه آرزوی ده ها هزار زن ایرانی در سراسر جهان است که امروز به دلایل مختلف پراکنده اند.

من خود را عضوی از جنبش یک میلیون امضا می دانم که: دستاوردهای آن در کوتاه مدت، مثبت، فرهنگ‌ساز و آگاهی‌بخش بوده است، حتی اگر حاصل کارشان به زودی زود منجر به تغییر و تحول در قوانین منجر نشود. زنان با این حرکت تلاش کردند مسئله برابری را به خواستی عمومی و همگانی بدل کنند. بسیج افکار عمومی و بسیج اجتماعی و نشان دادن ریشه های تبعیض، حاصل کار فعالان «کمپین یک میلیون امضا» است. تلاش برای تبدیل قوانین دموکراتیک انسانی به خواست عمومی زن و مرد و فرهنگ سازی بر مبنای

۳

۲۲ خرداد ۱۳۸۴ سالگرد تجمع زنان، در مقابل دانشگاه تهران است. در همان سال در اسفند ۱۳۸۴، پلیس با چوب و چماق و دستگیری تعدادی از زنان، از تجمع زنان (در ۸ مارس) در پارک دانشجو، جلوگیری به عمل آورد بدنبال آن در ۲۲ خرداد سال بعد(۱۳۸۵) در سالگرد همبستگی زنان در این روز، تجمع گروه هایی از زنان در میدان هفت تیر، با همراهی جنبش دانشجویی و سندیکایی و دیگر فعالان جنبش های مدنی این بار توسط «پلیس ویژه زن» به خشونت کشیده شد. ۱۳ اسفند ۱۳۸۵، سی و سه نفر از فعالان جنبش زنان را در خیابان معلم در جلوی دادگاه انقلاب دستگیر کردند، این تجمع در اعتراض به تشکیل دادگاه برای برخی از فعالان این جنبش از جمله نوشین احمدی و پروین اردلان و سوسن طهماسبی صورت گرفته بود. در پی اعتراضات جهانی، این عده را در روز ۸ مارس آزاد کردند. و سرانجام در گردونه این مسائل، نشست و همفکری ها برای راه حل، حرکت ها ۲۲ خرداد آغاز گر حرکت « کمپین یک میلیون امضا» شد.

تلاش های عمومی سبب می شود بتوانیم خواسته هایمان را نهادینه کنیم و به تصویب برسانیم چرا که بر بستر جامعه ای که استقرار قوانین دموکراتیک به خواست عمومی زن و مرد بدل شده وتبدیل به فرهنگ گشته است راحت تر می توان به گسترش رهائی دامن زد.

من خود را عضوی از کمپین یک میلیون امضا می دانم که: در طی مدت کوتاه به «جنبش یک میلیون امضا» حول خواسته های مشخص حقوقی تبدیل شد و توانست با حضور ده ها زنی که صمیمانه و صادقانه دل به فعالیت، و کار عملی سپرده اند، و با آگاهی از همه تهدیدها و خطر های پیش رو به کارشان تداوم بخشند و توانستند در سطح یک جنبش نسبتا وسیع، در ایران و جهان مطرح شوند. فعالان «جنبش یک میلیون امضا»، موفق به بردن آگاهی و عمیق تر نشان دادن تبعیض جنسیتی و عدم برابری در بین توده زنان شدند که نتیجه آن بالا بردن آگاهی توده زنان و کادر سازی در بین جوانان برای جنبش زنان شد. داشتن برنامه حداقل برای فعال ماندن سویه دیگر این حرکت است. از این طریق آنها توانستند به مردم جهان نشان دهند که حضوری آگاهانه در جامعه دارند. آنها نشان دادند که به حقوق نابرابر معترضند و خواستار تغییر حقوقشان در راستای برابری، طبق استاندارد های بین المللی در چارچوب حقوق بشر هستند.

من خود را عضوی از جنبش مستقل زنان می دانم که: که امروز در«جنبش یک میلیون امضا»، تبلور یافته و از فعالترین جنبش های مردمی ایران است که فعالان آن، با مبارزات مدنی ومسالمت آمیز خویش در دو دهه اخیر نشان دادند که زنان با استفاده از روش های صلح آمیز در پی یافتن راه حل و اثبات حقانیت تاریخی خواسته هایشان از هیچ تلاشی فرو گذار نمی کنند و برای آن هم حاضر به پرداخت هزینه هستند. وزارت اطلاعات با دستگیری و فرا خواندن فعالان جنبش زنان به دادگاه انقلاب، با تهدید و اخراج از دانشگاه و محل کار و با خانه نشین کردن آنها، از جمله ندادن مجوز برای نشست های کمپین، بازخواست فعالان و حامیان کمپین برای در اختیار نهادن منزل خود برای نشست ها، دستگیری فعالان کمپین در ماه های گذشته و دادن حکم زندان برای برخی از آنان، فیلترینگ مداوم سایت کمپین و بستن سایت تریبون فمنیستی، و در اختیار نگذاشتن هیچ تریبون داخلی برای آنها، عرصه زندگی را بر آن ها تنگ کرده است. اما...

من خود را عضوی از جنبشی می دانم که: حاصل کارش، صدها صفحه نوشته از فعالیت های «چهره به چهره» با مردم است. در این مدت بارها سایت هایشان فیلتر شد، اما همان روز با نامی دیگر دوباره به راه انداخته و در دسترس همگان قرار گرفت.

شیشه ای بودن ویژگی بزرگ این جنبش است که برخلاف بسیاری از سازمان های سیاسی موجود در گذشته و اکنون، تصمیم ها پشت درهای بسته صورت نگرفته، تصمیم گیری ها و نتایج آن، در آن واحد در اختیار همگان قرار گرفته است.

من خود را عضوی از جنبشی می دانم که: فعالان آن کوشیدند و توانستند بحث برابری زن و مرد را در جامعه عمومی کنند در مواردی چون مسئله حضانت، ارث، دیه، شهادت، سن ازدواج و طلاق را به بحث اجتماعی بکشانند.

من خود را عضوی از جنبشی می دانم که: حاصل کارش، حضور پر رنگ و پر تداوم ده ها فعال زنی است که اتفاقا بعد از انقلاب به دنیا آمده اند؛ آنها ما را به آینده پیوند زدند زنان با عملگرایی و رفتن به میان مردم برای جمع آوری «یک میلیون امضا»، با حضوری تعیین کننده، توانستند برای بقای جنبش زنان و برای آینده تجربه بسیار خوب و مثبتی به یادگار گذارند.

پیوستگی جنبشهای دانشجویی و زنان؛ طرحی برای آینده

عبدالله مومنی

رابطه جنبشهای اجتماعی با دموکراسی رابطه ای پر فراز و نشیب بوده است. گاهی در دموکراسی های ضعیف و لرزان یک جنبش پوپولیستی با ایدئولوژی فاشیستی موجب براندازی نظم دموکراتیک می شود و گاه نظیر آنچه در لهستان اتفاق افتاد یک جنبش اجتماعی با شکستن ساختارهای غیر دموکراتیک گذار به دموکراسی را ممکن می سازد. به هر روی بسیاری از نظریه پردازان گذار نقش ویژه ای برای جنبشهای اجتماعی در مسیر گذار به دموکراسی قائلند.

اصولا برچیده شدن ساختارهای غیردموکراتیک در شرایط فقدان یک جنبش اجتماعی فراگیر که خواست های دموکراتیک را پشتیبانی کند الزاما منجر به استقرار دموکراسی نخواهد شد، از این رو جنبشهای اجتماعی در دو مرحله شکستن ساخت دولت مطلقه غیر دموکراتیک و پس از آن حرکت به سوی ساختارهای حقیقی و حقوقی دموکراتیک حائز اهمیت هستند. در این بین همبستگی جنبش های اجتماعی نیز در تقویت جامعه مدنی، فراخ تر کردن عرصه عمومی و فشار بر دولت برای رفع موانع می تواند بسیار مفید و مثمر ثمر باشد.

در ایران نیز جنبش هایی نظیر زنان، کارگران، دانشجویی و قومی وجود دارند. البته در کنار اینها وجود جنبش سبکهای مختلف زندگی نیز با خصوصیتی به ظاهر غیرسیاسی اما در واقع در تعارض با وضع موجود و ایدئولوژی رسمی غیرقابل انکار است. به نظر می رسد حرکت این جنبشها در بستر جنبش عام دموکراسی خواهی ایرانیان می تواند زمینه و بستر مناسبی برای گذار به دموکراسی فراهم کند. در واقع دموکراسی و حقوق بشر در معنای وسیع خود می توانند تامین کننده خواستهای تمامی این جنبشهای اجتماعی باشند، از این رو حل مسائلی نظیر حقوق زنان و به رسمیت شناخته شدن حقوق سایر طیف های فعال در جامعه مدنی نظیر کارگران، دانشجویان و...در گرو حرکت کلی جامعه ایران در مسیر استقرار دموکراسی و تحقق حقوق بشر است و به نظر می رسد عموم فعالان جنبشهای مختلف اجتماعی در ایران به خوبی به این نکته واقف باشند.

در این میان نقش و جایگاه جنبش زنان و تعامل آن با جنبش دانشجویی از اهمیت به سزایی برخوردار است. زنان نیمی از جمعیت کشور هستند و تحرک آنها برای کسب حقوق مدنی و سیاسی به تحرک ناگزیر همه ساختارها خواهد انجامید. در واقع حضور قدرتمند جنبش زنان در عرصه جامعه مدنی با توجه به خواستهای برابری خواهانه ای که طیف گسترده ای از مبارزه با تعدد زوجات گرفته تا مبارزه برای کسب فرصتهای برابر با مردان جهت اشتغال در مناصب مهم سیاسی، قضایی و اداری را در بر می گیرد، هم وضع موجود و هم

ایدئولوژی رسمی پشتیبان وضع موجود را به چالش می کشد و در عین حال خواستهای برابری خواهانه را به چشمه هایی جوشان از دل جامعه تبدیل می کند.

در واقع در شرایط کنونی جایگاه و موقعیت جنبش زنان به گونه ای است که هر موفقیت این جنبش و هر گامی که این جنبش به جلو بر می دارد به منزله نزدیک شدن هرچه بیشتر جامعه ایران به یک نظم دموکراتیک مبتنی بر حقوق بشر و کرامت انسان است، اینگونه است که حتی خواستهای غیرسیاسی جنبش زنان به محلی برای چالش همه نیروهای دموکراسی خواه با ساختارهای غیردموکراتیک تبدیل می شود. حضور جنبش زنان در عرصه جامعه مدنی و نقش آفرینی اش در فرآیند گذار، یک اثر و فایده بسیار مهم دیگر نیز دارد؛ در واقع زنان نه تنها با ساختارهای غیردموکراتیک مبارزه می کنند بلکه فراتر از آن با یکی از عوامل اصلی بازتولید استبداد در ایران یعنی ساختار اجتماعی پدرسالار به مبارزه برخاسته اند، در واقع قوت جنبش زنان پدرسالاری را تضعیف و احتمال باز تولید استبداد را از این طریق به حداقل می رساند. ضمن اینکه زنان ایرانی به لحاظ کیفیت آموزش و سطح توسعه یافتگی شان می توانند منشا و الهام بخش دیگر جوامع همجوار برای تحرک دموکراتیک باشند، به این ترتیب جنبش زنان در ایران می تواند تکیه گاهی قوی برای تمام نیروهای مدرنیست و مبارزان علیه بنیادگرایی دینی در تمام منطقه خاورمیانه باشد. از سوی دیگر جنبش دانشجویی که حرکت آن در افق دموکراسی و حقوق بشر از سالهای آغازین دهه ۸۰ سرعت بیشتری گرفته است در حال حاضر و در شرایطی که عموم جنبشهای اجتماعی با سرکوب شدید دولت مواجهند با استفاده از حداقل فضای موجود در دانشگاهها می کوشد تا تنها صدای بلند اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران باشد که البته دانشجویان در این راه هزینه های بسیاری نیز داده اند.

در این راستا و بر مبنای توان و ظرفیت این دو جریان فعال در جامعه مدنی باید پذیرفت که در شرایط فعلی و با فشار شدیدی که هم بر فعالان دانشجویی و هم بر فعالان جنبش زنان وارد می شود و با توجه با خواستهای مشترک جنبش زنان و جنبش دانشجویی می توان طرحی نو از ارتباط این دو جنبش در انداخت. دانشجویان پیش از این با حمایتشان از تجمعات و حرکات اعتراضی بخصوص تجمعات ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ و۱۳۸۵ و به دنبال آن حمایت از حرکت کمپین یک میلیون امضا اشتراک خواستهایشان با بسیاری از خواسته های جنبش زنان را نشان داده اند. اکنون فعالان دانشجویی و فعالان زنان می توانند همکاری سازمان یافته تری را به نحوی سامان دهند که هم از شدت فشارها بکاهند و هم از فضای حداقلی موجود در دانشگاهها به سود اهداف هر دو جنبش استفاده مطلوب کنند.

از این رو بر مبنای ایده برخی فعالان دانشجویی که متضمن همبستگی با جنبشهای اجتماعی و حمایت از خواسته ها و مطالبات سایر جنبش های اجتماعی است و در عین حال تحقق آنها می تواند به تقویت جنبش دموکراسی خواهی عام نیز بشود، حمایت دانشجویان از مطالبات برابری خواهانه زنان در کنش های دانشجویی شان بایستی در اولویت باشد و ضمن حمایت ودفاع شان از جنبش زنان می توانند با درس آموزی از تجارب جنبش زنان در زمینه حرکات اعتراضی و بخصوص کمپین یک میلیون امضاء به جمع آوری امضا از

دانشجویان در دفاع از استقلال و آزادی های آکادمیک ودفاع از حق آزادانه تحصیل و مقابله با گزینش های عقیدتی_ایدئولوژیک بپردازند که اینگونه فعالیتهای جمعی و حرکات اعتراضی هم می تواند تضمین کننده ارتباط بیشتر فعالان دانشجویی با بدنه دانشجو باشد و هم حرکتهای دانشجویی را از جنبه صرفا اعتراضی و سلبی به حرکتها و جنبه های ایجابی هدایت کند. در عین حال فعالان جنبش زنان می توانند جمع آوری امضا برای کمپین زنان را به نحو سازمان یافته تری در دانشگاهها ادامه دهند و از توان دانشجویان برای جمع آوری امضاء استفاده ی بیشتری کنند.

جنبش زنان باید تکیه بیشتری بر زنان تحصیلکرده دانشجو در درون دانشگاهها داشته باشد. کافیست نگاهی به آمار دانشجویان دختر در دانشگاههای کشور بیندازیم تا به آسانی ضرورت ارتباط بیشتر فعالان جنبش زنان با دانشگاه و جنبش دانشجویی را دریابیم. جنبش دانشجویی با طرح مطالبات زنان هم می تواند بسترهای مشارکتی را برای دانشجویان دختر به عنوان بخش قابل توجه – هم از نظر کمی و هم از نقطه نظر کیفی– دانشگاه در کنش های دانشجویی شان فراهم کند و هم درنگاه کلی به تقویت پیش نیازها و مقوله های فرایند گذار به دموکراسی می انجامد و همراهی، حمایت و تلاش در جهت عملی شدن مطالبات زنان می تواند به قوت جنبش زنان بیانجامد و به استحکام زیربناهای دموکراتیک در جامعه کمک کند. فعالان زنان و کمپین نه تنها برای جمع آوری امضا می توانند روی ظرفیت تعداد زیاد دانشجو حساب کنند بلکه از منظر کیفی نیز چهره های تاثیر گذار جنبش زنان باید به فکر تربیت نیروهای آموزش یافته برای این جنبش باشند تا بر عمق و گستره آن بیفزایند و البته در این خصوص نیاز به ارتباط و همکاری بیشتر این دو جریان فعال در جامعه مدنی وجود دارد. به هر روی این تنها طرح واره ای بود برای نزدیکی بیشتر جنبش زنان با جنبش دانشجویی، می توان بیش از این در مورد آن به بحث نشست و ابعاد و جوانب مختلف آن را سنجید.

۲۲ خرداد، یک تجربه ناب برای زنان

شیوا نظر آهاری

طی دو سال گذشته، تجمع ۲۲ خرداد ماه زنان از نگاه های متفاوتی ارزیابی شده است. عده ای آن را حرکتی مثبت در جنبش زنان دانسته و دیگرانی نیز همچنان با اینگونه کنش های اعتراضی مخالفت می کنند، چه که آن را هزینه ای بی فایده قلمداد کرده و طریقه مبارزه و تغییر قوانین را در لابی کردن می دانند.
تجمع ۲۲ خرداد اما از نظر من یک نقطه ی عطف درجنبش زنان (و یا حتی جنبش های اجتماعی ایران) پس از انقلاب بود، از این رو که این جنبش که پیشتر از آن همواره تلاش می شد هویت مستقلش نادیده گرفته شود، توانست با بیان مطالباتش در عرصه عمومی و در میدانی چون هفت تیر، و دادن هزینه ای سنگین احیا شده و خود را به عنوان جریانی مستقل و داری هویت در عرصه سیاسی_ اجتماعی ایران معرفی کند.
به دیگر سخن، جنبش زنان با پرداخت هزینه در این روز توانست دوباره بایستد و زنده شود.

**

برای من و سایر دوستانم در کمیته گزارشگران حقوق بشر نیز، این روز شروع یک تجربه جدید در عرصه اطلاع رسانی بود. روزی که توانستیم خبررسانی بحران را تجربه کنیم.
نگاهی به اخبار منتشر شده از سوی کمیته ، این ادعا را تأیید می کند، که ما در ساعات بعد از تجمع و روزهای پس از آن با پیگیری زیاد و انتشار اخبار دقیق از وضعیت بازداشت شدگان، توانستیم حجم بزرگی از اخبار تجمع را پوشش داده و به منبعی قابل اعتماد برای کسانی که سرنوشت بازداشت شدگان را پیگیری می کردند تبدیل شویم.
و همچنین با باور توانایی مان در اطلاع رسانی سریع، دقیق و گسترده، گامی مثبت و مهم را برای بالا بردن کیفیت کار کمیته برداریم.
درفاصله زمانی ۲۲ خرداد تا ۲۶ خرداد ماه که تقریبا اکثریت بازداشت شدگان از زندان آزاد شدند، ۱۰ اطلاعیه خبری و بیانیه از سوی کمیته انتشار یافت که این حجم کار، پیش از آن به طور معمول در یک زمان ۱۵ تا ۲۰ روزه انجام می شد.
همچنین آمار بالای مصاحبه های انجام شده توسط اعضا، در مورد آنچه در میدان هفت تیر گذشت و آخرین وضعیت بازداشت شدگان، نشان از این دارد که در این دوره ۳ روزه پس از تجمع، ما با حجم زیادی از کارهای خبری روبرو شدیم که پیش تر تجربه آن را نداشتیم.

**

از این رو ۲۲ خرداد نه تنها حامل یک تجربه مثبت برای جنبش زنان در چگونگی رویارویی اش با بحران بازداشت و سرکوب گسترده یارانش بود، بلکه برای جمع های دیگری چون ما نیز حاوی تجربه ارزشمندی بود. اگر چه لحظات تلخ و سختی را گذراندیم اما از تمام سختی های آن لحظات یک تجربه ی ناب و پر ارزش را بدست آوردیم. که می توان، کتک خورد، باتوم خورد، می شود از بازداشت دوستانی غمگین و مستأصل بود، اما قدمی پا پس نکشید.

پارادوکسی در ۲۲ خرداد زنان

آمنه شیرافکن

برگزاری شیوه های اعتراض آمیز خیابانی برای ابراز خواسته های مدنی فعالان اجتماعی در تمامی کشورهای جهان امری آزاد و مطابق قانون است. در قانون کشور ما نیز حضور خیابانی و اعتراض به روش های مسالمت جویانه مثل در دست گرفتن پلاکارد امری قانونی به شمار می آید . اما جالب این است که حضور خیابانی زنان در میدان هفت تیر به حرکتی ضد قانون تبدیل شد.

بازنگری رخداد حضور زنان در ۲۲ خرداد و دیگر اتفاق هایی از این دست جمع های زنان را به سوی تغییر در رویکرد مبارزه اجتماعی شان پیش برد به گونه ای که این روزها با شناخت و برآیند فضای سیاسی حاکم بر جامعه، جمع های زنان بیشتر ترجیح می دهند که با تغییر در روش، مبارزه شان را کماکان ادامه دهند و اگر فرصتی هم دست داد از حضور در عرصه های عمومی غافل نشوند؛ آنچه این روزها هزینه بر است و در انتهای آن هم ردیف میله های زندان به چشم می خورد.

حضور زنان در عرصه عمومی از آن دست مطالباتی است که گروه های مختلف زنان بر آن تاکید دارند؛ حضور زنان در میدان هفت تیر، تجمع روبروی دانشگاه تهران، پارک دانشجو، پارک لاله ، حضور در مقابل استادیوم آزادی و حضور فعالان زن در مترو و اتوبوس برای جمع آوری امضا نشانی بر تاکید گروه های زنان بر عمومی کردن مطالبات زنان است اگرچه هر بار هزینه ای مانند باتوم خوردن و به زندان رفتن را هم باید بر دوش بکشند.

زنان دریافته اند که باید به فتح فضاهایی اقدام کنند که ساختار اجتماعی ریشه دار مردسالارانه آن را از سال های دور از زنان ستانده است. ۲۲ خرداد نیز در همین راستا تلاشی برای حضور در عرصه عمومی به شمار آمد و روایت خواسته هایی که باید به شکلی گفته می شد. میدان هفت تیر در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ اگرچه روز تیره ای از برخورد غیر مدنی با جمعی از فعالان اجتماعی را در تاریخ ثبت کرد اما با نگاهی خوش بینانه سندی بر تایید خواست زنان برای توسعه حضور در عرصه عمومی را هم به دنبال داشت.

سال ۱۹۲۸ طرح جذب زنان در نیروهای نظامی پیشنهاد شد که بر اساس آن زنان با اونیفورم و امتیازات مشابه مردان وارد ارتش می شدند.(از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن نظریه فمنیستی، حمیرا مشیرزاده ، ص ۱۴۳) این یکی از خواسته های مدنی زنان امریکا در موج دوم فمینیسم بود. در آمریکا هم انگیزه طرح این خواسته برای حضور زنان در شغل های نظامی به نوعی برطرف کردن نگاه جنسیتی نظام حاکم بر اشتغال

زنان و تلاش برای توسعه حضور اجتماعی و اقتصادی زنان بود که در نهایت در ۱۹۲۸ میلادی محقق شد.
حالا اگر بخواهیم ۲۲ خرداد را از این منظر بررسی کنیم می توان گفت که تجمع ۲۲ خرداد به لحاظ جنس حضور نیروهای انتظامی زنان با دیگر فعالیت های زنان نظامی تغییر فاحشی داشت. زنان را در نیروی انتظامی پیش از این تنها زمانی که برنامه های خبری ناجا موکول به دادسرا ها می شد هر ازچند گاهی در ورودی سالن ها می دیدم که یا به آرایش دختران تذکر می دادند و یا به امور عام المنفعه ای از این دست مشغول بودند. اما حضور زنان در نیروی انتظامی به عرصه عمومی آمده است. زنان شاغل در نیروی انتظامی هم چماق و اسپری به دست می گیرند.
اگرچه به گفته دکتر ژاله شادی طلب همین زنان و حضورشان در خیابان هم زیر سایه مردان نظامی و نگاه حمایتی آنان مکدر می شود و اگر به خانمی تذکر دهند و او بی توجهی کند این مردان نظامی هستند که جلوی آن زن را می گیرند. با این همه علاوه بر اشتغال زایی در حوزه حضور زنان در نیروی انتظامی، نمی توان منکر حضور آنان در عرصه های عمومی شد. اگرچه این حضور هر روز خیلی از زنان را در خروجی متروها و میدان های شهر آزار می دهد اما ظهور آن نوعی پاسخ به خواسته زنان برای به رسمیت شناختن آنان در شغل های مختلف است.
ما به اتفاق ۲۲ خرداد که بازگردیم و حضور پررنگ زنان نظامی برای مواجه با فعالان زن، می توان اینطور هم روایت کرد که خیلی هم بد نیست که هیبت زنان نظامی را در خیابان هفت تیر بدون چادر که سالها حجاب برتر بوده، به نمایش می گذارند و حتی در فرصتی کوتاه دویدن همین زنان را در میدان هفت تیر.
زنان حتی با همین مقنعه های سبز و چادرهای مشکی و باتوم و اسپری به دست هم قدرت یافته اند، اگرچه نمی دانند که نحله فکری افرادی از جنس همین ها که در ۲۲ خرداد دنبالشان می دویدند، حالا به آنها فرصت داده تا اندرونی خانه را رها کنند و بیایند در یکی از میدان های اصلی شهر و نمایش حضور بدهند.
آنچه در ۲۲ خرداد به نمایش در آمد، در تاریخ سال های دور زنان ریشه دارد اگرچه این تاریخ سلانه سلانه آمده است تا اینجای کار، اما به هر رو خواسته هایی داشته و دستاوردهایی هم. و حالا اگر زنان سبز پوش می توانند باتوم به دست به میدان هفت تیر بیایند بی شک به خاطر قرن ها تلاش بوده از انجمن سری زنان گرفته تا تلاش محترم اسکندری و صدیقه دولت آبادی و «قره العین» که هنوز پس از سال ها صدایش از ته چاه ناصری به گوش می رسد.

۲۲ خرداد و برابری‌خواهی زنان ایرانی

سیامک طاهری

جنبش برابری‌خواهی زنان درجهان تاریخچه‌ای طولانی دارد. در صد ساله اخیر این روند شتاب هردم افزونی یافته است. در کشور ما نیز اندکی پس از پاگیری جنبش مشروطه حرکت برابری‌خواهی زنا ن به میدان آمد. تلاش رضا شاه و به دنبال آن محمدرضا شاه برای سوار شدن بر موج برابری‌طلبی زنان ایرانی از یکسو وسرکوب جنبش مستقل زنان از طرف آنان از سوی دیگر در مجموع به این جنبش بیشتر ضربه زد تا کمک کند. در سال‌های اخیر در کشور ما رشد این جنبش توجه بسیاری از جامعه‌شناسان را به خود جلب نموده است. اهمیت این جنبش در کنار جنبش‌های اجتماعی دیگر لزوم بازکاوی مسائل آن را هرچه بیشتر می‌کند. این نوشتار در ادامه می‌کوشد به یکی ازاین مسایل بپردازد. آیا بین برابری‌خواهی زنان ومنافع مردان همپوشی‌ای وجود دارد؟ و یا این دو کاملا در برابر هم قرار دارند؟ آیا مردان در صورت دستیابی زنان به حقوق مساوی متضرر می‌شوند و یا از آن منتفع می‌گردند؟ شاید طرح سوال‌های بالا در نگاه اول کمی تعجب‌برانگیز بنماید. چرا که یک جامعه سنتی هرگز عادت نکرده است که به برابری‌خواهی زنان از زاویه‌ی یک فرصت برای مردان نگاه کند. در چنین جامعه‌ای نیروی عادت همواره دراین راستا عمل کرده و می‌کند که زندگی آسوده برای مردان در چنان خانواده‌ای شکل می‌گیرد که برمبنای اطاعت‌پذیری محض زنان از مردان شکل یابد.

زن خوب فرمان بر پارسا کند مرد درویش را پادشاه

بدین سان اوج خوشبختی یک مرد؛ فرمان‌برداری مطلق همسر از اوست. با چنین دیدی چگونه می‌توان از زندگی بهتر در سایه برابری سخن گفت؟ همان گونه که سخن گفتن از برابری ومزایای آن برای طبقات فرادست در جامعه‌ای که از فاصله طبقاتی رنج می‌برد ناممکن می‌نماید؛ پذیرش برابری زنان با مردان نیز ازسوی جامعه سنتی که آلوده به نابرابری است نیز با مشکل مواجه می‌شود اما در اینجا تفاوتی وجود دارد؛ نقش یک همسر که از حقوقی مساوی برخوردار است در تربیت فرزندان و نیز کیفیت بخشیدن به زندگی با نقش زنی که در چهارچوب خانه مدفون است به کلی متفاوت است. فرزند آن پدیده شگفت و یگانه زندگی است که عشق را تعالی نوینی می دهد و به زندگی مشترک مفهومی دیگر می‌بخشد و موجب می‌شود تا در یک زندگی مشترک در اغلب موارد وجوه مشترک آحاد خانواده از اهمیت بیشتری برخوردار شود. افزایش نقش زنان دارای حقوق برابر در کیفیت تربیت فرزندان یکی از موارد نیاز مردان به برابری زنان با آنان است و این

درست در مقابل آن درک متحجرانه‌ای است که از سوی جامعه سنتی تبلیغ می‌شود. برخلاف اینگونه تبلیغات سطحی، کودکی که درخانواده‌ای که در آن حقوق مادر به مثابه یک شهروند آزاد و برابر رعایت نمی‌شود از تربیت درستی که در خور یک شهروند واقعی است؛ برخوردار نمی‌شود. در جامعه‌ای که در حال گذار از سنتی به مدرن است همگان باید به سوال‌هایی پاسخ گویند از جمله: آیا منافع مردان امروزی در اطاعت‌پذیری مطلق زنان است؟ آیا همسری تحصیل کرده که در بسیاری از موارد نقش مشاور همراه و یاور اورا بازی کند بیشتر به سود اوست یا زنی که جز اطاعت و فرمان‌برداری – یا به عبارت دیگر مزدوری – در خانه نقش دیگری را ایفا نمی‌کند. مردان درحل مشکلات زندگی ـ در نتیجه‌ی عادت ونیاز – ازنیروی بدنی کمک بیشتری می‌گیرند وزنان معمولا از قدرت عاطفی بهره می‌جویند. پدر بودن در طول تاریخ به مردان نقش نگهبان خانواده را داده است؛ حال آنکه نقش مادری مترادف با حفظ همبستگی و انسجام خانواده بوده است. همین تفاوت در اداره جامعه نیز خود را جلوه‌گر می‌سازد. تجربه نشان داده است که زنان سیاستمدار به روش‌های ملایم‌تری در اداره جامعه متوسل می‌شوند و به حفظ کنش‌های اجتماعی متقابل وعدم گسیختگی روابط در هم تنیده اجتماعی گرایش بیشتری دارند.

توجه به مسایلی چون پاسداری محیط زیست، حل مشکل بزهکاری نوجوانان از طریق آموزش و مددکاری اجتماعی در زنان بیشتر از مردان است. در مقابل مردان به حفظ امنیت اجتماعی با استفاده از مکانیسم‌های تقویت پلیس ودادگستری تمایل بیشتری دارند.

افراط در هریک از دو شیوه به ناهنجاری اجتماعی می‌انجامد. جامعه متعادل نیاز به بهره‌گیری از هردو روش به مانند دو بخش چپ و راست بدن دارد و جامعه پایدار محتاج استفاده از هردو روش فوق در یک هارمونی و توازن است. همانگونه که مردان و زنان نه تنها نیازمندی عاطفی به یکدیگر دارند بلکه به کمک و مشورت‌های یکدیگردر حل معضلات روزمره خود نیز دارند. یک جامعه متعادل نیز نیازمند سودجویی از نگاه‌های متفاوت مردانه و زنانه است تابین میزان پلیس ومعلم؛ بودجه دادگستری ومراکز درمانی آن و... تعادل برقرار گردد. جامعه مردسالار جامعه‌ای خشن و عاری از عاطفه لازم برای حل مشکلات جامعه است و جامعه زن‌سالار توانایی لازم برای مدیریت بهینه جامعه را ندارد؛ آن جامعه‌ای مطلوب است که در آن بین سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان اجتماعی مرد و زن توازن برقرار باشد.

همانطور که گفته شد یک مرد به غیر از نقش همسری یک فرزند است که دارای مادر است. یک برادر است که دارای خواهر است و یک پدر است که دارای دختر است. حتی در جامعه‌های به شدت سنتی نیز بارها شاهد بوده‌ایم که برادر در دفاع از خواهر و پدر در دفاع از دختر در مقابل مردان دیگر قد علم کرده‌اند و ایستاده‌اند در حالی که همین مردان برای زنان خود همان حقوقی را که برای خواهر و یا دختر خود در برابر همسرانشان طلب می‌کنند قائل نبوده‌اند. عین همین برخورد را در میان زنان نیز شاهد هستیم؛ یعنی مادران بسیاری در مقابل درخواست‌های برابری‌خواهانه عروسشان جانب پسران خود را می‌گیرند؛ حال آنکه از شوهران خود همان درخواست‌ها را دارند. بنا براین همبستگی جنسی معمولا تحت‌الشعاع همبستگی نسبی قرار می‌گیرد؛ حال آنکه

میان طبقات یک اجتماع چنین وضعیتی وجود ندارد و این یکی از نکاتی است که جنبش زنان را از جنبش‌های طبقاتی جدا می‌کند.

این تناقض – تضاد منافع مردان در برخورد با برابری‌خواهی زنان و نیاز آنان به این برابری – از دیگر سو ریشه در شکافی دارد که در جامعه سنتی شکل یافته است. بخش بزرگی از زنان جامعه ما امروز کار می‌کنند؛ تحصیل کرده‌اند و دیگر زنان اندرونی که با جامعه بیرونی هیچ تماسی نداشته‌اند نیستند. در بسیاری از مواقع زنان توانسته‌اند درایت خود را به مردان بنمایانند و ثابت کنند. در یک جامعه سنتی که پدیده نوین زنان باصلاحیت در آن شکل گرفته است؛ مردان سنتی به شدت دچار تضاد می‌شوند. از یک سو نیروی عادت و سنت از آنان تسلط بر زن را می‌طلبد و از دیگر سو منطق به آنان حکم می‌کند که به آن چه که در برابر چشمان خود می‌بینند؛ یعنی توانایی‌های اثبات شده زنان تسلیم شوند. سنت او را با مفاهیمی چون غیرت، زن‌زوری، زن ذلیلی و... از یک سو مورد هجوم قرار می‌دهد و واقعیت‌هایی چون نیاز به حقوق زن، قدرت و توانایی و تخصص‌های زنان از سمتی دیگر.

در این تعارض و کشمکش مردان معمولا در مورد دختران خود زودتر تسلیم می‌شوند. در مرحله بعدی خواهر قرار دارد و در مرحله سوم همسر؛ چرا که در دو مورد اول منافع متضادی که آنان را به طور شخصی درگیر نماید وجود ندارد.

پاره‌ای از تصمیمات حکومتی در رابطه با جداسازی جنسیتی مردان و زنان درست برخلاف میل برنامه‌ریزان آن و ناخواسته به ورود بیشتر زنان به عرصه کار و جامعه انجامیده است. منظور تصمیماتی مانند ممنوعیت فروش پوشاک زنانه توسط مردان است که باعث شده است تا تعداد فروشندگان زن به نحو چشمگیری افزایش پیدا کنند و در بسیاری از مواقع وبخصوص در پاره‌ای از شهرستان‌ها زنان خود مالک فروشگاه‌ها شده‌اند. اجرای برنامه تنظیم خانواده و ورود تکنولوژی‌هایی نظیر ماشین‌های ظرفشویی و لباسشویی و جاروی برقی و... از شدت کار خانه در مورد زنان خانه‌دار کاسته است درجوامع اروپایی نیز همین دسته عوامل از دلایل رشد جنبش زنان در دهه هفتاد بوده است. بسیاری از زنان امروزه یا نان‌آور خانواده هستند و یا کمک‌خرج خانواده. نقش عینی آنان در اداره زندگی به آنان قدرتی واقعی داده است که با قوانین موجود و نگاه سنتی به زن ـ که همان زن خانه‌نشین و نفقه‌بگیر بوده است– هم‌خوانی وهم‌پوشی ندارد. مرد نمی‌تواند برای مخارج زندگی به حقوق زن چشم بدوزد و درعین حال انتظار داشته باشد زن بی اجازه او آب هم نخورد. گسترش دانشگاه‌ها در شهرهای سراسر کشور باعث ورود خیل عظیم دختران جوان و برابری‌خواه به این شهرها را فراهم کرده است. و موجب گسترش این اندیشه در میان زنان ایرانی در بخش‌های وسیعی از این سرزمین گردیده است واز این نظر کشور ایران به لحاظ گسترش اندیشه برابری زن ومرد درمیان کشورهای همسایه و مشابه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

آنچه در بالاآمد بخشی از تغییرات شرایط عینی است که در جامعه‌ی ما رخ داده است. و هیچ نیرویی را توانایی ایستادگی در برابر آن نیست. و اما شرایط ذهنی:

شرایط ذهنی همواره پاشنه آشیل همه جنبش‌های مترقی در ۱۰۰ ساله اخیر مردم ایران بوده است و این در درجه اول ناشی از قطع دوره‌های رشد تمدن و اندیشه وعدم امکان انتقال تجارب به نسل‌های بعدی بوده است به طوری که هر نسل تجربه را از صفر آغاز نموده است. جنبش زنان همچون جنبش دانشجویی و جنبش آزادیخواهی در ایران از گذشته‌ای طولانی برخوردار است. به طوری که پیشینه این جنبش به انقلاب مشروطه باز می‌گردد. شناخت این پیشینه و کوشش در جهت درس‌آموزی تجارب ارزنده و پرهیز از تکرار خطاهای احتمالی آن و شناساندن چهره‌های شاخص پیشگامان این جنبش و آشنایی با نقطه نظرات وچگونگی ارائه راهکارها از سوی آنان؛ بی گمان بر توانایی‌های این جنبش خواهد افزود. به طور خلاصه شرایط ذهنی مجموعه‌ای از توان‌مندی‌های فردی و جمعی و تسلط بر دانش‌های مبارزاتی و نیز تشکیلاتی است که مجموعه‌ی مبارزان یک جنبش بر آن تسلط دارند؛ این دانش‌ها شامل تئوری؛ شناخت دقیق از مردمی که جنبش در رابطه ارگانیک با آنان قرار دارد؛ شناخت از موانع و مشکلات فرا روی؛ تنگناهای زمانی و مکانی؛ امکانات موجود و چگونگی کاربرد آنان؛ داشتن تشکیلات مناسب؛ قدرت انعطاف‌پذیری در شرایط ضرور و ایستادگی و عدم نرمش در شرایطی دیگر و قدرت تشخیص تغییر شرایط و توانایی پیشبرد نقطه نظرات است. یک جامعه نابرابر به هر حال جامعه‌ای بیمار و ناهنجار است؛ هرچند که ممکن است بخش‌هایی از آن به این بیماری خو گرفته وعادت کرده باشند. در چنین جامعه‌ای همواره بخش قابل توجهی از توان و نیروی جامعه صرف حفظ وضع موجود می‌شود وضعیتی که هر روز بخش بزرگتری ازجامعه به مخالفت با آن برمی‌خیزد.

در روز ۲۲ خرداد جنبش زنان ایران به مثابه یک جنبش اجتماعی به میدان آمد و در این راه هزینه‌ی نسبتا سنگینی نیز پرداخت. این جنبش پیش از آن به اشکال دیگری کار خود را آغاز کرده کمپین یک میلیون امضاء و حساسیتی که در میان نیروهای هواداران نظم کهن ایجاد کرده بود نشان از آن داشت که آستانه تحمل به پایان خود نزدیک می‌شود. اگر از یک سو واقعه ۲۲ خرداد آغاز محدودیت بیشتر برای جنبش زنان و سختگیری هرچه بیشتر بر آنان بود اما به هواداران نظم کهن نیز ثابت کرد که دیگر در بر پاشنه دیروز نمی‌تواند بچرخد. این امر به اصطلاح عقلای قوم را به چاره‌اندیشی واداشت به همین دلیل است که ما پس از واقعه ۲۲ خرداد اینجا و آنجا با سخنانی متفاوت مواجه می‌شویم اینک سخن از برابری دیه زنان و مردان است. در صورت تحقق این امر جنبش زنان ایران به یکی از خواست‌های خود دست یافته است واین بی رزم مشترک زنان ما ممکن نمی‌شد.

از نگاه دیگران

بررسی ۲۲ خرداد با مغازه داران میدان هفت تیر

آزاده فرامرزی ها

از ۲۲ خرداد می توان بعنوان یکی از چند رویداد مهم جنبش زنان ایران نام برد که دارای ابعاد مختلفی است. اما به نظر من یکی از اصلی ترین آنها حضور در عرصه عمومی و باز کردن حلقه اشتراک به روی عامه مردم کوچه و خیابان است. امری که شاید در تمام دنیا ساده به نظر برسد اما در ایران هنوز دشوار است و حتی تابو محسوب می شود. آگاهی از این نکته که استفاده صحیح و منطقی از خیابانهای شهرمان بعنوان مکانی از آن همه، جزئی از حقوق شهروندی مان به شمار می آید شاید کمکی باشد به شناخت بیشتر طیف های مختلف اجتماعی از یکدیگر و درک خواسته هایی که گاه می توانند مشترک باشند. در راستای همین هدف تصمیم گرفتم به مرور رویداد ۲۲ خرداد با برخی از ساکنان دائم میدان هفت تیر بپردازم؛ نتیجه این گپ و گفت برای خودم بسیار جالب بود:

میدان هفت تیر/ خارجی/روز

هرگز به این میدان به چشم محل کار نگاه نکرده بودم. تقریبا هر روز از آن می گذرم اما امروز قصدم فقط عبور کردن نیست. برای همین است که آدمها، مغازه ها و ماشینها شکل دیگری دارند. از جلوی مغازه ها می گذرم و نمی دانم از کجا باید شروع کرد. برق منطقه قطع شده و داخل مغازه ها تاریک است. با خودم فکر می کنم: بهتر! شاید خلوت تر باشند. یک مغازه مانتو فروشی نظرم را به خود جلب می کند، خلوت است و سه چهار فروشنده دارد. وارد می شوم.

مغازه مانتو فروشی اول/ داخلی/ روز

صاحب مغازه که پشت میز جلوی در نشسته مرد جاافتاده ای است. گمان نمی کنم حرفهایم را گوش بدهد. پسر جوانی کمی عقب تر از او روی تک صندلی نشسته و ظاهرا کاری برای انجام دادن ندارد. به سمتش می روم. سلام می کنم و از او می خواهم چند دقیقه ای با هم صحبت کنیم. می پرسد چرا و راجع به چه چیز. تو ضیح که می دهم به راحتی قبول می کند. می پرسم خرداد دو سال پیش را به یاد داری؟ می گوید که آن روز خاص در مغازه نبوده اما همه جزئیات را برایش تعریف کرده اند و می داند. می گویم خواسته های آنان را هم می داند. نمی داند. کمی برایش از خواسته هایمان می گویم. وقتی به حق طلاق می رسم حرفم را قطع می

کند و می گوید:« یعنی زنها هر وقت بخواهند طلاق بگیرند؟» می گویم اشکالی دارد؟ می پرسد:«پس مهریه چی؟ با این مهریه های سنگین؟» از سادگی اش خنده ام می گیرد و سعی می کنم توضیح دهم که مهریه سنگین هم اصولا چیز خوبی نیست و خود من هم با آن مخالفم اما به شکل یک راهکار برای زنها درآمده و غیره. حرفم را می پذیرد. می پرسم آیا با این قبیل تجمعات خیابانی موافق است. می گوید:« نه! چون باعث شورش می شود.» می پرسم چطور در همه جای دنیا تجمعات در خیابانها برگزار می شود و هیچ شورشی هم در نمی گیرد؟ جوابی ندارد. می پرسم فکر نمی کند حضور در خیابان و بیان خواسته ها یکی از حقوق شهروندان جامعه است؟ می گوید:« هست، اما اگر باعث شورش نشود.» دوباره سراغ مسئله زنها می رود و شیوه های ازدواج سنتی و مهریه های سنگین. از او می پرسم اگر ازدواج کند و همسرش مهریه ای معقول و مورد نظر او داشته باشد، حاضر است حق طلاق مساوی با هم داشته باشند؟ مکث می کند...می پرسد مهریه اش در حد معقول باشد؟ باز خنده ام می گیرد انگار مهریه سنگین تنها نکته ای است که فکرش را مشغول کرده! می گویم بله...باز مکثی می کند و جواب می دهد:«بله!» از پاسخش خوشحالم. گفتم اگر تجمعی برای اعتراض به شیوه های ازدواج سنتی برگزار شود در آن شرکت می کند؟ می گوید:« حتما.» می پرسم: نمی ترسی شورش بشود؟ لبخند می زند و می گوید:« نه!»

پیاده رو میدان هفت تیر/خارجی/روز

مغازه دار بعدی کنار خیابان ایستاده است. به طرفش می روم و برای یک گفتگوی کوتاه از او اجازه می گیرم. وقتی موضوع گفتگو را می گویم رو ترش می کند و می گوید:« خانم! ولمان کنید شما را به خدا!» هرچه اصرار می کنم بی فایده است. این اتفاق در بسیاری از مغازه ها افتاد که همه را شرح نمی دهم!

مانتو فروشی بعدی/ داخلی/ روز

فروشندگان این مغازه دو دختر جوان هستند. خوشحال می شوم و فکر می کنم که زده ام به هدف! نزدیک آنها می روم و تقاضای چند کلمه گفتگو را مطرح می کنم. ابتدا چنان نگاهی به سر تا پایم می اندازند که دلم می خواهد بگویم: خانم ها، من نه دزدم، نه جیب بر، نه اسلحه در دست دارم نه چاقو در جیب! فقط آمده ام چند کلمه حرف بزنم! موضوع را که مطرح می کنم دختر اول سریع می پرسد:« همان روز که دعوا شد؟» می گویم بله. می گوید:« می دانم اما نمی خواهم حرف بزنم!» دختر دوم می گوید:« حالا سوالاتت را بپرس هرکدام را که خواستم جواب می دهم.» با خودم فکر می کنم: چه بزرگ منشی ای! واقعا که به هدف زده ام! بعد شروع به تعریف می کند که آن روز متوجه نشده خواست آنها دقیقا چه چیزهایی بوده چون نیروی انتظامی فرصتی نداده که آنها مطالبشان را بیان کنند. وقتی می پرسم با این قبیل اعتراضات موافقید؟ خشمگینانه می گوید:« اصلا! چرا ما زنها فقط یاد گرفته ایم داد بزنیم؟! به هزار و یک طریق می توان حرفها را مطرح کرد.» می پرسم چه راهی مثلا؟ مکثی می کند و می گوید:« الان یادم نمی آید، ولی حتما یک راههایی هست که مسئولان

حرفهای ما را بشنوند.» می گویم فکر می کنی مسئولان کجا هستند که باید حرفهای ما را بشنوند؟ می گوید:« نمی دانم، مثلا اگر روزنامه ها بنویسند!» می پرسم به عنوان یک شهروند، حق خود را در استفاده از اماکن عمومی – مثل خیابان– چقدر می داند؟ می گوید:« خیلی زیاد.» می گویم پس چرا فکر می کند نمی توان از این سهم برای بیان نارضایتی ها استفاده کرد؟ پاسخی نمی دهد. دوست نداشتم تصور کند او را در هچل انداخته ام! بنابراین سریع تشکر و خداحافظی می کنم به این امید که صورت مسئله در ذهنش باقی بماند.

خانم روسری فروش/ داخلی/ روز

خانم میانسالی در قسمت فروش روسری نشسته، به طرفش که می روم لبخند می زند. من هم لبخند می زنم و سوالم را مطرح می کنم. نگاه مثبتی به ماجرا دارد و همه چیز را تائید می کند. در آخر از من می خواهد اگر جایی تجمع دیگری داشتیم به او اطلاع دهیم. حرفش برایم جالب است، می پرسم حاضرید ریسک شرکت کردن در تجمع را بپذیرید. با لبخند می گوید:« حتما، ارزشش را دارد.» به او قول می دهم که حتما به او خبر می دهم و با خوشحالی خداحافظی می کنم.

مغازه بعدی/ داخلی/ روز

در این مغازه هم با دختر جوانی روبرو می شوم که پرشور و با حرارت سخن می گوید. معتقد است؛ حقوق زنان بطور کلی در کشور پایمال می شود و با هر حرکتی در جهت احقاق این حقوق موافق است. می گوید:« به اندازه سهمش از هوایی که استنشاق می کند، از فضاهای عمومی شهرش سهم دارد و کسی حق گرفتن این سهم را نخواهد داشت.» راجع به تجمع ها می پرسم. می گوید:«خوب است اما به شرطی که به خشونت کشیده نشود.» از او می پرسم: خشونت را معمولا چه کسی آغاز می کند؟ و اصولا ابزار خشونت دست کیست؟ مکثی می کند و با صدایی آرام می گوید:« نیروی انتظامی!»

لوازم تحریر فروشی/ داخلی/روز

آقای جا افتاده ای صاحب این مغازه است که خود را فردی متجدد و امروزی معرفی و اخبار مربوط به زنان را دنبال می کند. از نحوه حرف زدنش خوشم می آید، به نوعی نشان از اطلاعات خوب و البته اعتماد به نفس کافی اش دارد. او هم معتقد است در ۲۲ خرداد نیروی انتظامی به زنان اجازه صحبت کردن نداده و برای همین او هم درست متوجه نشده که آنها دقیقا چه می خواهند. می گوید:« زنان باید فعالیتهای خود را گسترش دهند و از دادن هزینه برای هدفهایشان نترسند.» به بحث حقوق زنان علاقمند است و سعی می کند در زندگی خانوادگی و شخصی اش این مسائل را رعایت کند. وقتی از او راجع به برگزاری تجمع می پرسم، می گوید:« این مسئله در همه جای جهان امری عادی و پیش افتاده است اما در کشور ما هنوز مسئله ای امنیتی محسوب می شود.» معتقد است برگزاری تجمع در واقع نوعی تمرین دموکراسی است. از او می پرسم حاضر است ریسک این تمرین دموکراسی را پذیرفته و در تجمعی شرکت کند؟ پاسخش برایم جالب و البته اندکی تلخ بود: « نه!

چون مردم ما به شدت منفعل و محافظه کار شده اند و کسانی که ریسک شرکت در تجمع را می پذیرند در واقع خود را برای باقی افراد قربانی می کنند. من دوست ندارم نقش قربانی را بازی کنم !»

خیابان مفتح/ خارجی/ روز

از لوازم تحریر فروشی که بیرون می آیم گشت ارشاد را مقابلم می بینم و سریع رکوردرم را در کیفم می چپانم. از این عکس العمل سریع و بدون فکر تعجب می کنم و با خودم فکر می کنم: ترس همه ما به دلیل عدم اطلاع از حقوق شهروندی مان است. انجام تحقیقات میدانی نیز یکی از راهکارهای استفاده از فضاهای عمومی و بخشی از حقوق مسلم ما شهروندان است.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

ثریا آزادفر

گویی همین دیروز بود، من و تنی چند از دوستان کنار خیابان ایستاده بودیم، برخی هم روی آسفالت خیابان نشسته بودند، خیابان پر از هیاهوی زنانی بودکه آمده بودند به اندازه یک تاریخ فریاد بزنند، به اندازه روزهای سنگین سکوت، به اندازه شبهای تاریک و بلند تنهایی در بازداشتگاه ها و زندان ها، به اندازه فاصله قانون و واقعیت موجود، پروانه های فریاد از حنجره ها بیتاب در هوا می چرخید و در فریاد گزمه ها محو می شد. آنجا برای اولین بار زنان گرد هم آمده بودند، تا شعله های بی عدالتی و نابرابری و تبعیض را که سالها در آن سوخته بودند فریاد بزنند، چه روز باشکوهی بود، هرچند که از آماج ضربات مهر ورزی مأمورین بی نصیب نماندیم و همچنان هزینه آنروز و روزهای گرم فریاد را میپردازیم. اما دستاورد های زیاد برای ما زنان داشت ، گویی فریاد ها حلقه ی پیوندی شد بین قلبهای دردمندو انگار آنروز زنان، گمشده خواسته هایشان را یافتند، آری آنروز فریاد ها مشت شدند و مشتها بهم آمیختند و به ایمان رسیدند، ایمان به فردا که طلوعش از پس پرده شب هویدا بود، ایمان به خودشان ، ایمان به توان و ظرفیتشان، ایمان به همدیگر، چرا که همواره اتحاد و همبستگی کلید معمای گره های فروبسته در ادوار تاریخ بوده و هست، آری آنجا که فرد از توان انجام کاری عاجز است، نیاز، او را به خانه جمع می کشاند، واقعاً ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ سنت با شکوهی است که زنان به ثبت رساندند و در سال بعد هم ثمره آن رادیدند . اما متأسفانه در سالهای اخیر خیلی به این فلسفه پایبند نبودیم، و لی باز فرصتها را باید یافت و باید یکی شویم را فریاد زد.

اما باید گفت یکی از دستاوردهای بی نظیر آن پایه گذاری کمپین یک میلیون امضاء بود که ما را به اکثر زنان در سراسر کشور پیوند داد، و این پیروزی بزرگی بودکه زنان توانستند اینگونه به یک خانواده بزرگ،که آسیب پذیری آن در مقابل نا ملایمات کمتر است تبدیل شوند، همه گویی اعضاء یکدیگرند.

دیگر از دستاوردها ،حمایت از زنان زندانی وزنان محکوم به اعدامی که قربانی همین اندیشه مرد سالار جامعه بودند ،که با تلاشها در خیلی موارد به نتیجه رسید.

هرچند از آن روز چند سال می گذرد ولی ما مسیر دور و درازی را طی کردیم، و توشه راهمان تکیه به توانمندی های همدیگر بوده وهست، هرچقد بیشتر بتوانیم این اتحاد را گسترش دهیم، هرچه بیشتر بتوانیم، فریاد هایمان رابلند تر کنیم، بیشتر می توانیم به خواسته هایمان برسیم، چرا که پیشرفت جامعه در گرو پیشرفت و تلاش زنان است، پس، از تجارب چند ساله بیاموزیم و در مسیر آینده با استفاده از دستاوردها حرکت کنیم،

دست آوردهایی که تا کنون توشه راهمان بوده است.

البته که بهای آن راهم هر روز با احضار و زندان و وثیقه های سنگین و انواع و اقسام مارکها باید پرداخت . یکروز مارا عامل فساد معرفی می کنند، یکروز اقدامات قانونی مان را اقدام علیه امنیت ملی !!! و تشویش اذهان عمومی و ... به شمار می آورند، تا ما را به سکوت بکشانند و با ایجاد فضای رعب جنبش را از حرکت باز ایستانند. و حتی فضای اینترنت را هم به ما تنگ کنند .

اما ما تجربه کرده ایم که همه چیز در ایستادگی است و اینکه خودمان هستیم که آینده مان را مشخص میکنیم.

بنابراین آنچه مسلم است این است که باید در این مرحله از جنبش، خواسته های قانونی و حقوقی خود را به صورت جمعی وعمل گرایانه که نمود بیرونی هم داشته باشد مطرح کنیم و ۲۲ خرداد امسال را هم به روز همبستگی علیه این قوانین ناعادلانه تبدیل کنیم. چرا که حقوق زنان همان حقوق‌بشر است؛ این حقوق، شامل تمام آزادیهای فردی و اجتماعی است که در اعلامیهٔ جهانی حقوق‌بشر، تصریح شده است.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجیم که آسودگی ما عدم ماست

پیله ای که تنیده نشد
کدام ها بودند که از پشت در ندای قلب مرا شنیدند؟

زینب صارمی

چندین سال است عکس او در قاب چوبی دود گرفته خشکش زده، همیشه آرزو داشته مرد باشد ولی از قامت این عکس پایین تر نگاه نگران یک زن غبار گرفته بغض دار نحیف بود، که حس می کرد آینه چهره ی شکسته ی درونی اش را پنهان می کند و نقشش در صحنه ی زندگی فقط همدم ابدی مرد بودن است. این بار تصمیم گرفته بود نقش درونی اش را فریاد بزند.

سالهاست از ازدواج زن و تکرار خاطرات دیوارها و روزهای زندگی اش می گذرد. پنهانی تا نیمه های شب در تنش سرک می کشد و بیخوابش می کند، همچون کرم ابریشم تا دم دمان صبح به دور خودش پیله می تند. مرد دود را در هوا لوله می کند و خاکسترش را در ظرف می تکاند، مثل دقایق زندگی اش. بوی سیاه سیگار به سرفه اش می اندازد، خودش را مشغول کندن برگهای زرد گلدان می کند و می گوید: «از تلویزیون شنیدم که از امروز استعمال دخانیات در یونان جریمه دارد» پاسخی نمی آید.

زن امروز را مثل هر صبح دیگر آغاز کرده است. بوی دود غلیظ سیگار به سرفه اش می اندازد. دستش را به طرف اسپری آسمش می برد ... حس می کند سالهاست کسی دست بر پشت خسته و شانه های سنگینش نکشیده و تنها چیزی که گاهی شانه هایش را گرم می کند حس رفتن و نماندن است، حس خوب استقلال در هم می پیچدش و شتاب زده اش می کند. انگار دیگر دور زدن کره زمین برایش کار سختی نیست. شاید هم باید می رفت یا باید برود اما چگونه رفتنی باید؟

وجودش به دو نیمه درونی و بیرونی تقسیم شده بود. نیمه درونی ساز ناسازگاری می زد. سعی کرده بود به کارهایش برسد، کارهای خانه هم به پایان رسیده بود و خواهان هوای تازه ای بود. صدای شکم مرد افکارش را به رویا شبیه تر می کرد. دوست داشت پلی به بیرون می زد، زن خواب می دید دیگر چیزی به بسته شدن پیله ای که دورش تنیده شده نمانده است.

آفتاب لبه ی تیغش را از روزنه ی چهاردیواری بر جان زن فرو می کند. سعی می کند از روزنه ای خارج شود. به حیاط می رود که شستشو را شروع کند که صدای بلند هم نوعانش از کوچه توجهش را جلب می کند. «گردهمایی ای در مورد زنان» جلوی دانشگاه تهران برقرار است. زن تمام فکرش را برای رفتن گرد می کند و از سرش مشورت می خواهد. چادر سیاهش را از میان دود پرواز می دهد و به خودش می پیچد. کیف را بر

کتف خسته اش آویز می کند، پاشنه هایش را ورمی کشد و زبانه در را نیز می کشد.
پرتو آفتاب چشمان زن را ناخودآگاه بر هم می زد، چند بار چشمانش را محکم به هم فشرد و دوباره باز کرد. حس می کند سایه ای دنبالش می کند اما این فقط یک احساس است. خودش را به جلوی دانشگاه می کشاند. دوست داشت بداند کدام ها بودند که پشت در او را با خبر کردند. کسی از زنان شعر می خواند و او هم دوست دارد می توانست شعر بخواند. چند نفر با مردان پلیس درگیر هستند. ولی نور هنوز چشمان زن را آزار می دهد.
پلیس به جمعیت هجوم می آورد تا زنان حق طلب را پراکنده کند. زن دوست داشت شعار بدهد، شعر بخواند، فریاد بزند، درگیر شود، دستگیر شود و تا ابد به این جرم در پیله اش بماند.
پیرمرد گرسنه اش شده بود...

از بیست و دو خرداد تا هفت تیر

کوهیار گودرزی

از آن رو که این نوشتار میراثی خواهد بود برای آیندگان و این احتمال می رود که مخاطب ما زمانی این سطور را بخواند که در مخیله وی نگنجد (و هر چند برای ما نیز بعید است که زمان مورد نظر به این زودی فرا برسد) ناگزیریم مختصر بدین رویداد اشاره کنیم.

در ۲۲ خرداد سال ۸۵ خورشیدی تعدادی از عناصر فریب خورده به تحریک صهیونیسم و فمینیزم با قرار قبلی در میدان هفت تیر جمع شدند تا از طریق اعتراض به داشتن هوو و نداشتن خیلی چیزهای دیگر امنیت ملی را ببرند زیر علامت سوال و آن زیر دست به تشویش ادهان عمومی و نیمه خصوصی بزنند. خوشبختانه این نقشه پلی با هوشیاری و غملکرد درخشان سربازان گمنام به نحو موفقیت آمیزی اجرا شد و صد البته عناصر فریب خورده به عناصر کتک خورده تبدیل شدند.

سلیمه خاتون ننه بیگم، از فعالان سایت ته دیگ برای برابری نیمه شب ۲۳ خرداد قصیده بلندی سرود که مطلع آن چنین است:

تو که دستت به باتوم زدن آشناست
دلت از جنس دل خسته ی ماست
آخه تو دیگه چرا؟

باری در این نوشتار برآنیم تا این واقعه را از مناظر و دیدگاه های گوناگون مورد تحلیل و واکاوی قرار دهیم. امیداست این سطور پروژکتوری باشد در راستای تنویر افکار تاریک بدخواهان و آنان که با لپ های گل گلی به سمت ترکستان می روند هرچه سریعتر دور زده و به آغوش باز اسلام برگردند.

تحلیل تاریخی: اصولاً ایران کشوری است که هرگاه بیست و دوم ماه مملکت شلوغ شده بعدش اتفاق مهم و بنیادینی رخ داده. متاسفانه برگزارگنندگان و استکبار جهانی در تعیین زمان مناسب دقت لازم را بخرج ندادند. برای مسئولین سوءتفاهم پیش آمد که اینان بخواهند آن کار کنند که ما با پدران ایشان بکردیم. در پی این سوءتفاهم مقادیر متنابهی باسن و ران و بازو و غیره آبلمبو شد.

دیدگاهVOA : جمع کثیری از فعالان حوزه زنان با حضور در میدان هفت تیر در تهران دیدگاه های مستقل خودشان را در مورد نقض حقوق زنان در ایران با ما در میان گذاشتند. در بیانیه خوانده شده ضمن تشکر از پریزدنت بوش خواستار توجه هرچه بیشتر ایشان به جنبش زنان در ایران شدند.

دیدگاه حکمتیستیکی: خیل عظیمی از زنان و مردان برابری طلب و آزادی خواه در تظاهراتی گسترده با رد نمودن دیدگاه های سکتاریستی و ریویزیونیستی نفرت خود را نسبت به استثمار طبقه زنان توسط سرمایه داران کلاریگال نشان داده و خواستار تعدیل ساعات کار در آشپزخانه و افزایش خرجی خانه شدند. پلاکاردهایی با مضمون «جنبش زنان متحد جنبش کارگری و هرچی جنبش دیگه است» در دست تظاهرکنندگان به چشم می خورد.

دیدگاه صله ارحام: به دلیل سوءتفاهمی که در قسمت قبلی به حضور انورتان رسید مقادیر زیادی کارشناس (اعم از بازجو، بازپرس، مستنطق و کاراگاه علوی) و با تقریب خوبی تمام سربازان گمنام و غیرگمنام در محل حاضر بودند. از این رو کافی بود یک دوری میدان را طواف کنید و عده زیادی از آشنایان قدیمی را زیارت کنید. متاسفانه به دلیل جو مسموم حاکم بر قضیه امکان روبوسی فراهم نبود. ضمناً بایستی برای تشخیص عزیزان کمی دقت می کردید. شاعر فرموده:

گویند که که از دویست و نه با دویست و شیش آمده ای
با عینک ریبن و بی سبیل و ریش آمده ای
من گل زه گلم شکفته از دیدن تو
اما تو هولی و بهر جیش آمده ای

و البته بعضی اوقات نیاز داشتید زیاد دقت کنید. به این نمونه مستند توجه کنید:
– نوشین! خودتی؟ چقدر تغییر کردی؟ هیکلت چه درشت شده؟ راستی جلسه پریشب چی شد؟ اون هماهنگی ها رو انجام دادی؟ آه ببخشید. آقای سعیدی شمایید؟ اِ.. چه کار می کنید؟ ولم کنید. نوشین جان... نه... آقای سعیدی بگذارید برم، منو کجا می برید؟

دیدگاه کیهانی: پروژه عده ای مزدور فریب خورده که توسط فمینیزم جهانی هدایت می شد با درایت نیروی انتظامی به شکست انجامید. به گزارش خبرنگار کیهان هشت نفر عصر دیروز با تجمع در میدان هفت تیر و با مطرح کردن شعارهای از پیش تعیین شده قصد داشتند به موجودیت نظام خدشه وارد کنند. این نقشه با نقشه قبلی و طی تماس تلفنی با مایکل لدین و ملاقات با دختر دیک چنی موسوم به الیزا چنی دست به این حرکت زدند. خبرنگار کیهان مدارکی در دست دارد که این افراد همگی از عناصر معلوم الحال و مسئله دار

موسوم به فعال زنان بودند. خبرنگار ما از منابع مطلع آمار درآورده که دو سال بعد کتابی در این مورد به چاپ خواهد رسید.

تحلیل ستون پیام های مردمی روزنامه کیهان: آن هایی که در بیست و دو خرداد در میدان هفت تیر دست به آشوب زدند همان جریان های سیاسی طرفدار فرهنگ التقاطی هستند. اینها اگر راست می گویند چرا نرفتند یک میدان دیگر کارشان را بکنند؟ چرا وزارت اطلاعات این مسئله را پیگیری نمی کند؟ از شما خواهش می کنم هویت این گروه و مقاصد تجزیه طلبانه شان را افشا کنید. با تشکر از خودمان و روزنامه خوبمان.

دیدگاه رنگرزی: در بیست و دو خرداد دوستان انتظامی و فشاری از طریق اسپری رنگ سعی در رنگ کردن جماعت داشتند و تا حد زیادی هم موفق شدند. تنها از بد حادثه رنگشان وسط عملیات ته کشید و ناچار شدند از اسپری فلفل و خردل استفاده کنند. بدینسان جنبش زنان دچار دورنگی شد: زرد و نارنجی فلفلی. اعظم جون عضو مرکز مطالعات ایران و خاور میانه در این رابطه فرموده که چیز جدیدی نیست. سی سال است کارشان همین شده.
توصیه: جهت دورنگ نشدن جنبش زنان از مسئولین تقاضامندیم رنگ اسپریشان را فلفلی کنند یا حتی المقدور از اسپری زردچوبه استفاده کنند.

دیدگاه جمع بندانه: عده ای از فعالان سیاسی و غیرسیاسی و همین طور عده ای غیرفعال غیرسیاسی آمده بودند. دسته اول متاسفانه درک مناسبی از اوضاع نداشتند و آمده بودند اعتراض مسالمت آمیز مدنیشان را بکنند که بطور غیرمسالمت آمیزی کتکشان را خوردند. اینجا بایستی از دوراندیشی مسئولین کمال تشکر را داشته باشیم. چرا که شایسته نیست زنان ایرانی باتوم و کتک و سایر ارقام را از طریق نامحرم بخورند. دشمنان مترصد فرصتند که این چیزها را دست آویز قرار دهند که اسلام انعطاف پذیر نیست. که با تدبیر اندیشیده شده زنان توسط خواهرانشان کتک خوردند و مشت محکمی به دهان یاوه گویان کوبیده شد و خار رفت توی چش دشمنان. ضمناً اینان که فصد داشتند به نظام ضربه بزنند، مکرشان به خودشان برگشت و کلی ضربه و چیزهای دیگر خوردند. دسته دوم را هم گرفتند با تعدادی از دسته اول بردند تو. این عده مجبور شدند تجمعشان را آن تو ادامه بدهند. برای متفرق کردن جمعیت آن تو هم بعد از مدتی انداختنشان توی انفرادی. دسته دومی ها که قصد خاصی برای فعالیت نداشتند افتادند تو رودربایستی و بعد از اینکه آمدند بیرون فعال شدند. یک نماینده اسبق مجلس را هم که زمان نمایندگیش خیلی علاقه به آن تو نشان داده بودند، به زور بردند همان تو تا می توانستند ازش پذیرایی کردند. قصه ما بسر رسید کمپین به یه میلیون نرسید. بالا رفتیم ماست بود، پایین اومدیم باتوم بود.

۲۲خرداد ملی، ۲۲خرداد مردم

روزبه کریمی

۲۲خرداد، چه نقشی در سنت جنبش زنان ایران دارد؟ ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ گروه‌ها و گرایش‌های گوناگون این جنبش، در میدان ۷تیر و برای اعتراض به نابرابری قانونی علیه زنان میتینگی برگزار کردند که با مقابله پلیس به خشونت و بازداشت عده‌ای از متجمعان منتهی شد. حتی نماینده سابق مجلس نیز که در تجمع حاضر بود، برای مدت‌ها در بازداشت شد. این حرکت اعتراضی چه‌گونه به بخش ناچشم‌پوشیدنی و همواره موثری از جنبش زنان بدل خواهد شد؟ مثل آن حرکتی که مادران گمشدگان و سربه‌نیست‌شدگان سیاسی در آرژانتین و دیگر سرزمین‌های آمریکای لاتین بر داشتند و اینک به سنت مقاومت اجتماعی و سیاسی‌ای قابل اعتنا فراروییده است.

۱- دانشجویان و جنبش دانشجویی نیز درست در آستانه ۱۸تیر به همین تکاپویی می‌افتند، که یکی‌دوسالی االست، فعالان جنبش زنان برای نکوداشتِ ۲۲خرداد. آن‌ها هم هرسال می‌کوشند با فرم متفاوت و خاصی، ۱۸تیر را پیش چشم آورند. خصوصا در زمانه‌ای که میتینگ و تجمع و راه‌پیمایی و حتی گردآمدن در چاردیواری نیز اختیاری نیست، باید دوصد ترفند در کار کرد که بتوان گفت، ۱۸تیر یا ۲۲خردادی هم اتفاق افتاده است. می‌توان متذکر شد:«دانشجویان برای ۱۶آذر، زنان برای ۸مارس نیز می‌کوشند کاری کنند: نشریه‌ای، سمیناری یا تجمعی؛ تفاوت چندانی میان این‌ها نیست». اما این تدارکات و مقدمه‌چینی‌ها برای ۲۲خرداد/۱۸تیر با ۸مارس/۱۶آذر به‌کل متفاوت است. البته نه بدان‌معنا که برخی فعالان زن، ۲۲خرداد را، همچون «روز ملی زنان ایران»، (در کنار ۸مارس، روز جهانی زنان)برجسته می‌سازند؛ ۲۲خرداد واقعا با ۸مارس قابل قیاس نیست. نه از آن‌رو که این پیش‌نهاد زیادی رادیکال است و هنوز وقت‌اش نرسیده که از ۲۲خرداد به‌عنوان چنین روز بزرگی یاد کنیم. چرا که خیلی تشریفاتی و از قضا، ارتجاعی است؛ از منظر آنان، جنبش‌های اجتماعی ایران برای آن‌که به جنبش همه بدل شوند و همه ستم‌ها و تبعیضات را بازنمایی کنند، نیاز دارند دل همه زیرمجموعه جنبش را به‌دست آورند، هم از این‌رو باید هم در این نسخه، «روز اسلامی زنان» (زادروز دختر پیامبر اسلام) را هم تجویز کند. ۸مارس، روز جهانی جنبش زنان، اما بی‌شک، برای آن‌که همه ستم‌کشان و تبعیض‌دیدگان جنسی را گرد آورد، نیازی نداشته تا در سه شاخه ناسیونالیستی/انترناسیونالیستی/مذهبی پیکرمند شود. ۸ مارس مازادی دارد که هنوزتاهنوز، به ته نرسیده است. همین مازاد و نه هیچ تزریق دیگری است که ۸مارس را، ۸ مارس، روز زنان جهان، می‌سازد. آنان خیال می‌کنند، ترجمه ایده‌ها ونمادها به زبان همه اقشار، آن را مترقی‌تر

و همگانی‌تر می‌سازد. اتفاقا ماجرا معکوس است: این نمادها تنها زمانی می‌توانند، همه را برای یک آرمان گرد آورند، که از حفره وضع موجود حکایت داشته باشند. با هیچ چسب‌وبستی می‌توان آدم‌ها را حول آرمان/ مطالبه‌ای گرد آورد، مگر که آن آرمان/مطالبه پیشاپیش به خواست همه کسانی بدل/متصل شده باشد که در وضع موجود نمایندگی نمی‌شوند.

با این همه در دیدگاه من نیز، ۲۲خرداد با ۸مارس متفاوت است. ۲۲خرداد و ۱۸تیر درست همان‌روزهای برجسته و بلندی‌اند که فعالان یک جنبش به‌دست خویش رقم زده‌اند. کسی برای ما دیگر از ۲۲خرداد خاطره تعریف نمی‌کند. ما خودمان بودیم که در ۷تیر جمع شدیم یا در امیرآباد فریاد زدیم (ناگفته نگذارم این‌جای مقاله ارزشِ قضایی اعتراف نداشت!!!) درست شبیه به دینی که پیش روی زمینیان امروزی و در فرآیندی عادی و انسانی شکل گرفته باشد؛ دینی که برای اثبات حقانیت‌اش هرگز نمی‌تواند چنان‌که ادیان کهن قادرند، به وقایع و سیره‌ای اشاره کند که پیش‌از ما و بیرون از دایره ذهنی‌مان رخ داده است، ۲۲خرداد هم متافیزیکی به دوش نمی‌کشد. برای ۲۲خرداد هنوز هیچ آیین پابرجا، سرود یا تیپ خاصی خلق نشده است. هم بدین‌معناست‌که آماده‌شدن برای ۲۲خرداد با تدارک ۸مارس متفاوت است. برای تبیین این تفاوت و تمایز، جز ارتباط سوژه‌ها(ما) با این «روزها»، نسبت آن گرایش دولتی نیز که وضعیت را تعیین می‌کند، با این مناسبت و ایده‌ها موثر است. گفتار مسلط، تاکنون این نمادها را همچون اموری نامجاز، از دایره امور رسمی، از حیطه وقایع قابل اعتنا بیرون گذاشته است. اگر ترانه ۱۶آذر (سرود یار دبستانی) پیاپی از تلویزیون پخش می‌شود، اگر ۱۶آذر تحت گفتار رسمی، نه‌همچون محمل اعتراض دانشجویی به ستم موجود،که به‌مثابه روز مبارزه با استکبار جهانی، جا زده می‌شود. ۱۸تیر ولی کماکان چنان داغ است و از آن‌چنان مازادی بهره‌مند است که گفتار رسمی جز با برچسب «اقدام علیه امنیت ملی» نمی‌تواند در سامان نمادین ادغام‌اش کند. اگر در این‌سال‌ها، بسیج دانشجویی یا حتی رسانه ملی توانسته است، به‌نوعی همزمان با ۸مارس، از دغدغه‌های «اسلامی و بومی» برای زنان سخن بگوید(البته اغلب بی‌اشاره مستقیم به ۸مارس)، اما ۲۲خرداد هیچ امکانی برای این نوع دستکاری‌ها و تحریف‌ها ندارد. درباب ۲۲خرداد، گفتار مسلط نمی‌تواند داد سخن سر دهد که این وقایع اعتراضاتی بوده‌اند متعلق به دورانی دیگر، در مقابل «وضعی» دیگر. چنین اوج‌هایی، هرگز دستمایه‌ای نخواهند شد برای مایه‌کوبی جماعت. گفتار مسلط می‌کوشد، نمادهایی چون ۱۶آذر را به میکروب‌های ضعیف بدل سازد که با بازگرداندن‌شان به کالبد جامعه، زهر توسل بدان‌ها را بگیرد. و دقیقا درست در همین‌جا نیز باید در برابر تعیین تکلیف‌های مثل این نسخه نیز ایستاد که تجویز می‌کنند: «۲۲خرداد روز ملی زنان است». این نمادتراشی‌ها شیک‌وپیک، در به ته‌رساندن پتانسیل روزهایی از این‌دست و زدودن مازاد آن‌ها همدست‌اند

۲- با همه این تفاسیر نباید نگران بود که چون در سال‌روز ۲۲خرداد، نمی‌توان به خیابان ریخت و همان صحنه سال ۸۴ یا ۸۵ را بازسازی کرد، پس این روز، هنوز به سنت فرانرورییده است یا محل تاثیر نیست. چون آیینی از پیش برای این روزهای تصادفی شکل نگرفته است، بسیاری را ترس فرامی‌گیرد که۲۲ خرداد هیچ نبوده است. نام‌گذاری چنین روزهایی اغلب از همین ترس ناشی می‌شود.

از قضا یک سنت، درست همان‌جایی قابل اشاره است و می‌تواند به‌چیزی‌اش گرفت که هنوز به‌تمامی به سنت شبیه نشده است و هنوز جایی برای بیرون‌ماندن از دایره دارد. درست مثل قاعده‌ای که استثنایی را بیرون می‌نهد. یک کل(یک سامان) توپر که سعی دارد همه‌چیز را دربرداشته باشد و هیچ خلل‌وفرجی نداشته باشد، اتفاقا هدف اصلی را نیز از دست خواهد داد.

این‌جا می‌توان به پرسش آغازین این نوشته نگاهی دوباره انداخت: نسبت سنت‌شدن و ۲۲خرداد. این تکرار نیست که ۲۲خرداد را به نماد فراکشیده است؛ ورنه، ۲۲خرداد ۸۵ در ۷تیر، در بزرگداشت/ تاکید برِ ۲۲خرداد ۸۴ سر در دانشگاه تهران، رخ داد. ۲۲خرداد تماما تا زمانی که در عمل(در تاکتیک) و در آرمان‌های نظری بر لبه حفره ستم‌ها و تبعیضات وضع موجود، مردم خاموش را نمایندگی می‌کند، پیش‌رو و مترقی باقی می‌ماند. برای ۲۲ خردادی که ۲۲خرداد مردم است، از جمله نمی‌توان‌ونباید آن را به روزی صنفی بدل ساخت. این‌جا نیز مساله رادیکالیسم و پیش‌رویی، تضاد میان ملی/مردمی یا صنفی/کلی(مردمی) است.

توقف بی جا مانع کسب است

روایت هایی از ۱۳ اسفند



۲۲ خرداد، داستان دنباله داری که می توان به پایان خوش آن امیدوار بود...

گفتگو با الناز انصاری

الناز انصاری، روزنامه نگار و فعال حامی حقوق زنان است. او در ۳۱ اسفند ۵۸ در مقابل دادگاه انقلاب تهران برای حمایت از ۵ نفر از فعالان جنبش زنان بازداشت و سپس محاکمه شد.

افق همبستگی زنان در سال های آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا محور مشترکی برای همبستگی با سایر فعالان می بینید؟

همبستگی گروه های زنان زمانی اتفاق افتاد که گروه های زنان هنوز قدرت درونی خودشان را نشان نداده بودند. خیلی از آنها هنوز به اسم (حتی برای بسیاری از فمنیست ها) شناخته شده نبودند و بیش از هر چیز نام افراد معرف نگرش آنها بود و نه گروه آنها. موضوع تغییر قوانین و کمپین به غیر از همه دلایل تئوریک برای بسیاری از گروه ها با محاسبه ای سرانگشتی یک وجه اجتماعی– سیاسی هم ایجاد می کرد و به نظر من این مسئله در همبستگی گروه ها تاثیر زیادی گذاشت. گروه های کوچک زنان بعد از این همبستگی بر هویت مستقل خود بیشتر تاکید می کردند، در کنار کار در کمپین سایت های خود را راه اندازی یا تقویت کردند، برای حرکت های خود کمپین واحدی تعریف کردند و ... . از طرفی تغییر قانون، شیوه کار کمپین و فضایی که برای مشارکت همه گروه ها وجود داشت آن همبستگی را عینی کرد. اما به مرور با فشارهای دولتی و شاید کسب آن قدرت اجتماعی که به نظر برای گروه ها مهم بود، این همبستگی کمرنگ و عملا تا امروز از بین رفت.

با این همه به نظر من این اتفاق به دلایل و اهداف دیگر قابل تکرار است. قابل پیش بینی است که همبستگی گروه ها برای اهداف دیگر از کیفیت متفاوتی بر خوردار باشد. اما به نظر من تکرار این تجربه (که شدنی است) با نگاهی به تجربه اول حتما مفیدتر خواهد بود. همبستگی گروه های اجتماعی و اساسا حرکت های اجتماعی در ایران چنان قدمتی ندارد که بتواند تکیه گاهی برای زنان باشد ولی این همبستگی برای تغییر قانون تکیه گاه محکمی است. حتی اگر این همبستگی بعد از چند ماه از هم می پاشید باز تاثیر خود را در فضا و تاریخ اجتماعی ما گذاشت. پس چشم انداز به هر حال روشن است.

اما محور همبستگی در آینده به زعم من می تواند، لغو قانون اجبار آمیز پوشش باشد. خاطرم هست که در همان تجمع اول ۲۲ خرداد این موضوع هم طرح شد، اما نظر جمع این بود که در خیابان عنوان نشود. فشار و کنترل پوشش زنان شاید به اندازه همه قوانین ضد زن، حساسیت عمومی ایجاد کرده است و حتی بسیاری از فمنیست های اسلامی و حتی گروه های سیاسی مسلمان نسبت به این اجبار نقد دارند.

شما از جمله بازداشت شدگان ۱۳ اسفند بودید، چگونه دستگیر شدید؟

در ۱۳ اسفند مقابل دادگاه دستگیر شدم. فکر می کنم اولین کسی بودم که سوار خودروی ون پلیس شدم. پلیس دستور بازداشت را گرفت و همه صدای بی سیم پلیس را می شنیدیم. ضمن اینکه یک مامور زن هم آنجا بود و سعی می کرد ما را متفرق کند. احتمالا اگر کمی اختیار داشت به همه مان پول می داد که بریم قاقا لی لی بخریم. او هم قبل از اینکه پلیس با باتوم وارد عمل شود مدام می گفت که بروید و ... . ضمن اینکه جو هم چندان مناسب نبود و از قبل احتمال بازداشت را می دادم.

از مدت دستگیری و زندان چه خاطرات تلخ و شیرینی یه یاد دارید؟

من بامداد ۸ مارس و با گروه آخر آزاد شدم. مدت زندان خیلی کم بود و صادقانه اش می شود این که: خیلی خوش گذشت! تصویری که من از ۲۰۹ داشتم تصویر پر وهم و پراضطرابی بود. من ۶ سال قبل از آن، ۲۵ روز را در تنهایی و در سلول انفرادی گذرانده بودم. آن زمان دیوار سلول ها را برنداشته بودند و سلول ها خیلی کوچک بود. بند همیشه ساکت بود و جز صدای اذان صدایی نبود. وقتی با آن جمعیت وارد ۲۰۹ شدم همه تصویرها در ذهنم عوض شد. سلول ها را رنگ کرده بودند، بزرگتر شده بود، توالت داخل سلول را برداشته بودند و تلخ ترین سکوت دنیا را هم، آوازها و صحبت های ما می شکست. در کل شکست آن ابهت رعب آور ۲۰۹ طنز تلخی با خود داشت. تجربه من در آن سلول (که اتفاقا همان سلول جدید و گروهی بود) پر بود از تنهایی، اما ۱۳ اسفند تجربه خوبی بود. خلاصه ی تجربه قبلی من از بند ۲۰۹ می شد تنهایی، سکوت و ترس. اما حالا می دیدم یک بند در قرق من و دوستان ام است، پر از صداست و دلیلی برای ترسیدن وجودندارد ... خب! چه خاطره ای شیرین تر از این می شود از زندان داشت. هنوز وقتی یادم می افتد که زمانی حتی جرئت نداشتم از زندانبان حمام و صابون بخواهم، مریم میرزا بعد از ساعت ها در زدن در جواب زندانبان که پرسید چه می خواهی، با لحن طلبکاری گفت: «شوینده» خنده ام می گیرد. جالب این بود که زندان بان هم اطاعت امر دختر پاکیزه داستان را کرد و کلی پودر و صابون وارد سلول ها شد! شنیدن صدای آسیه هم به همان اندازه جالب بود. آسیه سر زندانبان داد زد که: از سلول من برو بیرون. آواز «شهلای من کجایی» برای شهلا انتصاری که از بدو ورود در انفرادی و جدا از ما حبس شد، نیز در لیست شیرین ترین هاست.

یکی از جاذبه های بامزه ۲۰۹ برای من یکی از زندانبان ها بود. بد عنق، قد بلند و قوی هیکل، با سری تراشیده زیر کلاهی سیاه، کم حرف و در تلاشی مذبوحانه و دائمی برای اثبات نقش جدی و مهم خود. همه روز منتظر بودم که در سلول را باز کند، وجود این زن در آنجا آنقدر برای من جالب بود که برای دیدن اش لحظه شماری می کردم. به نظر شما یک زن زندانبان چطور زندگی می کند؟ یک زن زندانبان کچل چطور...؟ واقعا آدم بامزه ای بود.

تلخی داستان زندان هم درد یکی از هم سلولی های من، ساقی لقایی بود که دو پسرش را فراموش نمی کرد.

می دیدم سعی می کند فکر آنها را نکند، اما یادم هست که با سرود «آفتابکارن جنگل» در مسیر بازداشتگاه وزرا تا اوین، گریه کرد و همه ما هم البته بغض مان ترکید.
نگرانی برای حال پروین و مهناز، خصوصا در شب آخر هم فکر می کنم برای همه از تلخی های آن زندان است.

بزرگترین نگرانی شما هنگامی که دستگیر شدید و در زندان بودید چه بود؟
من خیلی نگران نبودم. فکر می کنم خیلی از بچه ها همین حس را داشتند. بودن با گروه تاثیر زیادی روی روحیه همه داشت. خبر اعتصاب غذا هم بیرون رفته بود و این هم قوت قلبی بود. از طرفی پیش بینی این که مجبورند ما را تا ۸ مارس آزاد کنند کار سختی نبود. بازجویی ها (دست کم بازجویی من) خیلی سرسری بود. با اینکه ۴ صبح برای بازجویی رفتم و با چشم بند بود سئوالات جدی طرح نشد و حتی به سابقه قبلی من هم اشاره نشد. قبل از برنامه به خانواده ام گفته بودم که مدتی در سفر خواهم بود بنابراین مهم ترین نگرانی یک زندانی، یعنی شرایط بیرون و خانواده را هم نداشتم.

در دادگاه تان چه گذشت و چه حکمی برایتان صادر شد؟ نتیجه آن چه بود؟
دو جلسه دادگاه بدون حضور وکیل مدافع بود و جلسه آخر برخورد نماینده دادستان کلافه ام کرده بود. به شدت توهین آمیز بود و اگر این پیش زمینه را نداشتم که شیوه کار نماینده دادستان عصبی کردن متهم است، حتما کار به درگیری لفظی می کشید. سعی می کرد ثابت کند که من در جریان بازجویی ها دروغ گفته ام، چون آن زمان در روزنامه اعتماد کار می کردم و از طرف روزنامه پیگیر وثیقه و معرفی من بودند، نماینده دادستان اصرار داشت که من برای پوشش خبری آنجا نیامده بودم و ... . این جلسه هم بدون حضور وکیل برگزار شد چون آقای دادخواه همان روز در جلسه دادگاه ۳ دانشجوی پلی تکنیک بود و قاضی هم روز دادگاه را به تعویق نیانداخت. هنوز حکم دادگاه را نگرفته ام.

دستگیری شما و به تبع آن احکام صادر شده چه تاثیری در زندگی شخصی شما داشت؟
همان طور که گفتم حکم نگرفته ام. حتا نمی توانم بگویم اگر حکم زندان تعلیقی داشتم چه اتفاقی می افتاد. کسانی که برای این پرونده احکام زندان (تعلیق و تعزیر) و شلاق گرفته اند، در شرایط سختی هستند و اینکه همیشه سایه زندان بالای سرتان باشد همه زندگی شما را تحت شعاع قرار می دهد. اما همان زندان و حتی احکام سنگین صادر شده تا به حال نشان داده است که افراد مصمم تر شده اند. فمنیست ها (و فعالان اجتماعی) چیز زیادی برای از دست دادن ندارند. آنچه هست یک آزادی نسبی و فضایی برای ایجاد تغییر است و وقتی این آزادی را حتی برای مدت کوتاهی می گیرند، دلیلی ندارد که فعال تر نشوی. جامعه هم همین انتظار را دارد. تحمل زندان هر قدر کوتاه، چه انفرادی و چه عمومی راحت نیست و تاثیر آن سالها می ماند، کابوس

های تمام نشدنی دارد، آدم دیگری می شوی و همه آنها می تواند دوباره اتفاق بیافتد اما به نظر من برای کسی که می خواهد فعالیت کند تجربه با ارزشی است. تحول عمیقی که زندان در زندگی شخصی و اجتماعی افراد ایجاد می کند تحول بدی نیست. اگر مواجه خوبی با این تجربه داشته باشیم تاثیر زندان اتفاق خوبی برای یک فعال اجتماعی است. دیدن زنان زندانی همینطور در فعال تر شدن زنان تاثیر دارد. البته با ایمانی که به این حرف دارم از گفتن آن هم متاسفم. اینکه بگوییم زندان خوب است خودش کابوسی کم از زندان نیست، ولی وقتی این حکم ها را می دهند این سوی داستان را می بینیم که بگوییم تاثیر زندان چندان بد هم نیست!

داستان تلخی است که ۲۲ خرداد سرآغاز یک فصل آن است. داستان ادامه دارد و می توانیم به پایان خوش داستان امیدوار باشیم.

همچنان فریاد می زنیم: ما زنیم انسانیم اما حقی نداریم!

گفتگو با ناهید جعفری

ناهید جعفری، عضو مرکز فرهنگی زنان و کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است که در ۳۱ اسفند ۵۸ در مقابل دادگاه انقلاب تهران به همراه ۲۳ نفر دیگر از فعالان جنبش زنان بازداشت و سپس محاکمه شد. گفتگوی حاضر در رابطه با بحث همبستگی در جنبش زنان و نیز دستگیری وی در ۳۱ اسفند ۵۸ است.

تجمع ۲۲ خرداد سال ۸٤ چگونه شکل گرفت؟

یادم می آید که تقریبا از ۱۰ یا ۱۵ روز قبل از تجمع، راجع به خود تجمع، شیوه حرکت، روز آن، شعارها و بالاخره اینکه چه افراد یا گروه هایی می خواهند شرکت کنند، خیلی بحث بود. جلسه هایی برگزار شد که افرادی یا به نمایندگی از گروه هایشان یا به طور مستقل، در آن جلسات شرکت می کردند. در این جلسات صحبت آن بود که یک برنامه خیابانی در اعتراض به قوانین داشته باشیم. بسیاری از فعالان شهرستانها و تهران با این پیشنهاد اعلام همبستگی کردند و بالاخره فراخوانی نوشته شد که در آن مشخصا اعلام شد روز ۲۲ خرداد ۸۴ از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر تجمع اعتراض به قوانین ضد زن در قانون اساسی جلوی در ورودی دانشگاه تهران برگزار می شود.

جلساتی گذاشته شد که راجع به قوانین توضیحاتی بشنویم. برنامه ریزی شد که چگونه و چه ساعتی، جلوی دانشگاه باشیم . از دو سه روز قبل از روز تجمع نیز ،درست کردن پلاکاردها و نوشتن روی آنها را شروع کردیم، همینطور تمرین سرود جنبش زنان، نوشتن شعارهایمان و پرینت گرفتن از آنها برای مردمی که در خیابان به ما می پیوستند.

فضای همبستگی و همدلی برای اعتراض به قوانینی که درد مشترکمان بود، شور و حالی عجیب و فراموش نشدنی را بوجود آورده بود و بالاخره روز ۲۲ خرداد ۸۴ فرا رسید.

شعار تجمع ۲۲ خرداد ۸٤ که «تغییر قانون اساسی به نفع زنان» بود چطور انتخاب شد؟ و چرا این شعار در خرداد ۸۵ به «تغییر قوانین مدنی زن ستیز» تغییر کرد؟

به نظرم از آنجایی که تبعیض های قانونی برای تمام زنانی که در ایران زندگی می کنند از شهری و روستایی، باسواد و بیسواد، روشنفکر و عامی و .... یکسان است در نتیجه انتخاب شعار خیلی سخت نبود. به هرحال اعتراض به اینکه زنان دیده نمی شوند، زنان به حساب نمی آیند و زنان از حداقلی ترین حقوق خود محروم

هستند مستلزم انتخاب شعارهایی بود که منظور از این تجمع را به طور واضح و روشن نشان دهد.شعارهایی مثل: «ما زنیم انسانیم اما حقی نداریم»
در مورد قسمت دوم سوال هم به نظرم از ۲۲ خرداد ۸۴ تا ۲۲ خرداد ۸۵ فرصت خوبی برای مشخص تر کردن خواسته ها و مطالبات زنان بود. به اعتقاد من ۲۲ خرداد را می شود روز همبستگی اعلام کرد چون افرادی که در آن تجمع ها شرکت کرده بودند از گروه ها و طیف های مختلف با دیدگاه ها و ایدئولوژی های متفاوت بودند، اما در تغییر قوانین تبعیض آمیز اشتراک نظر داشتند و شاید هم دارند.

با نزدیک شدن به ۲۲ خرداد ۸۵، با توجه به مشکلاتی که در گروه های زنان رخ داده بود، تجمع هفت تیر در چه فضایی شکل گرفت؟

یادم می آید که ۱۳ خرداد ۸۵ برای چگونگی برگزاری ۲۲ خرداد جلسه ای برگزار شد. مکانهایی که پیشنهاد شد، دادگاه خانواده، روبروی مجلس، میدان ۷ تیر، بهارستان و ساختمان مجلس قدیم و ساعت پیشنهادی ۵ بعد از ظهر بود. تجمعی با موضوع : اعتراض به قوانین مدنی و کیفری.
افراد در مورد تجمع نظرات متفاوتی داشتند و بیشتر سعی می کردند بحث ساختار را مطرح کنند و بالاخره گروهی برای برنامه ریزی تجمع در میدان ۷ تیر داوطلب شدند.
بهرحال حمله پلیس قابل پیش بینی بود ولی نیروی انتظامی سورپرایزی داشت و آن هم حمله پلیس زن به زنان بود. زنانی که فقط می خواستند حق طلبی و برابری خواهی خودشان را از فضاهای خصوصی به فضای عمومی بکشانند و مردم را از خواسته های خودشان مطلع کنند.
من متاسفانه در روز ۲۲ خرداد به دلایلی، نتوانستم در تجمع شرکت کنم و در کنار خواهرانم مقاومت کنم ...

افق همبستگی زنان در سال های آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا محور مشترکی برای همبستگی در آینده با سایر فعالان می بینید؟

به نظرم اگر برای فعالان جنبش زنان (از هر گروه و با هر دیدگاهی) مسئله مشارکت در حرکت هایی با تعریف مشخص برای عمومی کردن مسائل و مشکلات زنان مهم و ضروری باشد، چشم انداز بهتری را می توان تصور کرد. مثلا اگر افرادی که در جنبش زنان هستند ولی در ان جی او یا گروه هایی فعالیت دارند و یا مستقل هستند، می توانند درکناربرنامه های گروه های خودشان و کارهای خودشان، برروی پروژه های مشترک شبکه ای کار کنند. در این صورت به نظرم افق روشنترو محور مشترکی برای همبستگی در آینده می شود تصور کرد.

۱۳ اسفند همان سال نیز تعدادی از فعالان زن دستگیر شدند، کمی هم درباره آن روز توضیح می دهید؟

روز ۱۳ اسفند، روز دادگاه ۵ نفر از فعالان جنبش زنان بود، پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، سوسن

طهماسبی، فریبا داوودی مهاجر و شهلا انتصاری.
جلوی دادگاه انقلاب که هر روز از صبح زود تا ساعت ۳/۵ بعدازظهر مملو از جمعیتی است که بیشتر در رابطه با مواد مخدر می آیند و می روند، ما هم رفتیم برای حمایت از دوستانی که قرار بود در رابطه با تجمع ۲۲ خرداد ۷ تیر محاکمه شوند. در واقع می خواستیم بگوییم که خواسته های آنها،خواسته های ما هم بوده است و اگر قرار است محاکمه شوند پس ما هم محاکمه شویم . ما کاملا مسالمت آمیز و بدون هیچ شعار و سر و صدایی جلوی دادگاه جمع بودیم که پلیس حمله کرد و عده ای را پراکنده و عده ای را دستگیرکردند.

و شما هم دستگیر شدید...
بله. جلوی دادگاه انقلاب جمع شده بودیم که ماموران پلیس از ما خواستند پراکنده شویم. به آن سوی خیابان رفتیم ودر پیاده رو نشستیم. اما پلیس حمله کرد. عده ای را پراکنده کردند و بقیه را به ضرب باتوم و لگد به داخل ون و مینی بوس انداختند و به وزرا بردند و بعد از چند ساعت به زندان اوین منتقل کردند. در اثر حمله پلیس بشدت از ناحیه صورت صدمه دیدم و لثه هایم خونریزی کرد و دندان هایم لق شد و تا مدتی طولانی گوش راستم مشکل داشت.

از مدت دستگیری و زندان چه خاطرات تلخ و شیرینی به یاد دارید؟
تلخ ترین ها، انتقال مریم حسین خواه، زارا امجدیان و نسرین افضلی به بند عمومی بود، همچنین درد صورتم و اینکه خیلی دیر به درمانگاه فرستاده شدم.
شیرترین ها نیز، همان سرودهایی بود که در بند ۲۰۹ می خواندیم و احوال پرسی هایی که داخل راهرو بینمان رد و بدل می شد.

بزرگترین نگرانی شما هنگامی که دستگیر شدید و در زندان بودید چه بود؟
بزرگترین نگرانی من خانواده ام بودند.

در دادگاه تان چه گذشت و چه حکمی برایتان صادر شد؟
دادگاهم بدون حضور نماینده دادستان انجام شد و بعد از مدتها بالاخره حکمم صادر شد ۶ ماه زندان و ۱۰ ضربه شلاق که به مدت دوسال تعلیقی است.

دستگیری شما و به تبع آن احکام صادر شده چه تأثیری در زندگی شخصی شما داشت؟
دستگیری ام و بخصوص خبر زخمی شدنم باعث نگرانی خانواده ام شده بود که بعد از صحبت تلفنی کمی تعدیل شد. ولی حکمم باعث شگفتی خانواده ام شد. مگر برابری خواهی جرم است؟!

زندان، اسطوره های وحشت و فضایی از آن ما

گفتگو با زینب پیغمبر زاده

زینب پیغمبرزاده، از اعضای کمیسیون زنان دفتر تحکیم وحدت و نیز از اعضای فعال کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است. با وی در رابطه با دستگیری اش در روز ۳۱ اسفند به گفتگو نشستیم.

ماجرای دستگیری تان در ۱۳ اسفند در مقابل دادگاه انقلاب چه بود؟

صبح روز ۱۳ اسفند در پیاده روی روبروی دادگاه انقلاب نشسته بودیم و منتظر دوستانی بودیم که برای شرکت در تجمع ۲۲ خرداد محاکمه می شدند. پلیس سعی داشت با تهدیدها و توهین های مداوم، ما را از پیاده رو بیرون کند، اما این حق طبیعی ما بود که مقابل دادگاه منتظر دوستان مان باشیم. کمی بعد به زور باطوم و لگد، گروهی را سوار ون و بقیه سوار یک مینی بوس کردند. من اولین نفری بودم که سوار مینی بوس شدم .پشت سر من ناهید جعفری را پرت کردند داخل مینی بوس و من ناگهان با صورت سیاه و خون آلود ناهید جعفری مواجه شدم که به پله مینی بوس خورده بود. تمام طول راه میان توهین های مامورین مرد به این فکر می کردیم که این تعداد آدم چگونه در ونی به آن کوچکی جا شده اند و نگران آنها بودیم .در این بین با موبایل هایمان مصاحبه می کردیم .من با دو مامور زن جوان که مرا از بازداشت قبلی می شناختند، احوال پرسی می کردم و در حالیکه به بازداشتگاه وزرا نزدیک می شدیم، در میان خنده های دوستانم مثل یک راهنمای تور بازداشتگاه وزرا را معرفی می کردم.

در مدت بازداشت چه اتفاقاتی افتاد؟ چه می کردید؟

روز اول من با نوشین احمدی خراسانی،جلوه جواهری،مریم میرزا و آسیه آمینی هم سلولی بودم. ما ترکیب نسبتاً جوان و پرشوری داشتیم. مدت کمی از ساخته شدن سرود کمپین می گذشت و من و مریم هنوز این سرود را خوب حفظ نشده بودیم.نوشین و جلوه صبورانه تلاش می کردند که آن را به ما یاد دهند. مریم به جای آگاهی از واژه آزادی استفاده می کرد و ما هر بار می زدیم زیر خنده. هنوز هم وقتی سرود را می شنوم یاد آن خنده ها می افتم.این شادترین اجرای سرود کمپین بود. صدای سرودها و شعرهای ما ۲۰۹را پرکرده بود. ما زندان را با همه آن اسطوره های وحشتش به مکانی از آن خود بدل کرده بودیم.

بزرگ ترین نگرانی شما هنگام دستگیری و در زندان بودید چه بود؟

می دانستم که خانواده ها با هم اند و از هم حمایت می کنند، بنابراین به اندازه بازداشت قبلم (آذر۸۵) نگران خانواده ام نبودم. آنچه مرا نگران می کرد بیماری هم بندان بودم. هر کدامشان بیماری ای داشتند. پزشک زندان گفته بود:» ام اس یک در میلیون شیوع دارد، چه طور بین سی و سه نفر دو نفرتان ام اس دارید ؟» می خندیدیم و می گفتیم الان بازجوها فکر می کنند عجب رویی دارند، یک نفر آدم سالم بین شان نیست، تجمع هم می کنند.

روند دادگاه چگونه بود و چه حکمی برایتان صادر شد؟

در دادگاه اتهام های فعالیت تبلیغی علیه نظام،اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت کشور، اخلال در نظم عمومی و تمرد در مقابل پلیس به من تفهیم شد. در نهایت به اتهام «اجتماع غیرقانونی و جرایم علیه امنیت داخلی»، حکم بدوی دو سال حبس تعلیقی برایم صادر شد که البته مدت آن مشخص نشده بود، بنابراین قاعدتاً باید تا حداکثر مدت(۵ سال) به حالت تعلیق درآید. البته به تقاضای تجدید نظرم هنوز رسیدگی نشده است.

دستگیری شما و به تبع آن حکم صادره چه تاثیری در زندگی شخصی شما داشت؟

بازداشتم در بند امنیتی ۲۰۹ برای خانواده ام قابل درک بود. اما قبول بازداشت اردیبهشت ماه در بند عمومی برای پدرم آنقدر دشوار بود، که هنوز هم نمی خواهد در مورد آن چیزی بشنود و از آن روزها با عنوان «وقتی که تو گرفتار بودی» یاد می کند.

اساتید حکومتی دانشکده مان، بعد از بازداشتم ابتدا به عنوان یک ضد انقلاب تمام عیار به من نگاه می کردند، اما مدتی بعد شدم همان دانشجوی پی گیر و شلوغ همیشگی.

دوره بازداشتم بخصوص در بازداشتگاه وزرا و بند عمومی فرصتی بود برای آشنایی نزدیک با زنانی که قربانی قوانین نابرابرند.این انگیزه ای است برای آنکه با توان بیشتری به راهم ادامه دهم.

تجربه ای در بهترین زمان و با بهترین آدمهای ممکن

گفتگو با نیلوفر گلکار

نیلوفر گلکار، فعال حامی حقوق زنان و فعال دانشجویی است. گلکار در جریان حضور فعالان حقوق زنان در مقابل دادگاه انقلاب در ۳۱ اسفند بازداشت شد. او اینک در کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز فعال است.

چطور تصمیم گرفتی که روز ۱۳ اسفند به مقابل دادگاه بروی؟ آیا پیش از شرکت در این برنامه سابقه فعالیت در حرکت های اجتماعی را داشتی؟

من حدود یک سال و اندی بود که در تجمعات مختلف شرکت می کردم حتی قبل از اینکه وارد کمپین بشوم در تجمعات کوچک خشونت یا غیره حضور داشتم اما کسی را نمی شناختم. اما در تجمع ۱۳ اسفند دیگر عضو کمپین بودم و از جلوه جواهری شنیدم که چنین تجمعی قرار است برپا شود، من خودم ۲۲ خرداد و برخوردهای نامناسب با آن را دیده بودم و به آنها اعتراض داشتم، در جریان دادگاهها هم بودم و برای همین در این تجمع شرکت کردم.

چطور دستگیر شدی؟

ما اول همه در خیابان جلوی دادگاه ایستاده بودیم که پلیس به ما اخطار داد بعد ما به پیاده رو رفتیم، پلاکاردها را جمع کردیم و توی پیاده رو نشستیم، پلیس تقریبا ما را محاصره کرده و پیاده رو را بسته بود. اول یک خودرو ون به سمت ما آمد و پلیس به ما گفت که سوار شویم، عده ای سوار شدند –من خنده ام گرفت و فکر کردم چرا سوار می شوند!– بقیه ما که حدودا ۱۰ یا ۱۲ نفر بودیم سوار نشدیم، دست‌های یکدیگر را گرفتیم و یک حلقه تشکیل دادیم. پلیس شروع به زدن ما کرد، با باتوم به پاهایمان می زدند و یا هلمان می دادند. بعد یک مینی بوس آوردند و ما را به زور داخل آن بردند. آنجا بود که یک نفر ناهید جعفری را هل داد که صورتش به در مینی بوس خورد، همه ما خیلی عصبانی شدیم و پلیس هم خشونتش را بیشتر کرد که بتواند همه ما را سوار ماشین کند و ببرد.

برخورد آدمهای دیگر، مثل راننده های تاکسی یا مردم عادی که مقابل دادگاه رفت و آمد می کردند چگونه بود؟

خیلی نمی توانستیم کسی را ببینیم چون پلیس پیاده رو را کاملا بسته بود اما ماشین‌هایی که عبور می کردند،

اندکی توقف کرده و ما را نگاه می کردند. راستی راجع به سوال اول الان یک چیز جالب یادم آمد که ما آن‌روز در دانشکده مدیریت، یک سمینار داشتیم که قرار بود من مجری آن باشم، بعد که خبر تجمع را شنیدیم قرار گذاشتیم به تجمع برویم و بعد برگردیم تا سمینار را برگزار کنیم ولی همه مسئولان برگزاری سمینار همان روز دستگیر شدند! یعنی من و زینب و نسرین.

بلاخره سمینار برگزار شد؟

نه ! ظاهرا بچه های دیگر تصمیم داشتند برگزار کنند و حرفی راجع به دستگیری ما نزنند اما معاونت فرهنگی دانشکده از موضوع دستگیری ما اطلاع پیدا می کند و اجازه برگزاری سمینار را نمی دهد.

از کسانی که قرار بود آن روز دادگاه داشته باشند، کسی را بطور شخصی می شناختی؟ یا حس دیگری باعث شده بود آن روز به آنجا بروی؟

نه! من هیچکدام از آنها را نمی شناختم، شاید فقط یک بار آنها را در نشست اولیه کمپین دیده بودم ولی هیچکدام را بطور شخصی یا به اسم یا قیافه نمی شناختم.

قبل از اینکه در تجمع شرکت کنی فکر می کردی دستگیر شوی؟

احتمال می دادم، یعنی بعد از اتفاقات ۲۲ خرداد هر چیزی ممکن بود. برای همین شب قبل از تجمع به خانواده ام گفتم که کجا می روم و ممکن است دستگیر شوم.

بعد از دستگیری چه اتفاقی افتاد؟

اول رفتیم وزرا. من تا به حال وزرا را ندیده بودم و اصلا نمی دانستم چه اتفاقی قرار است بیافتد. اما چون تعدادمان خیلی زیاد بود خیلی احساس ترس نداشتم و بیشتر کنجکاو بودم. در وزرا ابتدا ما را از هم جدا کردند ولی بعد رفتارهایشان کمی بهتر شد و درها را باز گذاشتند که ما بتوانیم با هم یک جا باشیم.

فکر می کردید از آنجا به اوین منتقل شوید؟

ما اصلا هیچ حدسی نمی زدیم. حتی یادم هست قبل از اینکه به وزرا برویم فکر می کردیم چند خیابان آن طرف‌تر از دادگاه انقلاب ما را پیاده می کنند! آنها پیش از وزرا ما را به کلانتری میدان نیلوفر بردند که مسئولان آنجا ما را نپذیرفتند و گفتند نمی دانیم به چه دلیل دستگیر شده اند. بعد از آن بود که تصمیم گرفتند ما را به وزرا ببرند. در وزرا اول یک بازجویی فرمالیته شدیم که بازجوها دو مامور نیروی انتظامی بودند. از ما عکس گرفتند و دوباره ما را سوار ون کردند و گفتند که به دادسرا می برند. ولی ما همه به این موضوع فکر می کردیم که کدام دادسرا الان کار می کند و نمی فهمیدیم ما را به کجا می برند. وقتی ماشین از در وزرا بیرون آمد ما خانواده ها را دیدیم که بیرون ایستاده بودند و شروع کردند به دست زدن و سوت زدن که خیلی به ما انرژی

داد و برایمان جالب بود. وقتی ماشین وارد بزرگراه کردستان شد و به سمت بالا حرکت کرد دیگر همه فهمیدیم که به سمت اوین می رویم.
وارد اوین که شدیم به ما چشم بند دادند و گفتند باید چشم بند بزنیم. ابتدا چند نفر اعتراض کردند که این کار قانونی نیست ولی مسئولان اوین ما را مجبور به زدن چشم بندها کردند. بعد ما را توی یک راهرو نشاندند. اینجا بود که برای اولین بار احساس ترس می کردم چون جایی را نمی دیدم و فقط صدای پاهایی را می شنیدیم که با دمپایی پلاستیکی روی زمین کشیده می شد.

وقتی از شما خواستند که چشم بند بزنید آیا احساس خاصی داشتید؟
احساس که....در واقع آنها قصد دارند احاطه تو را بر محیط بگیرند و از این طریق تو را در موضع ضعف قرار دهند ...در اینجا ما می فهمیدیم که فضا با وزرا تفاوت دارد. بعد ما را برای تحویل دادن کیف‌ها و بعضی مراحل اداری بردند. حین انجام این کار یک نفر مدام به اتاق می آمد و می گفت: «نیلوفر گلکار را بفرست!» من با خودم فکر می کردم چه اتفاقی افتاده...و بالاخره هم مرا زودتر فرستادند بالا.

وقتی در سلول را باز کردند چه احساسی داشتی؟ چقدر شبیه به چیزی بود که قبلا فکر می کردی؟
در آن حال، یعنی تا زمانی که مامورها با تو باشند، اصلا نمی توانی فکر کنی که چه چیزی باید باشد و یا چه چیزی نباید باشد. بعد که تنهایت می گذارند تازه شروع به فکر کردن می کنی. من را سریع به اتاق معاینه بردند و آنجا هم مرتب یکی می آمد مرا صدا می زد، من گیج شده بودم که چرا آنقدر مرا صدا می زنند، بعد فهمیدم باید برای بازجویی می رفتم. چون ما را دو نفر دو نفر می بردند برای بازجویی و من نفر اول بودم – نمی دانم چرا! حدود ساعت ۱۰ شب بود که برای بازجویی رفتم. بازجوی من یک خانم بود و بعدها فهمیدم که ظاهرا اولین بار بوده که از بازجوی خانم استفاده می شده، این بازجو کاملا در حال کارآموزی بود و بازجوی مرد مرتب او را راهنمایی می کرد.

شما را به بند ۲۰۹ منتقل کرده بودند؟
بله

بازجویی ها چطور بود؟
ابتدا من را بردند توی اتاق بازجویی و نشاندند رو به دیوار. بازجو به نظرم دختر جوانی می آمد، صدایش خیلی جوان بود که من خیلی تعجب کردم. بازجو سعی می کرد به من بفهماند که خیلی باهوش است و من گاهی از این تلاش خنده ام می گرفت. اتاق بازجویی بی نهایت سرد بود. سوالات بازجو بیشتر در مورد فعالیت‌های دانشجویی من و اصولا راجع به دانشگاه بود. بعد اتاق بازجویی مرا عوض کردند. ایندفعه بازجو خانمی مسن

تر بود که بیشتر راجع به کمپین می پرسید و سعی می کرد مرا ارشاد کند. بعد شروع به تهدید کرد که مرا به بند عمومی می فرستد – آن زمان مسئله رفتن به بند عمومی مثل الان ساده و عادی نبود و به‌خصوص برای امثال من که تا به حال زندان را ندیده بودم قرار گرفتن در کنار زنان قاتل یا معتاد نوعی تابو محسوب می شد– یا مثلا یک بار گفت که زهرا کاظمی هم توی همین اتاق بازجویی شده و دیدی که اتفاقی برایش افتاد و حرف‌هایی از این قبیل.

بعد از بازجویی مرا به سلولم بردند. من با ناهید جعفری و رضوان مقدم هم‌سلولی بودم. اما بهترین خاطره من از آن سه روز، زمانی بود که دست به اعتصاب غذا زدیم. یادم می آید که نوشین احمدی از سلولش با صدای بلند گفت که ما از امروز اعتصاب غذا می کنیم و هر سلولی که با ما موافق است بعد از ما بگوید «اعتصاب تا آزادی» ، این جمله سلول به سلول گفته شد و همه شروع کردیم به کوبیدن بر دریچه های هوا...حس همدلی عجیبی بود. این خاطره را هرگز فراموش نمی کنم.

فکر می کردی بعد از این اعتصاب اتفاق بدی بیافتد؟

نه. اصولا در آن چند روز اینطور فکر نمی کردم که ماجرا لحظه به لحظه بدتر می شود. کلا زندان فضای خوبی ندارد و مسائلی مثل تمام روز ماندن در یک اتاق کوچک بدرنگ با یک چراغ همیشه روشن یا صدای زنی که سر ما فریاد می زد که ساکت باشیم مرا عصبی می کرد ولی فکر می کنم این عکس العمل کاملا طبیعی بود.

خاطره خاصی از آن روزها به یاد داری؟

یکی دو اتفاق خنده دار افتاد ، یکی این بود که ما در سلول نشسته بودیم که ناگهان صدای فریاد آسیه امینی را شنیدیم که داد می زد:» سلول خودمه....برو بیرون!» و ما می خندیدیم که سلول خودم یعنی چه! یکبار هم مریم میرزا از زندانبان پلیورش را خواسته بود و او نداده بود، مریم هم بلیزش را درآورده و به او گفته بود: «پس بیا...اینم ببر!»

بعد از آن پرونده قضایی شما به کجا رسید؟

یک روز دختری به خانه مان تلفن کرد که خود را بازجوی من معرفی کرد و گفت می خواهد مرا ببیند، من هم گفتم که علاقه ای ندارم! اواخر فروردین ماه بود که برای دفاع آخر رفتم. بعد هم احضاریه آمد و زمان دادگاه برای آذر ماه تعیین شد که رفتم و هنوز هم هیچ حکمی به من ابلاغ نشده است.

این پرونده یا دستگیری چه تاثیری در زندگی شخصی تو داشته است؟

بعد از این پرونده رابطه من با بچه های فعال کمپین گسترده تر شد و من بطور جدی وارد این عرصه شدم. تا

قبل از آن فقط جلسات خانه جلوه جواهری را می رفتم ولی بعد از آن با دیگر بچه ها هم آشنا شدم. از طرف دیگر موقعیتم در دانشگاه و فعالیت‌های دانشجویی ام دچار تغییر شد و احساس می کردم که دوستانم در جنبش دانشجویی توقع بیشتری از من داشتند و باید فعال‌تر و جدی‌تر می شدم.

برخورد خانواده ات با این قضیه چطور بود؟

برخورد خانواده ام خیلی خوب بود. حتی تشویقم می کردند. فقط خواهرهایم که ایران نیستند خیلی نگران بودند.

اگر دوباره تجمعی برگزار شود ، در آن شرکت می کنی؟

راستش من از قبل از تجمع هم زیاد به این ماجرا فکر کرده بودم. من همیشه می دیدم –چه در فعالیت‌های دانشجویی چه زنان– که هروقت کوتاه آمدیم و کاری نکردیم اوضاع بدتر شد. بنابراین هیچوقت از اینکه کاری را کرده ام پشیمان نشدم و مطمئنم که این بهتر از هیچ کاری نکردن بود. از طرف دیگر وقتی کاری را با نهایت اعتماد و اطمینان انجام می دهی، دیگر نمی توانی از آن پشیمان بشوی. انگار آنقدر جزء زندگیت است که نمی توانی با چشم دیگری آن را ببینی.

اگر بخواهی این رویداد را در یک جمله توصیف کنی، چه می گویی؟

به نظرم من هیچوقت نمی توانم تجربه زندان رفتنم را تجربه بد یا ناخوشایندی بنامم چون این تجربه را در بهترین زمان ممکن و با بهترین آدم‌های ممکن بدست آوردم.

شعارمان اشتباه بود

گفتگو با سمیه فرید

سمیه فرید، فعال حامی حقوق زنان و از بازداشت شدگان ۳۱ اسفند ۵۸ در مقابل دادگاه انقلاب تهران است. وی از اعضای کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز به شمار می رود. با وی در رابطه با دستگیری ۳۱ اسفند گفتگو کردیم.

شما هم روز ۱۳ اسفند همراه فعالان جنبش زنان در مقابل دادگاه انقلاب حضور داشتی؟

من قبل از این در هیچ تجمع دیگری شرکت نکرده بودم– شاید به جز چند تجمع خیلی کوچک در محدوده دانشگاه – روز ۲۲ خرداد هم به دلیل اشتباه در تاریخ به تجمع نرسیدم، اما در جریان ماجرا بودم و اخبارش را دنبال می کردم. تجمع ۱۳ اسفند را جلوه جواهری به من خبر داد. من در این تجمع شرکت کردم چون فکر می کردم اگر کسانی به خاطر جرمی محاکمه می شوند که اعتقاد من یا خواسته من هم هست، پس من هم در این جرم شریک هستم.

چه اتفاقی افتاد که دستگیر شدی؟

من چون راهم خیلی دور بود و باید با مترو می آمدم، دیر به تجمع رسیدم. وقتی رسیدم دیدم پلیس دارد اخطار می دهد و همه دارند به پیاده رو می روند. من هم به پیاده رو رفتم. مریم چند پلاکارد در دستش بود که داشت آنها را تا می کرد و چندتا از آنها را هم به من داد. بعد چند نفر پلیس خانم آوردند که ظاهرا ماموران انتظامات دادگاه انقلاب بودند، آنها به ما تذکر دادند که برویم و می پرسیدند که چرا اینجا جمع شدید. یادم می آید که مریم یکی از دفترچه های کمپین را درآورد و شروع به توضیح دادن قوانین کرد. تا آن موقع رفتار پلیس خشونت‌آمیز نبود اما بعد یک دفعه به ما حمله کردند، شروع به توهین کردند، به ما می گفتند ضد انقلاب. چند نفر را سوار ماشین کردند. وقتی پلیس سعی می کرد همه را متفرق کند، من از جمعیت فاصله گرفتم و دورتر رفتم اما وقتی دیدم دارند بچه ها را می‌برند برگشتم و برای همین با گروه دوم سوار مینی بوس شدم.

برخورد آدم‌های دیگر مثل راننده های تاکسی یا مردم عادی که مقابل دادگاه رفت و آمد می کردند چگونه بود؟

راننده های تاکسی ما را نگاه می کردند، ولی مثل عموم مردم ایران همه فقط بیننده بودند و کاری نمی کردند.

تو بچه هایی را که قرار بود آن روز دادگاه داشته باشند، بطور شخصی می شناختی؟ یا حس دیگری باعث شده بود آن روز به آنجا بروی؟

اصلا نمی شناختم. فقط نوشین احمدی خراسانی را یکبار دیده بودم. مثلا یادم هست سوسن طهماسبی را نمی شناختم و نمی دانستم جزء کسانی است که آن روز دادگاه داشته، فقط دیدمش که ته اتوبوس نشسته و با تلفن صحبت می کند. یعنی اصلا قضیه شخصی مطرح نبود.

بعد از دستگیری چه اتفاقی افتاد؟

راستش من اول کمی ترسیده بودم، چون نه هیچوقت در هیچ تجمعی شرکت کرده بودم و نه حتی شاهد دستگیری کسی بودم. از فضای آنجا خیلی نمی ترسیدم، از این می ترسیدم که نمی دانستم اگر از من بپرسند آنجا چه کار می کردی چه باید بگویم، نه کسی را می شناختم، نه جوابی داشتم. در وزرا این حس ترس زیاد نبود ولی چیزهای دیگری مرا اذیت می کرد، چون من کمی وسواس تمیزی دارم؛ اینکه همه باید از یک ظرف غذا می خوردیم مرا آزار می داد. البته که بعد از زندان دیگر این رفتار از بین رفت. احساس ترسم در اوین خیلی بیشتر شد. اصولا اوین فضای ترسناکی دارد. اینکه باید چشم بند بزنی، جایی را نبینی، فقط صدای پا می شنوی و ...

راجع به چشم بند چه احساسی داشتی؟

چشم بند خیلی حس بدی دارد. چون احساس می کنی مهمترین حست را از تو می گیرند و این ترس آدم را زیادتر می کند. من تقریبا جزء اولین کسانی بودم که بازجویی شدم. بازجوها دو یا سه مرد بودند. من سرما خورده بودم و به شدت تب داشتم و صدایم هم به کلی گرفته بود. یادم می آید یکی از بازجوها یک لیوان آب روی میز گذاشته بود و می گفت حق نداری بخوری، باید اول بازجویی پس بدهی. من هم با همان صدای گرفته گفتم مهم نیست، ولی شما که برای امام حسین دلسوزی می کنید، خودتان مثل یزید هستید! بازجو عصبانی شد و کمی داد و بیداد کرد. بعد یکی دیگر از بازجوها آب را به من داد و گفت بخور. بعد از آن کمی مرا تهدید کردند. بازجومی گفت «زهرا کاظمی هم همین جا بازجویی شد، حتی سعید امامی هم که دوست و همکار خودمان بود هم همینجا بازجویی پس داد.یادت هست چه بلایی به سرشان آمد؟»، یا مثلا گفتند فیلم موزه عبرت را در تلویزیون دیده ای؟ گفتم نه، ما تلویزیون نداریم. بعد عصبانی شد و گفت تلویزیون جمهوری اسلامی را نگاه نمی کنی؟! گفتم اصلا تلویزیون نداریم، گفت برو این فیلم را ببین که بفهمی چه اتفاقاتی آنجا افتاده، هنوز هم همین اتفاقات می افتد. ولی جالب بود که من از این تهدیدها نمی ترسیدم، حتی وقتی گفت شوهرت را از کار بیکار می کنیم یا وادارش می کنیم طلاقت بدهد من هیچ عکس العملی نشان نمی دادم و این بیشتر آنها را عصبانی می کرد. به من می گفتند مگر تو مهندس کشاورزی نیستی؟ برو کشاورزی کن،

چه کار به این کارها داری؟ گفتم خب کشاورزی هم می کنم، اینها ارتباطی با هم ندارند. کلا با اینکه اول کار خیلی ترسیده بودم و فضای بازجویی و چشم بند و تهدید و اتاق سرد بازجویی مرا تحت تاثیر قرار داده بود، ولی در آن لحظات هیچگونه ترسی احساس نمی کردم. حتی یادم می آید که دست‌هایم از شدت سرما می لرزید ولی دست‌هایم را بین زانوهایم فشار می دادم که آنها لرزشش را نبینند.

با چه کسانی هم سلولی بودی؟

سلول من چند بار عوض شد. مرا مرتب از این سلول به آن سلول می بردند. ولی اول در سلولی با ۵-۶ نفر دیگر بودم، که شادی صدر هم آنجا بود و حضورش واقعا به من کمک کرد. چون قبل از اینکه برای بازجویی بروم نکات خیلی خوبی به من گفت که در بازجویی به دردم خورد.

از اعتصاب غذا بگو ...

اول یکی از سلول‌ها با چوب کبریت سوخته روی یک کاغذ نوشتند اعتصاب غذا و گذاشتند در دستشویی. هر کس به دستشویی می رفت این کاغذ را می دید و به هم سلولی هایش می گفت. در سلول ما چند نفر موافق این ماجرا بودند و چند نفر مخالف. بعد هم که نوشین احمدی خراسانی با صدای بلند به همه اعلام کرد و همه فهمیدند.

فکر می کردی ماجرا مرتب بدتر و بدتر می شود؟

بله. مخصوصا وقتی اعتصاب غذا کردیم، آنها شروع کردند سلول‌هایمان را عوض کردند. ما را چهار نفری بردند به سلول انفرادی بند عمومی که خیلی سرد بود و تنها ۲ تا پتو داشتیم برای چهار نفر. بعلاوه دستشویی هم توی همان اتاق بود و خیلی شرایط بدی داشتیم. بعدها من فهمیدم این سلول‌ها مخصوص کسانی است که شب قبل از اعدام را در آن می گذرانند.

چطور آزاد شدی؟

قبل از آزادی برای ما یک برگه آوردند که در آن نوشته بود ما از ۱۴ اسفند به دلیل عدم پرداخت وثیقه پنجاه میلیون تومانی در زندانیم در حالیکه اینطور نبود و روز ۱۵ اسفند تازه میزان وثیقه را به ما اعلام کرده بودند. بعد ما رفتیم به یک اتاق که قاضی نشسته بود و او هم چند سوال پرسید. وقتی من وارد اتاق شدم جلوه جواهری در اتاق بود و تا مرا دید به قاضی گفت: «ببینید این دوست ما چقدر مریض است شما حتی اجازه ندادید دکتر او را ببیند.» قاضی از من پرسید چرا به تجمع رفته بودی؟ من اصلا صدایم در نمی آمد که حرف بزنم. قاضی که شرایط مرا دید یک کاغذ به من داد و گفت بنویس نمی خواهد بگویی.

بعد مارا به اتاق مسئول زندان بردند. او به ما بیسکویت تعارف کرد، وقتی ما گفتیم تا آزاد نشویم چیزی نمی

خوریم، عصبانی شد و گفت «اگر نخورید به زندان برمی گردید»، خلاصه با تهدید او، یکی از بچه ها بیسکویت برداشت ولی بقیه دست نزدند. مسئول زندان مرتب می گفت فکر نکنید آزاد می شوید، قرار است به زندان دیگری بروید. بعد که بیرون آمدم شوهرم و برادرم بیرون ایستاده بودند.

وضعیت پرونده ات به کجا رسید؟

دفاع آخر من اواخر اردیبهشت انجام شد، چون احضاریه به دستم نرسیده بود. دادگاه هم پاییز گذشته برگزار شد که هنوز حکمی ابلاغ نشده است.

دستگیری تو در ۱۳ اسفند چه تاثیری بر زندگی شخصی ات گذاشت؟

بعد از این اتفاق من بطور جدی وارد فعالیت‌های زنان شدم، با آدم‌های زیادی آشنا شدم. همه مرا بعنوان یک فعال حقوق زنان می شناختند و همین باعث شد فعال تر شوم.

برخورد خانواده ات با این قضیه چطور بود؟

همسرم تا دو روز به مادرم چیزی نگفته بود. روز سوم مادرم دیگر بهانه هایش را قبول نکرده بود و همسرم مجبور شده بود حقیقت را به او بگوید. بعدها خواهرم به من گفت مادرم شب تا صبح را گریه کرد.

به عنوان یک تازه وارد به جنبش زنان چه تحلیلی از رویداد ۱۳ اسفند و آنچه بر تو گذشت داری؟

من فکر می‌کنم وقتی حرکتی انجام می دهی خیلی خوب است که بتوانی به آن فکر کنی و نقدش کنی. من الان فکر می کنم که شاید بهتر بود تجمع ۱۳ اسفند باز هم خواسته‌های ما را مطرح می کرد. یعنی به جای شعار «دوستان ما را آزاد کنید» به بیان مطالباتمان می پرداختیم. ولی من به سهم خودم هیچوقت از شرکت کردن در این تجمع پشیمان نشدم، برای اینکه تجربه بسیار خوبی کسب کردم. تجربه ای که با عده ای از فعالان کارکشته حقوق زنان در زندان بدست آوردم و برایم مثل یک کلاس درس بود. اما فکر می کنم اگر هزینه ای که به جنبش زنان تحمیل شد در جهت بیان خواسته هایمان حرکت می کرد بهتر بود.

اگر بخواهی این رویداد را در یک جمله توصیف کنی، چه می گویی؟

بعنوان اتفاقی که به هرحال باید روزی برایم می افتاد فکر می کنم مناسب ترین زمان برای این تجربه بود، ترس مرا از زندان از بین برد.

تلخ ترین و مفیدترین تجربه دوران فعالیت

گفتگو با ناهید میرحاج و تارا نجد احمدی

تارا نجد احمدی و ناهید میرحاج از اعضای مرکز فرهنگی زنان و هیات تحریریه ی سایت زنستان هستند. این دو همچنین از اعضای کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز به شمار می روند. این دو فعال زن، از تلاش برای رهایی بازداشت شدگان ۳۱ اسفند ۵۸ با ما سخن گفته است.

شما در هر دو تجمع ۲۲خرداد سال های۸۴ و ۸۵ حاضر بودید و جزو افرادی بودید که دستگیر نشدند. روایت شما از دستگیری های ۲۲ خرداد سال ۸۵ چه بود؟

ناهید: به جز دو تا ازدوستان نزدیک ما که در میدان هفت تیر دستگیر شدند، هیچ کدام از دستگیر شدگان را نمی شناختم، اکثر این هفتاد نفر هم از فعالان جنبش زنان نبودند و ما سعی می کردیم با این افراد لینک پیدا کنیم و تا جایی که ممکن باشد برای آزادی شان کارهایی انجام بدهیم.

تارا: در سال ۸۴ با وجود تجمع بزرگی که برگزار شد هیچ کس دستگیر نشد ولی در ۲۲ خرداد ۸۵ عده زیادی دستگیر شدند. من برخی از این افراد را نمی شناختم و ما تنها کاری که ما می توانستیم انجام بدهیم این بود که سعی کنیم با خانواده های دستگیر شدگان ارتباط برقرار کنیم و ببینیم آیا این بچه ها تا به حال با خانواده شان تماس گرفته اند یا نه . بقیه سعی ما در سایت زنستان برای نوشتن مطلب درباره حق برگزاری تجمع و قانونی بودن این خواسته بود. چون طبیعتا بازتاب اخبار در رسانه ها به بهبود وضعیت زندانی شده ها کمک می کرد. کار من هم مشخصا جمع کردن عکس دستگیرشدگان و طراحی لوگو و آرم های حمایتی برای آن ها بود.

تصویر شما از وضعیت افرادی که زندانی شده بودند چه بود؟آیا بعدها این فرض شما اثبات شد؟

ناهید: در حقیقت تعداد ماموران و مخصوصا ماموران زن که کتک می زدند و اسپری می پاشیدند زیاد بود. بعد از بازداشت شرکت کنندگان تجمع ۷ تیر، برای من مهم بود که به دنبال تصویر خشونت آمیزی که از برخورد ماموران با مردم دیده بودم، بدانم آیا افرادی که دستگیر شده اند در شرایط مناسبی هستند؟ آیا شکنجه شده اند؟ آیا با آنها بدرفتاری می شود؟ درباره چه چیزی بازجویی می شوند...؟ من با یکی از افرادی که تازه از زندان آزاد شده بود صحبت کردم و او اینقدر ناراحت و نگران بود که حاضر به صحبت نشد و وقتی از او پرسیدم که آیا کتکت هم زده اند یا نه؟ جواب داد نه. نمی دانم جلسات بازجویی اش چگونه بود که حاضر نشد حتی درباره اش حرف بزند.

تارا: به دلیل برخورد خیلی خشنی که در هفت تیر از پلیس دیده بودم احتمال می دادم در زندان هم با بچه ها برخورد خشنی شده باشد. اولین کسی که بعد از آزادی از نزدیک دیدمش دلارام علی بود که خاطرات این چند روز زندانی بودنش را با شوخی و خنده تعریف می کرد. هر چند که بعضی از این برخوردها جدا غیر انسانی و تاسف برانگیز بود. به هر حال روحیه بالای بچه ها در شکستن آن فضای سخت کمکشان کرده بود.

از بحث ها ، هم فکری ها و اختلاف نظر هایی که درآن دوران وجود داشت بگویید.

تارا: خوشبختانه آن روزها در شرایط سخت و بحرانی بسیار هماهنگ تر عمل می کردیم و مسئولیت ها برای کار روی بخش های مختلف تقسیم شده بود و ما با همفکری هم جلو می رفتیم. البته در کل گاهی هم اختلاف نظرهایی به شکل جزئی وجود داشت. برای نمونه بار اول که قرار بود در باره نحوه برگزاری تجمع سال ۸۵ صحبت شود در جلسه ای که در دفتر کنشگران برگزار شد جمعی از فعالان زنان حاضر بودند و در باره نحوه برگزاری تجمع، مکان آن و اصلا این که آیا به علت فشارهای زیاد این مراسم برگزار بشود یا نه بحث شد و اختلاف نظرهای زیادی وجود داشت. در نهایت هم رای گیری شد و با رای اکثریت قرار شد تجمع برگزار شود. در همان جلسه هم میدان هفت تیر به عنوان محل برگزاری تجمع انتخاب شد و پس از بحث های طولانی نمایندگان بعضی از طیف ها به علت مخالفت با تجمع و هزینه های بالای آن اعلام کردند در برنامه ۲۲خرداد شرکت نخواهد کرد.

بعد از بیست و دو خرداد در سیزدهم اسفند ماه دادگاهی برای پنج نفر از اعضای فعال جنبش زنان به اتهام برگزاری تجمع برگزار شد. روایت شما از جمع شدن این افراد در روز ۱۳ اسفند مقابل دادگاه انقلاب چه بود؟ آیا شما هم در آن جمع حاضر شدید؟

ناهید: من اصولا به خاطر حمایت از بچه های مرکز فرهنگی زنان که از دوستانم بودند مایل بودم جلوی دادگاه حاضر شوم. ولی وقتی ایمیل برایم آمد، از این که چه کسانی دعوت کرده اند، چه برنامه ای دارند و چه گروه هایی از آن حمایت کرده اند اطلاع نداشتم . همیشه هر وقت یکی از بچه های ما محاکمه می شد من برای دلگرمی بچه ها جلوی دادگاه بودم، بنابراین آن روز هم برایم طبیعی بود که آن جا باشم، وقتی به آن جا رسیدم با اولین یورشی که به جمع ما آمد من و نرگس طیبات و چند نفر دیگه از بچه ها را از جمع جدا کردند و ما را به سمت سر خیابان شریعتی هل دادند و بعد دیگر اجازه برگشتن پیش بچه ها را به ما ندادند. در همین لحظه هم مینی بوسی آمد که صدای فریادهای بچه ها را می شنیدیم. من صدای ناهید را می شنیدم که ضربه خورده بود و بچه ها می گفتند باید به بیمارستان برود.در نهایت همه بچه ها را سوار مینی بوس کردند، یادم می آید همان موقع در اعتراض به شکل برگزاری برنامه به یکی از دوستان گفتم برای برنامه محدوده مشخصی تعیین نکرده اند؟ چرا بعد از آمدن پلیس و مینی بوس ها، همین طور به ایستادن خود ادامه دادند تا دستگیر شدند؟ به هر حال بعد از آن ما فکر می کردیم که بچه ها رو به وزرا می برند ولی در کمال تعجب بچه ها از

داخل مینی بوس با ما تماس گرفتند و گفتند ما را در شهر می چرخانند. ما درست سر شریعتی ایستاده بودیم، پنج بار مینی بوسی که حامل بچه ها بود از جلوی ما رد شد. و بعد از آن، همه را به کمیته وزرا بردند. من به همراه تعدادی از بچه ها و بعضی از اعضای خانواده ها مثل همسر آسیه امینی، پدر نیلوفر گلکار را دیدم. بعد رفتیم برای بچه ها ساندویچ خریدیم تا ناهار را بخورند. ما تا غروب جلوی در وزرا ایستادیم و به ما جواب می دادند که بچه ها را به زودی آزاد خواهند کرد و به اوین نمی برندشان.در همین لحظه در بزرگ کمیته وزرا باز شد و بچه ها را داخل یک مینی بوس بیرون آوردند و همسر آسیه سعی کرد دنبال مینی بوس برود که ببیند در نهایت بچه ها را به کجا می برند که در همان لحظه چند تا ماشین پلیس جلوی راه ماشین های ما را سد کردند و ما با پای پیاده سعی کردیم دنبال آن ها بدویم که ببینیم آنها را تا کجا می برند.

تارا: قبل از برگزاری ۱۳ اسفند یک ای میل برایم آمد که گروهی از زنان می خواهند برای حمایت از پنج نفری که آن روز دادگاه داشتند یعنی پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی ،سوسن طهماسبی، شهلا انتصاری و فریبا داوودی مهاجر جلوی دادگاه انقلاب حضور داشته باشند. راستش برای شخص من گروه دعوت کننده (که در تجمع ۲۲ خرداد حاضر به شرکت نبودند) و نحوه دعوت درست دو یا سه شب قبل از برگزاری دادگاه کمی عجیب بود و بین بچه ها هم بحث هایی شد که آیا حضور ما جلوی دادگاه به نفع این پنج نفر خواهد بود یا نه. و در نهایت هم قرار شد هر کس مایل است برای حمایت از متهمین در روز۱۳ اسفند جلوی دادگاه حاضر شود، هر چند که شخص من با این حرکت درست یک هفته قبل از ۸ مارس مخالف بودم.

روز قبل از برنامه به یکی از دوستانم نیلوفر گلکار که تازه قصد وارد شدن به این مجموعه را داشت قرار گذاشتم که جلوی دادگاه ببینمش. آن روز صبح زود برای انجام کاری باید به چاپخانه می رفتم و بعد از آنجا می خواستم بروم جلوی دادگاه. در فاصله ای که از چاپخانه بیرون آمدم نیلوفر به من زنگ زد و گفت مامورها اطرافشان را گرفتند و آنها هم روی زمین نشسته اند من گفتم مراقب باش و از جمع جدا نشو و با بچه ها باش و فورا دربست گرفتم که سریع به آنجا برسم ولی وقتی نیلوفر دوباره زنگ زد با خنده به من گفت ما الان سوار مینی بوس نیروی انتظامی شده ایم و بچه هایی که دادگاه داشتند هم بین ما داخل مینی بوس هستند. نیلوفر هم مطابق با توصیه من از جمع جدا نشده بود و همه رو دسته جمعی گرفته بودند، هر کسی هم که کمی این طرف تر و آن طرف تر بود دستگیر نشده بود. من چند دقیقه بعد از حرکت ون ها جلوی دادگاه رسیدم.

به هرحال با این که نگرانی چندانی نداشتم تا لحظه ای که آزاد شدند عذاب وجدان شدیدی بابت تاخیرم پیدا کرده بودم. در حدی که چند ساعت بعد وقتی پدر نیلوفر جلوی کلانتری وزرا به من گفت» مگه نیلوفر با شما نیامده بود» بنفش شده بودم.

بین تجمع ۲۲ خرداد و اتفاقات روز ۱۳ اسفند تفاوت های زیادی وجود داشت، شما تقریبا تمام افرادی را که در روز دوم بازداشت شده بودند را از نزدیک می شناختید. این بار چه احساس متفاوتی نسبت به ماجرا داشتید؟

ناهید: به نظر من در بیست و دوم خرداد ما کاملا آگاهانه برای به دست آوردن یک سری خواسته های مشخص که در واقع کف مطالبات همه طیف های فعالان زنان بود به خیابان آمده بودند ولی به نظر من در سیزده اسفند هیچ کس نمی دانست چرا به این شکل عمل شد و این سوال خیلی از افرادی بود که آن روز آنجا بودند.

تارا: فکر می کنم در سیزده اسفند هیچکس باورش نمی شد این دستگیری ها اتفاق بیفته و حضور آن جمع کوچک در خیابان بتواند تا این حد دردسر ساز باشد و ۳۳ نفر از فعالان جنبش زنان بدون هیچ دردسری به راحتی سوار مینی بوس شده و به اوین بروند. به هر حال در تجربه ۲۲ خرداد ما نگرانی های بیشتری داشتیم اما در شب دستگیری ۱۳ اسفند خانواده ها روحیه خوبی داشتند، بعضی ها صندلی تاشو و میوه وشیرینی آورده بودند و جلوی کلانتری در پیاده رو وزرا نشسته بودند و باهم صحبت می کردند و هر از گاهی هم یکی یکی و چند تا چند تا وارد ساختمان کلانتری می شدند و از حال بچه ها سوال می کردند به طوری که مسئولان ونگهبانان تقریبا کلافه شده بودند .البته در نهایت تمام اطلاعاتی که آن شب به ما درباره زمان آزادی و وضعیت بچه ها دادند دروغ بود. یادم می آید در اولین ساعات شب جمعیت خانواده ها و فعالانی که برای پیگیری وضعیت دوستانشان جلوی بازداشتگاه وزرا جمع شده بودند دو برابر جمعیتی بود که صبح آن روز به اتهام تجمع دستگیر شده بودند!

روز ۱۳ اسفند درست چند روز قبل از ۸ مارس بود و زمانی که ۳۳ نفر از اعضای فعال جنبش زنان دستگیر شده بودند و چند روز قبل هم بیانیه ای برای هشت مارس داده شده بود، شما به عنوان یکی از فعالان زنان که در آن روزها بیرون از زندان بودید چه کردید؟

ناهید: این فراخوان توسط گروهی از زنان داده شده بود و هرکس علاقه مند به حمایت بود اسمش را اضافه می کرد اما نویسندگان این فراخوان در ۱۳ اسفند جزو ۳۳ نفر بازداشتی بودند. بنابراین جلسه ای گذاشتیم و در آن از کلیه حمایت کنندگان این تجمع دعوت کردیم که برای همفکری حاضر شوند، در این روز برخی از اعضای مرکز فرهنگی، انجمن هستیا اندیش و برخی از فعالان منفرد جنبش زنان در جلسه حاضر شدند. البته چند نفری هم به طور مستقل آمده بودند .به هر حال همیشه یک نفر پیدا می شود که دوست داشته باشد مدیریت برنامه ها رو بر عهده بگیرد و پیش نهاد دادند که بیانیه لغو تجمع داده شود که من کاملا با این نظر مخالف بودم چون ما دعوت کننده این تجمع نبودیم که حالا فراخوان آن را لغو کنیم. به هر حال چند نفری برای لغو تجمع مصمم بودند که من با آن مخالفت کردم.

تارا: دو یا سه روز قبل از ۸ مارس یک جلسه درباره چگونگی برگزاری ۸ مارس برگزار شد، درآن جمع همه بچه های مرکز فرهنگی به جز یکی دو نفر از جوان تر ها آمده بودند، چند نفر از هستیا و چند نفر هم مستقل شرکت کرده بودند، اما برخی افرادی که منتظر حضورشان بودیم غایب بودند.

به هر حال ما به عنوان گروهی که از این تجمع حمایت کرده بودیم درباره نحوه شرکت در تجمع بحث کردیم

و اختلاف نظر های زیادی بینمان وجود داشت. اکثر افراد به دلیل دستگیری های گسترده و فضای پر تنش و تهدید هایی که وزارت اطلاعات از طریق تماس های تلفنی کرده بود مخالف حضور در تجمع بودند و بعضی حتی می گفتند اگر خودمان نمی رویم باید برنامه رو لغو کنیم و بگوییم ما نمی آییم! به هر حال نظر اکثریت این بود که در این شرایط «عاقلانه تر» این است که تجمع برگزار نشود. من به چند دلیل با این بحث ها مشکل داشتم اولا چون مرکز فرهنگی فراخوان شرکت درتجمع را نداده بود ما به عنوان اعضای آن حق نداشتیم اعلامیه برای لغو برنامه بدهیم. مخصوصا که آن تعداد از بچه های ما که زندانی شده بودند تا آخرین تماس های تلفنیشان موافق تجمع بودند. در ثانی هیچ کس نمی تواند برای یک حرکت بزرگ تعیین تکلیف کند و بگوید حالا که من نمی آیم مردم هم نروند. ما در تجربیات سال های قبل هم لزوم و قدرت حضور در خیابان رو تجربه کرده بودیم و به نظرم در آن مقطع شرکت نکردن افراد در تجمع هیچ دلیل استراتژیکی نداشت و دلیل عمده آن صرفا ترس از دستگیری و فرار از مسئولیت بود.هرچند که ترس از دستگیری ترسی طبیعی و منطقی بود اما این هراس همیشه وجود داشت و هیچ وقت جلوی حضور ما را در خیابان برای اعتراض نگرفته بود. نهایتا من و دو سه نفر از بچه ها جلسه رو ترک کردیم وبه تنهایی در تجمع حاضر شدیم. هرچند که در ساعات باقی مانده هم به ما گفته شد اگر در مقابل افرادی که دستگیر شده اند احساس مسئولیت می کنید نباید به تجمع بروید و باید بمانید تا کارهای دوستانتان را پیگیری کنید و ما به زندانی های بیشتر احتیاج نداریم!

تصمیم گیری سخت بود و فضا پر از تنش بود.به هر حال من همراه بعضی از دوستانم در روز۸مارس جلوی مجلس رفتیم. از فعالانی که انتظار داشتیم آمده باشند عده زیادی را ندیدیم اما جمعیت زیادی را هم دیدیم که برای تجمع آمده بودند و این خوشحال کننده بود. هرچند که نیروی انتظامی با کتک و باتوم به سرعت جمعیت را متفرق کرد و تعدادی هم دستگیر شدند.

به عنوان سوال نهایی برای ما بگویید شیرین ترین و تلخ ترین خاطره ای که از این دو بیست و دو خرداد و یا ۱۳ اسفند دارید، چیست؟

ناهید: تلخ تریتش برای من روزی بود که به میدان هفت تیر می رفتم چون درست پنج دقیقه قبلش از وزارت اطلاعات با گوشی من تماس گرفته شد و به من گفته شد سریعا خودم رو معرفی کنم و از من خواسته شد که سریع برای پاسخ به بعضی سوالات پیششان بروم چون من اینقدر جا خورده بودم که حتی آب دهنم رو هم نمی تونستم قورت بدهم چون نمی فهمیدم این ها چطوری من رو شناخته اند.و یکی دیگر از تلخ ترین خاطراتم هم این بود که فهمیدم خواهر و مادر پروین توسط ماموران اطلاعات گروگان گرفته شده اند تا او برود و خودش را معرفی کند. و شاید به جای شیرین ترین باید بگم خنده دار ترین خاطره ام هم این بود که در میدان هفت تیر پس از گذشت چند ساعت ناگهان شیرین خواهر پروین را در بین جمعیت دیدم و من به او سلام کردم و او هم جوابم را نداد. برای من عجیب بود چون شیرین هم دوست من بود و بعد هم از کنارم رد شد و خیلی بد با من حرف زد. به او گفتم شیرین چرا اینجوری می کنی؟ گفت برو دیگه ولم کن پروین کجاست؟ گفتم نمی دونم

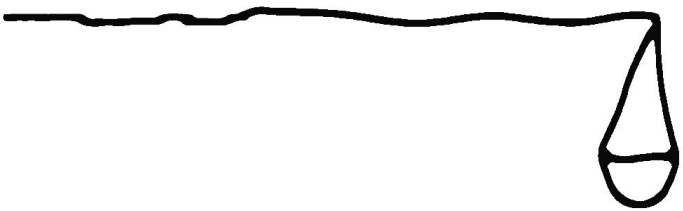
الآن اینجا بود. بعدها فهمیدم که در آن لحظه دو نفر مامور اطلاعاتی پشت سرش بودند برای شناسایی ما و او هم به همین دلیل نمی خواست با ما حرف بزند. بعد ها بابت این موضوع خیلی خندیدیم.

تارا: راستش همه این ماجراها پر از لحظه های خنده آور و مضحک بود گاهی اوقات در اوج فشار و استرس اتفاقات جالبی می افتاد که ازخنده دل درد می گرفتیم. فیلمی درباره تاریخچه جنبش زنان که قبل از بیست و دوم با چند نفر از بچه ها دیدیم، ایمیل هایی که شب ها تا صبح ردو بدل می شد، نوشتن پلاکاردها، بحث ها و ایمیل هایی که به آدرس های اشتباه می رفت، پیشنهادات خلاقانه ای که بچه ها می دادند ، دیدن یکی از بازجو ها در حال مسافر زدن در میدان فاطمی، تماس ها و تلفن های تهدیدآمیز و دعوت نامه هایی که «برای دادن یک سری توضیحات دوستانه « به ما داده می شد، همه با وجود این که گاهی نگران کننده بودند کم کم باعث تفریح و سرگرمی ما می شد، این ها همه بخش هایی از خاطرات خوب من از این دوران است.

اما درباره اتفاق تلخ. آن روزها علی رغم همه فشارها و تنش ها هیچ وقت احساس تلخی و سختی نداشتم. هدف و خواست ما کاملا مشخص بود و در کنار هم کار می کردیم. بیست و دوی خرداد اول و دوم و حتی سوم برای من تجربه خاص و بزرگی بود. اما مشکلات و اختلافاتی که این روزها در آستانه چهارمین بیست و دوی خرداد بین ما که همه این حرکت را با هم شروع کرده بودیم وجود دارد (که من این جا قصد بیان و شرح علتش را ندارم) برای من تلخ ترین و شاید حتی مفیدترین تجربه در دوران فعالیتم است.

ترازوی نامیزان

گفتگو با وکلا



وضعیت پرونده ۲۲ خرداد ۸٤ و ۸۵ و ۱۳ اسفند ۸۵

همکاری فعالان زنان در غالب گروه هم اندیشی زنان که در سال ۱۳۸۳ آغاز شده بود در طول یک سال بحث و گفتگو به توافق بر لزوم تغییر قوانین تبعیض آمیز در قانون اساسی منجر شد. تجمع اعتراضی نسبت به این قوانین در خرداد ماه ۱۳۸۴ در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در مقابل دانشگاه برگزار شد. با وجود مقاومت از سوی نیروهای امنیتی در برابر این اقدام، تجمع تحمل شدند. ولی با این حال دو نفر در طول تجمع بازداشت و چند تن نیز در این رابطه بازجویی شدند. آیدین اخوان، دانشجوی اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی و هژیر پلاسچی، نویسنده و روزنامه نگار نیم ساعت پس از شروع تجمع توسط نیروهای لباس شخصی بازداشت شدند و به بازداشتگاه در میدان حر منتقل شدند و در سلول های انفرادی حبس شدند. هژیر پلاسچی که بعنوان خبرنگار در محل حضور داشت ساعت ۱۱ شب آزاد شد. آیدین اخوان شب را در بازداشت بسر برد و ظهر روز بعد یعنی ۲۳ خرداد آزاد شد. هیچ یک از این دو تن تا به امروز در این رابطه محاکمه و یا احضار نشده اند.

در خرداد ماه ۱۳۸۵ نیز تجمع دیگری به مناسبت سالروز تجمع مقابل دانشگاه تهران، در میدان هفت تیر برگزار شد. شرکت کنندگان در این تجمع خواستار رفع تبعیضات قانونی علیه زنان در قوانین مدنی شدند. برگزارکنندگان این تجمع که انتظار داشتند نیروهای امنیتی و پلیس با هدف جلو گریی از برگزاری تجمع متوسل به خشونت شوند، در چندین بیانه قبل از برگزاری تجمع بر مسالمت آمیز بودن آن و و خواست تجمع کنندگان برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان بویژه قانون خانواده تاکید کردند. تجمع با حمله ماموران نیروهای انتظامی و ضرب و شتم جمعیت به خشونت کشیده شد و بیش از ۷۰ نفر دستگیر شدند که اکثر آنها در طول یک هفته آزاد شدند. در این تجمع برای اولین بار ماموران انتظامی زن در یک ماموریت عمومی حضور پیدا کرده بودند. خشونت بکار گرفته علیه شرکت کنندگان در این تجمع مسالمت آمیز و وسعت دستگیری شرکت کنندگان در طول این تجمع باعث شد که این برخورد بعنوان اولین سرکوب جدی فعالان حقوق زنان در ایران به شمار بیاید. هر چند که تعداد دستگیر شدگان بیش از ۷۰ نفر بودند تمامی این افراد با پی گرد قضایی مواجه نشدند. ۱۴ نفر از این افراد در حال حاضر پرونده های باز دارند و یا حکمی در رابطه با این پرونده برای آنان صادر شده است. وضعیت پرونده این افراد به شرح زیر است:

عالیه اقدام دوست– در تاریخ ۱۵ تیرماه ۱۳۸۶ شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران عالیه اقدام دوست را به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به سه سال حبس و به اتهام «برهم زدن نظم عمومی» به ۴ ماه زندان محکوم

کرد. دادگاه همچنین برای اقدام دوست ۲۰ ضربه شلاق تعیین کرد. پرونده این فعال حقوق زنان که سنگین تری حکم را در رابطه با شرکت در ۲۲ خرداد میدان هفت تیر دریافت کرده بود هم اکنون در مراحل تجدید نظر است.

دلارام علی – دلارام علی در بخاطر شرکت در تجمع اعتراضی ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ و به اتهام امنیتی محاکمه شد. دلارام به دو سال و ۱۰ ماه زندان و ۱۰ ضربه شلاق محکوم شد که دادگاه تجدید نظر در تاریخ ۱۳ آبان ماه، این حکم را به دو سال و شش ماه کاهش داد و حکم شلاق را نیز لغو کرد. ماموران اجرای احکام صبح روز ۱۳ آبان با خانم دلارام علی تماس گرفتند و ایشان را از دستور اجرای فوری حکم مطلع ساختند. بدنبال نامه ای که خانم علی به دفتر آیت الله شاهرودی نوشت و به حکم و اجرای آن اعتراض کرد، آیت الله شاهرودی؛ رئیس قوه قضائیه، در تاریخ ۱۹ آبان ماه، دستور توقف موقت در اجرای حکم را تا زمان بازبینی مجدد پرونده صادر کرد. پرونده ایشان هنوز مراحل بر رسی را طی می کند، اما این احتمال وجود دارد که حکم اولیه و یا یک بخشی از آن تائید و اجرا شود. قابل ذکر است که دلارام علی در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ مور د ضرب و شتم ماموران پلیس قرار گرفت و آرنج وی در اثر ضربات وارده، شکست. دلارام علیه نیروی انتظامی بخاطر خشونت بیش از حد شکایت کرد اما دادگاه ماموران نیروی انتظامی را از این اتهام تبرئه کرد.

بهاره هدایت –شعبه ۶ دادگاه انقلاب بهاره هدایت را بخاطر شرکت در تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ با اتهام «اقدام علیه امنیت ملی»، بر هم زدن نظم عمومی» و «تبلیغ علیه نظام» در ۲۹ فروردین ماه ۱۳۸۶ محاکمه کرد. نسرین ستوده؛ وکیل ایشان اجازه حضور در جلسه دادگاه را نیافت. در تاریخ ششم خرداد ۱۳۸۶ دادگاه، بهاره هدایت را با استناد به ماده ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی و به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به دو سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال محکوم کرد. دادگاه وی را از اتهامات «برهم زدن نظم عمومی» و تبلیغ علیه نظام» تبرئه کرد. پرونده این فعال دانشجویی و زنان هم اکنون مراحل تجدید نظر خواهی را طی می کند.

نسیم سلطان بیگی – شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، نسیم سلطان بیگی را بخاطر شرکت در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ به دو سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال محکوم کرد. دادگاه حکم را بر اساس اتهام»اقدام علیه امنیت ملی» صادر کرده است. پرونده این فعال حقوق بشر و زنان هم اکنون در مراحل تجدید نظر است.

معصومه ضیا – در ۱۶ آبان ماه ۱۳۸۶، معصومه ضیا بخاطر شرکت در تجمع ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۵، به یک سال زندان محکوم شد. پرونده این فعال حقوق زنان هم اکنون در مراحل تجدید نظر است.

مریم ضیا – در تاریخ ۱۶ تیرماه ۱۳۸۶ شعبه ۱۳ دادگاه انقلاب تهران مریم ضیا را به ۶ ماه حبس تعلیقی

به مدت دو سال و ۱۰ ضربه شلاق محکوم کرد. پرونده این فعال حقوق زنان هم اکنون در مراحل تجدید نظر است.

بهمن احمدی امویی – بهمن احمدی امویی روزنامه نگاری که در تجمع ۲۲ خرداد ماه در میدان هفت تیر بعنوان گزارشگر حضور پیدا کرده بود،در همان تجمع دستگیر شد و به مدت یک هفته در زندان بود. در شهریورماه ۱۳۸۵ دادگاه، در رابطه با این پرونده و با اشاره به مقالات این روزنامه نگار در رابطه با موضوعات دیگر و امضای بیانیه های حقوق بشری به اقدام علیه امنیت ملی متهم کرد. شعبه ۱۳ دادگاه انقلاب اتهام را تائید و حکم ۶ ماه زندان تعلیقی به مدت ۲ سال برای وی صادر کرد. دادگاه تجدید نظر این حکم را در بهمن ماه ۱۳۸۵ تائید کرد.

آزاده فرقانی – دادگاه انقلاب آزاده فرقانی را به دو سال حبس تعلیقی به با اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» محکوم کرد. دادگاه وی را از اتهام بر هم زدن نظم عمومی تبرئه کرد. در دادگاه تجدید نظر آزاده فرقانی به پرداخت جریمه نقدی به مبلغ ۲ میلیون ریال محکوم شد.

سید علی اکبر موسوی خوئینی—این نماینده سابق مجلس و فعال حقوق بشر و دانشجویی هنگام حضور در تجمع میدان هفت تیر بازداشت شد و به مدت ۴ ماه در بازداشت موقت به سر برد. موسوی خوئینی اکثر زمان بازداشت خود را در سلول انفرادی بسر برد. او در طول دوره بازداشت خود مورد ضرب و شتم ماموران زندان بند ۲۰۹ قرار گرفت و از شرکت او در مراسم خاک سپاری پدرش بر خلاف قانون جلو گیری به عمل آمد. موسوی خوئینی در سی ام مهرماه ۱۳۸۵ با وثیقه آزاد شد. او به اقدام علیه امنیت ملی متهم شد و پرونده اش بدون تعیین تاریخ مشخصی برای دادگاه همچنان مفتوح باقی مانده است.

پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، شهلا انتصاری، سوسن طهماسبی و فریبا داوودی مهاجر– این پنج فعال حقوق زنان با اتهام سازماندهی تجمع ۲۲ خرداد به دادگاه احضار شدند. وقت دادگاه این افراد برای روز ۱۳ اسفند ماه ۱۳۸۵، تعیین شده بود. در این روز ده ها نفر از فعالان جنبش زنان در مقابل دادگاه حضور پیدا کردند تا به فشارهای وارده بر فعالان زنان اعتراض کنند و همبستگی خود را با متهمان اعلام کنند. نیروهای امنیتی، قبل از شروع محاکمه، ۴ نفر از متهمان و حامیان و اعضای خانواده و دوستان آنان را که در بیرون دادگاه حضور داشتند را دستگیر کردند. در مجموع ۳۳ نفر در این تاریخ بازداشت شده و بخاطر حضور مسالمت آمیزشان در مقابل ساختمان دادگاه تفهیم اتهام و یا محاکمه شدند. با دستگیری پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی ، شهلا انتصاری و سوسن طهماسبی، محاکمه آنها بطور غیابی برگزارشد. نفر پنجم؛

فریبا داوودی مهاجر، در این تاریخ در خارج از کشور بود و هم اکنون نیز در خارج از ایران است.

دادگاه انقلاب تهران شعبه ۶ در تاریخ ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۸۶رای خود را اعلام کرد که بر اساس آن و با استناد به ماده ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی، **پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی و شهلا انتصاری** هر یک در مجموع به ۳ سال زندان محکوم شدند، که دو سال و نیم آن به مدت ۵ سال تعلیقی و ۶ ماه آن تعزیری است. اتهام آنها «تجمع و تبانی برای بر هم زدن امنیت ملی» اعلام شد. **فریبا داوودی مهاجر** نیز به همین اتهام در این دادگاه محاکمه شد و به یکسال حبس تعزیری و سه سال حبس تعلیقی محکوم شد. دادگاه همچنین س**وسن طهماسبی؛** متهم نفر پنجم را به دو سال زندان محکوم کرد که یکسال و نیم آن تعلیقی و ۶ ماه تعزیری است. این پنج فعال حقوق زنان در احکام خود تقاضای تجدید نظر کردند و پرونده آنان در مراحل تجدید نظر خواهی است.

۱۳ اسفندماه ۱۳۸٦: بازداشت سی و سه نفر از فعالان حقوق زن در آستانه روز جهانی زن

در ۱۳ اسفندماه ۱۳۸۶، نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان، شهلا انتصاری و سوسن طهماسبی برای محاکمه مربوط به تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در دادگاه حضور یافتند.این ۴ نفر همراه با فریبا داوودی مهاجر – که در خارج بود و وکیل آنها دکتر شریف در دادگاه حضور یافت – بخاطر برنامه ریزی تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ به اتهام امنیتی محاکمه می شدند. گروهی از فعالان حقوق زن برای اعلام همبستگی با زنانی که محاکمه می شدند و در اعتراض به فشارهای وارده بر فعالان زنان، فراخوان تجمع در مقابل دادگاه انقلاب دادند. زمانی که نیروهای امنیتی و انتظامی اقدام به دستگیری تجمع کنندگانی کرد که آرام در مقابل دادگاه جمع شده بودند، پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، سوسن طهماسبی، و شهلا انتصاری به همراه شادی صدر؛ وکیل انتصاری، دادگاه را ترک کردند. این ۵ نفر همراه با ۲۸ نفر دیگر دستگیر شدند. این سی و سه زن دستگیرشده را ابتدا به بازداشتگاه وزرا برده و از آنجا به بند ۲۰۹ زندان اوین، که توسط ماموران وزارت اطلاعات مدیریت می شود، منتقل کردند. همه دستگیرشدگان بجز ۲ نفر در ۵ روز اول آزاد شدند. شادی صدر با سپردن وثیقه ۲۰۰ میلیون تومان و محبوبه عباسقلی زاده با وثیقه ۲۵۰ میلیون تومان در ۲۴ اسفند ماه آزاد شدند.در طی این مدت بازداشت این دو فعال تشکلهای غیر دولتی آنها یعنی راهی و مرکز کارورزی توسط نیروهای امنیتی پلمپ شد. اسامی سی و سه نفری که در این تجمع بازداشت شدند به ترتیب حروف الفبا به این شرح است:

نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان، نسرین افضلی، زارا امجدیان، آسیه امینی، شهلا انتصاری، سارا ایمانیان، فریده انتصاری، ناهید انتصاری، الناز انصاری، ژیلا بنی یعقوب، زینب پیغمبرزاده، جلوه جواهری، ناهید جعفری، مریم حسین خواه، محبوبه حسین زاده، پرستو دوکوهکی، پرستو سرمدی، شادی صدر، سوسن طهماسبی، آزاده فرقانی، سمیه فرید، ناهید کشاورز، نیلوفر گلکار، فاطمه گوارایی، سارا لقایی، ساغر لقایی، سارا

لقمانیان، محبوبه عباسقلی زاده، مهناز محمدی، مینو مرتاضی، رضوان مقدم، و مریم میرزا.
به همه این دستگیرشدگان قبل از آزادی از زندان، اتهام تجمع غیر قانونی و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی، اخلال در نظم عمومی و تمرد از دستور پلیس تفهیم شد. از آن تاریخ تاکنون بسیاری از آنها برای بازپرسی و محاکمه به دادگاه احضار شده اند .

حداقل ۱۲ نفر از این افراد از جمله: آسیه امینی، شهلا انتصاری، ناهید انتصاری، ژیلا بنی یعقوب، سوسن طهماسبی، فاطمه گوارایی، سارا لقایی، ساغر لقایی، سارا لقمانی، آزاده فرقانی و مریم میرزا از اتهامات وارده تبرئه شدند. ولی ۶ نفر ازاین دستگیرشدگان با اتهامات امنیتی محکوم شدند. چهار نفر از آنها؛ **مینو مرتاضی، نسرین افضلی، رضوان مقدم و ناهید جعفری**، توسط شعبه ۱۳ دادگاه انقلاب تهران به ۶ ماه حبس تعلیقی و ۱۰ ضربه شلاق محکوم شدند. این شعبه همچنین **پروین اردلان** را به دو سال حبس تعلیقی به مدت ۵ سال محکوم کرد. **زینب پیغمبرزاده** نیز به اتهام مشابهی توسط شعبه ۱۶ دادگاه انقلاب تهران گناهکار شناخته شد و به دو سال حبس تعلیقی محکوم شد.

این شش نفر قصد اعتراض به احکام صادره توسط دادگاه انقلاب و درخواست تجدید نظر را دارند. اختلافی که در ماهیت احکام صادر شده برای پرونده های این فعالان حقوق زنان وجود دارد قابل توجه است و حکایت از عدم رعایت عدالت در رابطه با پرونده های این ۶ متهم می کند.

منابع:

۱. سایت تغییر برای برابری: http://www.change۴equality.net
۲. سایت کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران:http://www.iranhumanrights.org
۳. مصاحبه با فعالان و بازداشت شدگان تجمعات

همبستگی هنوز وجود دارد

گفتگو با شیرین عبادی

شیرین عبادی، وکیل پایه یک دادگستری و رییس هیات مدیره کانون مدافعان حقوق بشر و نیز مدافع حقوق زنان و کودکان است. ولی در سال۲۰۰۳ به پاس فعالیت هایش موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد. عبادی وکالت پرونده های تعداد زیادی از فعالان زنان در سال های گذشته را بر عهده داشته است که در این رابطه با وی به گفتگو نشستیم.

قانون اساسی صراحتا اعلام کرده است که شهروندان حق تجمع دارند و برای تجمع و راهپیمایی نیازی به مجوز ندارد. با این همه عدم اخذ مجوز برای تجمع کنندگان روز ۲۲خرداد اتهام اقدام علیه امیت ملی و اخلال در نظم عمومی را به همراه داشت. آیا تبصره ای در قانون وجود داشت که دادگاه با استناد به آن شرکت کنندگان در تجمع را مجرم بشناسد؟

نخیر. تجمع ۲۲ خرداد کاملا قانونی بود و قانون صراحتا گفته است که وقتی تجمعی مسلحانه نیست و خلاف شرع هم نیست، هیچ نیازی به مجوز ندارد. متاسفانه در سال های گذشته حکومت جمهوری اسلامی پایه را بر این اساس گذاشته است که هر گردهمایی نیاز به مجوز دارد. بر همین اساس حتی اگر تجمع بدون سلاح باشد و مغایرتی با اسلام نداشته باشد، باز استثنا محسوب نشده و باید مجوز بگیرد. همه تجمعاتی که بدون مجوز بوده اند از سوی حکومت غیرقانونی اعلام شده است. این رویکرد، تعبیر نادرستی از قانونی که مورد قبول همه ماست.

برخورد خشونت آمیز پلیس در این تجمع واکنش های زیادی در برداشت. آیا قانون اجازه چنین برخوردی را به نیروهای انتظامی داده است؟

واقعیت این است که اصلا تجمعی به آن شکل اتفاق نیافتاد، چون خیلی زود سرکوب شد. این گردهمایی مسالمت آمیز در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز علیه زنان بود. حتی اگر این تجمع برگزار می شد و شکل عینی به خود می گرفت باز پلیس حق آن برخورد را نداشت. پلیس عده زیادی از شرکت کنندگان و حتی رهگذران عادی را مورد ضرب و شتم قرار داد و شدت برخورد تا حدی بود که مثلا دلارام علی دچار شکستگی استخوان شد. بعد از همه این خشونت ها پلیس اقدام به دستگیری تجمع کنندگان و تعداد زیادی از عابران کرد. این نوع برخورد در حیطه حقوق نیروی انتظامی برای برخورد با یک تجمع مسالمت آمیز نیست.

شما یکی از وکلای این پرونده بودید و کاملا در جریان روند حقوقی پرونده بودید. آیا به غیر از اتهامی که مبنای آن عدم اخذ مجوز بود، اتهام دیگری مثل مغایرت با مبنایی اسلام هم طرح شد؟

خوشبختانه دادستان، نیروهای انتظامی و امنیتی هیچ کدام نتوانستند و نمی توانند مارک ارتداد یا ضدیت با اسلام را نه بر متهمان این پرونده که کل فعالان کمپین ۱میلیون امضا بزنند. در روند کلی پرونده ها عده ای که به زعم مقامات امنیتی و پلیس بی گناه تر بودند آزاد شدند و برای تعدادی دیگر از جمله پروین اردلان، نوشین احمدی خراسانی، منصوره شجاعی و ... پرونده کیفری تشکیل شد. جرم آنان طبق کیفر خواست اخلال در نظم عمومی و برهم زدن امنیت ملی بود. بر اساس همین اتهامات نیز احکام سنگینی چون مجازات حبس و شلاق صادر شد که به عنوان نمونه مجازات دلارام علی در دادگاه تجدید نظر هم تائید و قطعی شد و هنوز پرونده های زیادی در مرحله تجدید نظر است.

اتهام دیگری در این سال ها در همه پرونده های فعالان کمپین ۱میلیون امضا تکرار شده است، اقدام علیه امنیت ملی کشور بود. در پرونده های ۲۲خرداد هم از موارد مهم اتهامی بود. آیا آن تجمع و اساسا خواست زنان برای تغییر قانون می تواند امنیت ملی کشور را به مخاطره بیاندازد؟

اتفاقا در این باره من در یکی از جلسات دادگاه از دادستان این سئوال را پرسیدم که آیا اگر زنی بگوید نمی خواهم شوهرم سر من هوو بیاورد، بعد از حرف او آمریکا به ما حمله خواهد کرد؟ اگر دختر جوانی درخواست کند که همان حقوقی را که برادرش دارد قانون به او هم اعطا کند باعث می شود دشمنان به خاک ما حمله ور شوند؟ من این سئوال را پرسیدم و متاسفانه هرگز جوابی درخور آن نشنیدم. قطعا خواست تغییر قانون نمی تواند امنیت هیچ کشوری را به خطر بیاندازد.

با توجه به برخورد پلیس و اتهامات می توانیم تصویری از روند برخورد حاکمیت با زنان را ببینیم. دفاع زنان و متهمین این پرونده را کمتر شنیده ایم. برخورد زنان در دادگاه چطور بود؟

من و همکارانم وکالت تعداد زیادی از دستگیرشدگان را به عهده داشتیم و همه ما شاهد شجاعت این زنان در دفاع از حقوق خود بودیم. من و موکلینم صراحتا اعلام کردیم که در آن تجمع حضور فعال داشتیم و شرکت در اینگونه فعالیت ها را حق قانونی خود می دانیم. احساس من این است که دادگاه بسیار مایل بود که ما بگوییم حضور ما در میدان هفتم تیر اتفاقی و یا برای تهیه خبر بوده است، تا در آن حالت دادگاه بتواند با فراغ بال حکم برائت را صادر کند. اما من و کلیه موکلینم بر این اعتقاد بوده و هستیم که باید از جایگاه قانونی خود دفاع کنیم. باید به دادگاه جمهوری اسلامی و همه دنیا اعلام کنیم که این حق زن ایرانی است که به قوانین تبعیض آمیز اعتراض کند و اعتراض او مسالمت آمیز بوده و برای خواست خود حاضر به پرداخت هر بهایی هم هست. این برخوردها به دنیا و حاکمیت اعلام کرد که ما زنان حاضر نیستیم پرنسیب های اخلاقی خود را با چند روز آزادی تاخت بزنیم.

همین ملاک ها و منش های اخلاقی را در پرونده ها و موکلین دیگرتان در جنبش زنان دیدید، یا فقط در پرونده ۲۲خرداد شاهد آن بودید؟

خوشبختانه این شیوه عملکرد تاثیر مثبتی در روحیه همه فعالان جوان کمپین گذاشت. مثلا مریم حسین خواه و جلوه جواهری به طور داوطلبانه حاضر نشدند وثیقه سنگین اولیه را بپردازند و در اثر مقاومت و پایمردی آنها این وثیقه ها کاهش چشمگیری پیدا کرد. باید بر سر اصول ایستادگی کرد و از چارچوب تفکر خود گامی عقب نکشید.

به ایستادگی بر سر اصول اشاره کردید، یکی از همین اصول اولیه در جنبش زنان که در ۲۲خرداد تعیین شد اصل همبستگی بود. بعد از گذشت ۲سال از تعیین این اصل آیا فمنیست ها توانستند روی این اصل متمرکز بمانند؟

به اعتقاد من همبستگی بین زنان نه تنها گسسته نشده بلکه روز به روز محکم تر هم می شود. اختلاف نظر در خط مشی یا تاکتیک مبارزاتی امری بسیار طبیعی است و حکایت از دموکراتیک بودن یک جنبش دارد. کدام یک از گروه هایی که هسته اولیه همبستگی را تشکیل دادند اعلام کرده اند که از عقاید خود دست برداشته و حاضر به عقب نشینی هستند. اگر هم بحث و گفت و گویی گاه اینجا و آنجا صورت می گیرد موضوع بحث همان همبستگی بر سر هدف مشترک یعنی تغییر قوانین تبعیض آمیز است. تا زمانی که همان هدف مشترکی که مسبب همبستگی بود وجود دارد، همبستگی هم وجود دارد.

فعالیت زنان، سیلی است که از خروش نخواهد ایستاد

گفتگو با فریده غیرت

فریده غیرت، وکیل پایه یک دادگستری و عضو کانون دفاع از زندانیان، از دغدغه های اجتماعی یک وکیل می گوید و نیز از وضعیت پرونده های تعدادی از بازداشت شدگان ۲۲ خرداد ۵۸ و ۳۱ اسفند ۵۸.

در سال های گذشته، علی الخصوص بعد از ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۵ ، بسیاری از فعالان حوزه زنان و همچنین افراد علاقمند به فعالیتهای اجتماعی، نام شما را به عنوان وکیل مدافع بسیاری از پرونده های فعالان اجتماعی شنیده اند. اکنون چه انگیزه ای باعث شد تا شما به عنوان یک وکیل دادگستری بخشی از فعالیت خود را به دفاع رایگان از فعالان اجتماعی و مشخصاً فعالان زنان اختصاص دهید؟

به سئوال خوبی اشاره کردید. من در حقیقت از زمانی که خودم را شناختم مسئله حقوق زنان از دغدغه های اصلی من بود. در زمانی که محصّل بودم مدام نسبت به برخی از مسائل در رابطه با حقوق زنان موضع گیری می کردم و زمانی که وارد دانشگاه شدم نیز طرح مسائل حقوقی زنان از جمله دغدغه های اصلی من بود، چنان که بسیاری از دوستان من هنوز برخی از مناظره های من در این باب را به خاطر می آورند و گهگاه از آن یاد می کنند.

من در خانواده ای متولد شدم که به هیچ عنوان تبعیضی نسبت به فرزندان دختر و پسر وجود نداشت و شاید این باعث شد که من نسبت به این تبعیض ها و نابرابری ها در جامعه حساس تر شوم و با آغاز فعالیتم در حوزه وکالت در سال ۱۳۴۸ این دغدغه را در کارم نیز دخیل کردم . در دوره پیش از انقلاب به مدت ۴ سال در سمت مشاور حقوقی سازمان زنان ایران فعالیت کردم و همواره با آنکه تعلق خاطر نسبت به رژیم گذشته ندارم و در آن زمان در جبهه ملی و از مخالفان حکومت بودم اما از دوره فعالیتم در سازمان زنان به نیکی یاد می کنم و این به پاس خدمات ارزنده ایست که در آن دوره به زنان ارائه می شد و همکاری خوبی که میان ما و قضَات وجود داشت.

به هر صورت اگر بخواهم پاسخ شفاف سئوال شما را بدهم می گویم فعالیت من در حوزه دفاع از فعالان زنان بخشی از دین من نسبت به این حرکت است، چرا که من خودم را جزیی از این حرکت می دانم و برای رسیدن به هدفم این راه را برگزیده ام.

آیا انتخاب این راه و این هدف برای شما هزینه ای نیز در بر داشته است؟

طبعاً؛ من اخیراً به دلیل همین فعالیتم در حوزه زنان از شرکت در انتخابات کانون وکلای ایران محروم شدم، چرا که درست من را به همین دلیل ردّ صلاحیت نمودند.

برگردیم به پرونده های این چند سال، ممکن است مختصری از پرونده هایی که در ۳ سال گذشته از فعالان حوزه زنان وکالت کرده اید را برایمان شرح دهید؟

عمده پرونده هایی که من در این سال ها وکالت کردم از ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۵ و تجمعی که در میدان هفت تیر برگزار شد آغاز شد و برخی دیگر نیز پرونده هایی مرتبط با ۱۳ اسفند یعنی دقیقاً روز برگزاری دادگاه ۵ نفر از متهمان پرونده ۲۲ خرداد بود.

تمامی موکلان من در این پرونده ها به ۳ اتهام در دادگاه حضور پیدا می کردند که البته برای برخی دو اتهام از این سه مطرح بود.

اتهامات شامل تبانی به قصد اقدام علیه امنیت داخلی ، برهم زدن نظم عمومی و درگیری با پلیس بودند اما متهمان در برخی از موارد احکام متفاوتی دریافت کردند. مجموعاً از ۱۴ یا ۱۵ پرونده ای که من وکالتشان را عهده دار بودم نزدیک به ۱۱ نفر تبرئه شدند و برای برخی نیز احکام تعلیقی صادر شد.

خانم غیرت، شما در گفته هایتان اشاره کردید که با وجود آنکه اتهامات یکسان بود اما در مواردی احکام متفاوتی صادر شد ، علت این تفاوت را چه می دانید؟

معمولا اگر متهمان در شعب مختلفی دادگاهی شوند می توان این احتمال را در نظر گرفت که ممکن است احکام متفاوتی برایشان صادر شود، چرا که تعدادی از شعب اصولاً برخورد شدیدی با برخی از پرونده ها دارند. اما در مواردی که متهمان در یک شعبه مشترک و با اتهاماتی واحد دادگاهی می شوند بروز چنین پدیده ای عجیب به نظر می رسد که البته عموماً به علم قاضی نسبت به سابقه فعالیت برخی افراد نیز برمی گردد. من خودم پرونده مشابهی داشتم. خانم مرضیه مرتاضی لنگرودی و خانم فاطمه گوارایی ، هر دو در ۱۳ اسفند ماه مقابل دادگاه انقلاب دستگیر شدند و هر دو با اتهاماتی مشابه در شعبه ۱۳ دادگاه انقلاب دادگاهی شدند و من از هر دو یکسان دفاع کردم اما خانم گوارایی از این پرونده تبرئه شد و خانم مرتاضی به ۶ ماه حبس تعلیقی و ۱۰ ضربه شلاق محکوم شد و من در لایحه تجدید نظر هم به موارد مشابه این دو پرونده اشاره کردم که البته رأی دادگاه تجدید نظر هنوز صادر نشده ؛ .یا مورد دیگر پرونده خانم بنی یعقوب و همسرشان آقای احمدی امویی از متهمان پرونده ۲۲ خرداد است که هر دو با آنکه خبرنگار بوده و بنا بر وظیفه خبررسانی آنجا حضور داشتند اما احکامی متفاوت دریافت کردند، خانم بنی یعقوب تبرئه شده و آقای احمدی امویی به ۶ ماه حبس تعلیقی محکوم شد.

با توجه به آنچه گفتید و گستردگی دستگیری ها و احکامی که در این روزها برای فعالان حقوق زنان صادر می شود شما چه آینده ای برای این جنبش تصویر می کنید؟

حقیقت این است که برخورد با فعالان اجتماعی در رابطه مستقیم با شرایط سیاسی کشور است و این روزها سطح برخورد با این فعالان و به طور کل دگر اندیشان تفاوت محسوسی کرده است و به نوعی برخورد با آنها سخت تر و خشن تر شده است. فعالان جنبش زنان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و برخورد با آنها نیز شدت بیشتری یافته است و ممکن است این روند نیز ادامه پیدا کند ، اما من معتقدم که این موج و این سیل خروشان از حرکت نخواهد افتاد و این قبیل برخوردها نیز جلوی آن را نخواهد گرفت.

شما به عنوان وکیلی فعال در عرصه دفاع از فعالان اجتماعی در این سال ها آیا با پرونده ای مواجه شدید که دفاع از آن برایتان سخت باشد، یا به عبارتی پروسه دفاع از آن با سختی و اصطکاک همراه شود؟

من با اینکه سال هاست که حرفه وکالت را دنبال می کنم و از صدها پرونده دفاع کرده ام اما هنوز صبح روز دادگاه که از خواب برمی خیزم دچار نوعی اضطراب درونی هستم. اما در رابطه با پرونده فعالان اجتماعی و زنان پرسیدید ، بله چند مورد از این پرونده ها پروسه سختی را طی کرد به طور مثال پرونده خانم معصومه ضیاء کشمکش های زیادی پیدا کرد و برخوردهای بدی هم با من و ایشان شد ولی به هر صورت از آن هم دفاع کردیم و گذشت؛ در رابطه با یکی از معلمان فعال هم این اتفاق تکرار شد.

شاید بهتر باشد بگویم دادگاه هایی که در دادگاه انقلاب برگزار می شوند اصولا سختی و اضطراب خاص خود را دارند.اما شاید به جرئت بگویم یکی از پرونده های سخت من در این سال ها پرونده دوست و همکارم عبدالفتاح سلطانی بود.

آیا شما در طول سال های وکالت تان به دلیل آنکه به عنوان یک زن وکالت می کردید دچار مشکل، محرومیت یا تشنج و درگیری شده اید؟

در دوره ای که ما وکالت را شروع کردیم در حقیقت صف شکن بودیم و به تبع آن سختی هایش را نیز تحمل کردیم. البته من همیشه گفته ام که وکالت شاید تنها حرفه ایست که در آن بین زن و مرد تفاوتی نیست و مهارت آنها است که اهمیت دارد. البته گاهی هم با قضاتی مواجه شده ام که در ابتدا نمی خواستند حضور من را به عنوان یک وکیل زن بپذیرند اما به آنها ثابت کردم که چنین نیست و من توانایی این کار را دارم.

قطعاً شما در طول دوران وکالتتان در پرونده های زنان لحظات تلخ و شیرین بسیاری را پشت سر گذاشته اید، می توانید خیلی کوتاه به برخی از این لحظات اشاره کنید؟

من هر زمان که که در دادگاهی قرار گرفتم که قاضی حرف من را می فهمید و یا دفاعیات من در رأی اش مؤثر واقع می شد و همزمان به من و موکلم نیز احترام گذاشته می شد، احساس خوشحالی می کردم و به

تبع آن هر زمان که برای موکلینم حکم برائت صادر می شد عمیقاً خشنود می شدم، چون برای هر وکیلی این موفقیت شیرین و دلچسب است.

و درست بر عکس، هرگاه در دادگاهی قرار گرفتم که به من و موکلم توهین شد و یا گوشی برای شنیدن حرفها و دفاعیات ما وجود نداشت متأسف شدم، و زمانی که هر یک از موکلانم به ناحق حکمی دریافت کردند و متهم شدند برای من لحظه بسیار تلخی بود.

۲۲ خرداد، فراخوانی که من هم امضا کردم

گفتگو با نسرین ستوده

نسرین ستوده، وکیل پایه یک دادگستری و نیز از اعضای فعال کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است. وی در سال های گذشته وکالت بسیاری از پرونده های فعالان اجتماعی از جمله فعالان حقوق زنان را برعهده داشته است.

خانم ستوده! فکر می‌کنم حداقل پس از سال ۱۳۸۵ خیلی از کسانی که پیگیر وضعیت پرونده‌های فعالان جنبش زنان هستند نام شما را در کنار خانم عبادی، خانم علی‌کرمی و چند نفر دیگر به عنوان وکیل این پرونده‌ها می‌شنوند. شما پذیرفتن وکالت فعالان اجتماعی و سیاسی را از چه زمانی آغاز کردید؟

من کار وکالت خودم را از سال ۱۳۸۳ آغاز کردم. علت این‌که از سال ۸۳ آغاز کردم این بود که تقاضای پروانه‌ی وکالتم از سال ۷۴ که در امتحان ورودی وکالت قبول شده بودم ۸ سال به دلیل عدم تائید وزارت اطلاعات بلاتکلیف مانده بود و بعد از ۸ سال با تلاش کسانی مانند خانم غیرت پروانه‌ی من صادر شد. خیلی هم خوشحالم که این امکان را دارم که در این جهت که دغدغه‌ی سال‌های سال من است می‌توانم فعالیت داشته باشم.

تا جایی که من به خاطر دارم شما با انجمن حمایت از حقوق کودک هم در مورد پرونده‌های کودکان کار می‌کردید. شروع کار داوطلبانه‌ی شما از همان زمان بود؟

بله! البته در کنار آن پرونده‌های سیاسی دیگری را هم قبول کرده بودم مانند پرونده‌ی رویا طلوعی.

قبول کردن پرونده‌های زنان فعال برای شما یک دغدغه‌ی شخصی است یا یک رسالت اجتماعی. چون به هر حال بخش زیادی از وقت‌تان را رایگان صرف پرونده‌های زنان فعال می‌کنید؟

من فکر می‌کنم یک دغدغه‌ی شخصی است که پشتش یک رسالت اجتماعی تعریف می‌شود. به هر حال همه‌ی ما در هر موقعیتی که هستیم کاری را انجام می‌دهیم که سلیقه‌ی شخصی‌مان آن را انتخاب کرده ولی به وسیله‌ی آن یک هدف اجتماعی را دنبال می‌کنیم. بنده به عنوان وکیل، دوستان روانشناس و جامعه‌شناس و دیگران هر کدام در این مجموعه نقشی را برای رسیدن به هدف. به عهده می‌گیرند.

شما از وکلای پرونده‌ی ۲۲ خرداد بوده‌اید و در مورد این پرونده‌ها و چگونگی آنها از بگویید.

۲۲ خرداد فراخوان تجمعی بود که بنده هم آن را امضا کرده بودم ولی به دلایل کاملا شخصی متاسفانه امکان حضور در آن تجمع را پیدا نکردم. به خاطر دارم که به محض آغاز تجمع پشت سر هم اس. ام. اس و تماس تلفنی داشتم و متوجه شدم که آن تجمع به خشونت کشیده شده است و این برای همه‌ی ما غیرمنتظره بود. برای دوستانی که فعالیت اجتماعی داشتند غیرمنتظره بود چون آنها تمام تلاش‌شان را کرده بودند تا یک راه کاملا مسالمت‌آمیز و قانونی انتخاب کنند و برای کسانی هم که مانند من اندک سواد حقوقی داشتند غیرمنتظره بود برای این‌که قانون این حق را داده بود که افراد برای اعلام نظرات خودشان تجمع کنند. اصل ۲۷ قانون اساسی که به عنوان مادر در همه‌ی سیستم‌های حقوقی جهان شناخته می‌شود، در ایران این حق را داده است و فقط مشروط کرده به این‌که خلاف موازین اسلامی نباشد و علاوه بر آن سلاحی هم حمل نشود. این دو شرط در این تجمع رعایت شده بود. سلاح که مطلقا همراه هیچ‌کس نبود و بعد هم در مورد خلاف مبانی شرع نبودن این خواسته‌ها ما استنادمان به نظرات فقهی است که قبل از این تجمع هم در مورد دیه، ازدواج مجدد، ارث زنان و همه‌ی مطالبات زنان وجود داشته و هیچ‌کدام این خواسته ها خلاف شرع نبوده است. بنابراین خیلی طبیعی است که ما کاملا غافلگیر شده بودیم چون زنان یک اقدام مسالمت‌آمیز کرده بودند. بعد از این بود که حتا حلقه باز هم تنگ‌تر شد و ما متوجه شدیم مسئله قانون و بحث قانونی بودن این مسائل نیست. وقتی که آمدند گفتند حتا در روزنامه‌ها هم این مباحث را مطرح نکنید. به روزنامه‌ها دستور داده شد که در مورد کمپین و یا مباحث مطروحه در کمپین چیزی نوشته نشود و اخیرا در پرونده‌یی که برای چهار نفر از فعالان حقوق زنان، پروین اردلان، مریم حسین‌خواه، جلوه جواهری و ناهید کشاورز تشکیل شده است، اینها به دلیل فعالیت‌شان در سایت «زنستان» است که به دادگاه فراخوانده شده، متهم شده‌اند، از آنها وثیقه گرفته شده و بقیه‌ی اقداماتی که در برخورد با یک متهم می‌شود. من اینجا می‌خواهم بگویم که چنین برخوردهایی مخالف میثاق‌های بین‌المللی است چرا که در واقع آزادی بیان را هدف قرار می‌دهد. و در درجه‌ی دوم می‌خواهم تاکید کنم که تمام این تلاش‌ها برای این است که ما ناامید شویم. ولی ما هم تلاش می‌کنیم که با ما باید بحث قانونی شود و توانسته‌ایم گام‌های موفقیت‌آمیزی هم برداشته باشیم.

شما حضور ذهن دارید که از پرونده‌های ۲۲ خرداد وکالت کدام یک به عهده‌ی شما بوده است؟

پرونده‌ی نوشین احمدی خراسانی، پروین اردلان، دلارام علی و چند نفر دیگر.

بعد از ۲۲ خرداد روزی که قرار بود دادگاه ۵ نفر از متهمین پرونده‌ی ۲۲ خرداد برگزار شود که فکر می‌کنم دو نفر از آنها موکلان شما بودند، دوباره یک دستگیری گسترده‌یی اتفاق افتاد و ۳۳ نفر بازداشت شدند. این بازداشت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیاست برخورد با ۱۳ اسفند به نظر من استمرار سیاستی بود که در ۲۲ خرداد نسبت به زنان اعمال شد. در واقع می‌خواست همان پیام را تکرار کند که ما قرار نیست در مورد زنان قانونی عمل کنیم چون آن بازداشت کاملا

یک اقدام غیرقانونی بود. من به همراه دیگران از پنجره‌ی دادگاه انقلاب شاهد این ماجرا بودم. زنان در اقدامی مسالمت‌آمیز کنار دیوار نشسته بودند و برگه‌هایی را در دست داشتند حاوی این مطلب که محاکمه‌ی فعالان جنبش زنان در آستانه‌ی روز جهانی زن چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ این یک سوال بود برای آنها و هیچ اقدامی بیش از این نکرده بودند. حتا نه شعاری داده بودند که اگر هم می‌دادند حقشان بود و به لحاظ قانونی مشکلی نداشت و نه خیابانی را بسته بودند و نه هیچ تظاهرات دیگری. زمانی که افراد بازداشت شده را سوار مینی‌بوس کردند تصور همه‌ی ما این بود که اینها را دو خیابان بالاتر آزاد می‌کنند اما این کار را نکردند. باید به یک قضیه‌ی جانبی اشاره بکنم. در ۲۲ خرداد و ۱۳ اسفند پلیس به شکل بسیار خشونت‌آمیزی با زنان برخورد کرده بود. ما در مورد هردوی اینها شکایتی را مطرح کردیم. در ۲۲ خرداد شکایت جمعی از سوی فعالان حقوق زنان بود به استناد مدارکی داشتیم. عکس‌های دلارام علی و ژیلا بنی‌یعقوب روی سایت‌ها بود. و کسانی هم بودند که آثار ضرب و جرح روی بدن آنها تا همان روزی که آمدند برای طرح شکایت وجود داشت. نوشین احمدی خراسانی استخوان دست‌شان آسیب دیده بود و گردن و پای احترام شادفر هم آسیب دیده بود و هر دوی اینها به پزشک قانونی مراجعه کرده بودند و پزشک قانونی ضرب و شتم ایشان را تائید کرد. ولی شکایت ما در مورد ۲۲ خرداد منجر به صدور قرار منع تعقیب شد به رغم تمام مدارک و شواهدی که در پرونده موجود بود. شاهدانی بودند که شهادت داده بودند. عکس‌هایی وجود داشت که ماموران را در حال زدن نشان می‌داد و همین‌طور گواهی پزشک قانونی. ولی همه‌ی اینها نادیده گرفته شد و در نهایت بازپرس پرونده بعد از سه بار درخواست از نیروی انتظامی برای فرستادن نماینده‌یی به دادگاه در آخرین اقدام وقتی که آنها نیامدند قرار منع تعقیب صادر کرد. در دومین پرونده در ۱۳ اسفند ناهید جعفری مورد ضرب و جرح منتهی به خونریزی قرار گرفت. در این پرونده ما علیه کسی که خانم جعفری اتیکت روی لباسش را خوانده بود به یک همچین نامی اعلام شکایت کردیم. ایشان گفتند آن نامی که من خواندم یا بهرام ابراهیمی‌نژاد بوده یا بهرام نژادابراهیمی. یک سال و نیم است این نام در نیروی انتظامی در حال بررسی است و هنوز صاحب این نام را پیدا نکرده‌اند. سه بار بازپرس پرونده به نیروی انتظامی اعلام کرده مامور را اعزام کنید برای محاکمه ولی تاکنون اقدامی نکرده‌اند. در آخرین اقدام بنده به همراه خانم جعفری به فرماندهی نیروی انتظامی تهران بزرگ مراجعه کردم. گفتند: ما چنین کسی را نمی‌شناسیم و شما بگویید که ما چه کار کنیم؟ و حتا می‌گفت: ممکن است این آقا تقلبی لباس پوشیده باشد. گفتیم: اگر چنین است دیگر هیچ‌کس قابل اعتماد نیست. این فرد در مقابل رییس کلانتری ۱۰۶ شهید نامجو با باتوم زنان را زده است. آیا ممکن است لباس تقلبی پوشیده باشد؟ همین الان از پرسنلی نیروی انتظامی استعلام کنید. این کار را کردند و قرار است پاسخ بدهند که هنوز خبری نشده است. بعد از یک سال و سه ماه هنوز این پرونده به جایی نرسیده است و امیدوارم این یکی به قرار منع تعقیب منتهی نشود. این دو شکل برخورد را کنار هم بگذارید. از یک سو برای زنان فعال مستمرا احکام سنگین و نامتناسب صادر می‌شود و از آن سو شکایت ما بابت تخلفات نیروی انتظامی متاسفانه تا به امروز به جایی نرسیده است.

شما در این مدتی که پرونده‌های فعالان اجتماعی و بخصوص پرونده‌های فعالان جنبش زنان را پیگیری می‌کردید متحمل سختی خاصی مثلا تهدید شده‌اید؟

گاهی قضات به من تذکر می‌دهند که اگر این پرونده‌ها رایگان نباشد شما را تحت تعقیب قرار می‌دهیم. البته این یک تعقیب انتظامی است و می‌تواند منجر به اعلام تخلف انتظامی برای یک وکیل شود. و من همیشه به آنها می‌گویم: خواهش می‌کنم این را به کانون وکلا اعلام کنید. چندین بار این تهدید را کرده‌اند که به لحاظ شغلی من را تحت فشار قرار می‌دهند. یک بار هم وقتی برای اعلام وکالت در پرونده‌ی ناهید کشاورز و محبوبه حسین‌زاده به دادسرا رفته بودم دادیار مربوطه که پرونده را پیگیری می‌کرد به من گفت: شما وکیل این پرونده نیستی و من تا امروز وکالت‌نامه‌یی از شما نگرفته‌ام و اگر شما در مورد این پرونده مصاحبه کنید، من شما را تحت تعقیب قضایی قرار می دهم که من از ایشان خواستم آنچه را که تشخیص می‌دهد حتمن انجام دهد. قضیه از این قرار است که ما در مرحله‌ی دادسرا در حالی که از موکل خودمان امضا داریم برای پیگیری پرونده‌اش اما وقتی می‌رویم برای پیگیری، وکالت‌نامه را از ما قبول نمی‌کنند که روی پرونده بگذارند. و بعد می‌گویند که چون ما هنوز وکالت‌نامه را از شما نگرفته‌ایم از نظر ما شما وکیل متهم نیستید. این تخلفی است که آنها انجام می‌دهند. آنها می‌توانند از حضور ما و از دخالت ما در پرونده جلوگیری کنند ولی نمی‌توانند وکالت‌نامه‌ی ما را قبول نکنند. باید وکالت‌نامه‌ی ما را بگیرند و در کمال احترام بگویند که شما نمی‌توانید در مرحله‌ی بازجویی به موکل خود مشاوره بدهید. این اختیاری است که قانون به آنها داده است که البته ما به این قانون معترضیم و اعتراض خودمان را ارائه کرده‌ایم چون حق دسترسی به وکیل را برای افراد مخدوش می‌کند.

چند وقت پیش هم گویا مشکلی برای سفرتان پیش آمد؟

در آن ماجرا من همراه منصوره شجاعی بودم. خانم شجاعی را ممنوع‌الخروج کردند ولی به من می‌گفتند: شما می‌توانید بروید. شب قبل از سفر از طرف وزارت اطلاعات با من تماس گرفته شد و از من خواستند که نروم. ساعت ۳ بعد از نیمه شب من با خانم شجاعی در منزلم قرار داشتم که با هم به فرودگاه برویم. داخل کوچه ایشان ماشین‌هایی را دیده بود که گویا مراقب بوده‌اند. البته اصلا نمی‌شود به این قسمت استناد کرد ولی تماسی که با من از طرف وزارت اطلاعات گرفته شد و به من گفتند این سفر در شأن شما نیست، قابل استناد است. در فرودگاه جلوی خروج خانم شجاعی را گرفتند و طبیعی است با توجه به این‌که ما هم‌سفر بودیم من هم از سفر چشم‌پوشی کردم.

در میان پرونده‌های ۲۲ خرداد و ۱۳ اسفند کدام پرونده سخت‌ترین پرونده‌ی شما بود؟

هر پرونده حکایت خاص خودش را دارد و در یک مرحله‌ی خاصی سخت می‌شود. در پرونده‌ی ناهید کشاورز و محبوبه حسین‌زاده اولا مدت بازداشت اینها کمی طولانی شده بود و طبیعی بود که ما نگران شده باشیم و

دادسرا هم به هیچ‌وجه امکان مداخله‌ی من را نمی‌داد. حتا دادیار امنیت که من برای پیگیری به آنجا مراجعه می‌کردم یک بار در یک اقدام غیرمنتظره برگه‌ی خروج من را امضا نکرد. شاید این عمل می‌توانست منجر به بازداشت من شود ولی نشد. من پایین آمدم و این برگه منجر به درگیری من در مقابل در خروجی شد. من با عصبانیت رفتم روی صندلی نشستم و چهار ـ پنج ماهه هم باردار بودم. صندلی خراب بود و از پشت روی زمین افتادم که البته هیچ مشکلی پیش نیامد و فقط دچار درد شدیدی شدم. دومین پرونده، پرونده‌ی امیر یعقوبعلی در شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب بود. این شعبه روشی دارد که من‌درآوردی است و قانونی نیست. قاضی سبحانی می‌گوید: من نمی‌گذارم وکیل کنار موکلش بنشیند و به او مشاوره بدهد. من با این شعبه پرونده‌ی مواد مخدر نداشته‌ام اما دوست دارم بدانم در آن پرونده‌ها هم همین‌طور رفتار می‌کند. به من می‌گفت کنار موکلت ننشین که البته من نشستم اما اجازه نمی‌داد من او را راهنمایی کنم. در واقع در این پرونده به من اجازه‌ی دفاع به طور واقعی داده نشد و در این پرونده موکل از حق دسترسی به وکیل محروم شد.

خانم ستوده! تلخ‌ترین و شیرین‌ترین لحظاتی که در هنگام پیگیری این پرونده‌ها داشته‌اید کدام بوده است؟

وقتی راحله عسگری و نسیم خسروی بازداشت شده بودند طبیعی بود که ما احساس حمایت بیشتری داشتیم چون خیلی جوان بودند. یک روز قبل از آزادی این دو نفر بود که پروین اردلان با من تماس گرفت که گویا اینها به شدت تحت فشارند و کتک خورده‌اند. ظاهرا آن روز تلفن بند آنها قطع بوده است ولی شب یک نفر از زندانیان اوین به روزنامه اعتماد زنگ زده و به یکی از خبرنگارهای روزنامه اعتماد گفته بود که دو دختر را برای امضا جمع کردن در پارک بازداشت کرده اند. و اینها را به شدت کتک می زدند که صدایشان را شنیده ایم و گفته بود که سربازها گفته اند به دوستان شان بگویید ببینید می توانند کاری برای آنها بکنند. او و محبوبه حسین‌زاده هم به پروین گفته بودند. خب ما خیلی نگران بودیم و پروین هم خیلی گریه می‌کرد. آن شب من تا صبح بیدار بودم به این هوا که صبح زود به دادگاه انقلاب بروم تا ماجرا را پیگیری کنم. طبق معمول من را که راه نمی‌دادند اما من با یک مکافاتی داخل شدم و منتظر شدم تا اینها را بیاورند. من فورا رفتم جلو و پرسیدم که شما را زدند که گفتند: نه! همان لحظه رفتم سراغ دادیار و گفتم شما اجازه بدهید ما وارد پرونده بشویم چون این‌طور شایعات وقتی وکیل دخالت ندارد خیلی زیاد می‌شود. این یکی از تلخ‌ترین پیش‌آمدها بود در این پرونده‌ها و در هر پرونده‌یی هم وقتی موکل آزاد می‌شود واقعا لحظه‌ی شیرین و خوبی است.

در پرونده‌ی ۲۲ خرداد و ۱۳ اسفند تفاوت‌هایی بین احکام صادر شده وجود دارد. مثلا احکام زندان دو ساله و سه ساله برای دلارام علی و عالیه اقدام‌دوست در پرونده‌ی ۲۲ خرداد یا حکم دو سال تعلیقی برای پروین اردلان یا ۱۰ ضربه شلاق برای مینو مرتاضی لنگرودی در پرونده‌ی ۱۳ اسفند و در مقابل چندین حکم تبرئه. دلیل این تفاوت‌ها چیست؟

من دو دلیل دارم. یکی تفاوت شعب است. ما نمی‌توانیم انکار کنیم که در دستگاه قضایی ما دو دیدگاه حاکم

است. یک دیدگاه تندروانه و یکی دیدگاه متعادل‌تر. این دیدگاه‌ها در احکام صادره خودش را نشان می‌دهد. و در مورد احکام متفاوتی که از یک شعبه برای یک اتهام مشترک صادر می‌شود، سوابق فرد مهم است. مثلا امیر یعقوبعلی را در پارک و دلارام علی را در تجمع بازداشت می‌کنند و برای هر دو احکام سنگینی صادر می‌کنند. به نظر من در صدور این احکام سوابق فرد، این‌که فرد در دانشگاه چه کرده؟ در تشکل‌های غیردولتی چه فعالیتی کرده؟ و در کل چه می‌کرده نقش بازی می‌کند.

تا زمانی که احکام سنگینی مانند حکم دلارام علی و عالیه اقدام‌دوست صادر شد شما فکر می‌کردید کار به جایی برسد که احکام سنگین تعزیری برای فعالان جنبش زنان صادر شود و بعد در احکامی مانند حکم امیر یعقوبعلی تکرار شود؟

من اصلا فکر نمی‌کردم چنین شود. کما این‌که وقتی ما با هم کار کمپین را آغاز کردیم می‌دانستیم که در بطن کمپین هیچ کار سیاسی انجام نمی‌گیرد. ولی چرا چنین برخوردی می‌شود؟ من فکر می‌کنم شاهرگ تمام حکومت‌هایی که می‌خواهند مردم را بیش از اندازه کنترل کنند همان فرهنگ مردسالاری است. به ویژه در حیطه‌ی حقوق زنان، شاهرگ این حکومت‌ها همان روابط خانوادگی است که خیلی سعی می‌کنند با خواسته‌های برابری‌طلبانه در آن تحقیرآمیز برخورد کنند. سند من این است که در سال ۱۳۴۲ که شاه به زنان حق رای داد، زمانی بود که ادعاهای شاه برای پای گذاشتن ایران در راه تمدن جهانی آغاز شده بود اما در واقع آنچه که کم و بیش به تغییر موقعیت زنان در خانواده منجر شد، قانون حمایت از خانواده در سال ۵۳ بود. یازده سال تاخیر زمانی داشت برای حقوق خانوادگی زنان. اتفاقا تجربه‌ی کمپین نشان داد که حقوق زنان از هر ادعای سیاسی دیگری بیشتر می‌تواند برای حکومت حساسیت‌برانگیز باشد. حکومت نشان داد که استمرار خودش را به حاکمیت ارزش‌های مردسالار پیوند زده است.

در رابطه با دفاع از موکلانتان تا چه حد به اعتقادات موکل در دفاع از او توجه می‌کنید؟

در نظر داشته باشید وکلای حقوق بشری وقتی وکالت افراد را به عهده می‌گیرند از طرز فکرشان دفاع نمی‌کنند. ممکن است وکلایی که الان فعالیت حقوق بشری می‌کنند وکالت کسی را که مبارزه‌ی مسلحانه کرده است را هم به عهده بگیرند ولی این به آن معنی نیست که مبارزه‌ی مسلحانه مورد تائید این وکیل است. اما در مورد کمپین وضع فرق می‌کند به این دلیل که کاملا قانونی است. اما اگر موکلی به من مراجعه بکند و به هر دلیلی بخواهد تنها از او در دادگاه دفاع کنم نه از فعالیتش در کمپین من از او می‌خواهم که به وکیل دیگری مراجعه کند. در ضمن شیوه‌ی دفاع بنده و دیگر وکلای حاضر در کمپین این است که وقتی کار کمپین قانونی است ما بر حقوق قانونی خودمان پافشاری می‌کنیم. تجمع ۲۲ خرداد بر پایه‌ی اصل ۲۷ قانون اساسی صورت گرفته است و کسانی که در آن شرکت کرده‌اند قبلن با وکلا مشورت کرده‌اند و با علم به قانونی بودن تجمع در آن شرکت کرده‌اند بنابراین طبیعی است که ما از حقوق قانونی آنها دفاع می‌کنیم.

حتی اگر زنان مجوز می گرفتند همین اتفاق می افتد

گفتگو با محمد شریف

محمد شریف، وکیل پایه یک دادگستری است. وی وکالت پرونده ی تعدادی از بازداشت شدگان پرونده های ۲۲ خرداد و ۳۱ اسفند ۵۸ را بر عهده داشته است.

آیا از منظر حقوقی می توان، به زنان بابت برگزاری تجمع ۲۲خرداد در میدان ۷تیر ایراد گرفت؟

در تظاهرات آرام و بدون حمل سلاح، قوانین در قانون اساسی با قوانین عادی و قانون احزاب تفاوت دارد. در قانون اساسی به نظر می رسد تظاهراتی مانند تظاهرات میدان ۷تیر آزاد است. در این نوع حرکت ها باید به نیروی انتظامی اطلاع داده شود (تاکید می کنم که فقط اطلاع و نه تقاضای مجوز) تا نیروی انتظامی برای حفظ امنیت و عدم ایجاد ترافیک با تجمع کنندگان همکاری کند. از سویی دیگر قوانین احزاب به گونه ای تنظیم شده است که باید مقامات مسئول و نیروی انتظامی مجوز صادر کنند. این تناقض در قانون است چون قانون عادی باید با قانون برتر مطابقت داشته باشد و قوانین دیگر نمی توانند قانون برتر را نادیده بگیرند ولی این اتفاق افتاده است. به هر حال این شکل کلی قضیه است. بر اساس قانون اساسی ایرادی به زنان وارد نیست.

با توجه به تجربه شما در پرونده ۲۲ خرداد و پرونده های مشابه اگر زنان مجوز می گرفتند و ما این نکته را دلیلی برای این احکام و خشونت ها می دانستیم، آیا پرونده این روند را طی نمی کرد؟

نخیر. من وکالت متهمین پرونده تظاهرات روز جهانی کارگر در سقز را به عهده داشتم. کارگران برای این تظاهرات همه الزامات قانونی را رعایت کرده بودند. نیروی انتظامی و فرمانداری مجوزهای لازم را داده بود و همه تشریفات قانونی طی شده بود، با این همه تعدا زیادی از کارگران دستگیر شدند و به عنوان نمونه محمود صالحی علی رغم وضعیت جسمی نگران کننده خود یک سال را در زندان گذراند و حکم زندان تعلیقی او هم برای ۳سال اجرا شد. این برخورد شدید و همراه با بی احترامی ها در این تظاهرات هم اتفاق افتاد. بنابراین نمی توان گفت که زنان اشتباه کردند و نباید آن تجمع را بدون مجوز برگزار می کردند و متحمل این هزینه ها نمی شدند. به احتمال زیاد همین اتفاق ها می افتاد.

یکی از اتهامات مطروحه در پرونده متهمان ۲۲خرداد اخلال در نظم عمومی بود. این اتهام مجازات شلاق را به مجازات زندان های تعلیقی و تعزیری اضافه کرد. آیا این اتهام وارد بود؟

این حکم زمانی می تواند صادر شود که عمل متهمان ایجاد ترافیک کرده باشد و زندگی عادی مردم از جمله

کسب و کار آنها را مختل کرده باشد. این اتفاق ها در ۲۲خرداد و به واسطه تجمع زنان نیافتاد، بنابراین این اتهام و حکم هم جایز نبود. این اتهام در پرونده زنانی که روز ۱۳ اسفند مقابل دادگاه انقلاب بازداشت شدند تکرار شد.

شما همان روز در دادگاه حضور داشتید، این یکی از جلسات محاکمه متهمان برگزاری تجمع ۲۲ خرداد بود. ممکن است در باره فضای دادگاه توضیح دهید.

جو دادگاه واقعا رعب آور بود. کسانی در دادگاه حضور داشتند که دادگاه را زیر سئوال برده بودند. شما یا جلسه را علنی اعلام می کنید و در این صورت خبرنگاران هم حق دارند در جلسه شرکت کنند. یا جلسه غیر علنی است که در این صورت جز متهم، وکیل، قاضی و منشی کسی حق حضور در جلسه ندارد. اما آن روز عده زیادی که هیچ سمتی هم نداشتند در دادگاه نشسته بودند. اعتراض ما هم به جایی نرسید چون نمی خواستیم مسائل را پیچیده تر از آنچه بود بکنیم. این کل روند پیگیری داخل دادگاه و بیرون دادگاه هم که جریان دستگیری در جریان بود.

نظرتان راجع به احکام صادر شده پرونده ۲۲ خرداد چیست؟

صدور احکام واقعا عجیب بود. در این پرونده عده ی زیادی دستگیر شدند که همه آنها در یک محل و به یک اتهام دستگیر شده بودند. اما برای یک متهم (دلارام علی) ۲سال و شش ماه حبس تعزیری صادر شد در حالی که موکل من با همان اتهام ۶ماه حبس تعلیقی گرفت. این میزان تفاوت در صدور احکام یک پرونده قابل قبول نیست.

چه چیزی در پرونده ۲۲خرداد و کمپین یک میلیون امضا برای شما اهمیت داشت که وکالت این پرونده ها را گرفتید؟

جنبش زنان با جنبش های دیگر تفاوت عمده ای دارد و آن عمومیت مطالبات حقوقی زنان است. من وکالت پرونده هایی را به عهده داشتم که آنها به نوعی مصادیق نقض حقوق بشر بودند. مثل پرونده ملی- مذهبی ها، اعضای پژاک و ...، تفاوت این پرونده ها با پرونده های زنان در این بود که فعالان آن فقط زنان روشنفکر نیستند و مطالباتشان خواست روشنفکران نیست. خواست های کمپین خواست همه توده ها و دربرگیرنده همه مردم است. شاید ما همزمان در تلاش باشیم تا مفاهیم مثل آزادی بیان یا منع شکنجه را جا بیاندازیم. اما این چیزها عمومیت ندارند. مردم عادی به فکر نان و آب روزشان هستند، و خواست زنان در کمپین خود نان و آب است. چه در تهران و چه در دورافتاده ترین روستاها ظلم خشن و فراگیری علیه زنان در جریان است. اهدافی مثل منع شکنجه و آزادی بیان اهداف مقدسی هستند اما دغدغه توده نیست. اینکه در ایلام زنان خود را به آتش می کشند و یا زنی مورد تجاوز دایی اش قرار می گیرد و بعد پدرش او را می کشد و متجاوز آزادانه می گردد، اینها اتفاقات فاجعه باری است که در همه جای ایران می افتد. بنابراین مطالبات زنان استعداد زیادی برای فراگیر شدن دارد. این فراگیری اهداف برای حقوقدانان و اساسا هر روشنفکری مورد توجه قرار می گیرد.

زنان مجوز تجمع را از قانون اساسی گرفته بودند

گفتگو با لیلا علی کرمی

لیلا علی کرمی، وکیل پایه یک دادگستری و از فعالان کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است. وی در سال های گذشته وکالت پرونده های زیادی از فعالان جنبش زنان را برعهده داشته است.

بعد از تجمع ۲۲ خرداد بسیاری حرکت زنان را از این منظر به نقد کشیدند که این تجمع هزینه زیادی را به جنبش زنان تحمیل کرد. آیا می توان تجمع کنندگان را به دلیل این تجمع محکوم کرد؟

در این باره من هیچ ایرادی به زنان را وارد نمی دانم. قانون اساسی تجمعاتی نظیر تجمع میدان ۷تیر را قانونی می داند. در اصل زنان مجوز برگزاری این تجمع را از قانون اساسی گرفته بودند. این تجمع بسیار مسالمت آمیز بود، کسی با خود اسلحه نداشت و خواست و مطالبات آن هم بسیار معقول بود. ایراد من به نیروی انتظامی است که دست به آن برخورد زد. وظیفه نیروی انتظامی حفظ امنیت تجمعات است. این وظیفه هم فقط بر دوش نیروی انتظامی کشور ما نیست و این روال در همه جهان جریان دارد. پلیس نمی تواند چنین برخوردی با تجمعات داشته باشد. هرچند با وجود مدارکی که از خشونت پلیس در دست بود، اما شکایت زنان هم در این باره به جایی نرسید و قرار منع تعقیب به نفع پلیس صادر شد.

آیا می توانیم بگوییم پلیس دستور حمله را به این دلیل گرفته بود که خواست زنان مغایرتی با دین اسلام داشته است؟

این موضوع هم در مورد آن تجمع منتفی است. چون همه مواردی که در کمپین طرح شده و خواستی برای تغییر قوانین است که این قوانین حتی میان علمای دین محل شک و تردید است. درباره قوانینی مثل حق حضانت یا طلاق هیچ نص صریحی وجود ندارد که بگوید این حق فقط مال مرد است و بسته به تفسیر علما قابل تغییر است. در برخی موارد نص صریحی در قرآن داریم که اصلا اجرا نمی شود. مثلا ما در قرآن نوعی طلاق داریم به اسم طلاق خلعی که نسبت به خواست زن برای طلاق اجرا می شود. یعنی زن می تواند با بخشیدن مهریه خود از همسرش جدا شود. من به عنوان یک وکیل تا کنون ندیده ام زنی بتواند از این طریق از همسرش جدا شود، یا تا به حال در دادگاه نتوانسته ام این را طرح کنم که موکل من می خواهد طلاق خلعی بگیرد. الان در قوانین ما اراده مردان است که در نهایت منجر به طلاق می شود. بنابراین مواردی از قانون که مورد اجماع علما نیست اجرا می شود و عکس آن را کمتر می بینیم. مطالبه تغییر و اصلاح این قوانین مغایرت

و ضدیتی با دین اسلام ندارد.

یکی از مهمترین اتهامات در پرونده ۲۲ خرداد، که در پرونده ۱۳ اسفند و پرونده های دیگر فعالان کمپین تکرار شد، اتهام اقدام علیه امنیت ملی بود. آیا تجمع ۲۲ خرداد و حرکت های زنان در تلاش برای تغییر قوانین می تواند امنیت ملی کشور را به خطر بیاندازد؟

قانون گذار برای امنیت ملی تعریف مشخصی گذاشته است. از سویی دیگر در قوانین جزایی ما اصلی داریم به نام تفسیر مضیق از جرم. یعنی ما نمی توانیم هر اتهامی را چنان گسترده کنیم که به یک اتهام دیگر تبدیل شود. این درست نیست که ما نقد به قانون را دلیلی برای اقدام علیه امنیت ملی تعبیر کنیم. اگر بخواهیم چنین رویه را جاری کنیم باید بسیاری از حقوقدانان و اساتید دانشگاه ها را که کارشان نقد قوانین است محکوم کنیم.

بحث در کمپین این است که قوانین فعلی پاسخگوی نیازهای فعلی خانواده و جامعه امروزی نیست و باید با پیشرفت جامعه تغییر کند. این اتهامات فضا را برای نقد می بندد و همین پرونده ها سنگین است که امنیت ملی را به خطر می اندازد، چون می شود این تعبیر را داشت که زنان کشور ما امنیت این را ندارند که بتوانند حرفشان را بزنند.

فکر می کنید قوانین ما پتانسیل این تغییرات را دارند؟

بله. زنان جامعه ما امروز تحصیلکرده هستند، بیش از ۶۰ درصد دانشجویان ما را زنان تشکیل داده اند. از سویی مناسبات اقتصادی هم تغییر کرده و جمعیتی زیادی از زنان در بازار کار مشغول هستند. امروز دیگر طلاق فقط مشکل زنان در شهرهای بزرگ نیست و این اتفاق حتی در روستاها هم می افتد و قانون گذاران هم شاهد آن هستند. قوانین فعلی برای این جامعه کارایی ندارد. این قوانین باید تغییر کنند. به نظر من پتانسیل پذیرش این تغییرات وجود دارد و امیدوارم هرچه زودتر لایحه این تغییرات در مجلس طرح شود.

۲۲خرداد همه مناسبات را تغییر داد

گفتگو با زهره ارزنی

زهره ارزنی، وکیل پایه یک دادگستری، عضو مرکز فرهنگی زنان است. او وکالت پرونده تعدادی از بازداشت شدگان ۲۲ خرداد ۵۸ و ۳۱ اسفند ۵۸ را برعهده داشته است. ارزنی همچنین از فعالان کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز محسوب می شود.

برای سئوال اول می خواهم یک ارزیابی حقوقی از تجمع ۲۲ خرداد ارائه دهید. آیا ایراد حقوقی در برگزاری تجمع به زنان وارد بود؟ و بعد اینکه چه نقد حقوقی به مقامات قضایی و اجرای در برخورد با این تجمع وارد است؟

طبق اصل ۲۷ قانون اساسی که می گوید برگزاری تجمع بدون اسلحه و در صورتی که خلاف اصول شرع نباشد مجاز است، تجمع ۲۲ خرداد ایراد حقوقی ندارد. زنان به خیابان آمده بودند که مطالبات حقوقی خود را طرح کنند. موضوع سلاح که کاملا منتفی است، اما درباره تفسیر از اینکه آیا چه چیز خلاف شرع است و چه چیزی خلاف شرع نیست، در قانون مشخص نیست. خواست تغییر قوانین البته نمی تواند مخالفتی با شرع اسلام هم داشته باشد.

اما یک موضوعی در روند قضایی این تجمع خود را نشان داد، نگاه جنسیتی نسبت به پرونده های زنان بود. یعنی اینجا به عنوان یک شهروند و یک انسان که حقی در قانون دارد برخورد نشد. این برخورد تبعیض آمیز ریشه های عمیقی دارد. آنها در مواردی یا حقی ندارند، یا حق آنها نیمی از حقی است که مردان دارند و یا حق آنها با عواملی محدود به نظر مردان شده است. برای مثال به ترتیب در بحث شهادت در بعضی جرایم شهادت زن مردود است. در دیه و ارث حق او نیمی از حق مرد است و در سفر خارج از کشور زن حق سفر دارد ولی به شرطی که اجازه همسرش را داشته باشد. بنابراین در قوانین جا افتاده که وقتی درباره حقوق شهروندی حرف می زنیم قصد ما حقوق شهروند مرد است، چون در مورد زنان این قوانین تغییر می کند. در ۲۲ خرداد قاضی می توانست تفسیر دیگری از جرم داشته باشد ولی همین حضور زنان در روند پرونده (از برخورد پلیس تا دادگاه) تاثیر داشت و این نقص های حقوقی این پرونده ها را نشان می دهد.

این نگرش های حقوقی همیشه در دادگاه ها وجود داشت. آیا همین برخوردها توانست بستری برای حقوقدانان ایجاد کند که نسبت به این نگرش ها واکنش نشان دهند؟

بله دقیقا روی این قضیه تاثیر گذاشت. در تجمع سال ۸۴ چون بازداشتی صورت نگرفت، بعد از تجمع بحثی

درباره قانونی بودن یا نبودن تجمع ایجاد نشد. بازداشت های وسیع سال ۸۵ حقوقدانان را به شدت درگیر این موضوع کرد. کسانی مثل دکتر آخوندی، آقای کشاورز و حتی بعضی از احزاب در حمایت از این تجمع قانونی بیانیه دادند. همه این اظهار نظرها تاکید داشت که چنین تجمعی مجوز لازم ندارد. چون قانون ما می گوید کسانی که اعتراضی دارند می توانند برای بین این اعتراض در خیابان جمع شوند و مطالباتشان را بگویند. در همان زمان در روزنامه ها و سایت ها بسیاری از حقوقدانان، اساتید دانشگاه ها و صاحب نظران در مورد قانونی بودن تجمع صحبت کردند. در نهایت این بحث ها به این نتیجه رسید که زنان کار غیرقانونی انجام ندادند. این اجماع کلی بود که بین حقوقدانان اتفاق افتاد. با همه اینها نظر مقامات دولتی جز این بود و علیه تجمع کنندگان اعلام جرم کردند، و چون استدلال کردند که این تجمع مجوز نداشت، اتهام زیر مجموعه اقدام علیه امنیت ملی قرار گرفت.

ابتدای این مصاحبه تاکید کردید که زنان کار غیر قانونی نکردند، پس اینکه دائم تکرار می شد که تجمع غیرقانونی بوده و احکام هم بر مبنای این تاکید صادر شد بر اساس چه تفسیری از قانون بود؟
استناد این احکام یک آئین نامه مصوب وزارت کشور است که می گوید هر تجمعی نیازمند مجوز است. اما به نظر من همین آیین نامه خود در تقابل با قانون اساسی و غیرقانونی است. اصل ۲۷ قانون اساسی بسیار صریح است، این قوانین را نمایندگان مردم تصویب کرده اند، این قوانین چه قوانین عادی باشند چه قوانین اساسی وقتی عمومیت دارد و همه شهروندان را درگیر می کند باید به تصویب مجلس برسد و باقی مسیر تصویب یک قانون را طی کند. قانونی که به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسیده مفهوم دارد و برای همه هم لازم الاجراست. اما با استناد با آیین نامه یک وزارتخانه نمی توان کسی را محکوم کرد. البته هیچ وقت دادگاه ها و یا حتی در بازجویی ها به این آیین نامه رسما استناد نشد، اما ملاک اتهام همین آیین نامه بود.

مصداق این اتهام برهم زدن نظم عمومی بود. ممکن است در این باره صحبت کنید که آیا این حرکت اخلالی در نظم عمومی ایجاد کرد؟
اینکه تجمع به خیابان کشیده شد، نه هدف تجمع بود و نه خواست زنان. واقعیت این است پلیس بود که تجمع را به خیابان کشاند. پلیس به زور زنان را به خیابان کشید، در حالی که در عکس ها و روایت ها می بینید حتی به پلیس هم اعتراضی نکردند. بچه ها همه تلاششان را کردند که مشکلی پیش نیاید. این تجمع حتی در رفت و آمد و ترافیک هم تاثیری نداشت، چون در فضای سبز حاشیه میدان بودند. در ضمن همین اخلال در نظم عمومی یک اصطلاح حقوقی است که قانون تعریف آن را هم داده است. وقتی کسی در این مورد مجرم شناخته می شود که زندگی مردم را با عمل خود مختل و یا مانع کسب و کار افراد شده باشد. در حالی که این پرونده هیچ شاکی خصوصی نداشت که بگوید با این تجمع کسب من دچار مشکل شد و یا زندگی من مختل شد.

برخورد پلیس چطور، پلیس چقدر در برخورد با تجمعات اختیار دارد؟

کاری که پلیس حق انجام آن را دارد این است که در مواجهه با جرم مشهود متهم را بازداشت کند و ظرف ۲۴ ساعت تحویل مقامات قضایی دهد. حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که این تجمع کاملا غیرقانونی هم بود، باز پلیس حق نداشت از باتوم استفاده کند، از اسپری رنگ و اسپری فلفل استفاده کند. اینها در هیچ قانونی قید نشده که پلیس حق انجام آن را دارد، مگر در موارد که متهم قصد فرار دارد یا مقاومت می کند و ... که هیچ یک از این موارد در این تجمع اتفاق نیافتاد.

اتهام اقدام علیه امنیت ملی، این روزها اتهام رایجی شده است. اما آیا کار جنبش زنان مصداقی برای این اتهام است یا اساسا مطالبات زنان می تواند امنیت یک کشور را به خطر بیاندازد؟

اتفاقا می خواهم بگویم که مطالبات زنان و موفقیت آنها در تغییر قوانین راهی برای تثبیت امنیت کشور است. اینکه شما منتقد قوانین باشید چالشی برای اصل نظام نیست. این قوانین در کنار تغییر شرایط زندگی زنان و جامعه می تواند فاجعه آمیز باشد. این خودسوزی ها و این همسرکشی ها همه گی ثابت کرده اند که فقدان قوانین حامی و قوانین تبعیض آمیز که حق طلاق زن و اختیار ازدواج او را به رسمیت نشاخته عامل این فجایع بوده است. این افراد را شرایط بیرونی به سمت خودکشی یا دیگرکشی سوق داده است. وقتی از یک زنی که همسرش را کشته می پرسیم که چرا طلاق نگرفتی می گوید تقاضای من را قبول نکردند، یا به زور ازدواج کرده است ... اینها هستند که می توانند امنیت یک نظام را خطر بیاندازد.

یک جرم زمانی امنیتی است که در مقابل اصل نظام ایستاده باشد. جنبش زنان در حال حاضر چیزی نمی گوید جز اینکه این قوانین با شرایط زندگی امروز مطابق و جوابگو نیست. این دیگر کاری به اصل نظام ندارد.

یکی از احکامی که در این پرونده صادر شد حکم شلاق بود. این حکم برای فعالان سیاسی-اجتماعی حکم کم سابقه ای بود. بیش از هر چیز بار تحقیرآمیز این حکم اعتراض ها را برانگیخت. از نظر حقوقی صدور حکم شلاق درست بود؟

حکم شلاق بر اساس اتهام اخلال در نظم عمومی صادر شده بود. این اتهام مجازات حبس تا دوسال و شلاق تا ۷۴ ضربه دارد. اما همانطور که قبلا گفتم این تجمع به هیچ وجه اخلالی در نظم عمومی ایجاد نکرد. این موضوع را هم باید در رد این اتهام در نظر بگیریم که این تجمع ساعت ۵ شروع شد و تا ۵:۱۵ دقیقه همه بازداشت و متفرق شده بودند. با توجه به این موضوع و با توجه به اینکه پرونده شاکی خصوصی ندارد به خودی خود این اتهام را رد می کند. این حکم همانطور که اشاره کردید بیشتر بار تحقیرآمیز داشت چون حتی اگر اتهام را بپذیریم حکم شلاق حتی کاربرد تادیبی هم ندارد.

اما دادگاه برای صدور حکم شلاق یک موضوع را در نظر نگرفت و آن تفاوت یک مجرم عادی با یک مجرم سیاسی است. مجرم عادی بیش از هر چیز به منافع شخصی خود اهمیت می دهد ولی یک فعال سیاسی اجتماعی سوءنیت ندارد و به منافع شخصی خود هم فکر نمی کند. تاثیر عمل این فعالان تغییر در جامعه

است. نمی توان این را در صدور یک حکم سنگین مثل شلاق ندید گرفت. در کل استناد به ماده ۶۱۸ کاملا بی مورد بود.

پیش از اینکه زنان از محافل خود پا به خیابان بگذارند، معمولا در برخوردهای امنیتی و پلیسی به اصطلاح «ملاحظه» زنان را می کردند. چرا این شیوه برخورد به یکباره عوض شد و از برخورد فیزیکی پلیس تا احکام سنگین برای زنان پیش رفت؟

شیوه برخورد خصوصا در دهه ۶۰ تفاوت زیادی بین زن و مرد نمی گذاشت. از دهه ۷۰ به بعد که جنبش های مدنی شروع به کار کردند و حرکت ها مدنی شکل گرفتند آن شیوه ملاحظه کارانه رعایت می شد . اما از ۲۲ خرداد به بعد زنان جدیت خودشان را برای خواست حقوقشان ثابت کردند. آمدند خیابان و فریاد زدند که ما هستیم. گفتند ما نقدهایی داریم و به ما جواب دهید! این یک حرکت بود و فرق داشت با یک سمینار و یک مقاله. این حرکت مسالمت آمیزی که قاطعانه پیش می رفت و آرامش خود را هم از دست نمی داد ایجاد نگرانی کرد. ۲۲خرداد مبادلات رایج را به هم زد. یک زمانی با این عنوان که زنان مطالباتشان را طرح نمی کند، مشکل زنان را به تعویق می انداختند. مثلا آقای خاتمی در سال های اول ریاست جمهوری اش در پاسخ به سئوال خبرنگاری درباره مشکلات زنان گفته بود که چرا زنان خودشان درباره مشکلاتشان حرف نمی زنند این نمی شود که مدام به دیگران بگویند که مشکل ما را حل کنید (نقل به مضمون). بگذریم از اینکه آیا مقامی مثل رئییس جمهور می تواند چنین حرفی بزند، اما می خواهم بگویم از ۲۲ خرداد به بعد دیگر این زنان بودند که مشکلاتشان را گفتند و راه حل این مشکل را هم پیدا کردند، به کسی هم نگفتند شما بیا این مشکل را از این راه حل کن و خودشان شروع به کار کردند. این مصمم بودن از طرفی گروه های اجتماعی و مردم را وارد یک برخورد احترام آمیز کرد و از طرفی احساس خطر را در هم برانگیخت.

زنان سلاحی جز قلم ندارند

گفتگو با محمد علی دادخواه

محمدعلی دادخواه، وکیل پایه یک دادگستری و عضو کانون مدافعان حقوق بشر، در این گفتگو در مورد وضعیت پرونده های تعدادی از بازداشت شدگان پرونده های ۲۲ خرداد و ۳۱ اسفند ۵۸ توضیح می دهد.

آیا زنان حق داشتند روز ۲۲خرداد در خیابان تجمع کنند؟

حقوق شهروندان در قانون اساسی اعلام شده است و پایه ها و قواعد این قوانین را نمی شود تغییر داد. حق تجمع هم یکی از این حقوق است و هیچکس نمی تواند این حقوق را از کسی صلب کند. همین تفاسیر متفاوت نکردن از قوانین یکی از نقاط قوت کشورهای مترقی است. تجمع در کشور ما آزاد است، مگر در صورتی که تجمع کنندگان اسلحه داشته باشند. در این تجمع زنان مسلح به چیزی نبودند مگر قلم هایشان برای ثبت وقایع. زنان در ۲۲خرداد با استناد به قانون اساسی و قوانین بین المللی حق داشتند در خیابان تجمع کنند.

حقوقدانان و وکلا اعتراض زیادی نسبت به برخورد پلیس کردند، چه چیزی در این تجمع تا این حد حساسیت برانگیز بود؟

قانون گریزی برخی دستگاه های اجرایی که تا پیش از این نسبتا محدود بود، اینبار نمود زیادی داشت. یعنی از نیروی انتظامی تا مقننه اصول مسلم قانون را زیر پاگذاشتند. اهل علم و تحقیق و فن حقوق نمی توانستند از کنار این موضوع بی تفاوت بگذرند. واکنش به این حجم از قانون گریزی طبیعی بود.

تاکنون احکام سنگینی برای فعالان کمپین صادر شده است. فکر می کنید افکار عمومی تا چه حد پذیرش اجرای این احکام را دارد؟

بنا به جهاتی فکر می کنم پیش بینی صریح در این باره درست نباشد. اما با توجه به اینکه مرور زمان در نظام قانون خاتم دعواست می توان امیدوار بود که دادگاه با توجه به اصل ۱۷۳ و ۱۷۴ آیین دادرسی، دستور بایگانی این پرونده ها را صادر کند.

رویای ناتمام

روایت هایی از همبستگی زنان



جنبش زنان هنوز نتوانسته افقی حرکت کند

گفت و گو با شهلا اعزازی

شهلا اعزازی، دکترای جامعه شناسی و استاد دانشگاه علامه طباطبایی و عضو انجمن جامعه شناسی ایران و انجمن محققان مستقل مسایل زنان است. با وی در رابطه با چالش های همبستگی در جنبش زنان به گفتگو نشستیم.

روز ۲۲ خرداد برای فمینیست های ایرانی مفهمومی از یک حرکت بزرگ دارد، چون آنها این روز را به نام روز همبستگی زنان می شناسند و برای آن هزینه داده اند. بعد از گذشت ۳سال می خواهیم با در نظر گرفتن این فرهنگ نهادینه شده انشعاب در ایران تحلیلی از این حرکت بدهید. آیا این حرکت در ایجاد همبستگی گروه های زنان موفق بود؟

بعد از ۲۲ خرداد شاهد بودیم که گروه هایی با یک هدف معین کنار هم ایستادند و این همبستگی را اعلام کردند. این دگرگونی و تحول بعد از خرداد ۸۴ در ساختار سیاسی- اجتماعی ایران کاملا مشهود است.

به آن فرهنگ اجماع گریز اشاره کردید؛ در این باره اتفاقا همین حرکت جنبش زنان به خوبی نشان داد که دستی ورای میل فعالان در کار است که گروه ها را از هم جدا می کند. ولی روند همبستگی زنان این چنین بود که آنها یک تقاضای مشترک را بین همدیگر پیدا کردند و همه دور شعار همبستگی گرد هم آمدند. همه گروه ها به نوبه خود بسیاری از مطالبات خود را که برایشان اولویت اول بود کنار گذاشتند فقط به خاطر همین شعار همبستگی. منتها از همان سال تا امروز فشارها از بالا و فشارهای افقی به قدری بالا بود که باعث شد این همبستگی نوپا (دست کم در ظاهر) از بین برود.

موضوع دیگری هم که توجه به آن مهم است جنبش های جدید اجتماعی و فعالیت مدنی در ایران است. کار مدنی در هر قالبی یک بستر بیشتر ندارد و آن وجود دموکراسی است. شعار همبستگی زمانی در ایران طرح شد که هیچ نهاد دموکراتیکی هم وجود نداشت صدای آنها را بشنود و برخوردها همه قهر آمیز بود. این کار در چنین شرایط خاصی شروع شد. با توجه به این شرایط کار خیلی بزرگ و سختی بود، عمر این همبستگی خیلی کم بود و در نهایت هم از هم گسست.

گروه های دیگر از همان ابتدا (غیر از زنان) از جنبش زنان در قالب شعار همبستگی حمایت کردند. این حرکت ها را چطور تحلیل می کنید؟

همبستگی با جنبش های دیگر ضرورت داشت. تا جایی که من به یاد می آورم هیچ مخالفتی برای همبستگی

با جنبش کارگری، دانشجویی، معلمان و ... دیده نمی شد، اما به نظر من این همبستگی بین جنبش ها خیلی ضعیف بود. حرکت هایی که از طرف جنبش زنان صورت گرفت بیشتر به شیوه های مادرانه مثلا در حد دیدار با خانواده یک زندانی بود.

جنبش زنان در حال حاضر به قدری قدرت گرفته که هر گروهی که تریبونی دارد، شعارهای زنان را هم در بین شعارهایش می گنجاند و به جنبش زنان اشاره می کند. من عکس این رابطه را کمتر دیدم و این یکی از نقطه ضعف های جنبش زنان است. این جنبش به دلایل زیادی باید روی مطالبات اصلی خود تمرکز داشته باشد اما در کنار آن باید همبستگی اش را با جنبش های دیگر تقویت کند. این به منزله این نیست که زنان دوباره بروند و زایده ای از آن جنبش ها شوند. این جنبش در حال حاضر کاملا مستقل است. تا چند سال پیش زنان در قالب سازمان ها و احزابی که اهدافی غیر از برابری جنسیتی داشتند خود را سازمان دهی می کردند. یعنی بخشی از همان سازمان بزرگ بودند که اکثریت آن بخش را زنان داشتند و تحت نفوذ همان ایدئولوژی حزبی خود بودند. اما این جنبش الان کاملا مستقل است و جنبش های دیگر هم به عنوان یک جنبش مستقل از آن حمایت می کنند. لازم نیست زنان الآن حمایت جنبش های دیگر را گدایی کنند. این همراهی و همدلی وجود دارد. جنبش زنان الان موقعیتی قوی دارد که ترس از اضمحلال را هم از بین می برد.

فکر می کنید چرا این رابطه ی بین جنبشی چندان پا نگرفته است؟

نمی خواهم نظرم این طور تعبیر شود که زنان نخواستند این برخورد همسو را تحکیم کنند. حتی موضوع این نیست که آنها توانایی این کار را نداشتند. این گروه ها روی یک موضوع (تغییر قوانین) به اجماع رسیدند و وقتی وارد عرصه عمل شدند، تازه این محور همبستگی ابعاد وسیع خودش را نشان داد. این محور به قدری عمیق و گسترده بود که از زنان توان یک ارتباط مستمر با گروه های دیگر را می گرفت.

مضاف بر این، فراموش نکنیم که این گروه ها تا همین چند سال قبل برخورد طرد کننده و حتی تمسخرآمیزی با مطالبات زنان داشتند و در بهترین حالت می گفتند حالا برای فلان موضوع کار می کنیم و حقوق زنان الویت بعدی است یا خودش در جریان تغییر کلی مورد خواست ما حل می شود. این برخوردها بالاخره تاثیر خود را می گذارد.

این نگرش چندسال است که عوض شده خصوصا در نسل جوان. جوانان و مشخصا پسران امروز که شاید فاصله شان کمتر از یک دهه با گروه هایی است که اشاره کردم، این تصورات را شکسته اند و می بینند مشکلاتی که جنبش زنان به دنبال رفع آنهاست واقعی است. دانشگاه امروز پر از دخترانی است که مشکلات صنفی خود را در کنار تبعیض جنسی که به او روا می شود همزمان درک می کند. زنان در بازار کار هم هستند و همین در هم تنیدگی مشکلات را لمس می کنند.

از عمر تغییر نگرش جنبش زنان به جنبش های دیگر هم زمان زیادی نگذشته است. زنان هم در ابتدا فقط به فکر حل مشکلات خود بودند، اما زمانی که در این سطح وسیع در جامعه طرح شد دیگر حتی اگر می خواستند

هم نمی توانستند از کنار مشکل جنبش های دیگر با بی تفاوتی رد شوند.

زنان توانستند با همان محور تغییر قوانین تبعیض آمیز به شعار همبستگی خود جامه عمل بپوشانند و گستره وسیعی از جنبش ها، گروه های سنی و مردان را وارد این کارزار کنند. به نظر شما این همبستگی با چه محورهایی می تواند تکرار شود؟

این موضوع که خوب بعد از جمع آوری امضا و (احتمالا) تغییر قوانین چه اتفاقی می افتد یا ضروری است که بیافتد بحث های زیادی می شود و تحلیل های جامعه شناختی زیادی می توان روی این موضوع داد. اما من معتقدم حتی اگر جمع آوری امضا و تغییر قوانین به مثابه یک پروژه تمام شود، باز باید روی این قوانین کار کرد. اینکه مطالبات قانونی زنان را بدهند چیز زیادی نیست. در این صورت نمی توانیم بگوییم قانون ما خوب شد. این قانون تا خوب شدن فاصله خیلی زیادی دارد. همه می دانیم که مطالبات فعلی فقط کف مطالبات است. این تغییرات یک حق برابر به زن و مرد می دهد که امتیاز ویژه ای برای زنان نیست. فقط آن قوانین ضد زن را تغییر داده ایم. زنان و البته کودکان قرن ها با تبعیض زندگی کرده اند و این تبعیض ها آنها را آسیب پذیرتر و ضعیف تر کرده است. پس ما نیاز به یک سری قوانین حمایت کننده و به اصطلاح ایجاد تبعیض مثبت داریم. وقتی قوانین اصلی تغییر کرد تازه لایه های ظریف تر تبعیض و ابعاد مختلف آن خودش را بروز خواهد داد. ساختارهای فرهنگی و نمود آن در رسانه ها، کتاب های درسی و آموزشی و ... تغییر اینها نیاز به قانون تضمین کننده دارد. یک شهروند عادی کاری با قانون ندارد. او همه این موارد حقوقی را در تلویزیون می بیند و با خودش تحلیل می کند. حالا اینکه این موارد چه قدر عملی و قابل اصلاح است بحث ما نیست چون فقط داریم بحث تئوریک می کنیم.

آیا نمونه تاریخی از روش کار جنبش زنان به شیوه همبستگی گروه ها وجود دارد؟

در حقیقت جنبش زنان از همان دهه ۱۸۶۰ به بعد با همین شیوه پیش رفت. از ابتدا روی مطالبات حداقلی (و قانونی– حقوقی) همراه با گروه های دیگر شروع به کار کرد. البته تفاوت هایی بین جنبش های اروپایی و آمریکایی بود که به آن می پردازم. اما یک ویژگی در همه اینها بود که وقتی زنان حول مطالبات زنانه خود متشکل می شدند همچنان زیر پرچم احزاب چپ و سوسیالیست بودند. وقتی مثلا حق رای زنان را طرح می شد، کارگر و بورژوا همگی این حق را می خواستند. تا۵۰–۴۰ سال بعد هم که مطالبات دیگری مثل حق طلاق و حضانت طرح شد باز این ترکیب برجا بود.

در این فاصله اروپا و آمریکا یک جنگ جهانی و یک رکود اقتصادی نفس گیر را پشت سر گذاشتند و همیشه وقتی اتفاق هایی با این عظمت می افتد گروه ها مطالبات خود را به تعویق می اندازند. این بحران ها اما جنبه مثبتی داشت که بسیاری از سنت ها و نگرش های غلط قدیمی در جریانشان تغییر کرد.

اتفاقات بعدی موقعیت زنان اروپا و آمریکا را کاملا از هم متمایز کرد. چون در کشورهای اروپایی قدرت سیاسی

در دست سوسیال دموکرات ها بود تغییرات مثبتی که خواست زنان بود از بالا اعمال شد. تغییراتی که به نفع طبقه کارگر بود شامل زنان هم می شد. حتی گروه های مردسالار هم این تغییرات را پذیرفتند. تقاضاها جزئی تر شد و در آن مقطع اتفاق های مثبتی افتاد.

وضع در آمریکا متفاوت بود. قدرت دست جنبش های سوسیال و چپ نبود. از دهه ۶۰ به بعد تولد هیپی ها و رواج سنت شکنی های اجتماعی کمی به جنبش زنان کمک کرد. قدرت و نهاد قانون گذاری هم تغییراتی در وضع جمعیت کارگری خود داد ولی این اصلاحات در کل به خوبی قوانین اروپایی نبود اما به هر حال تاثیر خود را روی بهبود وضعیت زندگی زنان گذاشت.

این حرکت ها در کل قابل مقایسه با ایران نیست چون آن آیتم بسیار تاثیر گذار نقش دولت ها را ندارد، اما این شباهت در طرح کف مطالبات و تغییر قوانین وجود دارد.

در ایران چطور؟ آیا این نوع همبستگی ریشه تاریخی دارد؟

تاکید می کنم که ما هیچ وقت سیستم دولتی دموکراتی نداشته ایم که بتواند بستری برای این نوع حرکت ها باشد. از سویی دیگر مفاهیمی مثل همبستگی یا حتی خود جنبش زنان موضوع جدیدی در جامعه شناسی است. به طوری که ما از همه اینها به عنوان «جنبش های جدید» اسم می بریم.جنبش های قدیمی تر همه کارگری بودند. منظورم این نیست که اصلا جنبش زنان نداشتیم، اما مدل جامعه شناسی همیشه جنبش های کارگری بوده. اصل بر این جنبش بود. این جنبش ها ویژگی های مشخصی داشتند. اول اینکه طبقاتی بودند. دوم هدف مشترک همه یعنی کسب قدرت بود. سوم اینکه رهبری مشخصی داشتند که از حزب یا سندیکا تعیین می شد و بعد اینکه ایدئولوژی مشخصی (مارکسیستم لنینیسم، سوسیالیسم و ...) داشتند.

جنبش های جدید دقیقا عکس این ساختار بندی را دارند. در این جنبش ها نمی توان طبقه مشترکی برای همه فعالان پیدا کرد (هر چند طبقه متوسط معمولا اکثریت را دارد). تنوع طبقاتی خیلی محسوس است. ایدئولوژی ندارد بلکه طرز تفکرهای متفارت دارد که در مجموع روی یک موضوع خاص با هم توافق نظر دارند. این جنبش ها لیدر ندارند. هیچ وقت معلوم نیست رهبر این جنبش ها کیست و بعد اینکه هیچ چشم داشتی هم به کسب قدرت ندارند. یعنی ذاتا برانداز رژیم حاکم محسوب نمی شوند. اینها ویژگی های کلی در مقایسه با جنبش های قبلی است. اما یک ویژگی دیگری در این جنبش های جدید است که به نظرم جایگاه خیلی ویژه ای دارد و خیلی زیبا و قابل تامل است؛ اینکه فعالان در این جنبش ها مسائلی را طرح می کنند که الزاما به زندگی شخصی آنها ارتباط چندانی ندارد. حرکت آنها سود و نفع شخصی برایشان ندارد بله نتیجه عمل آنها بخشی از جامعه را شامل می شود.

نمونه این ویژگی را دقیقا در کمپین می بینیم. مثلا فعال این کمپین می تواند مشکل طلاق خود را به نوعی حل کند و مثلا اگر تصمیم به جدایی بگیرند مشکلات کمتری خواهد داشت. اما می داند تغییری که به دنبال آن است زندگی بخشی از جامعه را متحول می کند که به هیچ یک از امکانات او دسترسی ندارد.

در بخش تفاوت جنبش های جدید با جنبش های قدیمی تر به موضوع کسب قدرت (سیاسی) اشاره کردید. مناسبات قدرت درون گروهی به چه شکلی است؟ آیا شیوه مدیریتی هرمی در این جنبش ها تغییر می کند؟

طبیعی است که در این جنبش ها نقاط تمرکز قدرت وجود داشته باشد؛ اما اینکه کسی باشد که حرف اول و آخر را می زند، نه. چنین چیزی در ذات این جنبش ها نیست. وقتی شما تفکر حاکم ندارید، طبقه مشخص در جمع حاکم نیست و مهم تر از همه یک رهبر ندارید چطور می توانید سلسله مراتب سلطه را برقرار کنید. جنبش این را نمی پذیرد و یا خود به خود حذف می شوید یا گروه از هم می پاشد. یعنی یا شما از بین می روید یا جنبش و حالت سومی وجود ندارد. این تکثر ذاتی جنبش های جدید است که امکان سلطه را نمی دهد.

همانطور که گفتید کمپین یک میلیون امضا در همین رده جنبش های جدید تعریف می شود. آیا توانسته این مولفه را هم در مسیر حرکت خود لحاظ کند؟

در این مورد متاسفانه من نشانه هایی از این اعمال سلطه و البته سلطه طلبی را در جاهایی می بینم. ایجاد و حفظ یک رابطه افقی واقعا کار سختی است و جنبش زنان هم نتوانست کاملا افقی حرکت کند. فارغ از سختی اعمال سیاست های افقی، تجربه نشان داده است که بسیاری از اعضای گروه این قدرت هرمی را می طلبند. یعنی شما وقتی تصمیمی می گیرید و به گروه می گویید، همیشه این طور نیست که بگویند ما هم می خواستیم در این تصمیم شریک باشیم، این شیوه رفتار همیشه عده ای را دور شما جمع می کند. من نشانه های این قدرت خواهی و تسلط را می بینم. البته این را هم نمی فهمم که در این شرایط چنین قدرت طلبی به چه کاری می آید و جز دردسر چه چیزی همراه دارد، ضمن اینکه به نظرم حکومت هم همین را می خواهد وقتی شما مدام ادعای رهبری جنبش را بکنید خوب شما را زندانی می کنند و لابد همه چیز هم باید تمام شود. شاید مانع اصلی در برابر این قدرت خواهی بیش از هر چیز خود اعضا باشند. در همین کمپین سمپات های زیادی هستند که همگی دختران جوانی هستند که تازه از مدرسه بیرون آمده اند، مگر در این مدارس چه چیزی را یاد گرفته اند جز همین سلطه، یا در خانه هایی که بر اساس سلطه مرد اداره می شد؟ سختی افقی حرکت کردن در همین جایگزینی فرهنگی است.

چه چالش هایی را در مسیر جنبش زنان می بینید؟

یکی همین فشارهای بیش از حد برای زنان است. بخشی از این فشارها شاید به نفع زنان هم باشد. حکومت با همه فشارهایی که وارد می کند از طرفی مدام دارد برای فمنیست ها خوراک فعالیت درست می کند. هنوز از کمپین و جمع آوری امضا خلاص نشده باید اعتراض کنید که چرا کتاب ها را جنسیتی می کنید، تا این موضوع به سامان نرسیده سهمیه بندی جنسیتی در دانشگاه ها به وجود می آید. این مشکل هنوز پا برجاست حالا باید اعتراض کنید این چه کاری است که پارک ها را زنانه مردانه می کنید و ... خب تا این خوراک ها

می رسد جنبش سوژه برای کار کردن هم دارد. اما این مشکل بیرونی است. چالش درونی شاید این باشد که خیلی دارد تکثرگرا می شود.

فعالیت مردان در جنبش زنان اتفاق جدیدی در کشور ماست. به نظرتان چه چیزی باعث شد مردان جذب جنبش شوند و حتی هزینه های سنگینی بپردازند؟

این اتفاق افتاده است اما باید بیش از این باشد و جنبش زنان بیش از این مردان را تشویق کند که این کلیشه ها و تصویری را که از آنان ساخته اند نفی کنند. اینکه پسرها هم بگویند صیغه بد است و ما هم دوست نداریم چنین کاری را بکنیم چیز بدی نیست. آنها هم باید بگویند که ما تنوع طلب و هوسران نیستیم. مردسالاری فقط زنان را قربانی نمی کند. شخصا اگر در ایران مرد زاده می شدم از مرد بودن خودم خجالت می کشیدم. اینکه مدام به من بگویند تنوع طلب هستم، آدم کشم، می توانم سر فرزندم را ببرم و کسی هم چیزی به من نگوید و ... اصلا دلیل افتخار نیست. البته این را هم می دانیم که همین صفات منفی استفاده مثبت دارد چون همین صفات با پشتوانه اجتماعی و حقوقی شان است که مردان را در راس نگه داشته اند. اما تفاوت انسان متمدن در مولفه هایی است که یکی از آنها برابری است و مردان می توانند تاثیر زیادی در این مسیر داشته باشند.

قبلا هم اشاره کردم نسل جوان مردان ما به این باور رسیده اند که تبعیض های جنسی در زندگی آنان و در سلسله مراتب قدرت تاثیر گذاشته است. برابر خواهی در این چارچوب مردانه مفهومی ندارد و مردان این نکته را به درستی درک کرده اند. کمپین تغییر قوانین خواستی اساسی و بسیار گسترده را طرح کرد که همین موجب همبستگی در ابعاد بسیار گسترده ای شد. قطعا حرکت بعدی (به نظرم تلاش برای ایجاد تبعیض مثبت) تا این حد فراگیر نخواهد شد.

اتفاق دیگری که در کمپین افتاد و در قالب همبستگی می توان به آن هم اشاره کرد، گرایش فعالان قومی به همکاری در این حرکت و نفوذ آن در شهرستان ها بود و جالب این بود که کمپین هیچ اشاره ای به مطالبات قومی مثل حق تحصیل به زبان مادری نداشت. تحلیل شما از این اتفاق چیست؟

زمانی که گروه های زنان روی موضوع قوانین ضد زن اعلام همبستگی و در این قالب شروع به فعالیت کردند، مشخصا تغییر قانون را هدف قرار داد. این قوانین در همه جای کشور اجرا می شود و فرقی بین اقوام نیست. بگذریم از اینکه مثلا در قتل های ناموسی برخوردها در مناطق مختلف فرق می کند. این هدف چون کلی بود و به همان دلیل وجود پتانسیل زیاد اجتماعی توانست جای خود را در کنار مطالبات دیگر گروه ها هم باز کند. آنچه من شنیدم این بود که مثلا در کردستان در کنار دفترچه ها برگه ای هم به دست مردم می دادند که حاوی مطالبات قومی بود. این مطالبات هم دقیقا مثل خواست های زنان از پتانسیل زیادی در میان اقوام برخوردار است. در این مناطق از مردم عامی تا روشنفکران این سئوال وجود دارد که چرا مجبورند به زبانی که مال آن سرزمین نیست درس بخوانند. جنبش زنان فضایی برای طرح آن مطالبات هم باز کرد چون آن افراد دغدغه های دیگری هم دارند که می خواهند در کنار دغدغه های جنسیتی خود آن را هم طرح کنند.

به نظر شما آیا جنبش زنان می تواند بدنه فعلی خود را حفظ کند؟

باید بتواند. کمپین نقش زیادی در تغییر نگرش مردم نسبت به موقعیت زنان داشت، اما نباید این را فراموش کنیم که پتانسیل این تغییر هم در جامعه بسیار بالا بود. شاید یک فرد عادی هنوز اسم کمپین یا همبستگی زنان را نشنیده باشد، اما این سئوال را در ذهن دارد که مثلا چرا دیه زن باید نصف مرد باشد. این پتانسیل را نباید از دست داد ولی این فشار فلج کننده بر زنان را هم نمی توان ندید گرفت. جنبش زنان در حال حاضر توانست با شعار همبستگی گروه بزرگی را سازمان دهی کند و الان یک جنبش قدرتمند است (یا دست کم این طور به نظر می رسد) و به علت وجه اجتماعی که کسب کرده به هر شکل ممکن باید به حرکت خود ادامه دهد.

نگاهی به مفهوم همبستگی در جنبش های اجتماعی

بابک احمدی

تعریف همبستگی

همبستگی اجتماعی به معنای آمادگی شرکت در کنش‌های اجتماعی (که در مواردی هم دارای جنبه ی آشکار سیاسی هستند) از سوی نیروهای اجتماعی (گروه هایی با خاستگاهای متفاوت، اهداف و در مواردی حتا منافع متفاوت) است. این نیروها با کشف اهدافی معین و خاص که می توانند میان آنان مشترک باشند (یا مشترک تلقی شوند) رو به اقدام مشترک می آورند.

نکته مهم این است که نیروهای متفاوت (ومتعدد) دریابند که وحدت عمل، درگیری و همراهی در مبارزه اجتماعی مشترک به معنای حذف استقلال برنامه ای (و به تبع آن سازمانی) نیست. نتیجه چنین دریافتی این خواهد بود که حتی به رغم تفاوت‌های برنامه ای، نیروها می توانند «کمیته عمل» مشترک را سازمان بدهند و با یکدیگر در مسیر دستیابی به هدف، فعالیت یا مبارزه کنند.

در جریان این کنش مشترک معلوم خواهد شد که:

۱) آیا درک اولیه ی هر گروه از ضرورت این مبارزه درست بوده یا نه.

۲) کدام برنامه برای دسترسی به هدف مناسب تر است.

۳) آیا گسترش هدف به اهداف دیگر ممکن است و اگر هست راه‌های جدید مبارزه کدام خواهند بود.

سابقه تاریخی همبستگی

از نظر تاریخی می توان دو گونه همبستگی را از هم تمیز داد. یکی همبستگی افرادی متعلق به یک خاستگاه مشترک (همبستگی طبقاتی نمونه بارز آن است). این جا پیوند میان افراد مستحکم است و تجربه تاریخی هم نشان داده که تداوم همبستگی در این حالت قدرتمند است و راه های تشکیلاتی و سازمانی استوار به آن ها نیز آسان طی خواهد شد. اتحادیه های کارگری، اتحادیه های اصناف، اتحادیه های دانشجویی، سازمان های مبارزاتی زنان، نمونه مشهور تاریخی این همبستگی هستند.

در گونه دوم همبستگی ما شاهد اقدام مشترک میان نیروهایی با خاستگاه های متفارت هستیم که در بخش اول مقاله به آن پرداختم.

از دسته ی نخست نمونه هایی در تاریخ ایران مدرن (پس از مشروطه) یافتنی است، نمونه های سازمان یافته

ای که نقش به نسبت موثری هم داشتند. البته همواره فشار و سرکوب حکومتی به عنوان یک ترمز یا مانع اصلی کار می کرد. موانع دیگری هم از جمله فقدان روحیه تعاون و کار مشترک، فقدان نمونه های موفق تاریخی، همراه با بازدارندگی های فرهنگی در کار بودند. از دسته دوم باید گفت که متاسفانه نمونه های زیادی وجود ندارد. شاید خود انقلاب در جریان گسترش خود نمونه ای کلان و ملی بود، اما نمونه های دیگر (به دلیل وجود دولت مقتدر که نقش عظیمی هم در تولید و توزیع و برنامه ریزی اقتصادی دارد) اندک هستند.

محورهای همبستگی بین جنبش ها

در شرایط فعلی پاسخ به این سئوال که جنبش های دیگر (کارگری، دانشجویی و ...) حول چه محورهایی می توانند با جنبش زنان اعلام همبستگی کنند، باید گفت که پاسخ دقیقی وجود ندارد، زیرا پرسشی است معطوف به آینده. باید دید که در جریان تکامل تاریخی خواست تاریخی مردم ایران برای آزادی و دستیابی به شکل کامل حکومت قانون و نهادهای دموکراتیک چه پیش خواهد آمد. این نکته در گرو پارامترها و عناصر بیشماری است که تقابل آنها با یکدیگر و تاثیرهای تقابل شان امکان پیشگویی و آینده نگری دقیق و حتی تعیین حوادث ها و مسیرها و روندها را سخت می کنند.

اما به طور کلی می توان گفت که قوانین به عنوان تبلور مناسبات گسترده اجتماعی (مناسبات تولیدی، فرهنگی) و شکل های واقعی زندگی هر روزه اهمیت زیادی دارند. یعنی همواره در موقعیت های دشواری چون شرایط کنونی با عطف توجه به مساله قوانین و خواست دگرگونی آن دست از قوانین که با واقعیت‌های موجود و روابط کنونی اجتماعی خوانا نیستند، یا آشکارا ناقض حقوق اولیه و مسلم شهروندان هستند، می تواند موجب (انگیزه یا محرک) همبستگی های فعال در جنبش های موجود باشد.

۲۲ خرداد و همبستگی

۲۲ خرداد برای جنبش آزادی خواه، دموکراتیک، قانون گرا و غیر خشن زنان ایران روزی مهم است. درک اهمیت این روز به عنوان نماد یک حرکت مترقی اجتماعی برای زنان فعال ساده است. اما امکان گسترش آن به شکل آشکار در گستره کل اجتماع وجود نداشت. زیرا آن امکان در گرو گسترش روابط شهروندی و به رسمیت شناختن حقوق شهروندان برای بیان خواست‌های خود و مبارزه در راه اهدافی بود که قانونی هستند و به خلاف نظر حاکمان به هیچ رو برانداز نیستند.

این امکان گسترش نه فقط برای جنبش زنان بل برای سایر جنبش ها هم محدود و تنگ بوده و هست. اهمیت ۲۲ خرداد پافشاری فعالان زن به مبارزه ای قانونی غیر خشن بود. آنها به منافع کل جامعه می اندیشند اما اتهام آنها از سوی حاکمیت این بود که منافع ملی را به خطر انداختند.

از قضا درست در این شرایط که مسیر مبارزه دموکراتیک و غیر خشن محدود یا حتی بسته است پافشاری بر تداوم فعالیتی قانونی و دموکراتیک بیشتر معنا دارد. حتی اگر در آغاز، برد اجتماعی آن چندان وسیع به نظر

نرسد.

به هر حال باید مراقب و متوجه بود که آنچه برای فعالان زن در جنبش زنان ایران آشکار است (یعنی حقیقت مبارزه ای که در ۲۲ خرداد بیان شد) برای کل زنان و کل جامعه و حتی نهادهای مختلف جامعه مدنی هم روشن است، یا به سادگی روشن خواهد شد. در این میان جز قهر حکومتی، مساله بسیار مهم رشد فرهنگی جامعه (و رسوخ اندیشه های مردسالارانه و تفکر دیرپای توجیه کننده تبعیض جنسیتی) هم مطرح است. در شرایط دشواری که راه‌های ارتباط‌های اجتماعی مسدود شده اند (فقدان احزاب و سندیکاهای مستقل و آزاد، مطبوعات و رسانه های آزاد و غیر دولتی، و فقدان حق تجمع مسالمت آمیز و آزادی بیان و کسب اطلاعات) زنان مبارز و فعال با دستگیری‌ها و فشارها به خوبی آشنا شده اند. در این شرایط امکان محور ساختن نمادی از مبارزه ی قانونی و مسالمت آمیز وجود ندارد. اما این روز در خاطره جمعی ما فعالان و هواداران جنبش زنان باقی است.

از آنچه گفتم نباید نسبت به آینده ناامید شد. یا فهمی یکسر تیره و تار از امکانات و تحقق توانمندی ها داشت. جنبش دموکراتیک زنان ایران به هدف دگرگونی قوانین تبعیض آمیز واقعیتی در پندار و اندیشه عناصری از جامعه نیست. بلکه ریشه در واقعیت‌های تلخی مادی و تجربه های دشوار زنان دارد و همواره پتانسیل تبدیل شدن به جنبش اجتماعی گسترده تر در آن نهفته است.

مساله زنان ایران فقط آزادی بیشتر و تحصیل حقوق مسلم خود زنان نیست، بل راهگشای درک تازه ای از آزادی و حقوق دموکراتیک برای کل جامعه است. به همین دلیل جنبش به رغم همه دشواری‌ها باقی مانده است و تداوم می یابد.

آفتی که جنبش‌های اجتماعی را تهدید می کند از چند دسته‌گی و اختلاف‌های درونی برمی خیزد. باید مراقب بود که اختلاف نظرها به راه حلی عملی هر رهنمود و پیشنهاد منجر شود و نه به بحث‌های پایان ناپذیر عقیدتی. عمل اجتماعی (که یگانه شکل آن تظاهرات مردمی نیست بل اشکال کارهای دراز مدت فرهنگی، نظری و تجربه اندوزی هم دارد) راه حل واقعی چیرگی بر موانع و کسب همبستگی در درون جنبش و جلب همبستگی نیروهای دیگر است.

۲۲ خرداد نشانه همبستگی خودآگاهانه زنان بود

گفتگو با آسیه امینی

آسیه امینی، روزنامه نگار و فعال حامی حقوق کودکان و زنان است که سال هاست در زمینه پرونده زنان و کودکان در معرض اعدام فعالیت می کند. وی سردبیر سایت زنان ایران و نیز از اعضای جمع هم اندیشی زنان بوده است. آسیه امینی در ۳۱ اسفند ۵۸ به همراه ۲۳ نفر دیگر از اعضای فعال جنبش زنان بازداشت و سپس محاکمه شد. گفتگوی حاضر با تمرکز بر بحث همبستگی در جنبش زنان و نیز در رابطه با دستگیری وی در روز ۳۱ اسفند انجام شده است.

خانم امینی تجمع ۱۳ اسفند چگونه شکل گرفت؟

همانطور که می دانید ۱۳ اسفند روز دادگاه ۵ نفر از فعالان زنی بود که در ۲۲ خرداد ۸۵ با اتهام برگزاری این تجمع برایشان پرونده ای تشکیل شده بود و در آن روز بنا بود که این ۵ نفر در دادگاه انقلاب محاکمه شوند. تحلیل برخی از فعالان حقوق زنان از جمله خود من این بود که به دلیل آنکه ما در آستانه ۸ مارس قرار داشتیم و بیم آن می رفت که ممکن است عده زیادی از فعالان حقوق زنان قصد برگزاری تجمع مشترکی را داشته باشند،این دادگاه ممکن است منجر به دستگیری این دوستانمان شود تا به نوعی از اقدام مشترک ما جلوگیری شود، از طرفی شکل گیری تجمع ۲۲ خرداد دو هدف را دنبال می کرد، یعنی از حدود سال ۱۳۸۳ و بازگشت خانم عبادی به ایران و دریافت جایزه صلح نوبل توسط ایشان برخی از فعالان حقوق زنان گرد هم آمدند و همبستگی خودجوشی که بین آنها شکل گرفت آنها را به این نتیجه رساند که می توانند بر سر موضوعات مشخصی با یکدیگر ائتلاف کنند و به سمت هدف مشترکشان حرکت کنند.این همبستگی خودجوش که نشانه خودآگاهی زنان نسبت به توانشان بود باعث شد که ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ شکل بگیرد.

این در حقیقت هدف اول بود یعنی ائتلاف زنان و برگزاری یک برنامه مشترک توسط آنان .اما هدف دوم در حقیقت این بود که جمعی از فعالان زنان گرد هم بیایند و برخی از خواسته های زنان را که به دلایل مختلف از جمله فشارهای سیاسی، نداشتن تریبون و فراموش شدن در لایه های مختلف مسایل اجتماعی و سیاسی به شکل عمومی تری به نمایش بگذارند. شما اگر به دیگر کشورهای دنیا نگاه کنید می بینید که آدم ها گرد هم می آیند و در یک روز و یک ساعت مشخص برای خواسته سیاسی یا غیر سیاسی خود راهپیمایی می کنند و این یک شیوه مرسوم در همه جای دنیاست. بنابر این زنان ایران هم حق خود می دانستند که برای طرح خواسته هایشان یک نشست عمومی داشته باشند هر چند که این نشست اعتراض آمیز باشد، مگر قرار است ما در طول زندگیمان به هیچ چیز اعتراضی نداشته باشیم؟ پس این اعتراض به قصد آگاهی بخشی به جامعه

و نیز نتیجه همبستگی زنان بود.
در رابطه با ۱۳ اسفند استنباط ما این بود که جمعی از زنان برای حرکتی دادگاهی می شوند که نتیجه همبستگی تمامی ما بود. حتی اگر زنانی در بین ما بودند که با طیفی که ۲۲ خرداد ۸۵ را برگزار کرده بود به طور عمومی موافق نبودند اما دموکراسی این نیست که اگر عده ای در اقلیت هستند با اکثریت همراه نشوند بلکه دموکراسی به این معناست که اکثریت تا آخرین لحظات بحث می کند، چالش ایجاد می کند و بعد از مرحله تصمیم گیری نهایی در کنار اکثریت حضور پیدا می کند. پس مهم نبود که افرادی که در ۱۳ اسفند گرد آمدند با تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ موافق بودند یا خیر، بلکه مهم این بود که حرکتی اتفاق افتاده بود و فقط ۵ نفر به دلیل برگزاری این حرکت دادگاهی می شدند و من فکر می کنم وظیفه هر یک از ما بود که روز ۱۳ اسفند برای اعلام همبستگی با این افراد در مقابل دادگاه انقلاب حضور پیدا کنیم. چرا که من معتقدم ما یا نباید وارد یک فعالیت اجتماعی شویم یا اگر به آن وارد می شویم باید قواعد آن را نیز رعایت کنیم. قاعده فعالیت ما ایجاب می کرد که آن روز در مقابل دادگاه انقلاب حضور پیدا کنیم.
شکل کار ما هم به این گونه بود که تصمیم گرفتیم آن روز هم برای همدلی با این افراد هم به پاس قدردانی از حرکت آنها در مقابل در دادگاهشان حضور پیدا کنیم.

به نظر شما در رابطه با جمع هم اندیشی و در حقیقت همدلی به وجود آمده بین فعالان زنان که برگزاری مشترک برنامه ۲۲ خرداد ۸٤ را در پی داشت، چقدر پایه مشترک برای همبستگی وجود داشت؟

در ابتدا لازم می دانم که توضیح بدهم که من متاسفانه علی رغم لطفی که همواره دوستان به من داشته اند و همواره مرا به جلسات هم اندیشی دعوت کردند اما به دلایل کاملا شخصی موفق به حضور مستمر در جلسات هم اندیشی نبودم.فکر می کنم من پیش از خرداد ۸۴ در دو جلسه و پس از آن هم در دو یا سه جلسه بیشتر حضور نداشتم.بنا بر این در رابطه با اتفاقات جمع هم اندیشی از آنجا که تجربه شخصی خود من نبود و تنها شنیده های من است ترجیح می دهم که صحبتی نکنم.البته به دلیل آنکه من در آن دوران سر دبیر سایت زنان ایران بودم و شاید در آن زمان این سایت تنها سایت فمینیستی روزانه بود اخبار را به شدت تعقیب می کردم.
نظر شخصی من در رابطه با سئوال شما این است که لازم نیست ما لزوما همه با هم اتحاد داشته باشیم، چون اصولا معتقدم جنبش زنان با دیگر جنبش های اجتماعی تفاوت هایی دارد و یکی از این تفاوت ها تنوع تفکر های مختلف در یک حرکت است. شما اگر به جنبش سندیکایی، کارگران و یا حتی دانشجویی نگاه کنید می بینید یک تفکر مشترک در رابطه با افراد یا گروه های فعال در این جنبش ها وجود دارد اما در جنبش زنان لزوما اینگونه نیست.
در رابطه با شکل گیری هم اندیشی باید بگویم که ما در حقیقت بعد از سال ها دوری به هم رسیده بودیم و سعی داشتیم دریابیم که آیا می توانیم با هم اقدامات مشترکی انجام دهیم .من فکر می کنم تا همین جا یعنی

نزدیک شدن ما به یکدیگر و تفکر در رابطه با یک کار مشترک تا میزان زیادی پیشرفت کرده بودیم.اما در رابطه با اتحاد که فکر می کنم لازمه اش در هم تنیدن و یکی شدن تار و پود اندیشه ها، ایدئولوژی ها، اهداف و روش ها بود نه که احتیاجی هم به این کار نبود.جمع شدن ما در هم اندیشی را من از نوع ائتلاف می بینم نه اتحاد، لذا معتقدم گروه های کوچک با حفظ هویت خود می توانند گرد هم بیایند و برای برنامه های مشترکی ائتلاف کنند و لزومی به تاکید بر یک هدف مشخص نمی بینم.در رابطه با ۲۲ خرداد نیز کار به همین شکل بود یعنی گروه هایی با برنامه ها و هدف های متفاوت گرد آمدند و اشتراکشان را که در حقیقت طرح مطالبات زنان در فضای عمومی بود وسط گذاشتند و برنامه ای با این ائتلاف شکل گرفت. در حقیقت این برنامه با یک خواست مشترک شکل گرفت و این اجماع تنها بر سر این خواست مشترک بود.

اگر نگاهی به جلسات جمع هم اندیشی نیز بیندازیم می بینیم که کار به همین شکل بود یعنی گروه ها می آمدند،گزارش ها و اخباری را رد و بدل می کردند، پیشنهاداتی می دادند و گروه های موافق با این پیشنهاد نیز آنها را یاری می کردند .اگر بخواهم مثال بزنم می توانم پیشنهاد حمایت از دخترانی که می خواهند برای دیدن بازی فوتبال به استادیوم بروند را مطرح کنم که این پیشنهاد به جمع آورده شد، در همان جمع بیانیه ای برای حمایت از این دختران نوشته شد و همه این بیانیه را امضا کردند که البته بعدها گروه دیگری این موضوع را پیگیری کردند.

من شاید آدم مناسبی برای این نباشم که بگویم چه اتفاقاتی باعث شد که این ائتلاف اولیه بعد از ۲۲ خرداد از بین برود چون به دلیل نوع کار من که کار روی پرونده زنان اعدامی است و مشغله زیاد آن مستقیما در جریان جزییات این ماجرا نیستم .در رابطه با کارم لازم است توضیح دهم که من تا سال ها کارم را در رابطه با جنبش زنان نمی دیدم و به نوعی آن را کار فردی می دانستم که به دلیل علائق من به نجات جان زنان اعدامی آن را دنبال می کردم و برای هر پرونده تاکتیک هایی به کار می گرفتم و کمپینی به راه می انداختم تا جلوی اعدام برخی از این آدم ها رو بگیرم.اما بعدها دریافتم که هر فعالیت اکتیویستی در حوزه زنان نیازمند یک پشتوانه نظریست و به طور کل ما با استفاده از تاکتیک شاید جان چند نفری را نجات دهیم اما با تغییر قانون در حقیقت جامعه را واکسینه کرده ایم.

اگر نگاهی بیندازیم به ۲۲ خرداد ۸٤ و بعد ۲۲ خرداد ۸۵ یک تغییر شعار بین این دو تجمع محسوس است. در ۲۲ خرداد ۸٤ شعار جمع تغییر قانون اساسی به نفع زنان بود حال آنکه در ۲۲ خرداد ۸۵ شعار به تغییر قوانین زن ستیز مدنی تبدیل شد. شما این تغییر در شعار را چگونه ارزیابی می کنید؟

من در ابتدا لازم به توضیح می دانم که به دلیل آنکه ممکن است عده ای که گفتگوی من را می خوانند بگویند آسیه در ۲۲ خرداد ۸۴ مقابل دانشگاه حضور نداشت توضیح بدهم که من آن روز به دلیل آنکه بتوانیم پوشش خبری مستقیم داشته باشیم در منزل ماندم و تمام مدت با تلفن اخبار و گزارش ها را گردآوری می کردم،

صداهای ضبط شده را روی سایت گذاشتم و فکر می کنم تا پایان آن شب به کمک همسرم جواد منتظری که در آنجا عکاسی کرده بود سه گزارش تصویری بسیار بلند در سایت داشتیم که اکنون به دلیل آنکه سایت زنان ایران دچار مشکل شده قابل رویت نیست.

برگردم به سئوال شما. من بخشی از این تغییر شعار را منطقی می بینم چراکه فکر می کنم انتخاب های ما به نوعی با شرایط اجتماعی و سیاسی گره خورده است. ما در شرایطی بودیم که آن همبستگی خودجوش اولیه بین زنان شکل گرفته بود و اجماع اولیه برای طرح تغییر قانون مطرح شد، لذا وارد جزییات بیشتری نیز نشد.البته من این تغییر در شعار را در ۲۲ خرداد ۸۵ عقب نشینی و کوچک تر کردن خواسته ها نمی بینم بلکه اینطور توصیف می کنم که جمع زنان در ۲۲ خرداد ۸۴ فرصت پرداختن به جزییات را نداشت حال آنکه این فرصت در خرداد ۸۵ به وجود آمد.همچنین ما در طول این یک سال با تغییر عظیمی در ساخت سیاسی کشور مواجه شدیم و آن برگزاری انتخاباتی بود که به خودی خود گویا بود .یعنی ما از فضای سرکوب پنهان در خرداد ۸۴ وارد سرکوب آشکارا در خرداد ۸۵ شدیم بنابراین این پیشنهاد نیز مطرح شد که کمی دست به عصا تر حرکت کنیم.

شما فکر نمی کنید شعاری که در ۲۲ خرداد ۸۵ مورد استفاده قرار گرفت زنانه تر از شعار تغییر قانون اساسی بود ؟ آیا این تغییر شعار را تنها نشانه فشارهای وارده به فعالان اجتماعی می دانید؟

من با حرف شما موافق نیستم و معتقدم که تجمع خرداد ۸۴ نیز کاملا جنسیتی بود و اتفاقا خواسته بزرگی مثل تغییر قانون اساسی به نفع زنان را دنبال می کرد، بنابر این من تجمع میدان هفت تیر و شعارهایش را زنانه تر نمی دانم بلکه آن را نشانه تفکر بیشتر و دقیق تر شدن و جزیی تر روی خواسته ها می دانم و البته این کار را با توجه یه فضای سیاسی حاکم بر کشور نیز عاقلانه تر می بینم. همچنین من فکر می کنم مردم با شعارهای کلی مثل تغییر قانون اساسی کمتر ارتباط برقرار می کنند تا با شعاری مثل حق طلاق برای زنان. من یادم هست که جلوی دانشگاه تهران که به شکل مستقیم با موبایل با آن در ارتباط بودم ناگهان صدای جیغ و داد بلند شد. یکسری از خانمهایی که آنجا بودند در سخنرانی مشغول مطرح کردن یک خواسته غیرزنانه بودند که یکهو زنانی گفتند که ما اصلا خواسته غیرزنان ندارم. این هم نشان میدهد که سال۸۴ هم خواسته ها کاملا زنانه بود و هدف آن تغییر قانون به نفع زنان بود. البته همانطور که گفتم این کلی و عمومی بود.به هرحال یکسال طی شد تا زنان به این برسند که خواسته ها را چگونه دنبال کنند و آن را دقیقتر کنند و حقوق کیفری و مدنی را جدا کنند. بنابراین فکر میکنم یک روند کاملا طبیعی داشتیم و یک روند هم که ناشی از فشار سیاسی موجود بود که باعث شد گروهها ریزش کنند و ریزش گروهها خود به خود این ترس را برای بازماندگان به وجود میآورد که نباید نیروها را از دست بدهند و آنها به این نتیجه میرسند که باید از خواسته های خیلی ایده آلی عقب نشینی کنند. این یک تعامل کاری است اما فکر میکنم آن مساله اولی مهمتر بود. اینکه بیاییم خواسته

هایمان را به طور مشخصتری عنوان کنیم که فکر میکنم خیلی هم مهم است به خاطر اینکه برای ارتباط برقرار کردن با مردم و ایجاد همدلی نیازمند خواسته هایی مثل حق طلاق یا حق دیه هستیم چون هر زنی خودش را مصداق آن میداند. اتفاقا در ۲۲ خرداد ۸۵ هم من در گروه هماهنگی نبودم و به خاطر درگیری در پروندههایی که به طور حاد دنبال میشد (سنگسارها) به شدت درگیر بودم. مساله این است که وقتی احساس می کنید که در داخل یک حرکت عمومی و اجتماعی هستید و عدهای میآیند و شما متوجه میشوید که یک تصمیم عمومی گرفته شده با آن همکاری میکنید. دموکراسی این نیست که اکثریت رای بدهند و اقلیت کنار بکشند بلکه این است که اکثریت و اقلیت تابع تصمیم اکثریت باشند. من همان زمان هم گفتم که با عمومی شدن خواستهها مثل سال گذشته جلوی دانشگاه تهران موافق نیستم چون فکر میکنم دو سه هفته بیشتر از اتفاق تبریز نگذشته است و من که تجربه دو شورش خیابانی بد را داشتهام نگران خطر پیش رو بودم. منظورم از دو شورش یکی مشهد سال هفتاد و یک است که جلوی پانسیون من یک خیابان در آتش سوخت و من دیدم کسانی که این کارها را انجام میدهند هیچ ربطی به کسانی که جلوی شهرداری بودند و میخواستند خانه شان خراب نشود نداشتند و اصولا شورش خیابانی همین است و آسیبش به مردم میرسد. تجربه دوم هم دانشگاه تهران بود در ۱۸ تیر که تمام هفته من در کوی و دانشگاه تهران بودم و اتفاقی که در سه شنبه و چهارشنبه افتاد نه ربطی به دانشجویان داشت و نه ربطی به هیچ گروه حتی سیاسی. ترس طبیعی ترین واکنش آدمی به اتفاقات محیطی است ولی این بحثها مربوط به زمانی است که در گفتگو با کسانی که جلوی آنها هستیم میپردازیم. من در گفتگو گفتم که اینکار را نکنید چون این تهدید جدی و پنهان و آشکاری که وجود دارد منجر خواهد شد به اینکه این خشونت در حدی ادامه پیدا کند که نتوانیم آن را کنترل کنیم.این هراس باعث شده بود که من وارد این گفتگو با برخی از دوستان بشوم که در آخرین لحظات و آخرین ساعات اعلام توقف به خاطر شرایط موجود بدهیم و بعد تصمیم بگیریم که دوستان موافقت نکردند. من بیانیه را امضا کرده بودم که ۲۲ خرداد خواهم رفت و به این دلیل رای من منفی بود ولی در ۲۲ خرداد حضور داشتم و فکر کنم وظیفه من و هر کس دیگری که بیانیه را امضا کرده این است که برود و حضور داشته باشد و خب رفتم و کتکش را هم خوردم و نوش جانم، ولی حالا که نگاه میکنم خیلی خوشحالم که این جمع اگرچه به خشونت کشیده شد ولی قربانی خشونتش ما بودیم نه مردم عادی که جریان ربطی به آنها نداشت و نه کسانی که ساختمان آنها به شکل اتفاقی آنجا بود. خوشحالی دوم من هم این است که این اتفاق افتاد و تبعات بسیار خوبی برای جنبش زنان داشت.

اکنون از آخرین برنامه ای که جنبش زنان در خیابان داشته و۱۳ اسفندی که۳۳ نفر در آن دستگیر شدند چیزی حدود یکسال و نیم میگذرد. فکر میکنید آن ائتلافی که از آن صحبت میکنید نقش مهمی در آینده جنبش دارد و بهتر است به سمت آن برویم یا همین تکثر گروهی بیش تر پاسخگوست؟

من به لحاظ شخصیتی خیلی آدم گروه بازی نیستم. این متاسفانه یکی از ایرادهای بزرگ من در زندگی است.

خیلی دوست دارم و روابط اجتماعی ام خیلی وسیع است ولی شاید به خاطر ویژگی های فردی اینطور هستم. به هرحال جنبش زنان در همین سه سال گذشته رشد بسیار زیادی داشته است. بخشی از این رشد عملی و در فعالیت اکتیویستی است و بخشی هم رشد بینشی و مفهومی است. شما اگر حجم اطلاعات منتشر شده از فعالان جنبش زنان در بحثهای تئوریک و تعاملات اجتماعی و مبارزه اجتماعی و ضرورت های امروز جامعه را بررسی کنید می بینید شاید معادل ۵۰ سال گذشته باشد. این حجم اطلاعات منتشر شده باعث آگاهی روز افزونی برای همه ما بوده است. من واقعا خیلی اوقات مقاله های بچه ها را که میخوانم به آنها دستمریزاد میگویم. فکر می کنم این نسل یک نسل کاملا متفاوت با ما است. اطلاعاتی که آنها دارند را ما هرگز نداشتیم. این مساله باعث میشود تا فکر کنم که دستاورد مثبت جنبش زنان در همین سه سال اخیر بعد از ۲۲ خرداد بسیار دستاورد بالایی بوده. این رشد به طور خود به خود ادامه خواهد داشت چرا که به هرحال خیلی از این آدم هایی که مشغول نوشتن این مقالات هستند و این فعالیت های اجتماعی را پیش میبرند بسیار با برنامه کار میکنند و فارغ از اینکه من کنار آنها قرار گرفته باشم یا نه. اما اینکه چه چیزی بهتر است و آیا ما میتوانیم کسانی که ممکن است با آنها اختلافنظرهای بینشی داشته باشیم یا اختلاف نظرهای ناشی از اتفاقات روزمرهای که ممکن است برای همه آدمها بیافتد را نادیده بگیریم. اما خودم به شخصه اگرچه اعتقاد دارم که افراد باید بتوانند بسیاری از خواستههای فردی و شخصی و حسی خود را گاهی فدای یک هدف جمعی کنند اما گاهی اوقات می بینیم مسایل خیلی خیلی جزیی که ما از آنها چشم پوشی میکنیم مثل یک دمل چرکی در زیر پوست میماند و یک زمانی ممکن است باعث عفونت بدن شود. به نظر من این خیلی مهم است که نباید مریض شویم اما اگر بشود که واقعا این دمل را شکاف داد و درمان کرد بسیار ایدهآل است. اما من نمیتوانم پیش بینی کنم چون در حال حاضر هیچ برآیندی از اینکه حتی خودم چقدر میتوانم بعضی چیزها را تحمل کنم ندارم.

اگر اجازه می دهید برگردیم به بحث ۱۳ اسفند. دلیل برگزاری ۱۳ اسفند را گفتید و حالا اگر ممکن است برایمان بگویید که آن روز چه شد و چه اتفاقی افتاد؟

بینید! من روایت خودم را میگویم. آن روز آمدم سر معلم از تاکسی پیاده شدم و یکی از دوستان همکار که قرار بود بیاید تماس گرفت و مشکل برایش پیش آمده بود که از بین راه مجبور شد برگردد. قبل از رفتن به جواد گفتم که دارم میروم فلان جا و اگر مشکلی پیش آمد دخترمان را از مدرسه بردارد. وقتی رسیدم دیدم عده ای از بچه ها آمده اند و روبروی ساختمان دادگستری بودند. رفتم با یکی دو نفر سلام علیک کردم و ایستادم. آن موقع دست چند نفر از بچه ها مقواهایی بود با محتوای کاملا دوستانه برای دوستانشان. جالب بود که لحظاتی بعد از اینکه به شکل منسجم آنجا ایستادیم، خودشان برای جلوگیری از حساسیت آنها را جمع کردند یا شاید هم یکی از خانم های انتظامات آنجا آمد گفت اینها را جمع کنید تا دردسر نشود. بنا بر این شکل ایستادن ما همانطور که بعدا در دادگاهم گفتم مثل یک عده ای آدم بود که کسانی که به دادگاه رفته اند را همراهی کرده اند و وقتی به جای یک نفر، پنج نفر به دادگاه رفته اند خانواده و همراهان بزرگتر شدهاند. یکی دو نفر

از دوستان و همکاران من آنجا بودهاند و خیلی طبیعی بود که آنجا باشم دیگرانی هم که آمده بودند همینطور بودند. بعد از مدتی خانمی چادری امد و بدون ابراز خشونتی گفت که اینجا نایستید چون هم برای خودتان و هم ما باعث دردسر میشود. ما هم گفتیم اینهمه آدم اینجا هست چرا به ما میگویید؟ بعد آقایی که کمی جدیتر بود به آن خانم اضافه شد که نایستید و بروید! بنابراین ما تصمیم گرفتیم برای جلوگیری از دردسر کاملا به پیاده رو برویم و دوستان هم دائما به ما اضافه می شدند. خیلی ها که بعضا تجربه بیشتری داشتند تصمیم گرفتند که اصلا شعار ندهیم، هیچ حرکت تحریک آمیزی انجام ندهیم و غیره فقط به خاطر اینکه بتوانیم آنجا بمانیم. ناگهان یکی از بچه ها آمد و گفت که سر معلم با کمی فاصله ون نیروی انتظامی است و احتمالا میخواهند حمله کنند. ما معتقد بودیم که کاری نکردهایم و دلیلی ندارد چنین اتفاقی بیافتد. کمی که گذشت سربازها از هر دو طرف آمدند و از همان اول با حالت هجمه و باتوم آمدند که بلند شوید و کمی هم ناسزا دادند و تا آمدیم بگوییم برای چه ، ما که اصلا کاری نمیکنیم و ... در چشم به هم زدنی ماشینها از دو طرف آمدند.وقتی پرستو دو کوهکی را دیدم که یک نفر از پشت بلندش کرده بود و پرتش کرد یکطرف، فهمیدیم که شوخی ندارند.... من رفتم به سرهنگی که آنجا بود بگویم که ما هیچ کاری نداریم و آرام نشستهایم، یک آقایی بود که در بیست و دو خرداد هم او را دیده بودم و کچل بود و مژه وابرو هم نداشت. او را در ۲۲ خرداد و هشت مارس هم دیده بودم که فحشهای خیلی بدی میداد، مانتوی من را گرفت و هلم داد در حدی که پشت مانتوی من پاره شد. دیدم که هیچ راهی برای حرف نیست. ما در مینی بوس انداختند. فکر میکنم گوسفند را هم آنطور بار نمیکنند. من در شرایط خاص دچار تنگی نفس میشوم. سه نفر روی من افتاده بودند و پاهای من نمیتوانست تکان بخورد. ما را کلی در شهر چرخاندند و در نهایت رسیدیم به وزرا و با خودم فکر میکردم که اگر این روند ادامه پیدا کند تا نیم ساعت دیگر خفه میشوم. نفس هم نمیتوانستم بکشم...

در وزرا چه اتفاقی افتاد؟ سابقه ای از وزرا داشتید.

شما میدانید من هم میدانم. بین بچه ها گروه بندی زیاد بود و هست. یکی از لذت های زندگی من این است که گوشه ای بنشینم و آدمها را نگاه کنم. یکی از چیزهای جالب برای من روابط آدم ها در شرایط بحران بود. بچه هایی که خیلی با هم مشکل داشتند و میخواستند مراعات یکدیگر را بکنند. هرچند سریعا دو گروه شدند و یک گروه رفتند در یک اتاق و یک گروه رفتند در یک اتاق دیگر ولی چون جا کم بود بچه ها قاطی شده بودند، شاید خیلی ها به جنبه های آرمانی اشاره کنند اما من میخواهم بگویم بچه هایی هم تک افتاده بودند که بعد از مدتی که یخها آب میشد بقیه سعی میکردند با آنها قاطی شوند تا از تنهایی در بیایند. این ماجرا برای من خیلی جالب توجه بود. خود من با خیلی از این بچه ها رابطه قبلی نداشتم. من چندین سال بود که در حوزه زنان کار میکردم ولی از دید خودم کار من مرتبط با جنبش زنان به شکل تعامل با آنها نبود. سردبیر سایت زنان ایران شدنم هم همینطور بود. چون من روزنامه نگار بودم و چون زنان من را میشناختند لطف کردند به من گفتند که تو که همکاری میکنی مدیریت را قبول کن. من همان روز اعتراض هم کردم و گفتم که اگر

قرار باشد آزادانه بین زنان و کودکان یکی را انتخاب کنم، کودکان را انتخاب میکنم. این حرف را آن روز زدم. شاید به خاطر نوع کاری که داشتم. اما خوب به هرحال دروغ است اگر بگویم که من با مساله زنان زاده شدم و بزرگ شدم و ... نه اینطور نبود. ولی خب مدام جلو رفتم و فروتر رفتم و به این فکر کردم که کار عملیاتی به تنهایی جواب نمیدهد. کار هم باید جنبه گروهی پیدا کند و هم باید از نظر فکری و اندیشه ای هدفمند باشد. این بود که حالا در وزرا من هم به نوعی تنها بودم. اولا من هیچ وقت خودم را مستقیم در یک گروه زنان نمیدانستم و نمیدانم. البته با یک گروهی دوست بودم. جالب بود که در همان بعد از وزرا – یعنی سه چهار روز بعدی در اوین – خیلی ها آمدند در گوش من به من گفتند که ما فکر نمیکنیم شما همینی باشید که ما میبینیم. میگفتند که از من تصور دیگری داشتند. خودم فکر میکردم با آن دسته بندی که داشتند من را آدمی میدانستند که اصلا به این دسته بندی شکل میدهم در حالی که اینطور نبودم و نیستم. از بعد جنبش زنانی اگر بخواهم حرف بزنم، خیلی ها ترجیح دادند که حالا که ۱۳ اسفند به خاطر همدلی ایجاد شده، این همدلی در آن فضای ترس هم ادامه پیدا کند و بیشتر شود. پس آمدیم در راهروی وزرا موکت پهن کردیم، و گفتیم بیایید بنشینیم و ببینیم در هشت مارس میخواهیم چکار کنیم. یک نفر موبایل آورده بود و بچه ها یکی یکی رفتند در یکی دو اتاق بسیار کوچکی که آن پشت بود و با همان باقی مانده کم باتری، یکی یکی با بچه های بیرون تماس گرفتند. تا آن موقع وزرا بازداشتگاه زنانی بود که به خاطر مفاسد اجتماعی و اینجور چیزها دستگیر میشدند و بنابراین مسئولین آن بازداشتگاه با آن نوع زنها برخورد داشتند.میخواهم بگویم که برخورد مسوولین زندان جوری نبود که مثلا با یک جامعه شناس بخواهند حرف بزنند. هیچکدام ما رفتار یا قیافه عجیب نداشتیم و آنها وقتی با ما برخورد میکردند تعجب میکردند. اوایل خانمی که مسئول بود داد میزد ولی یکی از بچه ها گفت که اگر داد نزد و آرام بگوید هم متوجه میشویم! آنها با نوعی واکنش مواجه بودند که با ذهنیت پیشین آنها متفاوت بود. این بود که یکی دو نفر از کسانی که در آن بازداشتگاه بودند موقع دستشویی از بچه ها میپرسیدند که شما برای چه اینجا آمده اید؟ دو تا از بچه ها رفتند و شروع کردند با اینها حرف زدن که ماجرای ما این است و در مورد ۲۲ خرداد و حقوق و وضعیت زنان و قوانین توضیح دادند و رسیدند به جایی که خانمی که یادم هست مانتو و شلوار پوشیده بود گفت که این که چیز بدی نیست که! این همان چیزی است که ما هم میخواهیم. ناگهان بچه ها همه خندیدند چون جالب بود زندانبان بگوید که من هم مثل شما هستم و همین را میخواهم. من کسی نیستم که بخواهم بگویم مردها به ذاته اینطوری هستند و زن ها به ذاته طوری دیگر ، من فکر میکنم خیلی چیزها به انسان ربط دارد. البته احساسات آدم ها متفاوت است و به جنسیت هم ربط دارد ولی فکر میکنم یک چیزهایی را جامعه به زنها داده و اکتسابی است و آنهم مدیریت در شرایط بحران است. آنجا بچه ها رفتند دستشویی و آمدند و گفتند که از این دستشویی نمیشود استفاده کرد. یعنی آنقدر آلودگی در آن محرز بود که قابل استفاده نیست. خب مشخص نبود قرار است چند ساعت آنجا باشیم. چند نفر از بچه هایی که سن و سال بالاتری داشتند آستین بالا زدند و یکی از آنها که حساستر بود محلول ضد عفونی هم با خودش آورده بود. اینها رفتند بالا و با آب جوش و مایع ظرفشویی و اینها چنان دستشویی ها را برق انداختند

که فکر کنم گروه های بعدی کلی آنها را دعا کردند. آنها بیرون آمدند و گفتند حالا با خیال راحت بفرمایید. این را محض خاطره تعریف میکنم ولی به نظر من در همین عمل یک نوع همبستگی وجود دارد. تا وقتی آن طرف دلش نسوزد برای دیگران چنین کاری نمیکند. کسی که احتمالا در خانه خودش هم این کار را نمیکند تا وقتی احساس همبستگی نداشته باشد اینکار را نمیکند. آنجا هم همه کیف کرده بودند و آمدند و صف کشیدند که بروند دستشویی. یکی از اتفاقات بامزه این بود و یکی دیگر هم برای من اتفاق افتاد. ما روبروی دادسرا که نشسته بودیم روی زمین ناگهان کسی از پشت زد روی شانه من و پرسید که آیا آسیه امینی هستم. گفتم بله و گفت که آیا میدانم فامیل هستیم؟ گفتم نه. فکر کردم که مادرم کلی فامیل دارد و حتما این دوستمان یکی از آنها است ولی گفت که همسر من پسر عموی شوهر شما است! گفتم والله من نمیشناسم! کدوم عمو؟ گفت که من عروس عمو هدایت هستم. من کلی ذوق کردم و گفتم فک و فامیل پیدا کردم و این جالب شده بود که ما که هیچ ربطی به هم نداشتیم و فکر کنم جواد که پنج سال بود پسر عمویش را ندیده بود و همین مساله باعث شد فامیل کلی به هم نزدیک شود.

دورهای که شما وزرا بودید افرادی مثل همسرتان جواد منتظری هم بیرون بودند و جلوی وزرا جمع میشدند و از خانمهای کارمند پرس و جو میکردند که آن پایین چه خبر است. یکبار یکی از خانمها آمد و گفت چرا اینجا ایستاده اید؟ حال همه اینها خوب است و دارند آن پایین سرود میخوانند یا من یادم هست که سر غذا گرفتن بحث بود که آیا به شما که داخل هستید غذا میدهند.شما برایمان روایت کنید که در آن ساعات در وزرا چه می گذشت..

شما که میگویید من یادم میاید. متاسفانه اینها را من ننوشتم برای اینکه یکی از اتفاقات جالبی که آنجا افتاد همین ماجرای غذا خوردن بود که آنها رفتند ساندویچ هم گرفتند ولی وقتی ساندویچ رسید که همه بچه ها دور قابلمه نشسته بودند و عدهای در ظرف های یکبار مصرف و حتی عدهای در لیوان داشتند غذا میخوردند و خیلی ها هم با هم در همان قابلمه و اینها غذا میخوردند، کاری که من در خانه هیچ وقت نمیکنم. ماجرای سرود خواندن که به نظرم یک ماجرای دنباله دار بود در طول چند روز. من خودم سرود جنبش زنان را آنجا حفظ کردم برای اینکه هیچ وقت آن را حفظ نبودم و همیشه میگفتم چقدر شما بد سلیقه هستید که این نه آهنگش خوب است و نه ترانهاش. خب میدادید به یک ترانه سرای درست و حسابی.. در ۲۲ خرداد ۸۴ در یک شرایط خیلی نامناسب این ها میرفتند در اتاق صدایشان را ضبط میکردند و آهنگسازی هم در همان شرایط است که خیلی هم شیرین است و انتقادات را به شوخی میگفتیم. آنجا هم اولین کاری که کردیم این بود که آهنگ ها را از بس خواندیم از بر شدیم. بعد شروع کردیم به کشف اینکه صدای چه کسی خوب است که بخواند و بقیه کمی روحیه بگیرند. این جریان کم کم برای ما تبدیل شد به یک جریان خیلی جدی یعنی مثلا میگفتند فلانی شروع کن. یا من هیچ وقت رضوان را از نزدیک ندیده بودم و از دور میشناختم اما بعدا که منتقل شدیم به اوین دیدم که صبح که بلند میشوم قبل از اینکه صبحانه بیاورند یک نفر از سلول ها داد میزند که بچه ها بلند شوید و از یکی سلول ها صدای یک دو سه میآیند و آدم ها شروع میکنند به نرمش. بعد بچه ها گفتند که این رضوان

است که خودش نرمش میکند و میخواند و بقیه با او هماهنگ میشوند. این از نظر روحی خیلی تاثیر داشت. یا همین که از یک سلول صدای آواز بلند میشد و همه شروع میکردند به خواندن که تاثیر بسیارمثبتی داشت.

آن لحظه ای که شما را با ماشین از وزرا بیرون آوردند آیا دیدید که عده ای بیرون از وزرا ایستاده اند و شما را با دست و سوت تشویق می کنند؟

میدانم بچه های دیگر این را به شما گفته اند یا نه؟ چون ممکن است در هایس ما نبوده باشند. در آن لحظه دو نکته مطرح بود، یکی اینکه ما اصلا فکر نمیکردیم که ما را دارند میبرند به جای دیگری، چون موبایلهایمان را پس داده بودند و از همه امضا گرفته بودند ،فکر کردیم که حتما ماجرا تمام شده و آنقدر خود جریان مسخره بود که فکر نمیکردیم این همه کار کرده باشند. موضوع دوم این بود که وقتی آمدیم بیرون و دیدیم که داریم هدایت میشویم به ماشینهای نیروی انتظامی همه فکر این را کرده بودند که الان خانواده ها بیرون هستند و قرار است آنها را پیدا کنیم. اما در ماشینی که ما بودیم اتفاقی افتاد که متاسفانه وقتی ماشین ما آمد بیرون و همه دست میزدند من و کسانی که آن ته نشسته بودیم اصلا ماجرا را ندیدیم و علتش هم این بود که موقعی که همه نشستند ما چند نفر آخر سوار ماشین شدیم و سه خانم بودند که نگهبان های زن آن ماشین بودند، صندلی ها پر شد و یک صندلی عمود بر دیگران در آخر بود که یک خانم نشست. بعد آقایی که جزو کادر انتظامی بود دائم به آن خانم میگفت که بیاید بالا و بنشیند و بعد دید که نمیتواند بنشیند و با چادر قوز کرد و نتوانست بنشیند و رفت پایین و گفت جا نیست و نمیتوانم بنشینم. این دیالوگ کوتاه آنها ناگهان منجر شد به اینکه این آقا با لحن بسیار توهین کننده ای جلوی ما چنان برخورد کرد که دقیقا مشابه رفتاری بود که با ما داشت. این سه خانم به زور سوار شدند و به شکل قوز کرده بالا سر ما سوار شدند در سر جای یک نفر و آن آقا در را با لگد بست و ما در حمایت از این خانم شروع کردیم به داد زدن که این چه وضع رفتار است و جا برای نشستن نیست و ... و آنها برای اینکه به ما رو ندهند در عین حس تحقیر شدگی جلوی آن آقا سعی میکردند موقعیت زندانبانی را حفظ کنند و گفت هیچ کس حرف نزند و این همان لحظه ای بود که ماشین بیرون آمد و ما داشتیم توضیح میدادیم که این همان سلطه ای است که ما به خاطر آن دستگیر شده ایم و به خاطر همین رفتار است که ما اینجا هستیم. آنها هم شروع کردند به دستور دادن که حرف نزنید و در همین حین ماشین خارج شد و همه خانواده ها را دیدند و صدای دست زدن ها را شنیدیم ولی چون ما ته بودیم متوجه نبودیم دقیقا چه خبر است که افتادیم در مسیر. به همین دلیل من اتفاقاتی که برای جواد و بهمن افتاد و آنها را گرفتند و توهین و تحقیر کردند را اصلا ندیدم و متوجه نشدم. تا یک جایی از مسیر ما هیچ حرفی نزدیم چون آن خانم بسیار عصبی و بغض کرده بود. بعد که کمی گذشت و کمی آرامتر شد یکی از بچه ها با لحن بسیار آرام برگشت گفت ببین این رفتاری است که در خانه و جامعه و محیط کار هم با ما میشود. تو یک زن هستی و ما هم یک زن هستیم. تو فقط بیا و بخوان که ما به چه خاطر اینجا هستیم. نگهبان دوباره شروع کرد به تکرار حرف های گذشته که ما میدانیم شما چرا اینجا هستید و چون دیالوگ سازنده نبود بچه ها دوباره

شروع کردند به آواز خواندن.

آن چند روز در اوین چه گذشت...

ما چهار روز اوین بودیم و عده ای سه روز. باید اقرار کنم که وقتی وارد اوین شدم حس خیلی عجیبی داشتم. برای اینکه آدم از چنین فضا و اسم و پتانسیلی انتظار خاصی دارد. این محیط برای مردم ما یک پتانسیل سیاسی و تاریخی دارد و ممکن است هر کدام از ما که در جمع بودیم بخشی از زندگیمان به هر دلیلی با این فضا پیوند خورده باشد. بنابر این وقتی وارد این فضا شدم... نمیتوانم حسم را توصیف کنم. فکر کنم حس متناقضی در من بود. خیلی بغض کرده بودم. موقعی که ما را پیاده کردند و بردند ۲۰۹ و به صف کردند تا وارد ساختمان شویم. نمیدانم چندمین نفر بودم ولی دیدم که جلویی های من هم گفتند که چشم بند نمیزنیم. خب همه را هم هل دادند و گفتند که بیخود نمی زنید. منتها بر حسب وظیفه همین را گفتیم. از جمله خود من که گفتم چشم بند غیرقانونی است و طرف به مسخره به من گفت که قانون متعلق به بیرون این در است. چشم بند را بست و ما را فرستاد تو و مدت زیادی طول کشید. اول در راهرو بودیم بعد ما را نشاندند کنار در و بغل دیوار و ... موقعی که آنجا نشسته بودیم تا همه را بیاورند و سرشماری کنند ما اصلا نمیدانستیم باید چکار کنیم. سارق حرف های نبودیم که بدانیم باید در زندان چکار کنیم. طبیعی است که ما با هم مشورت کنیم. بچه ها با هم پچ پچ میکردند و آنها هم دائما داد میزدند و گاهی حتی میزدند به پای بچه ها که حرف نزنید و آرام باشید. آقایی هم بود که محترمانه با همه حرف میزد و احساس میکردیم تنها کسی است که میتوانستیم با او حرف بزنیم. شهلا انتصاری به فاصله سه چهار نفر جلوی من بود شهلا یکی از کسانی بود که گفت من چشم بند نمیزنم و شاید با بغل دستیاش حرف میزد. اصلا نمیدانم چه اتفاقی افتاد. به ناگهان آمدند به شهلا گفتند که حال همه شما را خواهیم گرفت و رییس شما را به انفرادی میفرستیم. ما یکی دو ساعت بیشتر نبود که وارد شده بودیم و هنوز مراحل اداری در حال طی شدن بود که شهلا را از ما جدا کردند تا زهر چشم بگیرند و ما را از هرگونه اقدامی بترسانند. شهلا را بردند انفرادی و ما واقعا نگران شهلا شده بدیم چون هم مشکل فشار خون داشت و قلبش ناراحت بود و هم نمیدانستیم چه اتفاقی می افتد. بعد از جریان زهرا کاظمی یک زن که وارد زندان اوین میشود همیشه نگران است که چه اتفاقی قرار است برایش بیافتد. شهلا را بردند و ما هم تا یک حدی تلاش کردیم حرف نزنیم که فقط هم ناشی از ترس نبود بلکه به این خاطر بود که برای بقیه دردسر درست نشود. خلاصه ما را دسته بندی کردند و فرستادند بالا که برویم در بندی که خالی کرده بودند. کیف های ما را گرفتند و بردند ولی من هنوز بخشی از وسایلم را داشتم. من و نوشین و جلوه و مریم میرزا و زینب پیغمبرزاده در یک سلول بودیم. از این سلولهای بزرگتر هم بود؛ بقیه نصف این بودند. روز اول این عده با هم بودیم. شاید نیم ساعتی نگذشته بود و خب همه هم سیگاری بودیم و یکبار هم خانمی آمد و گفت که شما که حقوق همبندی تان را نمیتوانید رعایت کنید چطور میخواهید حقوق برابر داشته باشید. ما گفتیم که این همبندی با ما مشکلی ندارد و اجازه گرفته ایم. نوشین گفت که حالا با بی سیگاری چکار کنیم و من گفتم که فعلا دارم. با تعجب گفت که

واقعا سیگار داری؟! مگر از تو نگرفتند؟ گفتم نه. گفت شوخی نکن. گفتم که فندک هم دارم. گفت خب بیار بکشیم و مریم و زینب هم گفتند که مشکلی ندارند. تصور کنید سلولی با آن سقف کوتاه ما سه نفر نشستیم به سیگار کشیدن و دود تا نیمه سقف را گرفته بود. بعد یک خانمی آمد در را باز کرد و گفت ژیلا بنی یعقوب اینجا است؟ گفتیم نه و در را بست و رفت ولی بعد دوباره در را باز کرد و گفت شما سیگار میکشید؟ تمام سالن هوا رفته بود که چه کسی سیگار آورده و چه کسی کشیده؟ من گفتم مگر ممنوع است و ما سه تا هم با خونسردی و تعجب میگفتیم که کسی نگفته ممنوع است! می گفت مگر فکر کرده ای که خونه خاله است و نمیدانی کجا آمده ای و ... ما هم میگفتیم میخواستید بگیرید! گفت سیگارها را به من بدهید و ما هم دو سه نخ قایم کردیم و بقیه را دادیم و او هم رفت گزارش بدهد یا همچین چیزی. ما هم گفتیم اگر اینقدر جدی است خوب شد که کشیدیم. به هرحال آنجا گذشت و یکی از خاطرات عجیب و غریب من در آن سلول آشنا شدن با بچه های جوان بود که واقعا یک جور مقاومتی دارند که ما نداشتیم. خیلی از آدمها ممکن است به نظر خیلی محکم برسند ولی این بچه ها واقعا قوی بودند. مثلا مریم یا مثلا من حاضر جوابتر از زینب آنجا ندیده بودم. برای هر چیزی جوابی داشت. در فلان کتاب حقوق شهروندی فلان جور آمده. فلان آیین نامه فلان چیز را گفته. یعنی اولا اطلاعات حقوقی بسیار دقیق و بعد اینکه جواب هر کسی را میدانست چطور بدهد که هم منطقی باشد و هم کوبنده.

یادم می آید، آمدند لباس های ما را گرفتند و بردند. مریم گرمش بود و پلیورش را درآورده بود و گذاشته بود توی کیفش.کیفش را که گرفتند با یک تیشرت بود و خیلی سردش شده بود. در زد و خانم نیامد. دوباره در زد و بازهم طرف نیامد. این بار در زد شدید و خانم در را باز کرد و پرسید چه خبرت است. گفت من سردم است و پلیورم را از توی کیف بدهید به من. با همین لحن! خانم یک کمی نگاه کرد، در را بست و رفت. مریم گفت چرا این با من اینطوری رفتارکرد؟ دوباره در زد اما کسی نیامد. مریم در را گرفت به مشت و خانمی آمد و گفت چه خبرت است دختر؟ مریم گفت «مگر من از شما نخواستم که پلیورم را به من بدهید؟» گفت مگر تو آمدی خانه خاله و دوباره در را بست. مریم دوباره در را گرفت به مشت و باور کنید ما همه شوکه شده بودیم. مریم مشت و لگد میزد به در که ناگهان خانم نگهبان در را باز کرد و مریم با عصبانیت گفت که من به شما میگم که سردمه و اگر فردا سرما بخورم مسئولیت اش با کیه؟ من دارم میلرزم و پولیورم را میخواهم! نگهبان گفت نمیدم. مریم جواب داد که «نمیدی؟ میخوای همین رو هم درآرم؟» خانمه گفت دربیار و مریم بلوزش را درآورد و ایستاد جلوی اون خانم. در این شرایط هم اگر کسی میدید مسئولیت با نگهبان بود چون به مریم گفته بود که لباسش را در بیاورد. .در همین لحظه بود که نگهبان پرید و گفت لباست را بپوش و در را بست. ما همه همینطور نشسته بودیم و چیزی را که دیده بودیم، باور نمیکردیم.

همه بچه ها از شما یک خاطره تعریف میکنند که صدایتان را شنیده اند که گفته بودید اینجا سلول منه...

آره. اون روز دوم بود. بچه ها را که روز اول می بردند بازجویی دیگر به همان بند نمی آوردند و جاهایشان را عوض می کردند. روز اول که من با نوشین و دیگرانی که اسم بردم بودم وقتی من را بردند بازجویی و برگرداندند دیگر به سلول قبلی نبردند بلکه بردند به آخرین سلول بند که جای واقعا وحشتناک و کوچکی بود. در آنجا من بودم و پرستو دوکوهکی و مریم حسین خواه و محبوبه حسین زاده. چهار نفری در یک جای بسیار تنگ و کوچک بودیم که چهارنفری اگر می نشستیم نمی توانستیم پایمان را دراز کنیم و توالت فرنگی هم همان تو بود. خب شرایط خیلی بدی بود. از روز دوم خیلی عصبی شده بودم و دندان درد هم گرفته بودم. این دندانم بعد از بم مشکل پیدا کرد و یکشب در خواب از وسط نصف شد و در فشار دندان درد میگیرم. آن موقع هم دندان درد شدیدی داشتم و از آنها خواستم یک مسکن به من بدهند. سه ساعت طول میکشید تا یک قرص بدهند. اصلا تحمل چیزی را نداشتم. در همین اوضاع که نزدیک عید هم بود و خیلی از خانه ها خانه تکانی داشتند و مردم مشغول بودند. من تکیه داده بودم به دیوار و با دستم صورتم را گرفته بودم چون دندانم درد میکرد. یکی از بچه ها می خواست به دستشویی برود و در اتاق باز شده بود. این خانمی که نمیدانم مسئول زندان زنان بود یا چکاره بود ولی معلوم بود که سمتی بالاتری از بقیه دارد، جلوی سلول آمد و شروع کرد به لودگی با بچه ها و سعی کرد هم دوستانه حرف بزند و هم آنها تحقیر کند. میگفت که برای فرار از خانه تکانی آمده ایم اینجا و رویش را کرد به من و گفت که در رفتی دیگه! حالا خانه تکانی تمام میشود و برمیگردی سر خانه ات. نگاهش کردم و گفتم که خانه تکانی من تمام شده شروع به مسخره بازی کرد و گفتم «در را ببند و برو بیرون». گفت که تو نباید به من بگویی در را ببند. گفتم چرا میتوانم بگویم چون این سلول من است و تو حق نداری در سلولی را باز کنی و کسی را تحقیر کنی. همکارهایش هم آنجا بودند. با این حرف من بسیار عصبانی شده بود و آمد داخل سلول و گفت در را نمی بندم و اینجا من هستم که تصمیم میگیرم نه تو. گفتم اتفاقا اینجا سلول من است و تو هم حق نداری بیایی اینجا و شروع کنی به تحقیر کردن و توهین کردن. شروع کردم به گفتن اینکه از سلول من برو بیرون و البته کاملا حواسم بود که دستم بهش نخورد. یادم هست که هوار میزدم که از سلول من برو بیرون و اینجا مال من است و تو حق نداری اینجا باشی. دیگر هیچ چیز دیگری نمیشنیدم و بعدا بچه ها میگفتند که همه داشتند داد و دست میزدند ولی من فقط یادم هست که هوار می زدم که از اینجا برو بیرون. بعد دیدم که همکاران آن خانم آمدند و کشان کشان او را بیرون بردند. البته یک خانمی هم بود که عجیب بود چون سرش را تراشیده بود و کلاه بافتنی سرش می گذاشت و خیلی هیکل درشتی داشت. میخواهم بگویم که ظاهرش زنانه نبود. خلاصه آمد و این خانم را گرفت و برد و گفت که نفسش نجس است و نباید بگذاری به تو بخورد. من هم جواب دادم که آره نفسم نجس است ولی تو حق نداری به من توهین کنی. بعد ده دقیقه گذشت و چون من خیلی عصبانی میشوم و فشارم پایین میافتد در همان حال بودم که کسی آمد و گفت آسیه امینی بیاید بیرون. گفتم کارم درآمده و میروم پیش شهلا. همین خانم هیکلی هم بود که کلاه سرش داشت. بعد آمد و گفت چشمبند بزنم و چادر سر کنم. من چون لباسم پاره شده بود خیلی وضعیت رحم انگیزی داشتم. رفتیم پایین و فکر کنم معاون زندان بود یا معاون نماینده دادستان

که اتفاقا خیلی هم محترمانه حرف میزد. البته مشی اینطور است که یک نفر محترم است و یک نفر داد میزند. این جزو محترم ها بود. دیدم که دارد راجع به یک امضا در یک بازجویی حرف میزند که در یکی از بازجویی ها در یکی از جواب ها نگذاشته بودم. گفت آن را امضا کنم و کردم و دیدم موقعیت خوبی است که قبل از آنها خودم بگویم چطور شده. گفتم که از زندان بان ها شکایت دارم. گفتم که حق ندارد بیاید در سلول من و شروع کن به توهین و تحقیر ولی زندان بان شما اینکار را میکند و برای من مشکل ایجاد شده. یکهو دیدم که این خانم شروع کرد به لرزیدن و میخواست حرف بزند و توضیح بدهد ولی لکنت گرفته بود و نمیتوانست. میگفت که ما آواز می خوانیم و صدا میکنیم و ... و من جواب دادم که در سلول که سرود خواندن ممنوع نیست. اگر ممنوع است بیایید بگویید کسی سرود نخواند ولی حق ندارید بیایید داخل و توهین کنید. بعد گفت ما پیگیری میکنیم. حرفی که به من زد جالب بود. گفت آیا اصلا دیده ایم با کسی رفتار غیرقانونی بشود؟ گفتم ببخشید من اصولا غیرقانونی اینجا هستم. گفت نه. منظورم برای چیزی نیست که به ما ربطی ندارد، منظورم این است که حرکات غیرقانونی با شما شده؟ گفتم بله من کتک خورده ام. چادرم را زدم کنار که سرش را انداخت پایین. گفتم نه نگاه کن! ببینید چه کرده اید؟ من اینجوری از خونه آمده ام بیرون؟ گفت نه. ما از جایی را میگوییم که شما از این در وارد شده اید. گفتم برای من چه فرقی میکند تو و پسر عمویت که زده با هم فرقی ندارید. برای من همه شما یکی هستید. از راس ساعت ۱۰ صبح روز ۱۳ اسفند که من اینجا هستم این اتفاق افتاده و من همه شما را با هم میبینم و در آنجا کتک خورده ام و اینجا زندانبانت به من توهین میکند. بعد عذر خواهی کرد و گفت پیگری میکنم و شما برگردید.

اعتصاب غذا چطور اتفاق افتاد؟

ما از آن اول هم فکر نمی کردیم ماجرا اینقدر طول بکشد. روز دوم بود که گفتیم بچه ها ظاهرا اینها دارند ما را نگه میدارند و یادم هست که یکی از بچه های بسیار جوان را از یازده شب تا سه صبح برای بازجویی برده بودند که و ما در نگرانی مطلق بودیم تا آنها برگردند. فکر کنم پرستو بود که حالش هم خیلی خوب نبود. خب ما بسیار نگران بودیم برای یک دختر بیست و یکی دو ساله که تا سه صبح بازجویی میشود و دیدیم که این ماجرا برای همه ادامه دارد. گفتیم یک اعتراض بکنیم به اینکه این رفتارها چه معنایی دارد؟ بعد اتفاقا دیدیم که پرستو شاد و شنگول برگشته و گفت که در بهداری یک تزریق بهش کرده بودند که هنوز هم نمیدانیم چه بود ولی خیلی سرحال بود و خوشحال. به خاطر همین فکر کردیم که یک روش میتواند اعتصاب غذا باشد. به بعضی ها گفتیم و البته بعدا هم گفتیم افرادی مثل پروین هستند که برایشان ضرر جدی دارد و باید رعایت آنها را هم بکنیم. یک عده شروع کردیم به اعتصاب غذا. از آن سلول من را بردند جایی که خانم گوارایی بود و خانم ناهید کشاورز و آزاده فرقانی. ما شاید فقط چند ساعت با هم بودیم. این سلول مال یک راهروی دیگر بود. در آنجا که بودیم بازهم غذا نخوردیم. از آنجا ما را به بند زنان بردند. فکر کردیم دارند ما را آزاد میکنند. اتفاقی که افتاده بود این بود که به بعضی ها میگفتند که قرار است به زودی آزاد شوند. ولی یک روز طول

کشید تا آزاد شوند، مثل خیلی از کسانی که روز سوم آزاد شدند.

میتوانید بگویید که اعتصاب غذا و هماهنگیاش چگونه شروع شد؟

مساله اعتصاب غذا به نظر من مساله خیلی جدی ای است برای کسانی که در این دوره به زندان میروند. همه این پیشینه را به خودشان میدهند که سراغش بروند ولی باورکن که من یادم نمی آید چطور شروع شد. یادم نیست ولی یادم هست که زمزمه بود و خود ما هم در سلول در این باره حرف زده بودیم که شروع کنیم. بعد دیدیم که بقیه سلولها هم از اعتصاب غذا حرف میزنند.

در بند زنان هم همچنان در اعتصاب غذا بودید؟

آره. یعنی من در بند ۲۰۹ که بودم در اعتصاب بودم و از آنجا به بند زنان رفتم که اعتصاب ادامه داشت. موقعی که به بند زنان رفتیم در شب اول من بودم و پروین و نوشین و سارا و جلوه و مهناز محمدی. همه ما در یک سلول بودیم. همانی که یک توالت فرنگی بسیار کثیف داشت. در۲۰۹ ما توالت فرنگی نمی رفتیم و درش بسته بود ولی اینجا مجبور بودیم استفاده کنیم. ویژگی بند زنان نسبت به ۲۰۹ این بود که اینجا امکان ارتباط با همدیگر را نداشتیم. تمام فضا کاشی بود و بسیار سرد که فکر میکنم همان سوئیت های بسیار شیک است. ضمن اینکه درهای آهنی وحشتناک پشت سر هم قفل میشدند و میرفتند و صدای این قفل ها برایم بسیار ماندگار است و احساس زندانی بودن. منتها اعتصاب غذای ما در اینجا هم ادامه پیدا کرد ولی چون پروین در سلول ما بود بچه های موقع غذا میگفتند که بگذارید بماند. یک اتفاق جالب هم که برای من اتفاق افتاد این بود که وقتی غذا نمیخورید عصبی تر هم میشوید. یک روز یک خانمی آمد در حالی که همه سیگار میخواهند در را باز کرد و گفت غذا. من با تندی گفتم غذا را ببرید بیرون چون همه اعتصاب غذا هستند. گفت که ما موظف هستیم بگذاریم و شما میتوانید نخورید. ما خودمان با پا هل دادیم به سمت بیرون و برای پروین و مهناز گذاشتیم داخل. ایشان که رفتند در را نبستند و به اتاق بغلی رفتند اما یکهو پرید به داخل سلول و گفت آسیه امینی کیست. من هم که دندان درد داشتم با تندی گفتم که چکارش دارید؟ منم. یکهو من را نگاه کرد و گفت من اکرم قوی دل هستم و آمد خودش را انداخت در بغل من و ما های های گریه میکردیم. اصلا انگار تمام آتش غضبی که در من بود یکهو فروکش کرد. من دو سال دنبال پرونده اکرم بالا و پایین رفته بودم و هیچ وقت او را ندیده بودم. عکسی هم که از اکرم دیده بودم مال جوانی هایش بود و بالاخره آدمی که چند سال در زندان بماند خیلی تفاوت میکند. گفت ما زندان بان نیستیم و ما برای شما غذا میآوریم. آنقدر من را بوسیده بود و بغل کرده بود و گفته بود برایت چکار کنم؟ نمیدانستم چه بگویم. من گفتم که چیزی نمیخواهم ولی دو تا از دوستانم بیمار هستند و باید تقویت شوند و اگر می توانی برایشان شیر و آب میوه بیاور. سیگار هم خواستیم، بیچاره رفته بود یک نایلون بزرگ برایمان وسیله آورده بود ولی به خانم مسوول که دیده بود گفته بود میخواهد برای چه کسانی ببرد و او سیگارها را برداشته بود چون ظاهرا نباید به ما سیگار میدادند. اینهم

اتفاق جالبی برای ما بود چون با تعجب میگفت که تو اینجا چکار می کنی بعد از دو سال که دنبال پرونده من میدوی حالا خودت آمده ای پیش من. آن بچه ها هم خیلی به ما کمک کردند. بعد از او اشرف کلهری آمد که حکم سنگسار داشت و فقط به عنوان اینکه من بچه هایش را پیدا کنم کلی با خانواده اش ارتباط داشتم. تجربه عجیبی بود دیگر. یکسری از بچه ها را روز سوم از ما جدا کردند و مرخص شدند با پیغام و پسغام هایی که ما میدادیم. ما چهار روز ماندیم و صبح روز پنجم . ساعت دو صبح ما را آزاد کردند .

شادی و محبوبه را با شما آزاد نکردند. وقتی بیرون آمدید چه دیدی داشتید که اینها مانده اند و تا نزدیکی عید آنها را نگاه داشتند. چه حسی داشتید از اینکه همه با هم دستگیر شده بودید و همه بیرون آمدند ولی اینها نیامدند؟

من که در زندان بودم احساس می کردم باید همه چیز را بنویسم. دربین ما فقط دو سه نفر نوشت، مثلا فکر کنم ژیلا و این خیلی بد است چون هر کس با دلتنگی ها و نظرات خودش آنجاست. حتی با هدف خودش. هرچند که خیلی کوتاه بود ولی چون یک کار گروهی است نوشتن اش خیلی مهم است. شما که دارید اینکار را میکنید کاش برنامه ای برای کسانی که بیرون بودند هم داشته باشید. این هسته همسران که تشکیل شد، من که آمدم بیرون خیلی برایم جالب بود چرا که اصلا فکر نمیکردم که حسین و جواد و بهمن و نیما و سیاوش و جواد موسوی با هم هر شب جلسه داشته باشند. در برابر کمیته مادران کمیته همسران هم داشتیم. بعد که من بیرون آمدم جواد موسوی آمد ... برخوردهایی که ما در زندان داشتیم در واقع من از بدو ورود به آنجا آن چند ساعتی که در وزرا گذراندیم اصلا با شادی صدر و محبوبه همبند نبودم و هیچگونه برخورد حضوری هم نداشتم که بدانم اینها چه میگویند یا میخواهند چه بکنند یا تحلیلشان از شرایط چیست. بنا بر این روز آخر وقتی همه رفتیم و این دو نفر ماندند قصد این بود که اینها را نگه دارند به خودشان هم گفتند که میخواستند آنها را بگیرند و خودشان با پای خودشان آمدهاند. اینکه چرا این اتفاق افتاد را باید خودشان بگویند چون پرونده مربوط به خود آنها است و اتهام هایی است که هنوز انجام آنها معلوم نشده و ما هر حرفی که بزنیم انگار داریم اتهام را تایید میکنیم. از نظر ما ماجرا این بود که ۳۳ نفر دستگیر شده بودند و ۳۱ نفر آزاد شده بودند و ۲ نفر باقی مانده بودند. یک جور وظیفه همکاری و هم گروهی و دوستی بود که تلاش کنیم آنها آزاد شوند در عین حال که شادی صدر با من ارتباط دوستانه نزدیک داشت و مثل خواهرمن بود و خب مسوولیت برای من خیلی سنگین بود. روز اول که آمده بودم بیرون نمیتوانستم کنار بچه خودم بروم چون بچه او را که میدیدم خیلی سخت بود. بنا بر این از روز اول – چون به خاطر هشت مارس خیلی درگیر بودیم– و وقتی که بعد از ظهر تمام شد رفتم سراغ دریا و حسین و اینکه ببینیم برای بچه ها باید چکار بکنیم. جلسات متمادی داشتیم با آنها که برویم با وکیلشان صحبت کنیم. بعد من و مینو مرتاضی رفتیم پیش مدیر کل دادگستری آقای آقایی و شرایط این دو نفر را گفتیم و به عید هم نزدیک میشدیم و شرایط بغرنج بود و نمیدانستیم وضعیت چه میشود. یک مشکل این بود که نمیدانستیم این افراد برای چه محاکمه میشوند. به هرحال دو سه روز من با شوهر شادی هماهنگ

میکردم و بچه ها را پیش ما میگذاشت یا خودش بچه ها را نگه میداشت و من دنبال کارهای شادی میرفتم. صبح تا شب من یا پای تلفن بودم یا اینطرف و آنطرف دنبال آدمها میگشتم تا شاید بتوانم کمکی بکنم.

آن روزهایی که خودتان اوین بودید بیشترین نگرانی شما چه بود؟

مادرم. من در خانه ای بزرگ شده بودم که مادرم بیمار است و مسایل روحی و روانی تاثیر شدیدی روی آن داشت حتی در حد تلف شدن. روابط خانوادگی ما خیلی قوی است و به شدت نگران مادرم بودم و اینکه بزرگترین نگرانی زندگی من مثل خیلی مادرهای دیگر بچه ام است که خوشبختانه در آن یکباری که توانسته بودم با بچه تماس بگیرم شوهرم گفت که بچه اصلا نمیداند و به پیش خواهرم رفته و آنجاست و گفته ایم تو رفته ای مسافرت. این را که میگویم به این خاطر میگویم که همسرم هم میداند من چه فکر میکنم و هم مثل من فکر میکند بنابر این اگر هم مشکلی پیش میآید انگار برای خودش پیش آمده و می دانستم که هم آدم قوی ای است و هم دقیقا به شکل کاری که می کردیم اعتقاد داشت و اینکه این مساله باید عمومی شود و ادامه پیدا کند. خیلی وقتها اگر من جایی نروم یا کوتاه بیایم جواد به من میگوید اینقدر هزینه نداده ایم که عقب نشینی کنیم. بنا بر این نگرانی من از بابت جواد نبود ولی خب بچه چیز دیگری است.

آیا این دستگیری، تاثیری روی زندگی یا کار شما داشته است؟

من تا آخراسفند که سرکار نمیرفتم چون دنبال پرونده شادی بودیم و بعد هم که عید شد و بعد از عید هم ریختند در کنشگران. یکروز سر کار نشسته بودم در اتاق خودم – من سردبیر سایت جامعه مدنی موسسه کنشگران بودم– و سرم پایین بود که دیدم یک عالمه پوتین ظاهر شد. سرم را بلند کردم و دیدم یک نفر با بیسیم جلوی در ایستاده! چه خبر است؟ رفتم بیرون و دیدم چندین نفر پشت هم داخل آمدند و قرق کردند و گفتند بروید بیرون. داشتم میپرسیدم چه شده که گفتند حرف نزنید و بیرون بروید. بچه ها چایی گذاشته بودند، سعی کردیم با خوشرویی بگوییم که حالا یک چایی بخورید تا ببینیم چه میگویید که گفتند بروید بیرون. دکتر رزاقی بود و گفت بچه ها بیرون بروید. ما به حساب اینکه میرویم بیرون و بر میگردیم فقط کیف و موبایل را برداشتیم. جالب اینجاست که موبایل من از وقتی که از اوین آزاد شده ام یکبار یادم رفت شارژش کنم و شارژش که تمام شد دیگر روشن نشد. بعدا که برای تعمیر بردم گفتند مشکل سخت افزاری دارد و شاید دستکاری شده. همان روز دیدم موبایلم شارژ نمیشود و بدو بدو رفتم یک گوشی موبایل خریدم تا بتوانم تماس بگیرم و بگویم. چه خبر شده، بعد از یک ساعت دیدیم با دکتر رزاقی آمدند و پایین و او را بردند. اینجوری بود که دفتر کار ما هم پلمپ شد و از آن موقع به بعد ... به نظرم یک پروژه بود که بخشی از آن در ۱۳ اسفند و ادامه بازداشت محبوبه و شادی پیش رفت و بعد با بسته شدن کنشگران جلو رفت. بعد ما متوجه شدیم که هدف جامعه مدنی فعال است و ان جی او هایی که وظیفه توانمندی سازی دیگران را به عهده گرفته اند و خودشان هم ارتباطات جامعه مدنی زیادی دارند با گروه های فعال اجتماعی. یکی کنشگران بود که محل کار من بود و از آن روز تا

حالا نه باز شده و نه من به جای دیگری رفته ام. البته با مجله زنان همکاری میکنم که آن هم توقیف شد. یکی از ویژگی های بعد از آن ماجرا این بود که شغلم را از دست دادم. وقتی درآمد شما قطع میشود قطعا دچار مشکلات فراوان میشوی. تا بروی سراغ کار بعدی و کار پیدا کنی سخت است و من دچار مشکلات دیگری هم شدم. بلافاصله بعد از آن کمپین سنگسار یکسال بود که داشت کار میکرد و ما به اردیبهشت و خرداد نزدیک شده بودیم که یک سالگی کار کمپین سنگسار بود. یکسال قبل محبوبه و عباس در مشهد سنگسار شده بودند و ما کار را شروع کرده بودیم و برای همین سر من خیلی شلوغ بود چون با یک عالمه از سنگساری های آزاد شده مواجه بودیم که کلی مشکلات خانوادگی داشتند و باید کارشان پیگری میشد. میخواستیم صندوق حمایت از قربانیان سنگسار را تشکیل دهیم و با خانواده های آنها درگیر بودیم. کارم و منبع درآمد را از دست داده بودم و از آن طرف هم مواجه بودیم با اواخر خرداد و اینکه یک مرد و زنی در تاکستان قزوین قرار بود سنگسار شوند. این ماجرا بسیار پیگیری شد و موضوعاتی که درباره دلارا بود هم در همین دوره شکل گرفت. بعدش هم متاسفانه آن سنگسار تاکستان اتفاق افتاد و من رفتم تاکستان و خب بسیار شرایط خاص و اتفاق خاصی در زندگی من بود چون چاله را جمع کردم و ریختم در کیسه و دلمه های خون روی سنگ را آوردم و اصلا یک روز عجیبی بود. وقتی رسیدم خانه جواد برای کار به اراک رفته بود و خیلی نشستم وسط خانه و یکساعت تلاش میکردم گریه کنم و نمیتوانستم. دیدم اگر گریه نکنم شرایط جسمی ام بسیار بد است. نمیتوانستم. رفتم و شروع کردم به نوشتن تا شاید سبکتر شوم. چیزهایی نوشتم ولی سبک نشدم. فحش های حسین درخشان را خواندم و یک جواب تند نوشتم تا دو روز بعد منتشر کنم که کمی آرامتر هستم. بعد یکهو دیدم یک نامه خیلی عاطفی از یکی از دوستان برایم آمده که میدانست من کجا رفته ام. آقای بهنود. آن را که خواندن یکهو انگار یک سوزن به بادکنک زده باشند یکساعت و نیم گریه کردم و کمی سبک شدم و بعد پیش شادی رفتم تا بگویم که ماجرا چه بوده. اینها را برای این برایتان تعریف میکنم که در واقع عواقب کار ۱۳ اسفند و بیکار شدن و فشارهای مالی که وارد میشود یک چیزی است و اتفاقاتی که در کمپین سنگسار پشت هم اتفاق می افتاد یکطرف و وضعیت اعدام که داشتم پیگری میکردم یکطرف بود. یک شب خواب رییس اجرای احکام را دیدم و بعد صبح زود زنگ زدند و گفتند حکم رفته برای اجرا. وکیل جوانی بود که سه پرونده داشت و هشت صبح به من زنگ زد – در حالی که یک هفته وقت گرفته بودیم و خیلی هم امیدوار بودیم– هشت صبح به من زنگ زد و گفت حکم آن سه پرونده اجرا شد. تا نیم ساعت بعد از قطع تلفن نصف بدنم حرکت نمیکرد. من باور نمیکردم. ساعت هشت و نیم یا نه شب ماشین گرفتم تا به خانه آن دختر بروم تا با او حرف بزنم که آقای باقی بین راه زنگ زد و گفت کجایی. گفتم دارم میروم حرف بزنم که گفت نرو. گفت ارتباط با کارفرما برقرار کرده ایم و ممکن است شکایت را پس بگیرد. با این امید و خیال راحت آمدم خانه و صبح فردا خبر را شنیدم. اینها پشت هم بود و بدترینش هم دلارا. متوجه نمیشدم چه مشکلی دارم و شرایط چقدر بغرنج است. یکهو میدیدم که میخواهم بخوابم یا قلبم شروع میکند به تپشهای بسیار تند و نمیتوانم حرکت کنم. فکر میکنم که خستگی طبیعی است. خیلی از شبها تا صبح کار میکنم و خوابم هم خیلی کم است. اینگونه فشارها و درگیری ذهنی و

اتفاقات عجیب و غریب و پیدا کردن مشکل در خانه – چون عصبی هستی و تحملت کم است – کار رسید به جایی که یکروز که کمیساریای عالی حقوق بشر به ایران آمده بود و میدانستم که میخواهم بروم ایشان را ببینم . یک روز دیدم که سرم درد میکند و حس کردم سر درد معمول است و خوب میشود. سر دردم ادامه پیدا کرد در حدی که دیدم دارد زیادتر میشود. یک قرص مسکن خوردم. دیدم که شب تا صبح دو سه بار از شدت سر درد از خواب بیدار شدم. دوباره مسکن خوردم و صبح روز بعد پنجشنبه جمع بود و نرفتم دکتر و سردرد ادامه پیدا کرد. یک دوست پزشک دارم که بهش زنگ زدم و گفتم فلانی سردرد دارم. معاینه که نمیتوانست بکند و گفت مسکن فلان بخور. این ماجرا سه روز ادامه پیدا کرد. به حدی رسید که پایم را هم نمیتوانستم زمین بگذارم و راه بروم. پسر خاله ام نورولوژیست است. پیش اون رفتم و بعد از معاینه و دیدن تب و لرز گفت که عصبی شده ام. این چیزهایی که میبینند عصبی است. گفتم دکتر عصبی چیه! دو سه روزه دارم تب میکنم گفت که نظر من این است. یکسری آرام بخش و اینها داد. شنبه ظهر آمدم خانه و بعد از ظهر ساعت پنج یکهو احساس کردم که گردنم پف کرده. گفتم شاید بد خوابیده ام. کمی ماساژ دادم ولی کم کم دیدم که چشمانم چیزی نمیبینند. پدرم اینجا بود و زنگ زد به یکی از پزشکان و موضوع تب و لرز و سر درد و گردن و چشم را گفتم و گفت بروم ببیند. بعد از ظهر در حدی بودم که حتی پشت در نمیتوانستم بنشینم. من را دید و گفت این خطر عفونت دارد و باید به بیمارستان برویم. سه روز بیمارستان بودم و آب نخاع را کشیدند و گفتند که شفاف است و مشکل منتژیت نداریم. دستور ام آر ای دادند. سر درد که خوب نمیشد، بدتر هم میشد و لرز هم بیشتر شده بود. همینطور تپش قلب بیشتر بود و از روی هفتم و هشتم از بیمارستان مرخص شدم ولی چشمم شروع کرد به متورم شدن تا آبسه ها از چشمم زد بیرون. خورده بود به شعبان و سه روز تعطیل بود و متخصص چشم پیدا نمیشد و چشمان من هم بسته نمیشد. خودم فکر میکردم تومور دارم و رفتنی هستم. ضمن اینکه نه تحمل صدا داشتم نه نور. در خانه همه پچ پچ میکردند و چراغها خاموش بود. خلاصه رفتیم پیش فوق تخصص چشم و گفتند که این میتواند حساسیت به یکی از داروهای مصرفی در این دوره یا ناشی از همان سردرد و بیماری اصلی باشد. حالا بیماری چیست؟ رفتم پیش متخصص مغز و اعصاب دیگه. یک ماه روی من کار کردند و در آخر رسیدند به اینکه بیماری خیلی نادر است ولی هیچ عامل دیگری در تو نیست. ما همه چیز را تست کرده ایم. انواع بیماریهای ویروسی و حتی حصبه و مالاریا را تست کردند. گفتند هیچکدام نیست و تنها چیزی که میماند شوکهای عصبی است که روی مغز و چشم تاثیر گذاشته. بنا بر این یکی از اثرات این بوده. البته فقط یک بخش آن بود. ترس واکنش طبیعی است. من آن موقع که در خانه بودم با دخترم تنها بودم. شروع کرده بودم با سایت روز کار کردن و سه تا از همکارها را گرفته بودند. فرض کنید در خانه ای نشسته اید و نگران هستید که کسی وارد شود و جلوی بچه ات تو را دستگیر کند. استرس این خودش یک بخش ماجرا بود. همه میتواند به شکل غیر مستقیم به آن ارتباط پیدا کند. این بیماری من چند ماه طول کشید و من هنوز هم دارم عواقب این ماجرا را تحمل میکند. با اینکه قرصهایی که میخوردم قرصهای بسیار قوی اعصاب بود و من هر شب کورتون میگرفتم و اصلا ترک کورتون خودش پدرآدم را در می آورد. آره مگر میشود در زندگی شخصی

تاثیر نداشته باشد؟ آدم اول فکر میکند یک روز است اما بعدا میشود یکسال.

الان وضعیت پرونده چطور است؟

وکالت پرونده من با خانم غیرت است. ایشان دفاع کردند و لایحه دادند و خودم هم به شکل شفاهی دفاع کردم. اتهامات همان سه تایی است که به همه وارد شده: اتهام علیه امنیت ملی در کیفر خواست نهایی تبدیل شد به تمرد از دستور پلیس و تبانی به قصد فلان. تبرئه شدم و حکمم را به وکیلم ابلاغ کردند و بسیار متاسفم که ۳۳ نفر با یک اتهام بخشی تبرئه شدند، برخی حکم گرفتند و برخی حکمهای سنگینی داشتند در صورتی که همه ما یک شرایط داشتیم و از نظر من همه باید تبرئه میشدند.

به عنوان سوال آخر، اگر کل این پروسه را بخواهید در یک جمله توصیف کنید چه میگویید؟

خیلی سوال سختی است. شاید آن شعری که خیلی هم دوستان لطف دارند و همه جا عنوانش میکنند "قد حوا نمیرسید. من همه سیب ها را خواهم چید".من فکر میکنم در این دو سه سال اخیر ما به سمت چیدن سیب های بیشتری رفته ایم. این سیب آگاهی است که دارد چیده میشود.

همبستگی در کدام راستا و به چه معنا؟

منیژه نجم‌عراقی

همه به روشنی می‌دانیم که یکی از آفت‌هایی که هر تشکل و جنبشی را تهدید می‌کند از میان رفتن انسجام و همبستگی درونی آن است، و جنبش زنان نیز از این آفت مصون نبوده و نیست. هرگاه بخشی از هواداران یک تشکل یا جنبش لب به اعتراض می‌گشایند یا از آن جدا می‌شوند بارانی از گلایه‌ها و نامهربانی‌ها باریدن می‌گیرد ولی معمولا حسرت یک بازنگری عقلانی و دلسوزانه و بررسی علل و ریشه‌ها بر دل باقی می‌ماند. شاید مشکل در این است که در واقع همواره دیگران را به همبستگی دعوت می‌کنیم بدون آن که به اسباب و لوازم مورد نیاز برای تحقق آن بیندیشیم، چون اغلب مرادمان از همبستگی آن است که «دیگران» با «ما» هم‌رای شوند. در ابتدای اوج‌گیری جنبش‌های فمینیستی در سده گذشته تصور می‌شد «زن‌بودن» به خودی خود مولفه‌ی بی‌بدیلی است که می‌تواند و باید همه زنان را پیرامون خود گرد آورد و فقط کافی است که آگاهی آنان ارتقا یابد. اما به تدریج، و به رغم پیروزی‌هایی که به دست آمد، بطلان این تصور به تجربه آشکار شد. در این زمینه تاکنون مطالب بسیار نوشته شده و نظریه‌های گوناگون پرداخته شده که آگاهی از آن‌ها برای کسانی که دغدغه‌ی ایجاد همبستگی در جنبش زنان را دارند ضروری است.

***

اگر فمینیسم را در ساده‌ترین شکلِ آن «آگاهی از وجود نابرابری و تبعیض و خشونت علیه زنان، و کوشش برای رفع آن» تعریف کنیم، بسیاری از کنش‌های فردی و جمعی زنان ایران در سالیان اخیر را که به صورت هدف‌مند و گاه سازمان‌یافته صورت گرفته‌اند می‌توان «فمینیستی» نامید. نزد صاحب‌نظران– اعم از مخالف و موافق (حتی اگر آشکارا به زبان نیاید) عموما فمینیسم پدیده‌یی ملهم از «غرب» تلقی می‌شود که در این آب و خاک ریشه ندارد. این تلقی هم درست و هم نادرست است. بدون کوچک‌ترین تردید گسترش ارتباطات جهانی در سده‌های اخیر و آشنایی با اندیشه‌ها و نظریات و مبارزات زنان ملل دیگر نقشی بسیار مهم و تعیین‌کننده در ارتقای «آگاهی» زنان ایران و «کوشش آن‌ها برای رفع» نابرابری و تبعیض داشته است. اما خودِ « نابرابری و تبعیض و خشونت علیه زنان» از دیرباز در دیار ما موجود و مورد اعتراض بوده و این چیزی نیست که از غرب صادر شده باشد، حتی اگر به‌درستی تشدید یا ظهور گونه‌های تازه‌ی آن را ارمغان تجارت جهانی و احیای بنیادگرایی بدانیم که دست‌پخت جهانی‌سازی است. با این حال گاه به نظر می‌رسد اتهام «غرب‌گرایی» و «توطئه خارجی» در جامعه بسته و استبدادزده‌ی ما بخشی از جنبش را چنان منفعل ساخته که گمان می‌کنند

باید چرخ را از نو اختراع کرد؛ و با افراط در بومی‌سازی فمینیسم، چشم را بر تجربه‌ها و دستاوردهای مبارزاتی زنان در دیگر نقاط جهان می‌بندند و از یاد می‌برند که جنبش زنان ایران نیز بخشی از حرکت جهانی زنان برای ساختن دنیایی فارغ از جنگ و خشونت و بهره‌کشی از انسان و نابودی طبیعت- یعنی دنیایی دیگر و بهتر است. حتی بعضی دیگر چنان مرعوب شده‌اند که نیاز حیاتی جنبش را به پرهیز از گرفتار آمدن در دام‌هایی که بازی قدرت‌های جهانی بر سر راه می‌گستراند درک نمی‌کنند و در امید بستن به آن سوی مرزها راه افراط می‌پویند.

از سوی دیگر، در غیاب امکان نشر گسترده‌ی اندیشه‌های بسیار متنوع فمینیستی که در گوشه و کنار جهان پدید آمده است، عموما فمینیسم مقوله‌یی منسجم و یکپارچه تلقی می‌شود، که این تلقی نیز با واقعیت تطابقی ندارد. زیرا فمینیسم دست‌کم هنوز نظریه‌یی یکپارچه نیست، هرچند که بسیاری از نظریه‌پردازان آن همین نکته را امتیاز مهمی می‌دانند. برخی از زنان فمینیست به تساوی و تشابه زن و مرد معتقدند و بعضی دیگر بر تفاوت زن و مرد پافشاری دارند. برخی در چارچوب نظام‌های موجود به مبارزه برای کسب حقوق برابر برای زنان می‌پردازند، بعضی دیگر به دگرگونی بنیان جامعه می‌اندیشند و پیوند با دیگر حرکت‌های اجتماعی را ضروری می‌دانند، و برخی از آن‌ها هم اصلا چشم دیدن مردها را ندارند و آرزوی جوامعی زن‌محور و زن‌سرور را در سر می‌پرورانند. در بسیاری از متون تحلیلی فمینیستی همچنان از تقسیم‌بندی اندیشه فمینیستی به گرایش‌های عمده‌ی لیبرال، رادیکال، مارکسیست، سوسیالیست، اگزیستانسیالیست روانکاو، پسامدرن،... استفاده می‌شود. و تازه، هر یک از این گرایش‌ها نیز از تنوع نظری قابل توجهی برخوردارند، مثلا زیر چتر فمینیسم پسامدرن (مانند دیگر مقولات پسامدرن) انواع گرایش‌های چپ و راست و میانه را می‌توان دید. با این حال مرز میان این فمینیسم‌ها چندان قاطع نیست؛ هر کدام نقطه‌ضعف‌ها و دستاوردهایی داشته و دارند؛ در مواردی با یکدیگر هم‌پوشانی می‌کنند، و در مواردی در تعارض قرار می‌گیرند.

با این مقدمات لابد باید موضوع همبستگی را به کلی منتفی دانست. اما چنین نیست. این پراکندگی آرا، هرچند موجبات نگرانی فعالان جنبش‌های زنان و خشنودی مخالفان آن‌ها را فراهم ساخته، به پویایی فمینیسم و جلوگیری از درغلتیدن آن به دام جزمیت‌های نظری و عملی مدد رسانده و زمینه‌ساز پیدایش راهبردها و راهکارهای نوین، نه فقط برای جنبش زنان بلکه برای دیگر جنبش‌های اجتماعی بوده است. این درست است که زنان به صرفِ «زن بودن» به هم نمی‌پیوندند اما به صرف «زن بودن» به شیوه‌های گوناگون، با درجات مختلف و گستردگی چشمگیر در سطح جامعه تحت تبعیض و ستم قرار می‌گیرند. به همین دلیل است که با شکل‌گیری روزافزون گروه‌های کوچک و بزرگ زنان آگاه روبرو می‌شویم که پیرامون دردهای مشترک، منافع صنفی، پایگاه عقیدتی و.... در حوزه‌های گوناگون وارد عمل می‌شوند. همین گروه‌های کوچک و بزرگ با همه افت و خیزهای خود در واقع جنبش زنان ما را تشکیل داده‌اند. و البته بسیار طبیعی است که آرزو داشته باشیم با پیوند این گروه‌ها به یکدیگر، هدفی پیگیری شود که بخش بزرگتری از زنان را در بر گیرد. اما ایجاد این همبستگی مستلزم آن است که نخست مرزهای نظری و عملی هر یک مشخص شده و نقاط

اشتراک و افتراق آن‌ها به‌درستی شناسایی شود. کاری که گمان نمی‌رود در جنبش ما هنوز چندان به سامان رسیده باشد. «احساسِ» ستم (اعم از جنسیتی یا غیر آن) ممکن است برای مدتی زنان را گرد هم آورد اما اگر با شناخت کافی همراه نشود همبستگی حاصل از آن به‌شدت شکننده خواهد بود. برای نمونه می‌توان به تجمع ۲۲ خرداد سال ۸۴گریزی زد. این تجمع محصول «هم‌اندیشی» جمعی از زنان کنشگر بود که راهکاری قانونی برای مبارزه با خشونت و نابرابری جنسیتی را جست و جو می‌کردند. اگرچه جمع هم‌اندیش همه‌ی طیف‌های فکری زنان را در بر نمی‌گرفت، در خودِ تجمع کمابیش همه به نوعی- اگر نه در مرکز، دست‌کم در حاشیه- حضور یافتند. اما در سایه‌ی شور و شوق یا ذوق‌زدگی ناشی از کنشی جمعی که با توهم نوعی همبستگی توام بود، فرصت ارزیابی درست این حرکت از دست رفت؛ تا بدانجا که در آستانه سالگرد تجمع و فراخوان برای بزرگداشت آن، پیشنهاد نام‌گذاری این روز به نام روز ملی زنان به میان آمد. این پیشنهاد (بی آن که به خودی خود ایرادی داشته باشد) بدون توجه به ساز و کارهای لازم برای زمینه‌سازی چنین مقولاتی مطرح شد و حاکی از ارزیابی شتابزده، کم‌توجهی به شرایط جامعه و عدم شناخت نسبت به ناهمگونی طیف همراهان بالفعل و بالقوه بود، که دستاویز دیگری به دست منتقدان داد تا بر استدلال‌های خود در انتقاد یا عدم حمایت از تجمع دوم پافشاری کنند. در عین حال جای خشنودی است که این انتقادات و برخورد خشونت‌آمیز پلیس با تجمع مسالمت‌آمیز گروهی زن و دختر سرودخوان، که پیش از آن شروع شده بود و پس از آن نیز ادامه یافت، نتوانست شور مبارزه را در زنان، و به‌ویژه در دختران (و پسران) جوانی که با مشارکت در کنشی جمعی برای بهسازی جامعه یخزده‌ی خود به شوق آمده بودند، خاموش کند.

***

علاوه بر فشارهای روزافزون فضای سیاسی جامعه، اقتدارجویی و فرصت‌طلبی و بهره‌کشی و بدبینی و بی‌اعتمادی و هزار و یک آفت دیگر که موجب تضعیف همبستگی است همه‌ی جنبش‌ها را تهدید می‌کند، چه رسد به جنبش ما که در کشوری با سابقه استبداد هزارساله پرورش یافته‌ایم. دفع و رفع این آفت‌ها علاوه بر گذشت و مدارا، ارتقای آگاهی و دانش، و بازنگری ریشه‌ها، به بعضی تغییرات بنیانی در جامعه نیاز دارد. اما اجازه بدهید برای بررسی مسئله همبستگی در این جا فرض کنیم که کنشگران جنبش ما از هر گونه شائبه‌ی این گونه آفت‌ها، حتی فشارهای فضای بیرون، به دور باشند. در آن صورت با نگاهی به طیف‌های درون جنبش می‌توان دو دیدگاه کلی را تشخیص داد: (۱) دیدگاهی که رفع خشونت و نابرابری‌های جنسیتی را هدف گرفته است و عمدتا خواسته‌های خود را در چارچوب نظم موجود طرح می‌کند و (۲) دیدگاهی که رفع نابرابری‌های جنسیتی را در چارچوب دگرگونیِ ساز و کارهای اقتصادی و اجتماعی پی می‌گیرد. البته بدیهی است که هر یک از دو دیدگاه طیف‌های متنوعی را در خود پوشش می‌دهد. با واژگان فمینیستی، شاید به نظر برسد که در میان هواداران دیدگاه اول، با وجود آن که اغلب به تندروی (رادیکالیزم) متهم می‌شوند، تا حدودی گرایش لیبرال فمینیستی غلبه دارد. اما در مورد هواداران دیدگاه دوم وضع پیچیده‌تر است و هنوز شواهدی از شناسایی یا دسته‌بندی گرایش‌های مشخص فمینیستی آن‌ها در دست نیست. تشکل‌هایی مانند احزاب و سندیکاها و

انجمن‌های صنفی و غیرصنفی شناسنامه مشخصی دارند. بنابراین افراد تکلیف خود را در تصمیم‌گیری برای پیوستن به آن‌ها می‌دانند و دست‌کم بستر تلاش برای نزدیکی و همبستگی وجود دارد. اما در مورد طیف‌های جنبش زنان هنوز چنین شرایطی چندان فراهم نیست. البته تفاوتی را که در نحوه‌ی سازمان‌یابی و ارتباط‌های درونی تشکل‌های زنان در همه جای دنیا وجود دارد (و امید است در این جا نیز موجود باشد) نباید از نظر دور داشت. اما با توجه به یکی از اهداف اصلی فمینیسم که هویت‌یابی و توانمندسازی زنان است، افراد مدعی فمینیسم باید هویت خود را شناسایی و راهبردهایی را که برای توانمندسازی خود و دیگران در نظر دارند مشخص کنند تا زمینه برای گفت و شنیدهای درونی برای تعیین راستا و معنای همبستگی و خلق راهکارهای نوین برای ایجاد و تحکیم آن هموار شود. به نظر می‌رسد جوانانی که به قول شیلا روبوتام زندگی روزمره خود در خانواده و جامعه را به عرصه‌ی مبارزه و آگاهی بدل کرده‌اند این مهم را دریافته‌اند و به‌درستی می‌دانند که پیروزی جنبش زنان فقط در تحقق اهداف نیست بلکه و بیشتر در تکاپویی است که برای این اهداف صورت می‌گیرد.

تجسم رویاها و کابوس های ما

فیروزه مهاجر

فیروزه مهاجر، نویسنده، مترجم، استاد دانشگاه تهران، عضو کانون نویسندگان ایران، عضو مرکز فرهنگی زنان و از اعضای هیات امنای کتابخانه صدیقه دولت آبادی و همچنین فعال حقوق زنان است. گفتگوی حاضر با وی پیرامون همبستگی در جنبش زنان صورت گرفته است.

تجمع ۲۲ خرداد سال ۱۳۸٤ چگونه شکل گرفت؟

از دل هم اندیشی زنان سر بر آورد. ۲۲ خرداد در عمل و در دو سال برگزاری اش در خیابان – چرا که به هیچ مکان عمومی دیگری دسترسی نداشتیم و نداریم – تجسم رویاها و کابوس های ما از کار درآمد، حال آن که هدف از برگزاری آن اعتراض به نقض حقوق زنان در قانون اساسی بود.

در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۸۴ و در اعتراض به تعبیر شورای نگهبان گروهی از اعضای هم اندیشی زنان در ۱۱ خرداد در مقابل دفتر ریاست جمهوری تحصن کردند تا به تعبیر شورای نگهبان از واژه رجال و به تبع آن منع رئیس جمهور شدن زنان اعتراض کنند. به دنبال آن، قرار شد اعتراضات بیشتری با حضور همه صورت گیرد و برای این حرکت جمعی روز ۲۲ خرداد انتخاب شد.

پس از این حرکت جمعی مفید و مثبت، در این ۳ سال گذشته نه تنها در روابط درون جنبش زنان و بیرون این جنبش که با خود درون مان هم حکایت ها داشتیم، تا حال که یک مقطع بالندگی و عبور از یکی از هزارتوهای پر پیچ و خم جنبش اجتماعی زنان ایران را می گذرانیم.

جنبش زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ ناگهان منبسط شد و در این انبساط پراکندگی هایی را تجربه کرد که معتقدم، برخلاف نظر برخی دوستان، مثبت بودند و نوعی بلوغ را باعث شدند. مثال بارز آن، دور شدن از آن زبان فراگیری است که بر یکپارچگی ما و یکپارچه عمل کردن مان تاکید داشت و اختلاف ها را در حد موافق و مخالف می دید. فاصله گرفتن از آن زبان باعث شد که دیگر مدعی نباشیم تمامی زنان تغییرات واقعی در زندگی شان را ناچار با حضور در جنبش زنان کسب خواهند کرد. البته، بحث درباره آرمان خواهی جنبش زنان و نقش آن در زندگی روزمره زنان، از هر قشری، فرصت دیگری می طلبد، در این جا فقط اشاره ام به اهمیت دیدن تفاوت هاست.

شعار تجمع ۲۲ خرداد ۸٤ که "تغییر قانون اساسی به نفع زنان" بود چطور انتخاب شد؟ و چرا این شعار در خرداد ۸۵ به "تغییر قوانین مدنی زن ستیز" تغییر کرد؟

تا آن جا که به یاد دارم تحت تاثیر شرایط انتخاب شد. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بودیم و اعتراض زنانی که در مقابل دفتر ریاست جمهوری متحصن شده بودند تغییر قانون اساسی برای حذف کلمه رجال بود. در واقع هسته هدف پیشاپیش انتخاب شده بود. وقتی مسئله تجمع تمامی فعالان جنبش زنان پیش آمد همان گسترش پیدا کرد.

در سال بعد بحث سیاست های خیابانی، دیالوگ با دولت در سطح موازی، رابطه ما با جامعه مدنی، و یک عالم بحث های دیگر پیش آمد. ما متاسفانه بحث ها را مکتوب نکردیم. اما با توجه به این که هم اندیشی هم دیگر وجود نداشت، استفاده از شعارهایش درست نبود. این البته استنباط شخصی است. در ضمن، داشتیم آن ۲۲ خرداد را به این یکی می بافتیم. زنجیره ای که از تجربه های مختلف فعالان زن در جنبش زنان شکل می گرفت: از محافل کوچک به سازمان های غیر دولتی، به هم اندیشی، به تجمع همبستگی و گرامی داشتن همبستگی. زیرا، واقعیت این است که اگر ۲۲ خرداد تنها یک بار اتفاق می افتاد، به آن شکلی که در عمل و در خرداد ۱۳۸۴ اتفاق افتاد، با توجه به این که ما در عصری پست سکولار با همه کج تابی هایش برای ما در ایران، زندگی می کنیم، با همان یک بار وقوعش و با همان خصوصیت ad hoc آن می توانست و می تواند همواره نماد همبستگی باشد. شعارهای ۲۲ خرداد ۸۵ هم یادآور این همبستگی بود و هم یاد آور فقدانش. از این دومی تعبیرات متفاوتی شده است. به نظر من این واقعا فقدان نیست. برعکس ما همچنان تاییدگر مبارزات یک دیگر برای احقاق حقوق زنان در ایران هستیم، هرچند که به فعالیت های مختلف مشغولیم.

معلوم است که این شکل به هیچ وجه ایده ال نیست اما تاثیرشرایط اجتماعی روی هریک از ما و روی کل جنبش را نمی توان نادیده گرفت. چنان که هرکدام از ما آن تجربه ها را به نوعی به کار بست. برای ما ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ اگر با آن شعارها مطرح نمی شد شاید به کمپین یک میلیون امضا نمی رسید. نوعی تداوم که به خودی خود مهم بود.

۲۲ خرداد ۱۳۸۵ با توجه به مشکلاتی که در گروه های زنان رخ داده بود در چه فضایی شکل گرفت؟

شرایط خوبی نبود. شاید مشکلات نامیدن آن چه اتفاق افتاد درست نباشد. چرا که به معنی خیلی کلی دیدن اختلافاتی است که جای حرف و بررسی زیاد دارد. شاید ربط دادن آن به رویدادهای تلخ بعدی– از دستگیری ها تا بروز گسستگی های جدید – هم کار درستی نباشد، اما می شود گفت که جنبش زنان آموزش درونی بیشتری لازم داشت که بخش هایی از آن متاسفانه به شکل غافلگیرانه کسب شد. امیدوار باشیم که این چراغ راه آینده باشد.

افق همبستگی زنان در سال های آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا محور مشترکی برای همبستگی در آینده با سایر فعالان می بینید؟

خیلی عالی. معتقدم محور مشترک همچنان همبستگی است.

۱۳ اسفند چگونه شکل گرفت؟

بازنمایی همبستگی به زبانی دیگر بود. عملی جمعی که در موقعیت پست سکولار بدیهی بود که آن طور ناگهانی شکل گیرد. اما عیب این طور حرکت ها این است که به همان سرعت هم ممکن است از هم بپاشند. اگر این ویژگی را قبول کنیم احتمالا تاثیرگذاری مان بر رویدادهای آتی بیشتر خواهد بود.

فقط داشتن مطالبات مشترک برای همبستگی کافی نیست

گفتگو با ناهید میرحاج

ناهید میرحاج، عضو مرکز فرهنگی زنان و هیات امنا کتابخانه صدیقه دولت آبادی است. گفتگو با او روایتی است از چگونگی شکل گیری ۲۲ خرداد و نیز تحلیلی از شرایط کنونی

تجمع ۲۲ خرداد سال ۱۳۸٤ چگونه شکل گرفت؟

این تجمع از دل نشست های فعالان جنبش زنان در جمع هم اندیشی پدید آمد که به شکل تجمع مسالمت آمیز ۲۲ خرداد بروز کرد.

شعار تجمع ۲۲ خرداد ۸٤ که تغییر قانون اساسی به نفع زنان بود چطور انتخاب شد؟ و چرا این شعار در خرداد ۸۵ به تغییر قوانین مدنی زن ستیز تغییر کرد؟

سال هاست که زنان برای حقوق برابر در تکاپو هستند واین بار تصمیم گرفتند با صدای رساتر کف مطالبات خود را از درون ان جی او ها وخانه ها در فضاهای عمومی به گوش قانون گذاران و مردم برسانند. بسته به شرایط و موقعیت های تبعیض آمیز زنان در قانون اساسی و قوانین مدنی یا حتی جزایی اعتراض به وضعیت حقوقی زنان و اعلام این خواسته که این تبعیضات باید رفع شود خواسته ای طبیعی است. در زمان انتخابات ریاست جمهوری بیش از همه قانون اساسی و حقوق شهروندی زنان مطرح بود و برای همین هم بحث قانون اساسی مطرح شد اما به نظر من خیلی از زن ها نمی دانستند که چه چیزی در قانون اساسی تبعیض آمیز است و برخی هم همین را مطرح کرده بودند. در سال بعد با بیان تبعیضات موجود در قوانین مدنی این تبعیض برای زنان ملموس تر بود و به نظرم تاثیر بیشتری داشت.

۲۲ خرداد ۱۳۸۵ با توجه به مشکلاتی که در گروه های زنان رخ داده بود در چه فضایی شکل گرفت؟

صبح ۲۲خرداد با پروین اردلان ونوشین احمدی وفخری شادفر قرار داشتیم. هنوز ساعتی از دیدارمان نگذاشته بود که خواهر پروین خبرداد که چند نفری برای بردن او به خانه اش رفته اند و مادرشان تنهاست و ترسیده و دنبال پروین و نوشین آمده اند....پروین به مادرش زنگ زد و در نهایت تصمیم گرفت نرود...دقیقه ها بسرعت می گذشت بالاخره به ساعت تجمع نزدیک می شدیم حرکت کردیم خیابان ها مملو از لباس شخصی و نیروی

انتظامی بود در نزدیکی میدان ۷ تیر اقایی به موبایلم زنگ زد و ازمن خواست به خیابان ... برای پاسخگویی بروم. می دانستم احضار تلفنی پایه قانونی ندارد بنابراین بی توجه به اخطاری که به من داده شده بود خودم را به جمعیت رساندم. صدای سرود وفریاد در هم آمیخته بود. در هرگوشه ای از میدان ماموران مردم را متفرق می کردند. آنجا بود که برای اولین بار پلیس های زن را دیدیم که برخی شان واقعا مردانه! کتک می زدند. خیلی کتک خوردیم ..

افق همبستگی زنان در سال های آینده در سال های آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا محور مشترکی برای همبستگی در آینده با سایر فعالان می بینید؟

همه فعالان زنان در گروه های مختلفی کارمی کنند. محورهای مشترکی چون مطالبات حقوقی برای کار مشترک وجود دارد اما ما هنوز برای انجام کار مشترک با مشکلات زیادی رو به رو هستیم و به همین دلیل محور مشترکی برای همبستگی نمی بینم.یعنی فقط داشتن مطالبات مشترک برای همبستگی کافی نیست.

نقش ۲۲ خرداد در ایجاد همبستگی در جنبش زنان

دکتر ناهید توسلی

۲۲ خرداد به عنوان یکی از نقطه عطف‌های قابل اشاره و قابل تامل در روند «جنبش زنان» و «بازیابی حقوق برابر و عادلانه» انسانی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... زنان ایرانی در تاریخ ثبت خوهد شد. می‌دانیم که این نقطه عطف را باید در ادامه روند حرکت‌های پیشین زنان آزادی‌خواه و صلح‌طلب ایرانی در برهه‌های گوناگون زمانی لحاظ کنیم.

بی شک «کمپین یک میلیون امضاء» از درون تجمع‌هایی که در ۲۲ خرداد ۸۴ و ۸۵ در برابر دانشگاه تهران (نماد فضای آکادمیکِ فرهنگی) و نیز میدان هفت‌تیر (نماد فضای عرصه عمومی، جایی که مرکزیت تردد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و...کلان شهر تهران، پایتخت ایران است) زاده شده و بیرون آمده است. در عین این‌که نباید فراموش کنیم که ظهور چنین پدیده‌ای، با توجه به وضعیت جهان امروز و ارتباطات گسترده جهانی در حوزه‌های ارتباطات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و...، و از همه مهم‌تر ارتباطات تکنولوژیکی جهانی، خالی از انتظار نمی‌بود.

دوست دارم نخست به نظر و تجربه خودم از این حرکت‌های جمعی، به ویژه در سطح اجتماع و در فضاهای عمومی بگویم و سپس به «کمپین یک میلیون امضاء» که محصول نهایی این حرکت‌ها است و در همان اولین لحظات آغاز به کار به پیوستن به آن دعوت شده بودم و بلافاصله آن را امضاء کرده و جزو حامیان اولیه آن شدم اشاره‌ای داشته باشم.

تقریبا پس از تشکیل «هم‌اندیشی زنان» که هم‌زمان با اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی صورت گرفت، امکان گردهمایی و حضور زنان فعال در حوزه مطالبات قانونی و مشروع آنان، به گونه‌ای، شکلی منسجم‌تر به خود گرفت. پیش از سال ۸۳ نیز در روزهای «۸ مارس» هر سال که «روز جهانی زن» از سوی سازمان ملل نامیده شده‌است همه ساله برنامه‌ها، سخن‌رانی‌ها، نشست‌ها و جشن‌های پراکنده‌ای در سطح تهران و دیگر شهرستان‌های ایران برگزار می‌شد،که این خود، نشان‌دهنده وجود دغدغه «برابرخواهی عادلانه» زنان ایرانی برای رسیدن به حقوق حقه‌شان بود.

آخر دهه ۷۰ و سال‌های آغازی دهه ۸۰ مراسم و جلساتی به همت خانم پوران فرخزاد با دعوت از هنرمندان، نویسندگان، شاعران، روزنامه‌نگاران و... برگزار می‌شد؛ یادم می‌آید که یکی از این جلسات در «خانه هنرمندان»

برگزار شد که در آن شیرین عبادی، مهرانگیز کار، سیمین بهبهانی، پوران فرخزاد، آریانا برکشلی (استاد پیانیست در دانشگاه نیویورک) حضور داشتند.
بنابراین «هم‌اندیشی زنان» و گردهم‌آمدن زنان فعال در جنبش زنان که آزادانه از هر گروه و طیف و سازمان‌های غیردولتی و نیز زنان مستقل دور هم جمع می‌شدند و به مشکلات و مسایل (و حتی مصائب) زنان می پرداختند، خود، یکی دیگر از نقطه عطف‌های حضور جدی فعالیت و عملی کردن جنبش زنان محسوب می‌شد و می‌شود.
تجمعات زنانِ عضو «هم‌اندیشی» از گروه‌های مختلف در ۸ مارس‌های مختلف،کلیدهای اولیه حرکت ۲۲ خرداد را زد. زیرا آن فعال «جنبش زنان» به میزانی از رشد و آگاهی رسیده و به یک جمع‌بندی نهایی دست زدند و دریافتند که باید کم‌کم خواسته‌های خود را از حوزه‌های تجمع‌های خصوصی به حوزه‌های تجمع‌های عمومی ارتقا دهند.
تجمعات ۲۲ خرداد در سال‌های ۸۴ و ۸۵ که در کمال آرامش و سکوت و تنها با در دست داشتن پلاکاردهایی با موضوعاتی که تنها خواسته‌های مشروع و حقوقی زنان را بیان می‌کرد متاسفانه با برخوردهایی روبرو شد که منجر به دستگیری گروهی از زنان در سال ۸۴ و گروهی از زنان و هواداران چند تشکل دیگرشد.
دوست دارم صادقانه بگویم که به هنگام رأی‌گیری در نشست‌های «هم‌اندیشان» برای تجمع خیابانی که برای هشتم مارس و چه برای ۲۲ خرداد ۸۴ و ۸۵ داشتیم رأی من برای تظاهرات خیابانی منفی بود؛ با قید به این‌که نامم در لیست امضاکنندگان باشد. البته لازم به اشاره است که این رأی منفی، سوای مسایل و خصلت‌های شخصی و فردی و هم‌چنین شرایط جسمی که مسلماً بخشی از آن مربوط به شناسنامه است! اساساً حضورهای این چنینی را بدون کار تئوریک و آگاهی بخشی فرهنگی مفید نمی دانستم. هنوز هم براین عقیده‌ام که در کنار چنین تجمعات و حضور فیزیکی می‌بایست کار فرهنگی و فرهنگ‌سازی نیز هم‌زمان و در توازی با یک‌دیگر صورت بگیرد.
به هرحال، حضور فعالان جنبش زنان، به ویژه جوان‌ترها، در چنین تظاهراتی به نتیجه‌ای مثبت رسید و نوعی «همبستگی» میان گروه‌ها و طیف‌های مختلف فکری، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی، آکادمیک (گرچه با هزینه‌های نسبتا بالا) شد. حاصل تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ که منجر به مطالبه «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» شد جای پای خود را در فضای عمومی و درخواست مطالبات از قوای سه‌گانه باز کرد.

بنابراین به نظر من، دومین پیامد ۲۲ خردادها علاوه بر ایجاد «همبستگی» چه در میان فعالان زن جنبش زنان از هر طیف و گروه و چه در سطح عمومی اعضای جوان و پراگماتیست و فعال جنبش زنان را تشویق به اقدام جهت ایجاد «کمپین یک میلیون امضاء» و نیز تشویق به جمع‌آوری امضا برای تغییراتی در قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان کرد. این همبستگی کمّی و کیفی، خوشبختانه، همانگونه که مورد نظر من بود به دنبال خود موجب به چالش‌کشیدن اندیشه‌ها، تئوری‌ها و باورهای سنتی و مدرن و پست‌مدرن گردید. اینک «جنبش زنان» وارد حوزه متوازی «پراگماتیستی» و «تئوریک» شد. اینک «جنبش زنان» علاوه بر صرفاً کار عملی

(پراگماتیستی) از طریق وارد شدن به حوزه‌های جنبی و بسیار مهم حقوق مدنی زنان و رایزنی با علمای دین و اخذ فتواهای گوناگون، عملا توپ را در زمین علمای دین و دولت‌مردان و حقوق‌گذاران نیز انداخته است. به عبارتی ادامه تجمعات ۲۲ خردادها، گرچه هنوز در حال هزینه‌پردازی‌ست اما خوشبختانه به آن‌چه من آن را تحت مفهوم «حرکت متوازی پراگماتیستی و تئوریک» می نامم رسید.

اینک یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که بسیار بسیار مورد نظر و از دغدغه‌های بسیاری از فعالان جنبش زنان بود، یعنی پرداختن به مسایل و باورهای سنتی/دینی جامعه سنتی ایران، در این مقطع شکل گرفت. با یک نگاه به سایت کمپین یک میلیون امضاء و یا سایت مدرسه فمینیستی می‌بینیم که در کنار نقد و بررسی و تحلیل مسایل حقوقی، مدنی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... زنان مانند اقدامات حضوری برای جلوگیری از اعدام‌ها، حبس‌ها، دستگیری های اعضای فعال و پراگماتیست جنبش زنان ، هم‌زمان چالش‌های جدی فراوانی در حوزه‌های «دین»، «مدرنیسم»، «پست مدرنیسم»، «سکولاریسم»، «فمینیسم اسلامی»، «فمینیست‌های مسلمان» و بسیار سوژه‌های دیگر به صورت مقاله یا مصاحبه صورت می گیرد.

این امر، نشان‌دهنده آگاه‌بودن و تسلط جنبش زنان به وضعیت‌های واقعی جامعه سنتی/دینی ایران دارد، جامعه‌ای که بسیاری از مقررات و احکام حقوقی/مدنی آن برگرفته از شریعت دین که در فقه متبلور شده است، می باشد. خواسته‌های کمپین یک میلیون امضا که شرح آن بر روی سایت آن آمده و محصول تجمع حضوری زنان در عرصه‌های عمومی است چیزی جز حقوق برابر و عادلانه انسانی زن نیست.

مسلماً «حقوق بشر»، «دموکراسی»، آزادی، عدالت و... در هیچ کجای جهان و در هیچ آئین، مسلک، مذهب و دینی میسر نمی شود مگر این که آحادِ شهروندان آن جامعه‌ها، بی توجه به جنس و جنسیت از حقوق اجتماعی و شهروندی برابر انسانی برخوردار باشند. در جهانی که دین و شریعت و دیگر مولفه‌های منجر به تدوین قوانین حقوقی، مدنی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و...از سوی «زن» نتواند تفسیر و تاویل شود [که البته در بسیاری موارد شده ولی مورد تأیید و کاربری نظام سلطه جهانی مردانه قرار نگرفته‌است] و در تدوین این قوانین اعمال گردد این جهان تک صدایی و تکرر ساختی مردانه، که مانع حضور «زن» در حوزه‌های حقه انسانی او شده، خود را نیز ، بدون آنکه بداند،از بسیاری نعمت‌های انسانی محروم کرده است.

جامعه مردانه جهانی باید بداند که زن در آفرینش ، با توجه به متن روشن و نثر صریح کتاب‌های مقدس ادیان توحیدی مورد قبول خود آن‌ها ، همتای مرد و هم‌زمان با مرد آفریده شده است. اگر تاکنون تفسیر و تأویل و خوانش متون مقدس را از نگاه و منافع و تفسیر و تاویل مردانه داشته‌ایم، اینک باید بپذیریم که «زن» و تفسیر و تأویل او به متن می تواند خوانشی نو و تازه به مؤلفه‌های دینی بدهد که تاکنون در دست مردان بود. شاید ادیان تفسیرشده توسط مردان را از اتهام ضعیفه‌شمرده‌شدن «زن» نجات دهد و به هزاران پرسش بی پاسخ جامعه آکادمیک دیجیتالی دهکده کوچک «مک لوهان» پاسخی منطقی (منطق وعقل و علم و فلسفه دو جنسه) و از همه مهم‌تر پاسخی روزآمد (up to date / a la jour)، با زبان و ادبیات و دیگر مولفه‌های تازه و نو که خود ساخته ذهن همین زن و مرد است ، بدهد.

وحدت نوپایی که از میان رفت

مینو مرتاضی لنگرودی

تجمع اعتراضی ۲۲ خرداد ۸۴ حاصل توافقات جدی و اکثریتی فعالان جنبش زنان در ایران از هر طیف، عقیده و گروه در نشست های هم اندیشی زنان بود . به نظر من این تجمع اعتراضی یکی از موفق ترین و آبرومندانه ترین تجمعات خودجوش اعتراضی فعالان جامعه مدنی طی ده سال اخیر محسوب می شود.

زیرا برگزارکنندگان این تجمع توانسته بودند با غلبه بر احساسات و تحلیل های شخصی و گروهی تعداد قابل توجهی زنان از خاستگاه های مختلف اجتماعی را حول محور یک مطالبه تاریخی زنان یعنی حق مشارکت در تصمیم سازی و تصمیم گیری های سیاسی در عالی ترین سطوح (ریاست جمهوری زنان) جمع کنند.

قبل از تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ تجمع ناموفق دیگری_ فکر کنم دهم یا دوازدهم خرداد ۸۴ _ جلوی ساختمان ریاست جمهوری با شرکت حدود۵۰ زن در اعتراض به رد صلاحیت شدن زنانی که برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا شده بودند، برگزار شد که از این تجمع ۵۰ نفره زنان دو قطعنامه با دو روایت بر سر یک مطالبه صادر شد. در جلسه هم اندیشی که به منظور نقد و بررسی تجمع دوازده خرداد هشتاد و چهار برگزار شده بود نکته ای که به وضوح توجه زنان حاضر در نشست را بخود جلب کرد این بود که در موقعیت ها و بزنگاههای سیاسی در ایران بین فعالان جنبش زنان وحدت نظر و عمل وجود ندارد.

عدم وجود وحدت در نشر و عمل بین فعالان همواره باعث تکه تکه شدن فعالیت های جنبشی و فعالان شده و از تمرکز حداکثر انرژی برای ایجاد فشار اجتماعی جهت تحقق مطالبات زنان جلوگیری می کند.

مثلا برخی از زنان اصلاح طلب موثر در ارتقا سطح جنبش زنان که در دوره ریاست جمهوری خاتمی پست های مدیریتی یا مسئولیت اداره NGOs گوناگون را به عهده داشتند مخالف تجمعات اعتراضی خیابانی بودند و این قبیل نافرمانی های مدنی را مضر به حال جنبش اصلاحات می دانستند .

عده ای از فعالان زن که در شکل گیری ادبیات جنبش زنان نقش غیر قابل انکاری ایفا کرده اند تمایل به پیروی از طرح برگزاری رفراندوم برای تغییر قانون اساسی داشتند که توسط بخشی از اپوزوسیون سیاسی داخل و خارج مطرح شده بود. و اکثریتی معتقد بودند که بهتر است از فرصت انتخاباتی که برای انتخاب رئیس جمهور جدیدی فراهم شده است به نفع طرح مطالبات زنان استفاده شود، زیرا در فرصت های انتخاباتی بطور حداقلی فضا بازتر می شود و امنیتی حداقلی برای صحبت و گفتگو با مردم بوجود می آید. درنهایت این نظر اخیر رای آورد و اکثریت زنان شرکت کننده در جلسات هم اندیشی را در برگزاری تجمع اعتراضی برای طرح

یک مطالبه تاریخی و قدیمی زنان ایران یعنی برابری در حق انتخاب شوندگی برای ریاست جمهوری همدست و هم رای کرد.

روز تجمع « ۲۲ خرداد ۸۴ « زمان تجمع ساعت ۴ بعد از ظهر و مکان آن بر طبق توافق اکثریت روبروی دانشگاه تهران تعیین شد .

در آن روز تاریخی برای اولین بار بود که زنان و فعالان جنبش زنان ایران از هر طیف و عقیده و گروهی با وحدت بر نظر و عمل برای طرح یک مطالبه تاریخی و در اعتراض به نابرابری و تبعیض آشکار در قانون اساسی ایران دست به تجمع زدند. علی رغم برخی توهین های نیروی انتظامی و اصرار شان برای جلوگیری از تجمع، زنان توانستند جلوی درب اصلی دانشگاه تهران جمع شوند و مطالباتشان را با صدای بلند به گوش مردم ومسئولان برسانند و توجه افکار عمومی را نسبت به خواسته هایشان جلب کنند و بااین ترتیب فعالان جنبش زنان توانستند در آخرین روزهای ریاست جمهوری آقای خاتمی و دوره اصلاحات از آخرین ذره ها و قطره های امنیت حداقلی بوجود آمده در آن دوره برای طرح جنبش زنان و خواسته هایشان استفاده کنند واز این اتفاق احساس خوشایندی داشتند .

با انتخاب رئیس جمهور جدید و شکل گیری دولت نهم و مجلس هفتم حمله به نهادها و فعالان جامعه مدنی شدت و گسترش بیشتری گرفت. این حمله ها از جنبش دانشجویی شروع شد که موثرترین پشتیبان جنبش اصلاحات در ایران بود. بهانه پشت بهانه برای بستن دفاتر تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی، بازداشت رهبران دانشجویی، توقیف نشریات آنها، ستاره دار کردن، اخراج و مشروط کردن دانشجویان اصلاح طلب شناخته شده تا حدود زیادی رمق جنبش دانشجویی را از آن گرفت.

در اوایل خرداد سال ۸۵ به بهانه واهی چاپ کاریکاتور از یک کاریکاتوریست آذری زبان، در روزنامه دولتی ایران، زهر چشمی از جنبش اصلاح طلب قومی هم گرفته شد. در این اثنا پیشنهاد برگزاری تجمع خیابانی به مناسبت فرا رسیدن سالروز ۲۲ خرداد و به منظور اعلام این روز به نام روز همبستگی زنان در جمع هم اندیشی مطرح شد.

من و عده ای دیگر از هم اندیشان موافق برگزاری تجمع خیابانی نبودیم و می گفتیم خوب است این روز را به نام روز همبستگی زنان ایران اعلام کنیم اما این اعلام می تواند از طریق تشکیل سمینار ها و پنل هایی باشد که امنیت بیشتری برای فعالان مدنی و جنبش زنان در بر دارد .

من شخصا دلایل مخالفتم این بود که می گفتم شرایط و فضا در خرداد ۱۳۸۵ امنیتی و پلیسی و بطور کلی متفاوت از شرایط و فضای دوره اصلاحات در سال ۱۳۸۴ شده است. و با توجه به سکوت و بی تفاوتی ترس آلود مردم در قبال سرکوب فعالان دانشجویی و قومی و مدنی فکر می کردم بهتر است جنبش زنان تا آنجا که می تواند از افتادن در تله و تورهای احتمالی پهن شده برای سرکوب و به انزوا کشیدن جنبش پرهیز کند و اجازه ندهد چتر امنیتی و پلیسی بر جنبش زنان سایه بیافکند، با توجه به این نکته که تا قبل از ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ هیچ زن و مردی به خاطر فعالیت های برابری خواهانه و حقوقی زنان دستگیر و زندانی نشده بود. من آن موقع معتقد

بودم و هنوز هم هستم که فعالان جنبش های اجتماعی تا زمانی که از حمایت های گسترده مردمی برخوردار نیستند، نباید اجازه دهند که جنبش به حوزه هایی کشیده شود که در آنها توفیق با سرکوبگران است .
هم چنین در بحث با پیشنهاد دهندگان تجمع استدلال می کردم که خواسته های حقوقی زنان و اصولا جنبش زنان در ایران لیبرالی است با توجه به این که فعالان جنبش همه چیز را از دولت می خواهند و خواهان مداخله دولت در باز پس گیری حقوق معوقه زنان هستند. از این رو جنبش زنان نمی تواند در قبال دولت نقش اپوزیسیونی ایفا کند و بهتر است خواسته های لیبرالی را با روشها و لحن رادیکال بیان نکنیم و بی دلیل بهانه برای سرکوب بدست اقتدارگرایان ندهیم.
در رابطه با امنیتی شدن فضای جنبش زنان هم فکرمی کردم تجمع خیابانی و بالا بردن هزینه های فعالیت، وحدت نوپای شکل گرفته زنان هم اندیش را که عموما زنان نخبه بودند سست و در عین حال شکاف تاریخی موجود بین زنان نخبه در جنبش و زنان عادی در جامعه را عمیق تر و گسترده تر خواهد کرد. فکر می کردم با بالارفتن سطح هزینه در شرایط سرکوب، توده های زنان به عنوان سرمایه های اصلی جنبش حق خواهی زنان ایران از فعالان بالقوه جنبش به تماشاچیان ترس خورده و مایوس و منفعل جنبش تبدیل خواهد شد که تنها در قلبشان می توانند با جنبش زنان همدلی کنند و در واقعیت اجتماعی از مشارکت با جنبش زنان برای احقاق حقوق خودشان به خاطر عدم توانایی در پرداخت هزینه های امنیتی و پلیسی سرباز خواهد زد .
در ضمن من به تجربه ضرب و شتم خشونت بار پلیس در تجمع ۸ مارس(۱۷ اسفند ۸۴)اشاره کردم که منجر به مجروح شدن عده ای زیادی از زنان شد و ثابت کرد نیروی انتظامی برای سرکوب زنان خود را مهیا کرده است.
در هر حال من و عده دیگری از هم اندیشان در اقلیت قرار گرفتیم و با تفاضل آرای حدود ۴ نفر، موافقان تجمع خیابانی برای ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ رای آوردند و اقدام به برگزاری تجمع در میدان ۷ تیر کردند و متعاقب آن برای اولین بار زنان به خاطر طرح مطالبات حقوقی وقانونی خویش (پس از انقلاب) راهی زندان و دادگاه شدند.
در سومین سالگرد ۲۲ خرداد در سال ۸۶ برگزار کنندگان تجمع که اینک خود را بطور کامل از جمع هم اندیشی کنار کشیده بودند، بدون این که هیچ نقدی از عملکرد خویش داشته باشند تا بگویند چرا تنها به اتکا حمایت های شخصیت های جهانی که در تجمع حضور نداشتند و با تحلیل ناقص و نادرست از شرایط، بسیاری از زنان و فعالان جنبش زنان را وارد تور تله های پلیسی و امنیتی کردند، بیانیه ای حماسی صادر و اعلام عقب نشینی کردند. در بیانیه چنین آمده است:« ما مدافعان حقوق برابر در آستانه ۲۲ خرداد سالگرد روز همبستگی زنان ایران با توجه به شرایط بغرنج و پیچیده جامعه و با وجود رنجی که از خشونت های اعمال شده به اقشار مختلف در قلب دردمندمان داریم از یک سو به مسئولان کشور هشدار می دهیم که این برخوردها و خشونتهای نابخردانه برخی از مسولین امنیتی کل جامعه را در معرض تنش جدید قرار خواهد داد. احضار های تلفنی و کتبی، پرونده سازی برای کنشگران جنبش به ابلاغ حکم های سنگین و بی تناسب برای مدافعان حقوق برابر و کسانی که از مرز حرف و شعار عبور کرده و به وادی عمل (اعتراض خیابانی) ارتقا یافته بودند و خط قرمزها

را شکسته و نادیده می گرفتند، به این نتیجه رساند که برگزاری یادمان های مربوط به سالروز ۲۲ خرداد به رغم شیوه های اعتراضی خیابانی که طی دو سال پیش انجام گرفته بود، در سومین سالگرد بصورت سمینار و در فضای سرپوشیده انجام گیرد بخصوص که وجود پربرکت و ثمر بخش کمپین یک میلیون امضا تداوم بخش همان سیاست های خیابانی برای تماس مستقیم و گفتگو با شهروندان است.»

به همین سادگی و به همین خوشمزگی جنبش زنان ایران که طیفی وسیع از نگرش ها و گرایشات بود، تبدیل به جنبش کمپین کردند، بدون این که مسئولیتی در قبال خسارت های وارده بر جنبش زنان و فعالان آن بر وجدان خود احساس کنند به آنهایی که در خرداد ۸۵ در مخالفت از برگزاری تجمع خیابانی در شرایط پرخطر آن روز هشدار داده بودند و سرکوب و امنیتی کردن فضا و فروپاشی هم اندیشی و وحدت نوپای فعالان جنبش زنان را پیش بینی کرده بودند برچست «عده ای در مرز شعار و حرف مانده» زدند و خودشان پس از تحمل تلفات با قلب دردمند از خشونت و رنج پس از ارتقا یافتن و شکست خطوط قرمز و عبور از مرز حرف و شعار در شرایط بغرنج که قبلا پیش بینی شده بود به مواضع قبل و درون سالن های سمینار عقب نشینی کردند. برگزار کنندگان تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ اصرار دارند ثابت کنند که کمپین یک میلیون امضا با حذف بخشی از نگرش ها و گرایشهای موجود در جنبش زنان در ۲۲ خرداد ۸۵ متولد شد، گویی این عده مزاحم تولد کمپین بوده اند! مثل اینکه می خواهند بگویند ما که کمپین یک میلیون امضا داریم که تداوم بخش سیاست های خیابانی است توانسته ایم جنبش زنان را در چهارچوب مطالبات حقوقی به رهبری خودمان محدود کنیم و نیازی به هم اندیشی و اتحاد و همکاری با دیگر گرایشهای موجود و مستقر در جمع هم اندیشی و جنبش زنان بخصوص آنها که جنبش را محدود به مطالبات حقوق زنان نمی دانند، در خود نمی بینیم و نداریم! باین ترتیب تجمع روز ۲۲ خرداد ۸۵ که به بهانه سالروز همبستگی زنان در ۲۲ خرداد ۸۴ برگزار شد، ماهیتا با هم تفاوت داشتند؛ چرا که روز ۲۲ خرداد ۸۴ بیانگر همبستگی نحله های مختلف و نگرشهای گوناگون نیرو های موجود در جنبش زنان و نشانه وحدت این نیروها و تفکرات بود که در بزنگاهای سخت سیاسی و اجتماعی به یاری یکدیگر بشتابند و یکدیگر را تحقیر و حذف نکرده و تنها نگذارند و از هر نوری ولو که از روزنه ای کوچک به جنبش زنان تابیده شود استقبال و حداکثر نادیده را ببرند .

در حالی که سالگرد آن در خرداد ۸۵ با حذف و کنار زدن و بی اعتنایی و برچسب زدن به دوستان برگزار شد و تاکنون هم هیچ نقدی براین روش حذفی و بی اعتنایی «خان منشانه» صورت نپذیرفته است .

من جزو کسانی هستم که جنبش زنان را دارای ابعاد گوناگون و طیفی وسیع و متنوع از گرایشات مختلف می بینم. کمپین یک میلیون امضا را هم ابزار پیشبرد جنبش می دانم نه خود جنبش و معتقدم مسئله برابری خواهی های حقوقی و توسعه انسانی در رابطه با یکدیگر و بستر ساز همدیگرند که نه می شود آنها را از هم جدا کرد و نه می توان از یکی به نفع دیگری گذشت و نه می شود از آن جلو زد. برای همین هم جنبش حقوقی زنان وقتی می تواند رشد کند، گل و میوه بدهد که با سایر جنبش های اجتماعی و نگرش های متنوع درون خود با مدارا و خویشتنداری و اخلاقی برخورد کند. اخلاق و خویشتنداری در تدوین استراتژی و تاکتیک هم موثر است

و هم مفید. هر هدفی هر قدر خوب باشد اگر غیر شفاف و در لفافه بیان شود و نقد ناپذیر و ضابطه ناپذیر باشد محکوم به شکست است هر چند به ظاهر پیروز میدان به نظر برسد .اگر نگاهی به رفتار و مدیریت انقلابیون عدالت طلب و آزادی خواه و بروز در اداره مملکت بیندازیم، شکست اهداف خوب پنهان در پشت پرده های قدرت طلبی و تک تازی به وضوح مشاهده می شود و اگر نیم نگاهی هم به روشهای حذفی جاخوش کرده در جنبش زنان و سایر جنبشهای اجتماعی در ایران بیاندازیم، خیلی سریع می بینم که روشهای حذفی چه بیرحمانه دوستان و یاران دیروز را که جدایی ناپذیر جلوه می نمودند، بی رحمانه از هم جدا کرده است و می کند، آنگاه که هر کدام را با چه لذتی سر فرصت می بلعد و فرو می دهد.

ParsBook.Org

پارس بوک، بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی زبان

